



اصول تعلیم و تربیت اسلامی

مرکز هم اندیشی استادان و نخبگان دانشگاهی
نهادهای علمی مقام معظم رهبری در دانشگاهها





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



متن درسی

اصول تعلیم و تربیت اسلامی



فهرست مطالب

5	مقدمه
6	فصل اول: مفاهیم (تعلیم، تربیت، تعلیم و تربیت، رابطه تعلیم و تربیت، تزکیه، تربیت اسلامی)
۲۷	در تکاپوی ارائه مفهومی نواز تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات
۵۱	تزکیه در قرآن
۵۵	فصل دوم: ویژگی ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس
۸۱	نقش تربیتی استاد
۸۷	آداب آموزش و تدریس
۹۹	فصل سوم: اهداف تربیت اسلامی
۱۴۹	فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی
۱۹۰	فصل پنجم: اصول تربیت اسلامی
۲۰۳	فصل ششم: روشهای تربیت اسلامی



مقدمه

کارگروه تعلیم و تربیت اسلامی مرکز هم اندیشی پس از تدوین سرفصلهای درس اصول تعلیم و تربیت اسلامی در صدد تدوین متن کمک درسی برای این ماده درسی برآمده و برای این کار دو گزینه پیش رو داشت: نخست این که متناسب با سرفصلها از ابتدا متنی را تدوین نماید و گزینه دوم انتخاب و گزینش محتوایی آماده و متناسب با سرفصلها بیه گونه ای که عمده سرفصلها را پوشش دهد، بوده است. با توجه به این که سرفصلهای ارائه شده در حال نهایی شدن و بازخوردگیری می باشد و از سوی دیگر محدودیت وقتی که وجود داشته گزینه دوم را در پیش گرفت و تلاش نموده حتی الامکان محتواهایی که بتواند عمده سرفصلهای مصوب را پوشش دهد، تهیه نماید. در این جا نکاتی بایسته یادآوری است:

۱. آنچه در پی می آید بخشی مقالات و بخشی قسمتی از یک کتاب و حتی قسمتی از یک مقاله است که کنار هم گذاشته شده و بر اساس ترتیب سرفصلها تنظیم شده است.
۲. تلاش شده تا محتوای ارائه شده حتی الامکان همه سرفصلها را پوشش دهد با این حال مدعی نیستیم که این متن صددرصد همه سرفصلها را پوشش دهد. بنابراین مدرسین محترم می توانند برای اطلاعات تکمیلی به منابع معرفی شده در سرفصلها و سایر منابع مرتبط مراجعه نمایند.
۳. به علت متفاوت بودن نویسندگان ممکن است انسجام مورد انتظار در محتوا رعایت نشده باشد و به گونه ای نگارش های متنوع و متفاوتی در بخشهای مختلف داشته باشیم.
۴. با توجه به تألیفی نبودن متن ممکن است در برخی مقالات و یا بخشهایی از کتابها مطالب آنها البته با بیان های متفاوت، تکرار شده باشد. یعنی مطالب واحدی با بیانهای نویسندگان متفاوت ارائه شده باشد.
۵. نظر به این که محتواهای انتخاب شده از کتب و مقالات مجدداً تایپ شده ممکن است در متن با اغلاط تایپی مواجه گردید که پیشاپیش عذرخواهی می کنیم.



فصل اول:

مفاهیم (تعلیم، تربیت، تعلیم و تربیت، رابطه تعلیم و تربیت، تزکیه، تربیت اسلامی)

تعلیم و تربیت و رابطه آنها با تأکید بر آیات و روایات^۱

مقدمه:

تعلیم و تربیت اساسی ترین مسأله حیات بشر است و بدون تربیت صحیح انسان به تکامل مطلوب و فتح قله انسانیت نائل نمی آید. تربیت گستره‌ای عظیم در زندگی انسان دارد و سراسر حیات انسان را شامل می‌شود.

الف) آموزش

معادل این واژه در زبان عربی «تعلیم» و در زبان لاتین «Teaching» یا «Instruction» است. آموزش به طور کلی دارای دو مفهوم عام و خاص می‌باشد. در مفهوم عام آن، شامل هر نوع انتقال مفاهیم و تأثیرگذاری در ذهن فراگیر به منظور ایجاد یادگیری در وی می‌باشد، خواه این تأثیرگذاری در قالب رسمی و از پیش طرح‌ریزی شده باشد، همانند آنچه در مراکز آموزشی و به ویژه در کلاس درس انجام می‌گیرید و خواه به صورت خود به خودی و بدون طراحی و برنامه‌ریزی قبلی باشد همانند تأثیری که از برنامه‌های آموزشی تلویزیونی و یا مطالعه کتاب و مجله و مانند اینها ناشی می‌شود. آموزش در مفهوم خاص خود، در قالب و شرایط ویژه‌ای صورت می‌گیرد و عبارت است از «فعالیت‌هایی که با هدف آسان ساختن یادگیری از سوی آموزگار یا معلم طرح‌ریزی می‌شود و بین آموزگار و یک یا چند یادگیرنده به صورت کنش متقابل جریان می‌یابد.»^۲ به عبارت کوتاه‌تر «فعالیتی است که معلم و شاگرد با هم در کلاس درس انجام می‌دهند».^۳

۱. علی همت بناری، دوفصلنامه اسلام و پژوهشهای تربیتی، شماره ۶.

۲. علی اکبر سیف، روانشناسی پرورشی، ص ۳۰.

۳. علی شریعتمداری، رسالت تربیتی مراکز آموزشی، ص ۸۲.



آموزش دارای سطوح مختلف می‌باشد. گاهی به صورت سطحی است و در آن صرف «انتقال مفاهیم و دانش»^۱، و گاهی از سطح انتقال صرف مفاهیم به دیگران فراتر می‌رود و منجر به تأثیر عمیق‌تر و به اصطلاح «یادگیری» می‌گردد. با این حال گستره تأثیرگذاری آموزش در بعد شناختی و ذهنی فراگیر است، هر چند تأثیر در بعد شناختی و ذهنی فراگیر زمینه‌ساز تأثیرگذاری در بعد رفتاری و نگرشی وی نیز می‌باشد.

ب) تربیت

۱- معنای لغوی و موارد کاربرد واژه تربیت

واژه تربیت عربی است و معادل لاتینی آن «Education» و معادل فارسی آن «پرورش» است و از آنجا که در پرتو دین اسلام و برگزیدن آن از سوی پارسیان تداخل و تعامل زیادی میان واژگان فارسی و عربی ایجاد شده است و واژگان عربی به طور وسیع به حوزه ادبیات فارسی زبانان راه یافته است، واژه تربیت امروزه در ادبیات فارسی زبانان جایگاه ویژه‌ای یافته و حتی می‌توان ادعا نمود که کاربرد آن به ویژه در عرصه «آموزش و پرورش» بیش از «پرورش» شهرت یافته است. در هر صورت این واژه در زبان فارسی در معانی گوناگونی چون «پروردن»، «پروراندن»، آداب و اخلاق را به کسی «آموختن» و در زبان عربی به معانی متعددی چون «حضانت»، «اصلاح»، «تدبیر»، «تتمیم»، «تکمیل»، «تأدیبه»، «تغذیه نمودن»، «رشد و نمو کردن» و «تهذیب نمودن»^۲ به کار رفته است. آنچه بیان شد به معنای لغوی واژه تربیت اختصاص داشت ولی امروزه با توسعه تعلیم و تربیت و فراگیر شدن آن کاربردهای دیگری برای آن به وجود آمده است. گاستون میالاره در این زمینه به چهار کاربرد آن اشاره می‌کند: در کاربرد اول تربیت به معنای «نهاد یا نظام تربیتی (نظام آموزش و پرورش)» به کار رفته است. در کاربرد دوم به «حاصل عمل معینی» اطلاق می‌شود مثلاً گفته می‌شود فلانی خوب یا بد تربیت شده است. کاربرد سوم تربیت به خود «فرآیندی» بر می‌گردد که به نحو پیش‌بینی شده یا نشده دو یا چند فرد را به یکدیگر پیوند می‌دهد و ایشان را در ارتباط با یکدیگر و وضع مبادله و دگرگونی‌های متقابل قرار می‌دهد. کاربرد چهارم تربیت عبارت از «محتوا» یا همان «برنامه آموزشی و تربیتی» است که به فراگیران ارائه می‌شود.^۳

علاوه بر اینها «در زبان فارسی لفظ تربیت کاربرد دیگری دارد که از جامعیت خاصی برخوردار است و آن هنگامی است که این کلمه به جای آن که یک یا چند جنبه از ابعاد وجود انسان را در بر گیرد، همه جنبه‌های

۱. نقیب‌زاده، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۶.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: علی همت بناری، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت. (در این اثر نگارنده واژه تربیت را در زبان‌های مختلف فارسی، عربی، انگلیسی و نیز کاربرد آن در آیات و روایات را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است.)

۳. ر.ک: گاستون میالاره، معنی و حدود علوم تربیتی، ترجمه محمد علی کاردان، صص ۲-۳ و نیز ر.ک: غلامحسین شکوهی، مبانی و اصول

آموزش و پرورش، صص ۲۷-۲۵.



زندگی مادی و معنوی او را شامل می‌شود. مثل جمله «سعدی در نظامیه بغداد تربیت یافت» یا «استادی به تربیت شاگردی همت گماشت»، در این کاربرد، کلمه «تربیت» تقریباً معادل اصطلاح تعلیم و تربیت امروزی در زبان فارسی و لفظ «Education» در زبان لاتین است و در آن، مفهوم تربیت اعم از تعلیم است.

۲- تعریف تربیت

برخلاف آموزش که اختلاف دیدگاه زیادی درباره آن وجود ندارد و تعریف نسبتاً واحدی از آن شده است، برای تربیت تعاریف گوناگونی ارائه شده است. به طور کلی می‌توان گفت که در تعریف تربیت دو رویکرد کلی وجود دارد: رویکرد «توصیفی و تجربی» و رویکرد «آرمانی و فلسفی» و به عبارت دیگر «رویکرد هستی» و «رویکرد بایندی». در رویکرد اول پژوهشگر بر واقعیت موجود عمل تربیت و تحلیل عناصر و توصیف آنها تأکید دارد. به این بیان که به تربیت به عنوان یک واقعیت و فعالیت نگریسته، عناصر لازم در تحقق آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد و براساس آنها تعریفی از تربیت ارائه می‌نماید. در رویکرد دوم تأکید بر آنچه تربیت باید باشد، هست. به سخن دیگر پژوهشگر براساس بینش خاصی که نسبت به جهان و انسان دارد و بر طبق فلسفه تربیتی خاصی که پذیرفته است به ارائه تعریفی متناسب با دیدگاه خود در باره تربیت اقدام می‌کند.

اینک به نمونه‌ای از تعاریف اشاره، سپس تعریف موردنظر در این تحقیق را ارائه می‌دهیم.

۱- «امر طبیعی عملی است که روی فرد یا گروهی از افراد اعمال می‌شود یا عملی است که گروهی از افراد آن را می‌پذیرند.»^۱

۲- «تعلیم و تربیت فعل و انفعالی است میان دو قطب سیال (مربی و متربی) که مسبوق به اصلی و متوجه هدفی و مستلزم طرح و نقشه‌ای باشد.»^۲

۳- «تعلیم و تربیت عبارت است از مجموعه اعمال یا تأثیرات عمدی و هدفدار یک انسان (مربی) بر انسان دیگر (متربی) به ویژه عمل یا تأثیر فرد بالغ و مجرب بر کودک و نوجوان به منظور ایجاد صفات (اخلاقی و عملی) یا مهارت‌های حرفه‌ای، به عبارت دیگر تعلیم و تربیت عبارت است از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل و به فعلیت رساندن یا شکوفا ساختن استعدادهای مشخص در جهت رشد و تکامل اختیاری او به سوی هدف‌های مطلوب و براساس برنامه‌های سنجیده شده»^۳

۱. گاستون میالاره، معنی و حدود علوم تربیتی، ترجمه علی محمد کاردان، ص ۳۶.

۲. محمد باقر هوشیار، اصول آموزش و پرورش، ص ۱۳.

۳. پژوهشکده حوزه و دانشگاه، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۳۶۶.



۴- «تربیت عبارت است از پرورش دادن استعدادهایی که در فرد مورد تربیت موجود است»^۱

۵- «تربیت عبارت است از انتخاب رفتار و گفتار مناسب، ایجاد شرایط و عوامل لازم و کمک به شخص مورد تربیت تا بتواند استعدادهای نهفته‌اش را در تمام ابعاد وجود و به طور هماهنگ پرورش داده شکوفا سازد و به سوی هدف و کامل مطلوب تدریجاً حرکت کند»^۲

۶- «تعلیم و تربیت عملی است که نسل‌های بزرگسال بر روی نسلهایی که هنوز برای زندگانی اجتماعی پخته نیستند انجام می‌دهند و هدف آن این است که در کودک شماری از حالات جسمانی و عقلانی و اخلاقی برانگیزد و پرورش دهد که جامعه سیاسی بر روی هم و نیز محیط ویژه‌ای که فرد به نحو خاصی برای آن آماده می‌شود، اقتضا می‌کنند»^۳

۷- «تربیت همانا کشاندن آدمی است به سوی ارزش‌های والای انسانی چنان که آن ارزش‌ها را بفهمد و بپذیرد، دوست بدارد و به کار آورد»

ملاحظه می‌شود تعاریف شماره‌های اول و دوم و بخش اول تعریف شماره سوم از تعاریف توصیفی است و در آنها به نحوی عناصر لازم در فعالیت تربیتی مورد توجه قرار گرفت و سایر تعاریف و از جمله بخش دوم تعریف شماره سوم تعاریفی از نوع تعاریف آرمانی و فلسفی است که به نحوی فلسفه تربیتی مورد قبول صاحبان آنها در ضمن تعاریف مورد توجه قرار گرفت. حال کدام گرایش در تعریف تربیتی مفیدتر است؟ آیا گرایش تحلیلی یا گرایش فلسفی؟ به نظر می‌رسد مفیدتر بودن و ترجیح یک گرایش بر دیگری بستگی به هدف پژوهشگر از طرح مباحث تربیتی دارد، به این بیان که اگر وی درصدد ارائه ماهیت و شاخص‌های یک مکتب تربیتی خاص و متمایز از سایر مکاتب تربیتی باشد، ضروری است تعریفی متناسب با دیدگاه خاص خود را ارائه دهد و اگر وی درصدد چنین امری نیست ارائه یک تعریف تحلیلی و نگاه به تربیت به عنوان یک واقعیت و عمل، مفیدتر می‌نماید. چرا که اولاً چنین تعریفی برای همه پژوهشگران و پیروان همه مکاتب تربیتی قابل استفاده است، ثانیاً تحلیل ماهیت تربیت و بیان عناصر و اجزاء لازم در آن، وضوح و روشنایی بیشتری به آن می‌بخشد و ضمن آن که برای مخاطب قابل فهم تر می‌شود، نقش و تأثیر عناصر مختلف در آن آشکارتر و در نتیجه سبب اهتمام بیشتری به آنها در فرآیند تربیت می‌گردد. بنابراین در مجموع ارائه تعریف توصیفی و تحلیلی مفیدتر به نظر می‌آید. از این رو در اینجا ما تعریفی از این دست ارائه می‌دهیم:

۱. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۴.

۲. ابراهیم امینی، اسلام و تعلیم و تربیت، ص ۱۲.

۳. امیل دورکیم، تربیت و جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، ص ۴۸.



«تربیت عبارت است از فعالیتی هدفمند و دو سویه میان مربی و متربی به منظور کمک به متربی در راستای تحقق بخشیدن به قابلیت‌های وی و پرورش شخصیت او در جنبه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، جسمی، عاطفی، اخلاقی، علاقی و ...»^۱ در این تعریف چند نکته مورد توجه می‌باشد: نخست این که تربیت، فعالیت و عمل است و به آن به عنوان یک واقعیت نگریسته شد. دوم این که تربیت فعالیت هدفمند و برنامه‌ریزی شده است. نکته سوم این که تربیت دو سویه و در اثر تعامل مطلوب و تأثیر و تأثر متقابل مربی و متربی محقق می‌شود. چهارم این که تربیت دارای عناصری است و عناصر اصلی آن مربی و متربی است و بدون وجود این دو تربیت معنا پیدا نمی‌کند. البته در اینجا مراد از مربی صرف معلم و مربی انسانی نیست بلکه شامل سایر عوامل تأثیرگذار نیز می‌گردد. نکته پنجم این که هرچند تربیت دو سویه است، اما غرض اصلی کمک به متربی و پرورش وی است و نکته ششم این که هدف تربیت شکوفا نمودن و پرورش قابلیت‌های متربی در همه ابعاد گوناگون وی است و نگاه بخشی به تربیت و تمرکز آن بر بعد خاصی از ابعاد متربی نوعی عدول از تربیت مطلوب است.

ج) واژه ترکیبی تعلیم و تربیت «آموزش و پرورش»

واژه ترکیبی «تعلیم و تربیت» یا «آموزش و پرورش» در زبان فارسی عمدتاً دارای دو کاربرد است. کاربرد نخست در خصوص نظام «نهاد آموزش و پرورش» است. برای مثال گفته می‌شود «نظام تعلیم و تربیت» یا «نظام آموزش و پرورش» ایران، اسلامی است یا «نظام آموزش و پرورش ایران نیاز به تحول و اصلاح دارد». کاربرد این واژه در نهاد و نظام از کاربرد واژه «تربیت» در نهاد که پیش از این به آن اشاره شد، شایع‌تر است. کاربرد دوم آن در معنای «تربیت به معنای عام» است، یعنی معنایی که مشتمل بر آموزش است. چه این که کاربرد این واژه در خصوص تربیت جدای از آموزش و در مقابل آن بعید به نظر می‌آید. کاربرد این معنا بسیار شایع‌تر از معنای اول است و براساس آن «مراد از تعلیم و تربیت یک مفهوم است که در قالب دو لفظ ادا می‌شود و مریدان بزرگ این واژه را در یک مفهوم به کار می‌برند نه به صورتی که در عربی یا در فارسی به صورت آموزش و پرورش به عنوان دو فرآیند تعبیر می‌شود. معمولاً اندیشمندان و نویسندگان بزرگ ما نیز وقتی درباره تعلیم و تربیت بحث می‌کنند همان مفهوم تربیت را در نظر می‌گیرند».^۲

تاریخچه واژه ترکیبی «تعلیم و تربیت» نشان می‌دهد که دو واژه «تعلیم» و «تربیت» هرچند در فرهنگ اسلامی ما در کنار هم بوده‌اند و در آیات قرآنی بدان تصریح شده است، اما کاربرد ترکیبی با قصد معنای واحد از آن، متأثر از فرهنگ لاتینی است. چه این که نویسندگان و مترجمان ما جهت استفاده از دیدگاه‌های صاحب‌نظران تعلیم و تربیت در غرب نیازمند به ترجمه متون آنها بوده‌اند و در این راستا به ترجمه و معادل‌گزاری واژه کلیدی

۱. علی همت بناری، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت، ص ۶۹.

۲. علی شریعتمداری، رسالت تربیتی مراکز آموزشی، ص ۸۵.



«Education» اقدام کرده‌اند و مناسب‌ترین معادل را واژه ترکیبی «تعلیم و تربیت» یا «آموزش و پرورش» یافتند. چرا که واژه «Education» در زبان لاتین متفاوت از «Traning» به معنای آموزش است و معنای آن اعم از آموزش و پرورش است. به نظر می‌رسد این معادل‌گذاری از یک جهت مناسب و خیرخواهانه بود چرا که آنان «ظاهراً خواسته‌اند با برگزیدن این دو لفظ این تصور که مدرسه تنها جای تعلیم است از اذهان عمومی بزایند. تعبیر تعلیم و تربیت ظاهراً دلالت دارد بر این که مدرسه هم جای تعلیم است و هم جای تربیت است.»^۱ با این حال این گونه ترجمه پیامدهای منفی نیز به دنبال داشته است، چرا که استفاده از لفظ جداگانه، ناخواسته جدایی این دو را در اذهان تداعی نمود و همین باعث گردید در ساختار نظام آموزش و پرورش ایران، این جدایی ظاهری به جدایی واقعی تبدیل شود و به تدریج مراکز آموزش ما خود را تنها متولی امر آموزش بدانند و به اصطلاح آموزشگاه باشند نه آموزشگاه و پرورشگاه. بنابراین به نظر می‌رسد ترجمه «Education» به «تربیت» به معنای اعم از آموزش بسیار مناسب‌تر است و پیامد منفی دنبال نخواهد داشت.

تفاوت تعلیم و تربیت

- در مقایسه آموزش (تعلیم) و تربیت (پرورش) تفاوت‌هایی بیان شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
- ۱- در تربیت هدف رشد دادن و شکوفایی همه قابلیت‌ها و توانایی‌هایی بالقوه انسان است ولی در آموزش هدف اصلی در آن انتقال معلومات است.^۲
 - ۲- در تعلیم فقط (و یا به عبارتی بیشتر) با یک بعد از ابعاد وجودی انسان یعنی بعد شناختی و عقلانی او سروکار داریم اما تربیت فراگیر و همه جانبه است.^۳
 - ۳- تعلیم معمولاً بیشتر به وسیله معلم و در جای معینی همچون مدرسه و کلاس درس صورت می‌گیرد ولی در تربیت همه عوامل موجود در محیط به نحوی بر فرد تأثیر می‌گذارند.^۴
 - ۴- «آموزش به معنای انتقال دانش است و پرورش به معنای انتقال ارزش‌ها»^۵

۱. پژوهشکده همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۳۲۸.

۲. محمد علی حاجی ده‌آبادی، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، ص ۱۵.

۳. همان.

۴. سید مهدی صانعی، پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۱۵ و نیز ر.ک: سید محمد باقر حجتی، اسلامی و تعلیم و تربیت (بخش دوم: تعیم)،

ص ۹.

۵. ر.ک: عبدالعظیم کریمی، آموزش به مثابه پرورش، ص ۵۴.



۵- «آموزش به فعالیت‌های ذهنی و علمی در داخل کلاس درس مربوط می‌شود اما پرورش به فعالیت‌های عملی اطلاق می‌شود که در خارج از ساعات درسی انجام می‌گیرد.»^۱

۶- «پرورش آن دسته از آموزه‌ها، پیام‌ها و الگوهایی است که جنبه دینی، اخلاقی و انقلابی دارد ولی آموزش آن دسته از آموزه‌هایی است که جنبه شناختی و علمی داشته و در قالب کتاب‌های درسی و به صورت رسمی تدریس می‌شود.»^۲

۸- «آموزش جنبه رسمی، عمدی، برنامه‌ریزی شده، قصد شده و آشکار دارد اما تربیت فرآیندی غیررسمی، غیر عمدی و درونی است...»^۳

آنچه بیان گردید برخی از تفاوت‌هایی است که از سوی کارشناسان امر تعلیم و تربیت در تفاوت میان تعلیم (آموزش) و تربیت (پرورش) بیان گردید و همه این دیدگاه‌ها ناظر به یک نتیجه مشترک است و آن جدایی و تمایز مفهومی میان تعلیم و تربیت است ولی آیا به راستی چنین است و اگر این تفاوت مفهومی را بپذیریم آیا در مرحله عمل و تحقق آن دو نیز مرزی را می‌توان مشخص نمود؟ و به سخن دیگر آیا در عمل این دو قابل تفکیک هستند یا خیر؟

رابطه تعلیم و تربیت

در بحث پیشین سخن از تفاوت میان تعلیم و تربیت به میان آمد و دیدگاه‌های مختلف در این زمینه نقل شده است و مشخص گردید که طبق این دیدگاه‌ها لااقل از نظر مفهومی میان تعلیم و تربیت تفاوت وجود دارد، با این حال وجود تفاوت به معنای عدم وجود رابطه میان این دو واژه نمی‌باشد و پذیرش فرض وجود تمایز مفهومی میان این دو مانعی برای پذیرش وجود رابطه میان آنها نمی‌باشد. از این رو باید دید که میان این دو چه نوع رابطه‌ای وجود دارد؟ چه این که اثبات اصل و تعیین نوع آن برای طرح مباحث بعدی ضرورت دارد.

به طور کلی می‌توان چند نوع رابطه میان این دو تصور نمود:

۱- رابطه مجاورتی و موازی ۲- رابطه هدف - ابزاری یا مقدمه و ذی المقدمه ای ۳- رابطه کل و جزء یا عام و خاص ۴- رابطه ظرف و مظروفی ۵- رابطه تعاملی ۶- رابطه آمیختگی و در هم تنیدگی.

در ادامه هر یک به اختصار توضیح داده می‌شود:

۱. همان، ص ۵۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۵.



۲-۱- رابطه مجاورتی و موازی:

بر اساس این الگو تعلیم و تربیت دو امر جدا از هم هستند. در عین حال دو امری هستند که در مجاورت هم و به موازات یکدیگر در زندگی انسان نقش ایفا می کنند. به سخن دیگر تعلیم و تربیت از این جهت که هر دو در ویژگی تأثیر گذاری بر انسان مشترک اند در مجاورت یکدیگر قرار می گیرند ولی تعامل و تأثیر و تأثر متقابلی با هم ندارند.

۲-۲- رابطه هدف ابزاری و مقدمه و ذی المقدمه ای

بر اساس این انگاره، میان تعلیم و تربیت رابطه هدف ابزاری یا مقدمه ذی المقدمه ای وجود دارد و در این میان تعلیم ابزاری برای تحقق تربیت است و تربیت هدف و غایت تعلیم است و به بیان دیگر تعلیم مقدمه ای برای تربیت است و بدون آن تربیت محقق نمی شود.^۱

۲-۳- رابطه کل و جزء یا عام و خاصی

طبق این تصویر، میان تعلیم و تربیت رابطه عام و خاص وجود دارد و آموزش بخشی از تربیت به حساب می آید. توضیح آن که تربیت مفهومی عام است و شامل حیطه های گوناگون شاخشی، عاطفی، اخلاقی و ... می گردد و از آنجا که تعلیم صرفاً با حیطه شناختی سروکار دارد بخشی از تربیت می باشد و تربیت شامل آن نیز می گردد.

۲-۴- رابطه ظرف و مظلوفی

مقصود از این الگو آن است که در تعلیم و تربیت یکی به منزله ظرف و دیگری مظلوف آن می باشد. به این بیان که آموزش ظرف و بستر تحقق تربیت است و تربیت به منزله مظلوف و محتوایی است که در ضمن آموزش تجلی می یابد.

۲-۵- رابطه تعاملی

در این فرض تربیت نه صرفاً در مجاورت تعلیم و نه تعلیم بخشی از تربیت است بلکه ضمن آن که این دو، واقعیت متفاوت هستند دارای تعامل و تأثیر و تأثر متقابل اند. یعنی از جهتی تعلیم در تربیت اثر می گذارد و به تحقق آن کمک می کند و از جهت دیگر تربیت در تعلیم مؤثر است و زمینه تحقق مطلوب تر آن را فراهم می سازد.

۱. در تصویر انواع رابطه های ممکن میان تعلیم و تربیت از کتاب «آموزش به مثابه تربیت» اثر محقق محترم آقای دکتر عبدالعظیم کریمی الهام گرفته و استفاده کرده ایم. البته نامبرده انواع دیگری از رابطه را اشاره کرده که دقیق به نظر نمی آید و به این خاطر از ذکر آنها پرهیز شده است، ضمن آن که محقق محترم به برخی از مواردی که در بالا آمده، اشاره نکردند و مواردی را که ذکر کرده اند به جزء مورد اخیر به توضیح آن نپرداخته اند.



۲-۶- رابطه یکپارچگی و در هم تنیدگی

«در این رویکرد رابطه آموزش و پرورش [تعلیم و تربیت] در هم تنیده بوده و پیوستگی ذاتی با هم دارند، نظیر طعم شیرینی قند که در ذات قند وجود دارد یا مانند انرژی غذا که در صورت هضم شدن از آن حاصل می‌شود.»^۱ به سخن دیگر «به یک معنا پرورش (Education) به فرآیندی اطلاق می‌شود که ناظر بر پرورش جنبه‌های عقلانی، اخلاقی، اجتماعی و جسمی است، در این تعریف پرورش در متن آموزش قرار دارد و به منزله تار و پود (ترکیب ذاتی و جوهری) یک مفهوم واحد تلقی می‌شود و نه یک ادغام مکانیکی و الصاقی، در واقع پرورش موضوع آموزش است و هیچ آموزشی بدون پرورش معنا ندارد و هیچ پرروشی هم بدون آموزش تحقق نمی‌یابد.»^۲

نقد و بررسی انواع رابطه‌ها

به نظر می‌رسد طرح رابطه مجاورتی و موازی میان تعلیم و تربیت ناشی از عدم تحلیل درست واژه آموزش و عدم توجه به تعامل و تأثیر و تأثر متقابل آن با تربیت است. چه این که با اندک تأملی ترتب منطقی تربیت بر آموزش و این که هیچ اقدام تربیتی بدون آموزش و آگاهی ممکن نیست، آشکار می‌گردد. تعلیم و تربیت هر چند از نظر مفهومی در مجاورت هم قرار می‌گیرند ولی در عمل هیچ‌گاه به صورت موازی و بدون تلاقی و تعامل محقق نمی‌شوند. در رویکرد ابزاری و مقدماتی بودن آموزش برای تربیت اگر مراد این باشد که تعلیم و دانش ابزاری بیش نیست و جزء ارزش ابزاری و مقدماتی اعتبار دیگری ندارد پذیرفتنی نیست، چه این که در فرهنگ اسلامی تعلیم و علم آموزی هر چند به عنوان هدف غایی مطرح نیست ولی دست کم معرفت به عنوان یکی از اهداف میانی و واسطی مطرح است و از همین رو است که روایات فراوانی در فضیلت علم و علم‌آموزی وارد شده است و در آیات قرآن از تعلیم در ردیف تزکیه سخن به میان آمده است و اما اگر مراد این است که رهیافتن به وادی تربیت از مسیر تعلیم میسر است و در حقیقت تعلیم بخشی از فرآیند تربیت است که بدون آن نمی‌توان به تربیت مطلوب دست یافت، این دیدگاه پذیرفتنی است.

از آنچه گفته شد وضعیت رابطه کل و جز یا عام و خاص نیز روشن می‌گردد زیرا تعلیم می‌تواند بخشی از تربیت باشد. با این حال، این رویکرد تحلیل کاملی از رابطه تعلیم و تربیت ارائه نمی‌دهد و به نظر می‌رسد رابطه این دو قوی‌تر و اساسی‌تر از رابطه این چینی است. دیدگاه تعاملی نیز هر چند در مقایسه با دیدگاه پیشین

۱. عبدالعظیم کریمی، آموزش بمثابه پرورش، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۳۵.



صائب تر و به واقع نزدیک تر می نماید ولی همچنان بیانگر رابطه عمیق میان تعلیم و تربیت نمی باشد چرا که همچنان تعلیم و تربیت را در دو عرصه جدا از هم فرض می کند که حداکثر تعامل زیادی با هم دارند.

به نظر می رسد واقع بینانه ترین و جامع ترین دیدگاه رویکرد اخیر باشد که بر آمیختگی و درهم تنیدگی عملی تعلیم و تربیت تأکید می کند. به بیان دیگر هر چند تعلیم و تربیت از جهت مفهومی متفاوت و جدای از هم هستند اما در مقام عمل و تحقق، این دو به هم آمیخته و منطبق بر هم هستند. در هم آمیختگی تعلیم و تربیت از آن جهت است که نه هیچ تعلیم و آموزشی بدون تربیت محقق می شود و نه هیچ تربیتی بدون تعلیم امکان پذیر است. برای توضیح بیشتر به تحلیل تعاریف ارائه شده پیرامون تعلیم و تربیت می پردازیم: دربارهٔ تعلیم به دو سطح عمده آن اشاره شد که در سطح اول «انتقال مفاهیم» و در سطح بالاتر «انجام فعالیت از پیش طراحی شده که به یادگیری منجر شود» مطرح بوده است و در تحقق هر یک از اینها نقش تربیت و حضور آن انکارناپذیر است. بدون تردید انتقال مفاهیم وقتی به درستی انجام می گیرد که از قبل آمادگی ذهنی برای دریافت مفاهیم و آموزه ها در یادگیرنده فراهم شده باشد و علاوه بر آمادگی های ذهنی، انگیزه و علاقمندی کافی برای دریافت آموزه ها در وی ایجاد شده باشد و این آماده سازی و ایجاد انگیزه نوعی فعالیت تربیتی است

و اما آموزش در سطح بالاتر (فعالیت منجر به یادگیری)، نیاز بیشتری به انجام فعالیت های تربیتی دارد و بدون آنها به یادگیری منجر نمی شود. از سوی دیگر اگر آموزش در سطح عالی خود تحقق یابد و منجر به یادگیری شود به طور طبیعی به تحقق تربیت در ابعاد مختلف آن منجر خواهد شد و در ذات خود تربیت را به همراه خواهد داشت «در واقع، مواد آموزشی اگر در ساختار ذهنی و فرآیندهای انفعالی و عاطفی دانش آموزان وارد شود ماهیت پرورشی می یابد و یادگیری واقعی که همان تغییر رفتار فرد است رخ می دهد. اگر یادگیری را تغییرات نسبتاً پایدار تعریف کنیم که در رفتار یادگیرنده رخ می دهد و رفتار را به منزله کنش تمامی ابعاد وجودی فرد (ذهنی، عاطفی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی) تلقی کنیم دیگر گسست و شکافی بین آموزش و پرورش وجود نخواهد داشت...»^۱

همچنین عنصر اساسی در تعریف تربیت عبارت از «فعالیت هدفمند به منظور تأثیرگذاری در ابعاد مختلف وجود انسان» بوده و پر واضح است که هر نوع تأثیرگذاری در مخاطب، فرع بر تأثیرگذاری در ساختار ذهنی و شناختی وی است. به سخن دیگر مخاطب (مربی) تا از نظر ذهنی و شناختی امری را دریافت نکرده باشد به هیچ وجه احساس و گرایش به سوی آن در وی ایجاد نمی شود و تا گرایش و احساس به انجام امری پیدا نکند درصدد انجام آن در قالب یک «رفتار» بر نمی آید. از آنچه بیان شد مشخص گردید که «تعلیم و تربیت» یا همان «آموزش

۱. عبدالعظیم کریمی، آموزش به مثابه پرورش، صص ۱۷-۱۸.



و پرورش» هر چند از جهت مفهومی با یکدیگر تفاوت دارند ولی در عمل و اجرا به هیچ نحو قابل انفکاک نیستند و تحقق هیچ کدام بدون دیگری ممکن نمی‌باشد.

رابطه تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام

در تحلیل ماهیت و تعریف تعلیم و تربیت این نتیجه حاصل شد که تعلیم و تربیت دو امر تفکیک‌ناپذیرند و تحقق هیچ یک بدون دیگری امکان‌پذیر نیست. حال باید دید از دیدگاه اسلام این دو چه رابطه‌ای با هم دارند؟ منابع اسلامی شامل آیات قرآن، روایات و سیره معصومین (ع) است، آیا طبق این منابع چگونه رابطه‌ای میان تعلیم و تربیت وجود دارد؟ پیش از بررسی این موضوع تذکر این نکته ضروری است که واژه تربیت از ماده «رَبَو» به معنای تربیت جامع و مشتمل بر همه ابعاد تربیت به ویژه تربیت اخلاقی و عبادی استعمال نشده است و به جای واژه «تربیت» به معنای جامع، واژه‌های «تزکیه» و «هدایت» بیشتر استعمال شده است. بنابراین برای بررسی رابطه این دو نباید دنبال لفظ «تربیت» در آیات و روایات بود.

الف) آیات قرآن

واژه‌های تعلیم و تزکیه از باب تفعیل می‌باشند و مشتقات این دو از باب تفعیل متعدد به کار رفته است. در مجموع مشتقات تعلیم حدود ۴۱ مورد و مشتقات تزکیه حدود ۱۴ مورد به کار رفته است که از مجموع این موارد در چهار مورد دو واژه تعلیم و تزکیه در کنار هم به کار رفته‌اند و از این چهار مورد، در سه مورد آن تزکیه بر تعلیم مقدم شده و در یک مورد تعلیم بر تزکیه مقدم شده است.

این آیات عبارتند از:

۱- «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيَعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيَعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۱

۲- «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲

۳- «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۳

۱. بقره، ۱۵۱.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

۳. جمعه، ۲.



۴- «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱

با کنار هم گذاشتن آیات فوق و مقایسه و تأمل در آنها نکات قابل توجهی به دست می‌آید که از آنها جدایی‌ناپذیری و در هم آمیختگی تعلیم و تربیت را می‌توان اثبات نمود:

۱- در این آیات چند عبارت به صورت مشترک و با تعابیر تقریباً واحد ذکر شده است و آنها عبارتند از:

۱-۱- بعثت و ارسال رسول، ۱-۲- رسولی از خود مردم، ۱-۳- تلاوت آیات برای مردم، ۱-۴- تزکیه مردم، ۱-۵- تعلیم کتاب و حکمت به مردم.

تکرار سه عنصر رسول به عنوان «مریی»، تزکیه به عنوان «تربیت» و تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت به عنوان «تعلیم» این آیه را به عنوان مناسب‌ترین و صریح‌ترین آیه قرآن در موضوع مهم «تعلیم و تربیت» معرفی می‌کند.

۲- در هر چهار آیه تلاوت قرآن که خود یک نوع آموزش است در آغاز قرار گرفته و در یک مورد تعلیم مقدم بر تزکیه ذکر شده است و این خود حاکی از دو نکته مهم است: نخست این که هیچ تربیتی بدون آموزش محقق نمی‌شود و دوم این که در عرصه تعلیم و تربیت اسلامی تنها تعلیمی منجر به تربیت اسلامی می‌شود و در ذات خود تربیت اسلامی را به همراه خواهد داشت که رنگ الهی داشته باشد. چون در هر چهار آیه تلاوت «آیات الهی» مطرح شده است نه هر نوع آیاتی.

۳- در سه آیه از چهار آیه «تزکیه» مقدم بر «تعلیم» ذکر شده و این نیز مفید دو نکته مهم دیگر است: نخست آن که هیچ تعلیمی بدون «تربیت» به خوبی محقق نمی‌شود و نکته دوم این که در عین جدایی‌ناپذیری و همراهی «تعلیم و تربیت» در مرحله عمل، تربیت از جهت رتبه و اهمیت، مقدم بر تعلیم و غایت آن به حساب آید.

چنان که نکات گفته شده، در کنار هم و با دقت نگریسته شود، مشخص می‌شود که «تعلیم و تربیت» (تعلیم و تزکیه) هر چند تحت دو عنوان از آنها تعبیر شده و از نظر مفهومی متفاوت می‌باشند ولی در مقام عمل و تحقق جدایی‌ناپذیر و در هم آمیخته و شاهد بر این مدعا توضیحات برخی مفسرین ذیل آیات فوق است که به دو مورد از آنها اشاره می‌شود:



۱- در تفسیر نمونه پس از اشاره به تقدم و تأخر دو واژه تعلیم و تربیت آمده است: «این تعبیر ... نشان می‌دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق [تربیت] زاییده علم است، همانگونه که علم زاییده اخلاق است)»^۱

۲- مرحوم علامه طباطبایی نیز ذیل آیه دوم سوره جمعه پس از آن که به تقدم رتبه تزکیه بر تعلیم تصریح می‌کند از سوی دیگر مقدم بودن تعلیم بر تزکیه را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد «معلوم است که در عالم تحقق و خارج اول علم پیدا می‌شود، بعد تزکیه، چون تزکیه از ناحیه عمل و اخلاق تحقق می‌یابد، پس اول، باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد و بعد به آنها عمل کرد تا به تدریج زکات (پاکی دل) هم به دست آید»^۲

ب) روایات

بر اساس جستجویی که در معاجم روایی همانند بحارالانوار، کتب اربعه، نهج البلاغه و نیز برخی کتب روایی دیگر انجام شده است به موارد یا موردی که همانند قرآن تعلیم و تزکیه به معنای اصطلاحی خود در کنار هم ذکر شده باشد، دست نیافته‌ایم. شاید وجه عدم ذکر آن بدیهی بودن آن است و در نتیجه جدایی ناپذیری آن دو مفروض تلقی شده است، به ویژه آن که روایات پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) متأخر از قرآن بوده است و با وجود تأکید مکرر قرآن و همراهی صریح آنها در آیات قرآن، دیگر نیازی به بیان جدایی ناپذیری این دو در کلام معصومین (ع) نبوده است و آنان به طور عملی آن را در عرصه تعلیم و تربیت مورد توجه قرار داده‌اند. به سخن دیگر همراهی و جدایی ناپذیری تعلیم و تربیت به ویژه با تأکیدات و تصریحات قرآن چنان روشن و بدیهی بوده است که دیگر معصومین (ع) ضرورتی در تصریح به آن ندیده‌اند و در نتیجه آنان در رفتار و سیره خود به طور عملی جدایی ناپذیری این دو را تجلی بخشیده‌اند. البته در سخنان معصومین (ع) به ثمرات و نتایج همراهی و در هم آمیختگی تعلیم و تربیت پرداخته شده است و در روایات فراوانی از عالم (دانا و تعلیم دهنده) و به ویژه علم که ثمره بدون واسطه تعلیم است و رابطه آن با ابعاد و جلوه‌های گوناگون تربیت و تزکیه، سخن به میان آمده است. به عبارت دیگر هر چند در روایات تعلیم و تزکیه همانند قرآن در کنار هم به آنها تصریح نشده است ولی به گونه‌های مختلف از تعامل و جدایی ناپذیری اثر تعلیم یعنی علم با ابعاد و جلوه‌های تربیت و تزکیه سخن به میان آمده است که در زیر به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۷.

۲. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۹، ص ۴۴۷، و نیز ر. ک: محمد صادقی، الفرقان فی تفسیر

القران، ملجد ۲۸-۲۷، ص ۳۲۹.



۱- تأثیر عمیق علم در انسان

در برخی روایات بیان شده است که علم دارای مراتبی است و مراتب عالی آن تأثیر مستقیم تربیتی را به همراه دارد و به گونه‌ای است که از سطح زبان فراتر رفته و در ارکان و جوارح انسان رسوخ کرده و آنها را تحت تأثیر تربیتی خود قرار می‌دهد: علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: «أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ»؛ «پایین‌ترین مرتبه علم آن است که علم در سطح زبان باشد و بالاترین آن، این است که در اعضاء و جوارح انسان آثارش نمایان شود.»

۲- در رأس فضایل بودن علم

در پاره‌ای از روایات نه تنها از علم به عنوان یک فضیلت یاد شده است، بلکه از آن به عنوان سرسلسله فضائل و غایت آنها یاد شده است. علی (ع) فرموده است: «رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ، غَايَةُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ»؛ «سرآمد فضیلت‌ها و غایت فضایل علم است». نکته قابل توجه در این حدیث این است که فضایل به طور عامل مطرح شده است و شامل همه فضایل از جمله فضایل اخلاقی می‌گردد.

۳- لزوم همراهی علم و هدایت

در برخی روایات هدایت یافتن و تربیت شدن از لوازم علم فرض شده است و به نحوی از افزایش علمی که به هدایت منجر نشود، نکوهش شده است. رسول گرامی اسلام (ص) فرموده است: «مَنْ أَزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْ هُدًى لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^۳، «کسی که علمش افزون گردد و [به موازات آن] بر هدایتش افزوده نشود از خداوند بیشتر فاصله می‌گیرد.»

۴- لزوم همراهی علم و زهد

زهد عبارت از دل‌ن بستن به دنیا و مظاهر آن است. در سخنی از رسول اکرم (ص) بر لزوم همراهی زهد و علم تأکید نموده و افزایش علم بدون افزایش زهد در مرتبی را سبب دوری بیشتر وی از خداوند قلمداد کرده است: «مَنْ أَزْدَادَ فِي الْعِلْمِ رُشْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^۴؛ «آن کس که در علم رشدش افزون گردد ولی زهدش در دنیا زیادتیر نگردد از خداوند دورتر می‌شود.»

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۲.

۲. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۴۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۷.

۴. همان.



۵- همراهی علم و عمل

عمل و رفتار درست تجلی تربیت یافتگی است و بدون آن تربیت و تزکیه به معنای کامل آن، تحقق نمی‌یابد. در دسته‌ای از روایات از همراهی و تلازم علم و عمل سخن به میان آمده است. علی (ع) فرموده است: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ»؛ «علم قرین و همراه علم است، پس هر که دانست به عمل می‌پردازد، علم عمل را فرامی‌خواند، اگر عمل آن را اجابت کرد [باقی ماند] و گرنه از نزد او کوچ می‌کند».

۶- علم عامل تزکیه نفس

در بعضی روایات از علم به عنوان عاملی برای تزکیه نفس یاد شده است. علی (ع) فرموده است: «و خلق الانسان ذانفس ناطقة ان زكاه بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها»؛ «[خداوند] انسان را دارای نفس دریابنده حق قرار داده است، اگر انسان آن را با علم و عمل تزکیه کند به جوهرهای اوائل علت‌های آن شبیه می‌گردد».^۳

۷- تأثیر علم در اخلاق

در سخنی از حضرت علی (ع) غایت علم را تمیز و تشخیص میان اخلاق پسندیده و ناپسند و سبب کسب اخلاق پسندیده و از بین بردن اخلاق نکوهیده معرفی کرده‌اند: «رأس العلم التمييز بين الاخلاق و اظهار محمودها و قمع مذمومها»؛^۴ «غایت علم تشخیص اخلاق [پسندیده از ناپسند] و تجلی بخش اخلاق پسندیده و نابود کردن اخلاق ناپسند است».

۸- پیامدهای اخلاقی علم

در فرهنگ اسلامی علم و دانش آثار اخلاقی زیادی به دنبال دارد و تزکیه نفس و دوری از هواپرستی از جمله آنها به حساب آمده است. حضرت علی (ع) در این زمینه فرموده است: «رأسُ العلمِ التَّوَضُّعُ ... وَ مِنْ ثَمَرَاتِهِ التَّقْوَى وَ اجْتِنَابُ الْهَوَى وَ اتِّبَاعُ الْهُدَى وَ مُجَانَبَةُ الدُّنُوبِ وَ مَوَدَّةُ الْإِخْوَانِ وَ الْإِسْتِمَاعُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ مِنْ ثَمَرَاتِهِ تَرْكُ الْأَنْتِقَامِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَ اسْتِقْبَاحُ مُقَارَفَةِ الْبَاطِلِ وَ اسْتِحْسَانُ مُتَابَعَةِ الْحَقِّ وَ قَوْلُ الصِّدْقِ وَ التَّجَافِي عَنِ سُرُورِ فِي غَفْلَةٍ وَ عَنِ فِعْلِ مَا يَعْقِبُ نَدَامَةً»^۵، «از نتایج علم پرهیزکاری و دوری از هوای نفس و دنبال کردن هدایت و دوری

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۶.

۲. محمد خوانساری، شرح غررالحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳. مرحوم خوانساری در شرح حدیث فوق می‌گوید: «مراد از اوایل علت‌های آن «عقول مقدسه» است، بنابر آنچه مذکور شد از مذهب حکما که آنها وسائط در ایجاد موجودات باشند و علل آنها منتهی به آنها شوند (شرح غررالحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۲۰۰).

۴. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۵۴.

۵. بحار الانوار، ج ۷۸۹، ص ۵۵ ث.



از گناهان و دوستی با دیگران و گوش دادن به سخنان دانشمندان و قبول سخن آنان است و [نیز] از ثمرات آن ترک انتقام به هنگام توانایی بر آن و زشت دانستن نزدیکی به باطل و نیکو شمردن تبعیت از حق و سخن حق و راست گفتن و دوری کردن از خوشحالی در حال غفلت و انجام آنچه پشیمانی به دنبال دارد...»

۹- علم و نقش آن در قلب

در تزکیه نفس و سیر و سلوک قلب جایگاه ویژه‌ای دارد. یکی از آثار برجسته علم حیات بخشی و زنده نگه داشتن قلب است. حضرت علی (ع) فرموده است: «العلم حیاة القلوب»^۱، «علم مایه حیات و زنده نگه داشتن قلب‌هاست.»

۱۰- تأثیر و تأثر متقابل علم و تزکیه

در موارد پیشین عمدتاً تأثیر علم و دانش در اخلاق و تزکیه نفس مشخص گردید. از سوی دیگر در برخی روایات از تأثیر متقابل تزکیه و تقوی در کسب علم سخن به میان آمده است و از کنار هم گذاشتن دو دسته روایات مشخص می‌شود که علم و تزکیه تأثیر و تأثر متقابل دارند و از یکدیگر جدا نیستند. علی (ع) در این زمینه فرموده است: «لا یزکو العلم بغير ورع»^۲، «علم بدون داشتن ورع و تقوی رشد نمی‌کند.» نیز از جمله سفارشات و نصایح حضرت خضر (ع) به حضرت موسی (ع) این جمله نقل شده است که فرمود: «اشعر قلبك التقواي تنل العلم»^۳، «تقوی دل پیشه کن تا به علم و دانش دست یابی.»

علاوه بر واژه علم واژه عالم و علماء نیز عنوان مناسبی برای نشان دادن همراهی و تلازم تعلیم و تربیت است. چو این که در پرتو تعلیم، انسان نخستین گام را برای عالم شدن بر می‌دارد. به سخن دیگر انسان در گام نخست آموزش می‌بیند و سپس برای کسب بیشتر علم تلاش می‌کند و به مرتبه عالم بودن نائل می‌آید. در روایات اهل بیت (ع) توصیفاتی از عالم شده است که بدون برخورداری از تزکیه و تربیت، کاربرد این عناوین، ناصحیح و غیرمعقول است و اینها حکایت از این نکته مهم دارد که در فرهنگ اسلامی طی مسیر عالم شدن برای انسان بدون تزکیه نفس میسر نیست و تعلیم و تزکیه عالم در هم آمیخته و جدایی‌ناپذیر است. در ذیل به برخی موارد آن اشاره می‌شود:

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. محمد خوانساری، شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۳۸۸.

۳. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۴۴.



۱- امین خدا بر روی زمین بودن عالم

در روایتی از عالم به عنوان «امین خداوند بر روی زمین» یاد شده است و پر واضح است کسی که صرفاً تعلیم ببیند و معلوماتی را کسب کند ولی این معلومات در اعماق وجود او تأثیرگذار نباشد و به تزکیه و تربیت وی منجر نشود نمی تواند امین خداوند در روی زمین باشد. رسول خدا(ص) در این زمینه فرموده است: «العالم امین الله فی الارض»^۱، «عالم امانتدار خداوند بر روی زمین است».

۲- وارثان انبیاء بودن عالمان

یکی از بهترین شواهد روایی که بر جدایی ناپذیری تعلیم و تربیت و در هم آمیختگی جنبه مربی بودن و عالم بودن دلالت دارد آن دسته از روایاتی است که علماء را به عنوان «وارثان انبیاء» معرفی می کند. علی(ع) در این زمینه فرموده است: «العلماء ورثة الانبیاء»^۲، «علماء وارثان انبیاء هستند». تردیدی نیست که انبیاء بزرگ ترین مربیان و عالمان عصر خود بودند. آنان در عین این که احکام و شرایع الهی عصر خوی را به مردم زمان خود می آموختند، مربی مردم زمان خود نیز بودند و بلکه جنبه مربی بودن آنان بسی برجسته تر بوده است. نکته قابل توجه این است که در این دسته روایات، علماء به عنوان وارثان انبیاء معرفی شده اند و با لحاظ معنای وراثت و جانشینی و نیز توجه به جنبه برجسته انبیاء که همانا مربی بودن آنها است مشخص می شود که عالم هم مربی دارد و بلکه جنبه مربی بودن وی با اهمیت تر است و در نتیجه تعلیم و علم و عالم از تزکیه و تربیت و مربی جدا نیست.

۳- همنشینی با علماء و تأثیر آن در تزکیه

در برخی روایات همنشینی با علماء به عنوان یکی از روش های مؤثر برای تزکیه نفس معرفی شده است. امام علی(ع) در این زمینه فرموده است: «جالس العلماء یزدد علمک و یحسن ادبک و تزکک نفسک»^۳، «با علماء همنشین باش تا علمت افزون، ادبت نیکو و نفست تزکیه گردد». این روایت به خوبی جنبه مربی بودن عالم و نیز همراهی و درهم آمیختگی تعلیم و تزکیه را نشان می دهد و بهترین شاهد روایی است که نگارنده در این زمینه دست یافته است و این از دو جهت است: نخست آن که در این روایت علم و تزکیه در کنار هم به عنوان آثار و نتایج همنشینی با عالم معرفی شده اند. جهت دوم این که در این روایت که از سه فقره تشکیل شده است، دو فقره آن یعنی «تحسن ادبک» و «تزکک نفسک» مربوط به تربیت و یک فقره آن مربوط به تعلیم است. بنابراین مشخص می شود که نه تنها عالم مربی هم هست و نقش تربیتی دارد بلکه جنبه مربی بودن و تأثیر تربیتی داشتن وی بیشتر است و همه اینها شاهد و تأکید بر جدایی ناپذیری و درهم آمیختگی تعلیم و تربیت است.

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. محمد خوانساری، شرح غررالحکم، ج ۳، ص ۳۷۳.



در پایان ذکر این نکته لازم است که آنچه در این قسمت بیان گردید، پیش فرض آن بحث از تعلیم و تربیت در فرهنگ اسلامی است. چون این که علم و عالم مورد نظر اسلام در مقام عمل و واقعیت، از تربیت و مربی بودن جدایی پذیر نیستند. به عبارت دیگر علم و عالمی که در فرهنگ اسلامی مطلوب است از تزکیه و مربی بودن جدا نیست. در غیر این صورت ممکن است کسی معلومات فراوانی کسب کند و به ظاهر همه به او عالم بگویند اما آثار و نتایج تربیتی مثبتی نداشته باشد و به همین خاطر در بعضی روایات از «علم غیر نافع»^۱ و «علمای سوء»^۲ و تعابیری از این قبیل سخن به میان آمده است.

۱. ر.ک: محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۶، صص ۵۰۸-۵۰۷.

۲. ر.ک: همان، صص ۵۱۸-۵۱۹.



فهرست منابع

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه.
۳. امینی ابراهیم ، اسلام و تعلیم و تربیت ، تهران، انجمن اولیاء و مربیان، ۱۳۷۲.
۴. بناری علی همت ، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت با تأکید بر نقش فقه بر تربیت، قم انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۳.
۵. پژوهشکده حوزه و دانشگاه، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت، تهران، سمت، ۱۳۷۲.
۶. حاجی ده‌آبادی محمد علی ، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷.
۷. خوانساری محمد، شرح غررالحکم و دررالکلم: تهران مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳. داودی محمد، نقش معلم در تربیت دینی، قم، پژوهشکده همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۸. دورکیم امیل ، تربیت و جامعه‌شناسی ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
۹. سید محمد باقر حجتی، اسلامی و تعلیم و تربیت (بخش دوم: تعیم)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.
۱۰. سیف علی اکبر ، روانشناسی پرورشی، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۸.
۱۱. شریعتمداری علی، رسالت تربیتی مراکز آموزشی، تهران، سمت، ۱۳۷۴.
۱۲. شریعتمداری علی، اصول و فلسفه آموزش و پرورش، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹.
۱۳. شکوهی غلامحسین ، مبانی و اصول آموزش و پرورش، مشهد، مؤسسه انتشارات و چاپ آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۱۴. صادقی محمد ، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقران و السنه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۷ق.
۱۵. صانعی سید مهدی ، پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی، تهران، .
۱۶. طباطبایی محمد حسین ، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.



۱۷. کریمی عبدالعظیم ، آموزش به مثابه پرورش، تهران، وزارت آموزش و پرورش، پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۸۱.
۱۸. کلینی محمد بن یعقوب ، اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۹. مجلسی محمد باقر، بحار الانوار فی معرفه الائمه الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۰. محمدی ری شهری محمد ، میزان الحکمه، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۰.
۲۱. مطهری مرتضی ، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷.
۲۲. مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۲۳. میالاره گاستون، معنی و حدود علوم تربیتی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۲۴. نقیب‌زاده عبدالحسین، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۸.
۲۵. الهندی المتقی ، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۶. هوشیار محمد باقر ، اصول آموزش و پرورش، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۲۷.



در تکاپوی ارائه مفهومی نواز تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات^۱

مقدمه

مفهوم‌شناسی، نخستین گام در بررسی هر موضوع است. چه اینکه اگر تصویر درست و واقعی از مفهوم و معنای موضوع نداشته باشیم، در مسیر جستجو و بررسی به بیراهه می‌رویم و هر قدمی که برداشته شود، از هدف دورتر می‌شویم. آنچه تحت عنوان «تربیت اسلامی» به کار می‌رود به رغم کاربرد گسترده و فراگیر آن، هنوز آن گونه که شایسته است، مورد بررسی همه‌جانبه قرار نگرفته است. به نظر می‌رسد که تعریف مطلوب و درست از تربیت اسلامی می‌بایست از شاخص‌ها و معیارهای زیر برخوردار باشد:

۱. مستند بودن به منابع اصیل اسلامی یعنی آیات و روایات؛ تعریفی که به نحوی مستند به منابع اصیل اسلامی نباشد و بدون مراجعه به آنها ارائه شود، نمی‌توان آن را تربیت اسلامی نامید.

۲. پوشش دادن همه‌ی مقاطع سنی‌متربی؛ تربیت امری فراگیر است و گستره‌ی آن از گهواره تا گور است، بنابراین یک تعریف درست و قابل قبول از تربیت اسلامی آن است که به نحوی همه‌ی مقاطع زندگی‌متربی از نوزادی تا کهنسالی را پوشش دهد.

۳. ناظر بودن به ابعاد گوناگون انسان؛ تعریف صحیح از تربیت اسلامی می‌بایست ناظر به همه‌ی ابعاد وجودی متربی به گونه‌ای متعادل و هماهنگ باشد، به سخن دیگر هم می‌بایست ابعاد وجودی متربی اعم از مادی و جسمی و معنوی و روحی (اخلاقی، عقلانی، عاطفی و اعتقادی) را پوشش دهد و هم به هر بعدی از ابعاد، به میزان ارزش وجودی، اهمیت و نقش آن در تربیت انسان پردازد.

با نگاهی به پیشینه‌ی مفهوم‌شناسی موضوع تربیت ملاحظاتی چند به نظر می‌آید: نخست آنکه در بخش قابل توجهی از منابع و مآخذ مرتبط با تربیت اسلامی، آنچه در زمینه‌ی مفهوم‌شناسی تربیت اسلامی ارائه شده، عمدتاً شکلی و قالبی است و بیشتر تکرار مطالب ارائه شده در منابع موجود است و نوعی روند تکراری و قالبی در بررسی و ارائه‌ی مفهوم تربیت اسلامی به چشم می‌خورد. دوم اینکه مفهوم تربیت اسلامی آن گونه که می‌بایست به

۱. علی همت بناری، دو فصلنامه تربیت اسلامی شماره ۳.



شکل جامع و با تکیه بر منابع و متون اسلامی مورد بررسی قرار نگرفته است و برخی همان تعاریف عام «تربیت» را برای تعریف «تربیت اسلامی» نیز ارائه کرده‌اند و گویا «تربیت» را برابر با «تربیت اسلامی» دانسته‌اند. برخی صرفاً ملاک و مرجع خود را، لغت عرب قرار داده و به بررسی لغوی اکتفا کرده‌اند و چندان به کاربرد این مفهوم در آیات و روایات توجه نکرده‌اند. برخی دیگر تنها به آیات قرآن اکتفا کرده و از بررسی این مفهوم در روایات اهل بیت (ع) غفلت کرده‌اند. نکته سوم اینکه با فرض اینکه بپذیریم برخی به بررسی جامع مفهوم «تربیت» هم از نظر لغت عرب و هم آیات و روایات پرداخته باشد - که ما به چنین پژوهشی دست نیافته‌ایم - جای طرح این پرسش باقی است که آیا برآستی واژه تربیت چه از ماده «رَبَّوْا» و چه از ماده «رَبَّبَ» برای ارائه آنچه ما از آن به «تربیت اسلامی» یاد می‌کنیم؛ مفهومی رسا و کامل است یا برای آن باید به سراغ مفهوم یا مفاهیم دیگری رفت و به بررسی درباره قلمرو معنایی آنها پرداخت؟ با لحاظ نکات ذکر شده، به نظر می‌رسد برای ارائه تصویری واقع‌بینانه و جامع از آنچه از آن با عنوان «تربیت اسلامی» نام می‌بریم، نیاز به کاوش دوباره‌ای است. از این رو، این پژوهش در پی بررسی این موضوع بوده و در تلاش است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

آیا واژه «تربیت» به تنهایی واژه‌ای کامل برای ارائه آنچه ما آن را «تربیت اسلامی» می‌نامیم، هست؟ چه واژه‌های معنایی معادل یا نزدیک به این واژه می‌باشد؟ از میان این واژه‌ها کدامیک مناسبت بیشتری برای کاربرد آن در این موضوع دارد؟ در پایان ذکر این نکته ضروری است که ما جهت مفاهیم با دیگران و بیان مقصود خود در سراسر این مقاله، از واژه‌های «تربیت» و «تربیت اسلامی» استفاده می‌کنیم؛ هرچند واژه دیگری را برای ارائه این موضوع مناسب بدانیم.

بررسی مفهوم تربیت و مفاهیم هم‌معنا یا نزدیک به آن

از بررسی مفهوم تربیت و واژه‌های نزدیک به آن، چه در لغت و چه در آیات، روایات و ادعیه، مشخص می‌شود که هیچیک از آنها به تنهایی برای افاده آنچه ما آن را «تربیت اسلامی» تلقی می‌کنیم، کافی نیست و بلکه مجموعه‌ای از مفاهیم و واژگان است که «تربیت اسلامی» را معرفی می‌کند. اینک تک‌تک این واژگان را مورد بررسی قرار می‌دهیم. از آنجا که مفهوم «تربیت» محل بحث دیدگاه‌های مختلف است و به عنوان واژه اصلی مطرح است، آن را با تفصیل بیشتر و به طور مجزا مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم و سایر واژگان را، به اختصار به آنها می‌پردازیم و در پایان به ارائه دیدگاه مورد نظر اقدام خواهیم نمود.

۱- تربیت

الف) تربیت در لغت

از بررسی تفصیلی این واژه در کتاب‌های گوناگون لغت عرب معلوم می‌شود که این واژه با دو ریشه «رَبَّبَ» و «رَبَّوْا» در ارتباط است. ریشه اول به معانی گوناگونی چون «حضانة (در دامان خود پروردن)، اصلاح، تدبیر (پایان

در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

کاری را نگرستن)، خوب رسیدگی نمودن، سرپرستی، تتمیم و تکمیل (به اتمام رساندن و کامل کردن)، تأدیب (ادب آموختن)، چیزی را ایجاد نمودن و به تدریج تکامل بخشیدن و سوق دادن شیء به سوی کمال و رفع کمبودها، بکار رفته است و ریشهٔ دوم به معانی متعددی مانند «زیاد شدن، تغذیه نمودن، بالا رفتن، رشد و نمو کردن و تهذیب نمودن» بکار رفته است (بناری، ۱۳۸۳، ص ۵۹-۶۰، مهدی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۹۸-۹۵).

با نگاهی به معانی ذکر شده، مشخص می‌شود که معانی ریشهٔ دوم بیشتر ناظر به پرورش جسمانی مادی و معانی ریشه اول، ناظر به بعد معنوی است. با این حال، از برخی کتاب‌های لغت معاصر معلوم می‌شود که این دو ریشه در معانی یکدیگر نیز بکار رفته‌اند: برای نمونه، مادهٔ «رب» به معنای «نمو و زیاد شدن، سرپرستی برای تغذیه و رشد دادن» و مادهٔ «ربو» به معنای «اشراف داشتن، تهذیب نمودن و رشد قوای جسمی، عقلی و اخلاقی» بکار رفته است (همان، ص ۶۰). در اینکه کدامیک از دو ریشهٔ مذکور برای تربیت اصلی و فرعی است، دیدگاه‌ها و نظرات متفاوت است؛ از کلام راغب اصفهانی در المفردات استفاده می‌شود که ماده ربو اصلی است و از کلام زبیدی در تاج العروس و ابن منظور در لسان العرب معلوم می‌شود که مادهٔ «رَبَّ» اصلی است و نظر قاطعی در این زمینه وجود ندارد.

ب) تربیت در آیات قرآن

واژهٔ تربیت به شکل مصدری در آیات قرآن بکار نرفته است، اما مشتقات این ماده چه از ماده «ربو» و چه از ماده «رب» در قرآن فراوان بکار رفته است. البته کاربرد این ماده در خصوص انسان محدود است که به موارد آن اشاره می‌شود:

مشتقاتِ مادهٔ رَبُّو تنها در دو آیه از قرآن بکار رفته است:

نخست آیهٔ ۲۴ از سورهٔ اسراء است: **«وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّانِي صَغِيرًا؛** بگو خدایا به پدر و مادر من که مرا در کودکی و خردسالی بزرگ کرده‌اند، رحم نما».

آیهٔ دیگر آیهٔ ۱۸ سورهٔ شعراء است: **«قَالَ أَلَمْ نُزَكِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ؛** آیا ما تو را در کودکی بزرگ نکرده‌ایم و چندین سال از عمرت را در میان ما سپری نکرده‌ای».

و اما از مشتقات ماده «رَبَّ» در مورد انسان، سه واژهٔ «ربانیون یا ربانیون، ربیون و ربائب» بکار رفته است. ربانیون جمع ربّانی است و ربّانی طبق دیدگاه علامه طبرسی به معنای تربیت‌کننده و مترادف با مربّی است (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۲-۱، ص ۲۷۶) و طبق دیدگاه علامه طباطبایی به کسی گفته می‌شود که تنها متوجه خداوند باشد و به غیر او مشغول نشود (طباطبایی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۶). البته ایشان برای واژهٔ ربانیون معنای «مربّی» را نیز



ذکر کرده است (همان، ج ۵، ص ۳۴۳). واژه ربیون جمع ربّی است و ربّی به معنای کسی است که پیوند محکم با خدا داشته باشد و به غیر او مشغول نشود (همان، ج ۳، ص ۴۱).

ج) تربیت در روایات

«تربیت» به شکل مصدری از ماده «رب» در روایات یافت نشد و آنچه بکار رفته، مشتقاتی چون «ارباب، ربیب، ربائب، مربوب، ربائی، مربیه» است ولی از ماده ربّو به شکل مصدری بکار رفته که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

۱. در حدیث مشهور توحید مفضل از «تربیت» به عنوان وجه تمایز انسان از حیوان یاد شده است: «انظر الی ذوات الاربع کیف تراها تتبع امهاتها مستقله بانفسها لاحتجاج الی الحمل والتربیه کما تحتاج اولاد الانس فمن رجل انه لیس عند امهاتها ما عند امهات البشر من الرفق و العلم بالتربیه و القوه علیها بالاکف و الاصابع المهیأه لذلك اعطیت النهوض والاستقلال بانفسها...» به بچه‌های چهارپایان نظر کن که چگونه برخلاف بچه‌های انسان به طور مستقل و بدون نیاز به حمل و پرورش مادران به دنبال آنان حرکت می‌کنند و این استقلال از آن جهت به آنها داده شده که از آنچه مادران بچه‌های انسان دارند، از قبیل مدارا و آگاهی به پرورش و توانایی بر آن محروم هستند... (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۹۳).

۲. در روایتی آمده است که عمده پرورش امام علی (ع) به دست پیامبر (ص) بوده است: «... وکان یلی اکثر تربیته و یراعیه فی نومه ویقظته ویحمله علی صدره و کتفه...» علی (ع) بیشتر در دامان پیامبر (ص) پرورش یافت، در خواب و بیداری از او محافظت می‌کرد و او را بر سینه و دوش خود قرار می‌داد... (همان، ج ۳۵، ص ۴۳).

۳. در روایت دیگری از امام رضا (ع) ترک پرورش و بزرگ کردن فرزند یکی از علل حرمت زنا به شمار آمده است: «... و حرّم الزنا لما فیه من الفساد من قتل النفس و ذهاب الانساب و ترک التربیه للاطفال و فساد الموارث؛ و زنا از آن جهت حرام شد که موجب مفسده‌هایی از قبیل کشته شدن انسان‌ها، از بین رفتن خویشاوندی، رها کردن پرورش و بزرگ کردن کودکان و نابود شدن میراث‌ها می‌گردد» (همان، ج ۶، ص ۹۸).

نقد و بررسی مفهوم تربیت

با نگاهی به آنچه بیان گردید، ملاحظاتی پیرامون مناسب بودن واژه تربیت برای آنچه ما آن را تربیت اسلامی در نظر می‌گیریم به نظر می‌رسد که عبارتند از:



در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

۱. همچنان که به طور ضمنی اشاره شد، مادهٔ تربیت دارای یک ریشهٔ ثابت و قطعی نیست و مردّد بین دو ریشهٔ رَبَّوْ و رَبَّبَ است و لحاظ دو ریشهٔ مختلف برای یک لفظ و ارادهٔ دو معنای متفاوت از یک لفظ (به اصطلاح اصولیین استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا است) و جایز نمی‌باشد.

۲. با فرض قبول مورد قبلی، نوعی تداخل و تحیر در دیدگاه لغت‌شناسان وجود دارد و چنانکه بیان گردید، گاهی ریشهٔ رَبَّوْ در معنای رَبَّبَ و گاهی ریشهٔ رَبَّبَ در معنای رَبَّوْ بکار رفته است و نیز با توجه به امکان اشتقاق کبیر در این ماده، تشخیص موارد رَبَّوْ از رَبَّبَ شکل می‌یابد.

۳. با اندک دقت در کاربردهای مادهٔ رَبَّوْ مشخص می‌شود که این ماده در عمدهٔ موارد لغت و در همهٔ موارد آیات و روایات ذکر شده، در خصوص دورهٔ کودکی بکار رفته است و از آنجا که در دورهٔ کودکی، کودک هنوز رشد کافی عقلی و توانایی درک امور معنوی را پیدا نکرده است؛ مراد از تربیت در این دوره، عمدتاً همان «رشد و بزرگ شدن جسمانی است. هر چند برخی محققین، در خصوص دو آیهٔ شریفه ۲۴ از سورهٔ اسراء و ۱۸ از سورهٔ شعرا معتقدند در آیهٔ اول به قرینهٔ واژهٔ صغیراً در مقابل کبیراً و در دومی به قرینهٔ اینکه فرعون شأنیت تربیت معنوی موسی (ع) را ندارد، مراد از تربیت صرفاً تربیت جسمانی است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۳۷؛ باقری، ۱۳۷۴، ص ۴۴ و مهدی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۹۹)؛ ولی به نظر می‌رسد این استدلال کامل نباشد، چه اینکه در هر دو آیه تأکید اصلی بر دورهٔ کودکی است؛ نه بر تربیت جسمانی. تربیت جسمانی، به لحاظ عدم رشد عقلانی کافی کودک است که مورد توجه می‌باشد، نه اینکه در دورهٔ کودکی سخن از تربیت معنوی بی‌ثمر باشد؛ چنانکه در آیهٔ اول آشکار است ارادهٔ تربیت معنوی در کنار رشد جسمانی و بزرگ کردن کودک تناسب بیشتری با دعا برای والدین دارد. در آیهٔ دوم نیز ارادهٔ تربیت معنوی منعی ندارد و شواهدی از آیه بر این نکته دلالت دارد: ۱. واژهٔ «نربک» به صیغهٔ متکلم مع‌الغیر است و نه متکلم وحده و مراد هم فرعون و هم همسرش حضرت آسیه است؛ ۲. روشن است که حضرت موسی در زمان نوزادی در اختیار حضرت آسیه بوده و در دامن وی پرورش یافته و فرعون با موقعیت و حکومتی که داشت چندان نقشی در پرورش وی نداشته است و آشکار است که حضرت آسیه یک مربی معنوی به تمام معنا بوده است و منافاتی ندارد که رشد و پرورش معنوی متناسب با دورهٔ کودکیش نیز مراد باشد.

۴. مادهٔ رَبَّبَ هر چند برخلاف مادهٔ رَبَّوْ، اختصاص به دورهٔ کودکی را ندارد و یکی از واژه‌های مهم در عرصهٔ تعلیم و تربیت به شمار می‌آید؛ ولی از جهاتی کامل به نظر نمی‌رسد: نخست آنکه، به رغم کاربرد فراوان آن در قرآن و روایات، بویژه کاربرد فراوان آن در خصوص خداوند متعال، در خصوص تربیت و پرورش انسان، چندان بکار نرفته است و واژهٔ ربانیون تنها طبق یک دیدگاه در این عرصه بکار رفته است؛ ثانیاً معنا و تعریفی که از سوی برخی محققین با استناد به این واژه برای تربیت ارائه شده است، معنا و تعریفی آرمانی و تا حدودی دور از



دسترس برای تربیت اسلامی خواهد بود؛ چرا که بر طبق آن، تنها افراد معدودی از تربیت اسلامی برخوردار خواهند گردید. علاوه بر اینکه تحقق این معنا تنها پس از بلوغ ممکن خواهد بود و درحقیقت تربیت پس از دوره بلوغ آغاز می‌شود و دوره قبل از بلوغ که دوره شکل‌گیری و پی‌ریزی تربیت اسلامی است، نقش سترگی در پرورش وی در دوره بعد از بلوغ دارد و مورد غفلت قرار گرفته، تنها در قالب دوره تمهید و زمینه‌سازی به آن نگرسته می‌شود و جایگاه مهم خود را از دست خواهد داد.

بنابراین به نظر می‌رسد که واژه تربیت چه از ماده ربو و چه از ماده رَبَّ هرچند از واژه‌های مهم برای افاده تربیت اسلامی به حساب می‌آیند؛ اما به تنهایی برای افاده معنا و حقیقت تربیت اسلامی کفایت نمی‌کنند و می‌بایست از واژه‌های دیگری در این عرصه نیز یاری جست. ۱. (مهدی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۱۶؛ مرتضوی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۶).

۲- تنشئه

ماده نشأ از باب افعال در آیات متعدد قرآن از جمله سوره انعام، آیات ۶، ۹۸ و ۱۴۱؛ سوره مؤمنون، آیات ۲۳ و ۷۸؛ سوره واقعه، آیه ۷۲؛ سوره ملک، آیه ۲۳ و سوره عنکبوت، آیه ۲۹ بکار رفته است و در همه این موارد معنای خلق و ایجاد، لحاظ شده است و کاربرد این ماده از باب تفعیل که متناسب با عنوان تربیت است، تنها یک مورد بکار رفته است:

«أَوَمَنْ يُنَشِّئُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ؛ آیا کسی را که در لابلای زینت‌ها پرورش می‌یابد [دختران] و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟» (زخرف، آیه ۱۸). در برخی از کتاب‌های لغت و تفاسیر تنشئه به معنای «تربیت» گرفته شده است؛ برای نمونه می‌توان به مجمع البحرین [ینشئ فی الحلیة] ای یربی فی الحلی) ذیل ماده نشأ و تفسیر المیزان: «... ای یتربی فی الزینة» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۹۰)؛ کشف: «... ای یتربی فی الزینة و النعمة» (زمخشری، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۴۳) و تفسیر صافی: «... او یجعلون من یتربی فی الزینة» (فیض کاشانی؛ ۱۴۰۲ق، ج ۴، ص ۳۸۶) اشاره نمود؛ بنابراین تنشئه به معنای تربیت از ماده ربو است، و مراد از آن رشد و بزرگ شدن است که عمدتاً مراد رشد جسمانی و مادی است.

۳- هدایت

هدایت به معنای دلالت و راهنمایی به سوی مطلوب است. برخی معتقدند که هدایت صرف راهنمایی نیست؛ بلکه رساندن به مطلوب است. زمخشری در الکشاف بر این عقیده است و سه دلیل بر این ادعای خود ارائه می‌کند (زمخشری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۶-۳۵). در مقابل فخر رازی در تفسیر کبیر این ادعا را رد می‌کند و دلایل وی را پاسخ می‌دهد و معتقد است: هدایت

۱. در این زمینه می‌توان به تعریف ارائه شده از سوی مؤلف محترم در کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۴۴ مراجعه نمود: «شناخت خدا به عنوان ربّ یگانه انسان و جهان و برگزیدن او به عنوان ربّ خویش و تن دادن به ربوبیت او و تن زدن از ربوبیت غیر».



در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

مطلق دلالت و راهنمایی است و ایصال به مطلوب نیست (فخر رازی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۰-۲۰).

علامه طباطبایی معتقد است: «هدایت عبارت است از دلالت و راهنمایی به سوی راهی که فرد را به هدف می‌رساند» (طباطبایی، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۸). به نظر می‌رسد واژه هدایت به حسب هدایت‌کننده معنایش متفاوت خواهد بود. اگر این واژه به خداوند نسبت داده شود، ایصال به مطلوب هم در آن هست و اما اگر به غیر از خداوند نسبت داده شود به معنای صرف راهنمایی است و شاهدش آیه شریفه: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» است (قصص، آیه ۵۶). چرا که پیامبر اکرم (ص) قطعاً هدایت به معنای راهنمایی و ارشاد را قادر هستند، بویژه نسبت به کسی که به او علاقه هم داشته باشند؛ ولی هدایت به معنای ایصال به مطلوب نیست و در مورد خداوند است که کلمه «یهدی» به معنای ایصال به مطلوب است و هر که را بخواهد به مطلوب می‌رساند. به هر حال این واژه در آیات قرآن فراوان بکار رفته است. برای نمونه، خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يَضِلُّ؛ ای پیامبر، اگر [چه] بر هدایت آنان حرص ورزی، ولی خدا کسی را که فرو گذاشته هدایت نمی‌کند...» (نحل، آیه ۳۷) و نیز آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛ و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم» (غافر، آیه ۳۸).

۴- رُشْد

رشد در مقابل غی است و به معنای راهیابی و رسیدن به واقع و صلاح و خیر می‌باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۳۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۰۴). تفاوت هدایت و رشد در این است که هدایت مطلق راهنمایی و ارشاد است و امکان وصول به واقع در آن هست، ولی در رشد راهیابی به واقع و رسیدن به آن لحاظ شده است. این واژه نیز در آیات و روایات فراوان بکار رفته است. برای نمونه در قرآن آمده است: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا؛ آیا تو را - به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاددهی، پیروی کنم؟» (کهف، آیه ۶۶)، «... إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ...؛ ... راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم، که به راه راست هدایت می‌کند...» (جن، آیات ۱ و ۲) و نیز در روایتی امام صادق (ع) فرموده است: «مشاوره العاقل الناجح رُشْدٌ؛ مشورت کردن با خردمند خیرخواه، مایه رشد و رسیدن به واقع است.» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص ۴۲)

۵- اصلاح

از بررسی کتب لغت و نیز کاربرد واژه «اصلاح» در آیات و روایات مشخص می‌شود که اصلاح در دو معنا بکار رفته است که می‌توان آنها را دو مرتبه یک معنا دانست. طبق معنای اول که مشهورتر و دارای کاربرد بیشتری



نیز هست اصلاح در مقابل فساد است. طبق این معنا اصلاح در جایی است که نقصان یا خرابی و کاستی در کار باشد که با برطرف کردن نقصان یا ضعف؛ صلاح، خیر و آبادی حاصل می‌شود. در آیات و روایات زیادی اصلاح به این معنا بکار رفته است؛ از قبیل: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...» (اعراف، آیه ۵۶)؛ «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...» (احزاب، آیه ۷۱)؛ و «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ...» (انبیاء، آیه ۹۰)، در مورد اخیر روشن است که همسر حضرت زکریا در شرایط متعارف باردار شدن نبوده و خداوند به تفضل خودش این نقصان را برطرف نموده است و نیز در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که: «اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۳۲۴)، و مراد از اصلاح نفس پاک کردن آن از عیوب و نقایص است. معنای دیگر اصلاح تغییر به وضعیت بهتر است، هر چند فساد و نقصانی هم در کار نباشد؛ به سخن دیگر، در این معنا یا مرتبه معنایی تبدیلی از وضعیت نیکو به نیکوتر و از خوب به بهتر، مورد نظر است. برای این معنا نیز شواهدی از آیات و روایات می‌توان ارائه نمود، از جمله: «يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ آتَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (اعراف، آیه ۳۵). در این آیه «اتقی» در مقام پرهیز از گناهان و «اصلاح» در مقام انجام اعمال نیک است، یعنی: هر کس از گناهان دوری کرده [از فساد بیرون آمده] و با اعمال شایسته خود را اصلاح کند [به وضعیت مطلوبتر و نیکوتر برسد] برای آنها ترس و اندوهی نیست. در این آیه عبارت «اتقی» بیرون آمدن از نقصان و کاستی را بیان می‌کند و عبارت «اصلاح» بر حرکت از وضعیت مطلوب، به وضعیت بهتر و مطلوب‌تر دلالت دارد (قریشی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۰۱)؛ نیز در خصوص نحوه تعامل با یتیمان در قرآن آیاتی وجود دارد که با کنار هم گذاشتن دو آیه از آنها، این معنا از اصلاح افاده می‌شود: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»؛ به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر اینکه این امر برای آن بهتر باشد» (انعام، آیه ۱۵۲). از سوی دیگر در آیه دیگر آمده است: «... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ...»؛ و نیز سؤال کنند تو را که با یتیمان چگونه رفتار کنند؟ جواب ده که به اصلاح حال و مصلحت مال آنها کوشید بهتر است تا آنها را بی‌سرپرست گذارید...» (بقره، آیه ۲۲۰). روشن است که درباره امور مربوط به یتیم لازم است همیشه بهترین تعامل صورت گیرد؛ خواه، این نحوه رفتار در جایی باشد که امور مربوط به یتیم با وضعیت نامطلوبی مواجه باشد و بخواهیم آن را به وضعیت مطلوب برسانیم و خواه، آنجا که امور مربوط به یتیم در وضعیت مطلوبی باشد و بخواهیم آن را به وضعیت مطلوب‌تر و نیکوتری برسانیم؛ در هر صورت واژه اصلاح یک واژه مهم در عرصه تربیت اسلامی است و از همین رو، در آیات و روایات به‌طور صریح در این معنا بکار رفته است که برای وضوح بیشتر به نقل یک آیه و یک حدیث دیگر اکتفا می‌کنیم. در قرآن خداوند در دستورالعملی مهم چگونگی درخواست از خداوند و محتوای آن را بیان می‌کند و در ضمن آن، می‌فرماید: «... وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي...» (احقاف، آیه ۱۵)، علامه طباطبایی در تفسیر این بخش از آیه می‌فرماید: «اصلاح ذریه عبارت است از ایجاد صلاح در آنها و مراد از صلاح این است که خداوند سبحان آنها را موفق به عمل

در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

صالح گرداند و این امر به اصلاح نفس آنها منجر گردد» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۸، ص ۲۰۲)؛ همچنین در موعظه مفصل پیامبر (ص) خطاب به ابوذر غفاری آمده است: «یا اباذر ان الله یصلح بصلاح العبد ولده وولد ولده...؛ خداوند به برکت صالح بودن شخص، امور فرزند و فرزند فرزند او را اصلاح می گرداند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۷، ص ۸۳).

۶- تهذیب

آنگونه که از کتاب‌های لغت استفاده می‌شود واژه تهذیب به معنای پاک کردن فرد از عیب‌ها و ناخالصی‌هاست (طریحی، ۱۳۶۷؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ذیل ماده هذب). این واژه در آیات قرآن بکار نرفته است؛ اما در روایات، در موارد متعددی بکار رفته است. تعابیری چون: النبی المهدب (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۱، ص ۳۵)؛ الرجال المهدب (همان، ج ۴۴، ص ۱۱۴)؛ المهدب التقی (همان، ج ۹۹، ص ۱۹۲)؛ المهدب الصفی (همان، ج ۹۷، ص ۳۰۲)؛ المهدب من الزلل (همان، ص ۳۰۷)؛ المهدب من العیب (همان، ص ۳۸۰)؛ از جمله موارد کاربرد مشتقات این ماده، در روایات است. برای نمونه، به برخی روایات اشاره می‌شود: در روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده که خداوند حضرت علی (ع) را از قبح و زشتی پاک کرده است: «... فهذا الروح الامین اخبرنی عن الله تعالی انه قد هذبک عن القبیح کله...» (همان، ج ۴۲، ص ۲۲)؛ و نیز در روایتی امام حسن عسکری (ع) در توصیف اهل طاعت و اخلاص می‌فرماید: «... مهذبة افندتهم عن رجس الشقاق...» (همان، ج ۵۲، ص ۳۶) ... قلب آنها از پلیدی شقاق پاک و منزّه است...».

۷- تزکیه

واژه تزکیه در کتاب‌های لغت به دو معنای «رشد و زیاد شدن» و «تطهیر و پاکیزه نمودن» آمده است^۱ که به نظر می‌رسد همچنان که برخی محققین تصریح کرده‌اند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۳۳۷)، معنای دوّم، معنای اصلی و معنای اوّل از لوازم و آثار معنای اصلی است. این واژه، هم در آیات و هم در روایات مورد استفاده قرار گرفته و بویژه در آیات قرآن یکی از مناسب‌ترین واژه‌ها برای تربیت اسلامی به حساب می‌آید، چرا که به عنوان یکی از مهمترین ویژگی‌های پیامبر اکرم (ص) به عنوان بزرگترین مربی اسلام به شمار آمده است. تزکیه در قرآن گاهی به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده شده است و این در چهار آیه از آیات قرآن منعکس شده است: «وَبَنَّا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...» (بقره، آیه ۱۲۹)؛ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ...» (آل عمران، آیه ۱۶۴)؛ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ...» (جمعه، آیه ۲) و «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ

۱. مراجعه شود به کتاب‌های لغت، از جمله: ابن منظور، لسان العرب؛ ابن فارس، مقاییس اللغة؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین؛ خلیل بن احمد، العین؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن ذیل ماده زکّو).

يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ...» (بقره، آیه ۱۵۱) و گاهی به خود افراد نسبت داده شده که در این صورت با کلمه نفس در ارتباط است؛ مانند: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا...» (شمس، آیات ۷ و ۹) و «وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ...» (فاطر، آیه ۱۸). به نظر می‌رسد تزکیه کننده بطور مستقیم، خود افراد هستند و پیامبر اکرم (ص) نیز چنان افراد را پرورش می‌دهد که خودشان به تزکیه خود اقدام کنند و اینگونه نیست که پیامبر اکرم (ص) به‌طور غیرمستقیم و از طریق خارق‌العاده و اعجاز به تزکیه افراد بپردازد و این جنبه متربی محوری تربیت اسلامی در دوره بعد از بلوغ را می‌رساند؛ علاوه بر آیات قرآن، این واژه به شکل مصدری در احادیث نیز بکار رفته است. از رسول خدا (ص) نقل شده است که: «بِتَزْكِيَةِ النَّفْسِ يَحْصِلُ الصَّفَاءُ؛ بِه وَسِيلَةَ تَزْكِيَةِ نَفْسٍ، پَاكِي حَاصِلٌ مِي‌گَرَدَد» (محمدی ری‌شهری، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۳۱ به نقل از تنبیه الخواطر، ص ۳۶۰).

۸- تطهیر

تطهیر به معنای پاکیزه گردانیدن و آراستگی از هر نوع پلیدی و ناپاکی، اعم از مادی و معنوی است. «تفاوت بین تطهیر، تزکیه و تهذیب در این است که در تطهیر تأکید بر حصول طهارت در برابر رجس و پلیدی است، در تزکیه تأکید بر دور کردن آنچه خارج نمودن و دور کردن آن [از انسان] لازم است و در تهذیب تأکید بر حاصل شدن صلاح و خلوص است» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۳۳۷). واژه تطهیر هم در قرآن و هم در روایات مورد استفاده قرار گرفته و خداوند در قرآن می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...» (توبه، آیه ۱۰۳)، «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ...» (مائده، آیه ۴۱) و در آیه معروف به تطهیر، طهارت و پاکی اهل بیت (ع) از هر نوعی پلیدی مادی و معنوی مورد تأکید واقع شده است: «إِنَّمَا يَرِيْدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب، آیه ۳۳). علاوه بر آیات قرآن، در روایات نیز این واژه بکار رفته است. امام علی (ع) در نهج البلاغه فلسفه ایمان را طهارت و پاکی از پلیدی شرک معرفی می‌کند: «فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك...» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲) و نیز در روایت دیگری آن حضرت فرموده‌اند: «طهروا قلوبكم من الحسد فانه مكمد مضم» (محمدی ری‌شهری، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۵۶۱ به نقل از غررالحکم).

۹- تأدیب

واژه تأدیب یکی از مهمترین و کلیدی‌ترین واژه‌ها در عرصه تربیت اسلامی می‌باشد. از این‌رو، آن را با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار می‌دهیم. این واژه، از ادب مشتق شده است و ادب در کلمات لغت‌شناسان عرب به معنای «دعا و دعوت برای صرف غذا» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ذیل ماده ادب)، «حسن اخلاق» (طریحی، ۱۳۶۷ و ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ذیل ماده أدب)، «علم» (همان) و خود تأدیب به معنای «تهذیب» (انیس ابراهیم، بی‌تا، ذیل ماده ادب و معلوف، ۱۹۷۳م، ذیل ماده ادب)، «تعلیم» (طریحی، ۱۳۶۷، ذیل ماده ادب)، «تنبیه و مجازات» (همان و انیس ابراهیم، بی‌تا، ذیل ماده ادب) آمده است. از نظر کاربرد آن در آیات و روایات، این واژه در آیات قرآن

در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

بکار نرفته است ولی در روایات اهل بیت (ع) کاربرد گسترده‌ای یافته است. بنابر جستجوی نسبتاً گسترده نگارنده و آنچه بدان دست یافته است، این واژه در چند معنا در روایات بکار رفته که به آنها اشاره می‌شود.

۹.۱- تأدیب به معنای تعلیم

واژه تأدیب گاهی در کنار تعلیم و گاهی به تنهایی بکار رفته است. در جایی که در کنار تعلیم به کار نرفته، در یکی از کاربردهایش در معنای تعلیم و آموزش بکار رفته است؛ در روایتی وقتی فرد بادیه‌نشین از حضرت علی (ع) مطلبی را می‌پرسد، حضرت او را به فرزندش امام حسن (ع)، که کودک خردسالی بود و نزد معلمی آموزش می‌دید، ارجاع داده‌اند: «...یا اعرابی الصبی بین یدی مؤدّب... فأنه ابني الحسن علیه السلام، فاستلّه فانه یفتیک... و تأمرنی ان اسال صبیاً بین یدی المعلم... فمال الاعرابی الی الحسن علیه السلام و قلمه فی یده و یخطّ فی صحیفته خطاً و یقول مؤدّب احسنت، احسنت، احسن الله الیک، فقال الاعرابی، یا مؤدّب الحسن الصبی...؛ ای بادیه‌نشین، کودک نزد معلمش هست... او پسر من حسن (ع) است. از او بپرس تا تو را آگاه کند... از من خواسته است تا از کودکی که در مقابل معلم است، سؤال کنم... سپس اعرابی به سوی حسن متمایل شد؛ درحالی که قلمش در دستش بوده و در دفترش می‌نوشت و معلمش به او می‌گفت: آفرین، آفرین، خداوند به تو نیکی نماید...» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۲۶۹). ملاحظه می‌شود که در این روایت مؤدّب به معنای معلم بکار رفته و از لفظ معلم هم به صراحت یاد شده است.

۹.۲- تأدیب به معنای تربیت

تأدیب به معنای تربیت معنوی، از مهمترین معانی و کاربردها و بلکه شایع‌ترین و اصلی‌ترین معنای آن به شمار می‌آید. در روایتی امام علی (ع) خطاب به کمیل فرمود: «یا کمیل ان رسول الله ادبّه الله و هو ادبّنی و انا اؤدّب المؤمنین؛ ای کمیل! خداوند رسولش را تربیت کرد و او مرا تربیت کرد و من مؤمنین را تربیت می‌کنم» (حرّانی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۴ و ص ۱۵۸، ج ۷۴، ص ۲۶۷؛ نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۲۶۷) و نیز در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: «رحم الله عبداً اعان ولده علی برّه بالاحسان الیه والتآلف له و تعلیمه و تأدیبه؛ خداوند رحمت کند پدری را که به واسطه احسان، دوستی و تعلیم و تربیتش، او را بر نیکی به خود کمک نماید» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۱۶۹)؛ در این روایت تأکید بر تربیت معنوی است.

۹-۳- تأدیب به معنای عادت کردن

از امام سجّاد (ع) این دعا وارد شده است: «اللهم صل علی محمد و آل محمد (ص) و اجعلنا من الذین تمسکوا بعروة العلم و ادبوا بالفهم...؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان علم تمسک جویند و به فهم عادت نمایند...» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۲۷).

**۴. ۹- تأدیبه به معنای تمرین**

در فقه از روزه تمرینی برای کودک یاد شده است و در روایات از آن به «صوم تأدیبی» سخن به میان آمده است. در روایتی از علی بن الحسین (ع) آمده است: «و اما صوم التأدیبه فالصبی یؤمر اذا راهق بالصوم تأدیباً و لیس بفرض... و اما روزه تمرینی این است که کودک وقتی نزدیک بلوغ شد، به عنوان تمرین [و آمادگی] روزه بگیرد...» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۳۹۱).

۵. ۹- تأدیبه به معنای موعظه و نصیحت

امام صادق (ع) در حدیثی فرموده است: «ادبئی ابی علیه السلام بثلاث و نهانی عن ثلاث؛ فاما اللواتی ادبئی بهنّ فانه قال: یا بنی! من یصحب صاحب السوء لایسلم و من لایقید الفاظه یندم و من یدخل مداخل السوء یتهم...؛ پدرم مرا به سه چیز امر [موعظه] و از سه چیز نهی کرد و اما سه چیزی که مرا به آنها موعظه کرد، عبارت‌اند از: کسی که با همنشین بد مصاحبت کند سالم نمی‌ماند، کسی که بدون محدودیت سخن بگوید پشیمان می‌شود و کسی که خود را در محل‌های بد قرار دهد متهم به بدی می‌شود...» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۶۱).

۶. ۹- تأدیبه به معنای تنبیه و مجازات

امام صادق (ع) فرمود: «لو اتیت بشباب الشیعه لایتفقه لادبته...؛ اگر جوانی از جوانان شیعه که در دین تفقه نمی‌کند، نزد من آورده شود او را تنبیه می‌کنم...» (همان، ج ۱، ص ۲۱۴)؛ همچنین در ادعیه وارد شده است که: «الهی لا تؤدبئی بعقوبتک...» پروردگار مرا به عقوبت تنبیه نکن...» (قمی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۹).

۷. ۹- تأدیبه به معنای آداب آموزی

پیامبر اکرم (ص) در حدیثی فرموده‌اند: «... ادبتکم بأداب المرسلین...؛ آداب پیامبران گذشته را به شما می‌آموزم...» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۸۷).

۸. ۹- تأدیبه به معنای تهذیب

امام علی (ع) در موعظه‌ای عام فرموده است: «ایها الناس تولّوا من انفسکم تأدیبهها و اعدلوا عن ضراوة عاداتها...؛ مردم، خودتان مسئولیت تهذیب نفستان را به عهده بگیرید و نفس را از عاداتی که بدان حریص است، بازگردانید...» (نهج البلاغه، حکمت ۳۵۹). به نظر می‌رسد که مناسب‌ترین معنا برای تأدیبه نفس، در این روایت «تهذیب» است.

۹.۹- تأدیب به معنای تزکیه

حضرت علی(ع) در نامه‌ای به حذیفه بن یمانی درباره نعمت رسالت پیامبر(ص) برای امت فرموده‌اند: «فبعث الیهم محمداً صلى الله عليه وآله فعلمهم الكتاب والحكمة اكراماً و تفضلاً لهذه الأمة و ادبهم لكي يهتدوا و جمهم لئلا يتفرقوا...؛ ... خداوند محمد(ص) را مبعوث نمود و از باب تکریم و تفضل به این امت، آنان را تعلیم کتاب و حکمت نمود، به تزکیه آنان پرداخت تا هدایت شوند و آنان را در کنار هم جمع نمود تا از تفرقه بدور باشند...» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۸۶)؛ دلیل اینکه در این حدیث تأدیب به معنای تزکیه بکار رفته آن است که این حدیث هم سیاق آیه شریفه: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...» (بقره، آیه ۱۲۹) و برخی آیات دیگر قرآن است (آل عمران، آیه ۱۶۴؛ جمعه، آیه ۲ و بقره، آیه ۱۵۱) و عمده تفاوت در این است که در این حدیث به جای عبارت «یزکیهم» از عبارت «یؤدبهم» استفاده شده است، بنابراین تأدیب در اینجا به معنای تزکیه است.

نقد و بررسی واژه‌های نزدیک به واژه تربیت

پس از آنکه واژه‌های هم‌معنا یا نزدیک به واژه تربیت را توصیف کرده‌ایم؛ اینک با نگاهی تربیتی این واژه‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

واژه تشنه همچنان که پیش از این اشاره شد، به معنای پرورش یافتن و بزرگ شدن است و عمدتاً ناظر به بُعد جسمانی و مادی است و نمی‌تواند واژه جامعی برای معنای تربیت اسلامی باشد. واژه هدایت به معنای دلالت و راهنمایی است و جنبه متربی محوری را نشان می‌دهد؛ بدین معنا که مربی عمدتاً راه را نشان می‌دهد و این خود متربی است که باید راه را بییامد و حرکت کند. این واژه هم به رغم اهمیتی که در عرصه تربیت دارد، به تنهایی کافی نیست؛ چرا که عمدتاً پس از دوره بلوغ و نهایتاً از سن تمیز به بعد قابل تحقق است؛ اما در سن کودکی اول که هنوز متربی رشد عقلی و آمادگی درک و فهم کافی و نیز استقلال نسبی برای پیمودن مسیری که مربی به او نشان داده، پیدا نکرده است، واژه هدایت چندان کاربردی ندارد؛ و از همین رو است که در آیات و روایات، این واژه در خصوص کودک بکار نرفته است و یا لا اقل ما بر چنین کاربردی دست نیافته‌ایم. واژه رشد به واقع‌نمایی در تربیت اسلامی ناظر است؛ بدین معنا که در تربیت باید سعی بر این باشد که متربی به واقعیات دست یابد و از این طریق متربی امنیت خاطر بیشتری پیدا کند و با اطمینان بیشتری، مسیر تربیت اسلامی را طی کند. با این حال تحقق این معنا نیز در دوره کودکی و مقطعی که کودک به شدت تحت تأثیر محسوسات و مادیات است، واقع‌گرایی و رسیدن به واقعیات به ویژه واقعیات غیر محسوس و غیرمادی برای وی میسر نمی‌باشد. بنابراین، اکتفا به این واژه برای بیان تربیت اسلامی مطلوب به نظر نمی‌آید. سه واژه تهذیب، تزکیه و تطهیر نیز تنها ناظر به بُعد



سلبی و دوری و پاکی از پلیدی‌ها و بدی‌هاست و در واقع نیمی از محتوای تربیت اسلامی را مورد اهتمام قرار می‌دهند و به تنهایی برای افاده تربیت اسلامی کافی نمی‌باشند. واژه اصلاح ناظر به پویایی تربیت اسلامی و حرکت در مسیر تکامل و بهتر شدن است. به سخن دیگر متربی در یک پیوستار منظم پیوسته در حال بهتر شدن است، خواه از وضعیت نامطلوب و نامناسب به وضعیت مطلوب و مناسب حرکت کند و خواه از وضعیت مطلوب و مناسب به وضعیت مطلوبتر و مناسبتر برسد. این واژه نیز به‌رغم جایگاه مهمی که در تربیت اسلامی دارد، به تنهایی برای افاده تربیت اسلامی کافی نمی‌نماید؛ چرا که عمدتاً ناظر به یکی از ویژگی‌های کیفی در تربیت اسلامی است، اما اشاره‌ای به ماهیت تربیت اسلامی و چگونگی آن ندارد. به سخن دیگر، این ویژگی دلالت دارد که در تربیت اسلامی باید پیوسته رو به بهتری داشت و در حال رشد بود؛ اما خود تربیت چیست و چه محتوا و ماهیتی دارد، ناظر به این جنبه نمی‌باشد. واژه تأدیب نیز به‌رغم برتری کاربردی که نسبت به سایر واژه‌ها دارد، به تنهایی پاسخگوی همه محتوا و ویژگی‌های آنچه ما آن را تربیت اسلامی می‌دانیم، نمی‌باشد؛ چراکه این واژه با توجه به کاربردهایش، پرورش دادن جسمانی و مادی چندان در آن لحاظ نشده است. درحالی که بُعد جسمانی تربیت، به‌ویژه در دوره کودکی مهم و غیرقابل اغماض است و نمی‌توان در تربیت اسلامی آن را مورد غفلت قرار داد؛ بنابراین برای ارائه تعریفی جامع و قابل قبول از آنچه ما آن را تربیت اسلامی می‌دانیم، لازم است از ظرفیت معنایی همه واژه‌های ذکر شده کمک بگیریم.

نگاه مجموعی به واژه‌ها و تحلیل آنها در راستای تعریف تربیت اسلامی

از آنچه گفته شد چنین بدست می‌آید که واژه‌هایی که به نحوی، در تعریف تربیت اسلامی و بیان ویژگی‌های آن مؤثرند، نه واژه‌اند که عبارتند از: ۱. تربیت ۲. تنشئه ۳. هدایت ۴. رشد ۵. اصلاح ۶. تهذیب ۷. تزکیه ۸. تطهیر ۹. تأدیب. این واژه‌ها با توجه به ملاک‌ها و شاخص‌های ارائه شده برای تربیت اسلامی، قابل بیان در چند دسته هستند.

دسته اول، واژه‌هایی که ناظر به بُعد جسمانی، رشد و بزرگ شدن مادی و بیان‌کننده چگونگی تربیت در دوره کودکی است. این دسته عبارتند از: تربیت از ماده رُبُو و تنشئه. براساس این واژه‌ها، لازم است در دوره کودکی به رشد جسمی و مادی کودک اهتمام ویژه‌ای داشت و در این دوره، تأکید بیشتر بر تربیت جسمانی کودک می‌شود و در عین حال، باید به فراخور استعداد و ظرفیت کودک نسبت به تربیت معنوی وی نیز اهتمام ورزید.

دسته دوم، واژه‌هایی است که ناظر به بُعد هدایت‌گری و جهت‌دهی مربی و حرکت و فعالیت خودمتربی و دستیابی وی به واقع است. واژه‌های مربوط به این دسته عبارت از «هدایت و رشد» است. بر طبق این واژه‌ها در تربیت اسلامی، پس از آنکه متربی به رشد عقلی کافی دست یافت و استقلال نسبی و آمادگی کافی برای طی



در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

مسیر یافت؛ مربی باید درصدد نشان دادن راه درست فراروی وی باشد، و او را جهت دهد و اما این خود مربی است که فعال است و خود او این مسیر را می‌پیماید، و به تدریج با قدم نهادن در مسیر و طی آن به واقعیات دست می‌یابد و خود حقایق را درک می‌کند.

دسته سوّم، واژه‌هایی است که ناظر به بُعد سلبی در تربیت اسلامی است. این دسته عبارتند از: تهذیب، تزکیه و تطهیر. این دسته مبین دو ویژگی مهم در تربیت اسلامی هستند: ویژگی نخست اینکه، در تربیت اسلامی تنها باید‌ها و بایسته‌ها و جنبه‌های ایجابی کافی نیست؛ بلکه باید به نباید‌ها و جنبه‌های سلبی نیز توجه نمود. به سخن دیگر، همچنان که اتصاف و تجلّی به صفات پسندیده و فضایل انسانی و اخلاقی مهم است، پاکی و طهارت از پلیدی‌ها و رذایل انسانی و اخلاقی نیز در تربیت اسلامی مورد اهتمام است. ویژگی دیگر اینکه این واژه‌ها عمدتاً به پس از دوره بلوغ مربوط می‌شوند و در این دوره تأکید بر خود تربیتی به جای دگر تربیتی است؛ بنابراین فرایند تربیت اسلامی باید به گونه‌ای باشد که متربی در دوره پس از بلوغ، خود مربی خود باشد و به فرموده امام جواد(ع): خود واعظ درونی خود باشد و نیاز آن به مربی بیرونی و وابستگی وی به آن به تدریج کاهش یابد و متربی خود بیش از گذشته، نسبت به تربیت خویش مسئولیت داشته و به آن اهتمام ورزد.^۱ در کنار سه دسته ذکر شده دو واژه اصلاح و تأدیب وجود دارد. واژه اصلاح را به لحاظ معنای شایع‌تر و اولیش یعنی بیرون آمدن از نقایص و عیب‌ها، می‌توان در دسته اخیر جای داد؛ اما به اعتبار معنا یا رتبه معنایی دیگر، عمدتاً یک معنایی کیفی است و در هیچ یک از دسته‌های قبلی جای نمی‌گیرد. به هر حال، این واژه ناظر به جنبه مهمی از تربیت اسلامی است و آن جنبه پویایی و حرکت رو به کمال در تربیت اسلامی است. براساس معنای این واژه فعالیت‌ها و برنامه‌های تربیتی باید به گونه‌ای طراحی و اجرا شود که متربی پیوسته در حال رسیدن به وضعیت مطلوب‌تر و کسب مراتب بالاتر تربیت اسلامی باشد و از رکود و خمودی در مسیر حرکت تربیت اسلامی به دور باشد. سرانجام واژه تأدیب به لحاظ آنکه معنای نسبتاً جامعی دارد و کاربردهای متعدد معنایی را به همراه دارد، به نحوی تأکید بر ویژگی‌های قبلی دارد و علاوه بر اینها، مفید برای برخی ویژگی‌های دیگر است که در ضمن بحث گزینش واژه‌ای مناسب برای آنچه ما آنرا تربیت اسلامی می‌دانیم به آنها اشاره خواهیم کرد.

واژه مناسب معنا و ماهیت تربیت اسلامی

هرچند براساس بررسی انجام شده، هیچ یک از واژگان ذکر شده به تنهایی برای معنا و ماهیت آنچه به عنوان تربیت اسلامی مطرح است، کافی نمی‌باشد. اما به هر حال لازم است که یکی از واژه‌های ذکر شده را به عنوان

۱. عن ابی جعفر الثانی علیه‌السلام قال: المؤمن ینحتاج الی خصال: توفیق من الله و واعظ من نفسه و قبول «ممن ینصحه» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲،



واژه مناسب تر انتخاب نمود. حال کدام یک از این واژگان مناسب تر به نظر می آید؟ به رغم شهرت واژه تربیت و کاربرد گسترده و رایج آن، واژه مناسب تر برای افاده تربیت اسلامی واژه «تأدیب» است. این واژه به رغم آنکه در آیات قرآن بکار نرفته و در خصوص تربیت جسمانی نیز به کاربرد واضح و روشنی برای آن دست نیافته ایم، با این حال از جهاتی مناسب ترین واژه برای افاده معنا و ماهیت تربیت اسلامی می باشد که در ذیل به اختصار به آنها اشاره می شود:

۱. همچنان که پیش از این بیان گردید، این واژه در معانی واژه های دیگر بکار رفته است که از جمله آنها واژه های تربیت، تهذیب و تزکیه است.

۲. تأدیب در معانی دیگری که جنبه روشی، در تربیت اسلامی دارند بکار رفته است و از جمله این معانی، عادت کردن، موعظه و نصیحت، تنبیه و تمرین می باشد و از آنجا که ماهیت تربیت، جنبه کاربردی دارد، روش ها، عنصری کلیدی در آن می باشد و کاربرد تأدیب در معانی روش ها از جمله امتیازهای مهم برای آن به حساب می آید.

۳. جهت دیگری که مهم می نماید، کاربرد این واژه در مقاطع سنی مختلف است. در روایات، این واژه در دوره کودکی با لفظ «صبی و طفل»، در دوره نوجوانی با لفظ «حدث» و در دوره جوانی با لفظ «شباب» و در دوره بالاتر از جوانی نیز به گونه های مختلف بکار رفته است:

صبی: «... یا مؤدب الحسن الصبی...» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۲۶۹) «و اما صوم التأدیب فالصبی یؤمر اذار اهق...» (همان، ج ۷، ص ۳۹۱).

حدث: امام علی (ع) خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) فرموده است: «أما قلب الحدث كالارض الخالیة ما القی فیها من شیء قبلته فبادرتك بالادب قبل ان یسقوا قلبك...؛ قلب نوجوان همانند زمین خالی است که هر چه در آن قرار گیرد می پذیرد، پس مبادرت به تربیت تو کرده ام، قبل از آنکه قلب تو را قساوت بگیرد...» (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

شباب: «قال الصادق علیه السلام: لو اتیت بشباب الشیعه لا یتفقه لادبته...» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۴).

۱. در برخی کلمات عرب زبانان واژه تأدیب به گونه ای بکار رفته است که می توان آن را بر پرورش و بزرگ شدن که ناظر به تربیت جسمانی است حمل نمود. هر چند صریح و روشن نیست: «ابی زبیر مکی از جابر بن عبدالله نقل کرده است که وی خطاب به گروه انصار چنین سفارش می نمود: «یا معشر الانصار! ادبوا اولادکم علی حب علی علیه السلام...؛ فرزندانان را بر حب علی (ع) پرورش دهید و بزرگ کنید...» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۰۰).

در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

دوره بالاتر از جوانی: واژه تأدیب در موارد متعدد در این معنا بکار رفته است. برای مثال، حضرت علی (ع) می‌فرماید: یا کمیل! ان رسول الله اذبه الله وهو اذبنی وانا اؤدب المؤمنین (حرّانی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۵). در این روایت واژه مؤمنین عمدتاً بر بالغین و افراد بزرگسال قابل تطبیق است.

۴. این واژه هم به معنای «تعلیم» بکار رفته است و هم گاهی در روایات در ردیف تعلیم و به شکل عطف آمده است. «تعلیم و تأدیب». برای نمونه در روایت اخیر «تعلیمه و تأدیه» به صراحت بکار رفته است و این در حالی است که واژه ترکیبی «تعلیم و تربیت» که امروزه بسیار رایج و شایع است، در هیچ آیه یا روایتی - برطبق بررسی و جستجوی گسترده‌ای که نگارنده در کتب روایی انجام داده است - بکار نرفته است؛ بجاست که محققین عرصه تعلیم و تربیت اسلامی این موضوع را مورد کاوش قرار دهند که به رغم عدم کاربرد ترکیبی «تعلیم و تربیت» در متون دینی، چگونه و از چه زمانی این کاربرد در عرصه تعلیم و تربیت اسلامی رایج شده است و چرا واژگانی از قبیل «تعلیم و تأدیب» و «یا لا اقل «تعلیم و تزکیه» که به صراحت در قرآن بکار رفته است، رایج نشده است؛ بعید نیست که ترجمه واژه «Education» از زبان لاتین به زبان عربی یا فارسی به «تعلیم و تربیت» یا «آموزش و پرورش» منشاء این کاربرد رایج شده باشد. نتیجه آنکه، استفاده از واژه تأدیب برای آنچه که از آن به تربیت اسلامی یاد می‌کنیم، بکار بردن واژه ترکیبی «تعلیم و تأدیب» مناسب‌تر از واژه ترکیبی «تعلیم و تربیت» و یا حتی «تعلیم و تزکیه» است. چراکه واژه «تعلیم و تزکیه» هرچند کاربرد قرآنی دارد، ولی چنانچه پیش از این بیان کرده‌ایم، تأدیب در معنای تزکیه نیز بکار رفته و در روایت منقول از حضرت علی (ع)، این واژه به جای تزکیه در آیات قرآن بکار رفته است: «فعلّمهم الكتاب والحکمه... و ادّبهم...» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۸۶). بنابراین کاربرد واژه ترکیبی «تعلیم و تأدیب» هم بر «تعلیم و تربیت» رجحان دارد و هم بر «تعلیم و تزکیه».

۵. کاربرد این واژه به طور خاص بر واژه «تربیت» ترجیح دارد؛ چرا که اگر واژه تربیت از ماده رَبَوَ اخذ شود، فقط شامل دوره کودکی می‌شود و شامل تربیت در دوره پس از بلوغ نمی‌شود و اگر از ماده رَبَبَ اخذ شود، تحقق معنای آن فقط در دوره پس از بلوغ ممکن است و شامل تربیت در دوره کودکی و قبل از بلوغ نمی‌شود و در هر دو صورت، گستره مفهوم تربیت اسلامی مورد خدشه است. اما اگر واژه «تأدیب» را بکار ببریم، همه مقاطع سنی اعم از کودکی، نوجوانی، جوانی و میانسالی و بزرگسالی را پوشش می‌دهد و ویژگی جامعیت، شمول و گستره مفهوم تربیت اسلامی حفظ می‌گردد.

تعریف تربیت

تا اینجا مجموعه‌ای از واژگانی را که در متون اسلامی بکار رفته و مفید معنای تربیت اسلامی بوده‌اند مورد بررسی قرار داده‌ایم و مشخص شد که هیچکدام به تنهایی، مفید معنای جامعی از تربیت اسلامی نیست و نمی‌توان



با ملاحظه صرف آن تعریف جامعی برای تربیت اسلامی ارائه داد. حال این سؤال مطرح است که با این وضعیت چکار باید کرد و چگونه می‌توان تعریف مناسبی برای تربیت اسلامی ارائه داد؟

برای آنکه تربیت اسلامی را تعریف کنیم، ابتدا باید از تعریف «تربیت» سخن بگوییم و آنگاه به تعریف این واژه با پسوند اسلامی آن اقدام کنیم. برای تعریف تربیت دو رویکرد وجود دارد: ۱. رویکرد توصیفی و تحلیلی ۲. رویکرد فلسفی و آرمانی. در رویکرد اول به تربیت، براساس آنچه هست و آنچه در بیرون تحقق می‌یابد نظر می‌کنند و اجزای لازم در آن را مورد تحلیل قرار می‌دهند و براساس آنها تعریفی ارائه می‌دهند. در رویکرد دوم نظر به آنچه باید باشد و آنچه مطلوب است، می‌باشد و براساس بینش و نگاه خاصی که فرد دارد و براساس آنچه از نظر مکتب تربیتی و نوع جهان‌بینی خود، مطلوب می‌داند تعریفی را برای تربیت ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد رویکرد اول مناسب‌تر باشد، چرا که این رویکرد، رویکرد واقع‌بینانه‌ای است و از واقعیت تربیت آنگونه که هست سخن به میان می‌آورد و قابل ارائه و استفاده مکاتب گوناگون تربیتی است و به نحوی از تعدد و تشتت دیدگاه‌های خاص و ارائه تعاریف خاص که مورد قبول مکاتب تربیتی دیگر نباشد، پیشگیری می‌نماید. براساس این رویکرد باید ببینیم در آنچه ما از آن به تربیت یاد می‌کنیم چه اتفاق می‌افتد و چه عناصری در تحقق معنای آن مؤثرند؟ برای تحقق محتوای این واژه و واژه‌های هم معنا یا نزدیک به آن، نیاز به چند عنصر داریم: ۱. فعالیت یا عمل که منجر به تأثیری می‌گردد (محتوا)؛ ۲. انجام‌دهنده فعالیت و ایجادکننده تأثیر (مربی)؛ ۳. پذیرنده فعالیت یا اثر (متربی)؛ ۴. هدف و غرض انجام فعالیت. البته نباید از نظر دور داشت که هر یک از این عناصر می‌تواند دارای شرایط و ویژگی‌هایی باشد که لازم است به نحوی، در تعریف مورد توجه قرار گیرند.

حال با توجه به این عناصر به تعریف تربیت می‌پردازیم: «تربیت عبارت است از فعالیتی هدفمند و دوسویه میان مربی و متربی، به منظور کمک به متربی در راستای تحقق بخشیدن به قابلیت‌های وی و پرورش شخصیت او در جنبه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، جسمانی، عاطفی، اخلاقی، عقلانی و...» (بناری، ۱۳۸۳، ص ۶۹). این تعریف از چند عنصر مهم تشکیل شده است که به اجمال به توضیح آنها اشاره می‌شود: ۱. فعالیت بودن تربیت: تربیت از نوع فعالیت است و از این رو، جنبه کاربردی و عملیاتی دارد. به سخن دیگر، محتوای تربیت مجموعه تدابیر و فعالیت‌هایی است که مربی و متربی با هدف خاصی انجام می‌دهند. ۲. هدفمند بودن تربیت. تربیت یک فرایند اختیاری و قصدی است که به نحوی از قبل برنامه‌ریزی شده و به طور خود به خودی و اتفاقی صورت نمی‌گیرد. ۳. دوسویه بودن: دو سویه بودن میان مربی و متربی اشاره به این حقیقت دارد که فعالیت‌های تربیتی، امری مشترک میان مربی و متربی است و اینگونه نیست که عنصر فعال مربی و عنصر منفعل متربی باشد؛ بلکه هم مربی و هم متربی در تحقق تربیت نقش دارند. البته دوسویه بودن به معنای تساوی در ایفای نقش نمی‌باشد بلکه برحسب مقاطع سنی متربی، نقش هر یک متفاوت می‌شود. به این بیان که در سنین نوزادی و کودکی نقش مربی بسیار

در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

برجسته است و هرچه سن مرتبی بالاتر می‌رود و به استقلال فکری و عقلی بیشتری می‌رسد، از نقش مربی کاسته و بر نقش مربی بالاتر می‌رود و به استقلال فکری و عقلی بیشتری می‌رسد، از نقش مربی کاسته و بر نقش مربی افزوده می‌شود؛ به گونه‌ای که در سنین بالاتر مربی تنها مسیر را نشان می‌دهد و جهت‌دهی می‌کند، اما خود مربی است که راه را می‌پیماید و فعالیت‌های لازم را انجام می‌دهد. ۴. کمک به مربی در راستای تحقق بخشیدن به قابلیت‌های وی: این قسمت به هدف تربیت اشاره دارد و آن عبارت است از کمک کردن به مربی تا اینکه استعدادها و قابلیت‌های گوناگون خود را شکوفا سازد و تحقق بخشد. ۵. پرورش شخصیت در جنبه‌های گوناگون فردی، اجتماعی و...: این عبارت به این نکته اشاره دارد که انسان به عنوان مربی دارای ابعاد گوناگون است و در تربیت باید به‌طور متعادل و هماهنگ به پرورش همه ابعاد وجودی وی اقدام کرد و از توجه به برخی ابعاد و رشد کافی آنها و غفلت از سایر ابعاد پرهیز نمود.

تعریف تربیت اسلامی

تا اینجا ما به تعریف تربیت، صرف نظر از اینکه اسلامی باشد، اقدام کرده‌ایم. حال آیا تربیت اسلامی از نظر ماهیت متفاوت از تربیت به‌طور مطلق است و یا همان است؟ اگر متفاوت است آیا به کلی متفاوت است و یا اینکه تفاوت تنها در نوع جهان‌بینی و نظام ارزشی اسلام است؟ پیش از پاسخ به این پرسش ذکر این نکته مفید می‌نماید که با نگاهی به منابع و مآخذ موجود مربوط به تربیت اسلامی، دو رویکرد در زمینه تعریف تربیت اسلامی مشاهده می‌شود - هرچند ممکن است مؤلفین این آثار به این رویکردها توجه لازم را نداشته باشند: رویکرد اول، رویکرد مراجعه به واژه تربیت در متون اسلامی و رویکرد دوم، رویکرد عدم مراجعه به آنهاست. رویکرد اخیر خود به دو گونه است: گاهی رویکرد تحلیلی به مفهوم تربیت دارد و گاهی رویکرد آرمانی و فلسفی. برای نمونه، می‌توان برای رویکرد مراجعه به متون دینی به کتاب‌هایی چون «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی» و «آیین عقل‌ورزی» و برای رویکرد تحلیلی به کتاب «درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی، فلسفه تعلیم و تربیت» و برای رویکرد آرمانی و فلسفی به کتاب‌های «اسلام و تعلیم و تربیت» و «تعلیم و تربیت در اسلام» اشاره نمود.

اینک این سؤال مطرح است که آیا برای تعریف تربیت اسلامی باید رویکرد مراجعه به متون دینی را برگزید یا رویکرد عدم مراجعه به آنها و یا اینکه لازم است نگاه دیگری به تعریف تربیت اسلامی داشت؟ به نظر می‌رسد هریک از این رویکردها نقاط قوت و ضعفی دارد، چرا که از سویی نمی‌توان بدون توجه به واژگان مفید تربیت در متون اسلامی (آیات و روایات) به تعریف تربیت اسلامی اقدام نمود و گرنه چه تمایزی میان تربیت اسلامی و غیرتربیت اسلامی وجود خواهد داشت؟ و از سوی دیگر عدم توجه به واقعیت تربیت و آنچه در واقع به عنوان تربیت محقق می‌شود و نیز اکتفا به واژه تربیت برای ارائه تربیت اسلامی نیز چندان مطلوب نیست و همچنانکه



پیش از این اشاره شد واژه تربیت و یا هر واژه دیگر به تنهایی نمی‌تواند برای ارائه یک تعریف جامع و کامل از تربیت اسلامی مفید باشد. بنابراین لازم به نظر می‌آید که نگاه دیگری به تعریف تربیت اسلامی داشته باشیم و این نگاه می‌تواند به نحوی وجه جمع بین هر دو رویکرد باشد و نقاط قوت هر دو را داشته باشد. این نگاه و رویکرد را ما «رویکرد تحلیلی به تربیت با لحاظ واژه‌های مفید تربیت در متون اسلامی» می‌نامیم و به اختصار به توضیح آن می‌پردازیم.

رویکرد تحلیلی به تربیت با لحاظ آیات و روایات

در تعریف واژه تربیت بدون پسوند اسلامی بیان کردیم که تربیت، فعالیتی هدفمند میان مربی و متربی است. به نظر می‌رسد این معنا یک واقعیتی است که در همه انواع تربیت خواه اسلامی و خواه غیراسلامی، خواه دینی و خواه غیردینی مشترک است. به سخن دیگر، هیچ تربیتی بدون وجود مربی و متربی و مجموعه‌ای از تدابیر و فعالیت‌ها محقق نمی‌شود و این مطلب درباره همه مکاتب تربیتی صادق است. برای مثال، وقتی می‌گوییم در صدر اسلام، مسلمانان اینگونه «تربیت» می‌شدند؛ برای تحقق این امر، ضرورتاً پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) وجود داشتند (عنصر مربی) و از طرف دیگر، پیروان و مسلمانانی بوده‌اند (عنصر متربی) و در تعامل مطلوب، فعالیت‌هایی میان آنها تحقق می‌یافت و حاصل این تعامل مطلوب و برآیند آن اقدامات و فعالیت‌ها، تربیت آنان بوده است.

از سوی دیگر، کسانی که به اسلام نگر و دیدند نیز در تعامل با عوامل انسانی دیگر و تحت تأثیر فعالیت‌های دیگری به گونه‌ای دیگر «تربیت» یافته‌اند. بنابراین از جهت واقعیت تربیت و لزوم وجود عناصر لازم در آن از قبیل وجود مربی، متربی، فعالیت‌ها به عنوان محتوا و حتی بکارگیری روش‌ها، تفاوتی میان تربیت اسلامی و غیراسلامی نیست و تفاوت تنها در نوع جهان‌بینی و نظام ارزشی حاکم است که این جهان‌بینی و نگاه ارزشی می‌تواند در همه عناصر لازم در تربیت تأثیر بگذارد و صبغه خاصی به آنها ببخشد و در نتیجه برای هر نوع تربیتی، ویژگی‌ها و شاخص‌های خاصی وجود داشته باشد.

در تربیت اسلامی جهان‌بینی و نظام ارزشی و شاخص‌های ویژه‌ای حاکم است که آن را از دیگر نظام‌های تربیتی متمایز می‌سازد. این شاخص‌ها و ویژگی‌ها ضرورتاً می‌بایست از متون اسلامی یعنی آیات و روایات اخذ شود و اینجاست که ما در تعریف تربیت اسلامی بی‌نیاز از متون اسلامی نیستیم و بدون مراجعه به آنها نمی‌توانیم تعریفی واقع‌بینانه از تربیت اسلامی ارائه دهیم. بنابراین با در نظر گرفتن واقعیت تربیت و با لحاظ بُعد اسلامی تربیت، می‌توان تعریف زیر را برای تربیت اسلامی ارائه داد: تربیت اسلامی عبارت است از: «فعالیت هدفمند و دوسویه میان مربی و متربی براساس جهان‌بینی و نظام ارزشی اسلام به منظور کمک به متربی در راستای تحقق بخشیدن به قابلیت‌های وی و پرورش شخصیت او در جنبه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، جسمانی، عاطفی،

در تکاپوی ارائه مفهومی نو از تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

اخلاقی، عقلانی و...». این تعریف در صدد معرفی تربیت اسلامی است. با این حال طبیعی است که این گونه تعاریف در هر حیطه و رشته علمی، معرف اجمالی آن حیطه و رشته علمی است و برای توضیح و تفصیل بیشتر باید به بیان ویژگی‌ها و شاخص‌های لازم در آن حیطه اقدام نمود. در حیطه تربیت اسلامی نیز نیاز به توضیح و ارائه این ویژگی‌ها و شاخص‌ها داریم. به نظر می‌رسد واژه‌های نه‌گانه پیش‌گفته که برگرفته از آیات و روایات بوده‌اند، ارائه‌دهنده ویژگی‌ها و شاخص‌های تربیت اسلامی هستند که در محورهای زیر خلاصه می‌شوند:

۱. تربیت اسلامی هم به تربیت جسمانی توجه دارد و در دوره کودکی این بُعد مورد تأکید بیشتری است (تربیت از ماده رَّبَوَ و تنشئه) و هم به بُعد معنوی و روحی در مراتب عالی آن، یعنی گزینش ربّ یگانه و تن دادن به ربوبیت او و تن زدن از ربوبیت هر چه غیر اوست^۱ (تربیت از ماده رَّبَب).
۲. تربیت اسلامی جنبه هدایت و راهنمایی در آن برجسته است و مربی عمدتاً راه را نشان می‌دهد و جهت‌دهی می‌کند و متربی باید خود راه را بییابد و نقش فعال در فرآیند تربیت داشته باشد (هدایت).
۳. در تربیت اسلامی واقع‌گرایی و رسیدن به واقع مورد توجه و اهتمام است (رشد).
۴. تربیت اسلامی پویاست و متربی پیوسته در حال بهتر شدن تا رسیدن به قله‌های فضیلت و انسانیت است (اصلاح).
۵. تربیت اسلامی در کنار بُعد ایجابی و لزوم برخورداری از فضایل اخلاقی و انسانی و در برداشتن باید‌ها و بایسته‌ها، بُعد سلبی و پرهیز از رذایل اخلاقی و انسانی و نباید‌ها دارد. علاوه بر اینکه متربی پس از آنکه دوره کودکی و نوجوانی را سپری نمود و از رشد عقلانی کافی برخوردار گشت، می‌بایست ظرفیت خود تربیتی و به عبارت دیگر، خودسازی و تهذیب نفس را در او تقویت نمود (تهذیب، تزکیه و تطهیر).
۶. سرانجام ضمن تأکید بر همه ویژگی‌های گذشته باید توجه داشت که آنچه در تربیت اسلامی اهمیت بیشتر دارد، تربیت معنوی و روحی است (تربیت اخلاقی، اعتقادی و عبادی)؛ و تربیت جسمانی و اهتمام به آن مقدمه - البته مقدمه لازمه و ضروری - برای رسیدن به آن است (تأدیب).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مفهوم‌شناسی و ارائه تعریفی از آنچه ما از آن به «تربیت اسلامی» یاد می‌کنیم، آنچه تاکنون مرکز ثقل بوده است، واژه «تربیت» است. در این زمینه تاکنون مباحث زیادی توسط محققین عرصه تربیت اسلامی ارائه شده است و پیشینه قیم و درخور ستایشی وجود دارد؛ ولی به نظر می‌رسد واژه تربیت خواه از ماده «رَبَوَ» باشد و خواه از

۱. اشاره به تعریف نسبتاً آرمانی مؤلف محترم کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی»، ص ۴۴.



ماده «رَبِّ» به رغم اهمیت و جایگاه ویژه‌ای که در میان مفاهیم این عرصه دارد، برای آنچه ما از آن به «تربیت اسلامی» یاد می‌کنیم؛ به تنهایی کافی نمی‌باشد و لازم است از مفاهیم دیگری نیز بهره بگیریم. واژه‌های دیگری که از خلال آیات و روایات اهل‌بیت(ع) می‌توان بدست آورد و به نحوی مفید تربیت اسلامی هستند، عبارتند از: ۱. تنشئه ۲. هدایت ۳. رشد ۴. اصلاح ۵. تهذیب ۶. تزکیه ۷. تطهیر ۸. تأدیب. این واژه‌ها در کنار واژه «تربیت» هر کدام ویژگی و یا جنبه‌ای از تربیت اسلامی را بیان می‌کند و در نهایت مجموعه این واژه‌ها در کنار واژه «تربیت» ارائه‌کننده تربیت اسلامی هستند و هیچ‌کدام به تنهایی برای ارائه تربیت اسلامی کافی نیستند. با این حال، چون به ناچار باید عنوانی برای آنچه تاکنون از آن به تربیت اسلامی یاد می‌شده است، برگزینیم به نظر می‌رسد واژه «تأدیب» به دلیل تعدد بیشتر معانی و دربرداشتن معانی دیگر واژه‌ها و نیز پوشش دادن همه مقاطع سنی متربی و خصوصاً کاربرد ویژه آن در تربیت معنوی و روحی انسان «از سایر واژگان مناسب‌تر باشد». در نتیجه به جای «تربیت اسلامی» یا «تعلیم و تربیت اسلامی» بهتر است واژه‌های «تأدیب اسلامی» یا «تعلیم و تأدیب اسلامی» را بکار ببریم. از سوی دیگر، برای تعریف تربیت اسلامی دو رویکرد وجود دارد: رویکرد مراجعه به الفاظ مفید تربیت در متون اسلامی و رویکرد ارائه تعریف تربیت اسلامی، بدون استناد به متون اسلامی. هر یک از این رویکردها نقاط قوت و ضعفی دارد. به نظر می‌رسد جمع بین این دو رویکرد به صواب نزدیکتر باشد. از این رو، هم واقعیت تربیت و آنچه در واقع و میدان عمل تحقق می‌یابد، را در نظر گرفته‌ایم و هم با استفاده از متون اسلامی می‌توانیم تعریف را تعریف «تربیت اسلامی» نه مطلق «تربیت» بنامیم. بنابراین ما با نگاه تحلیلی به مفهوم تربیت و یا به تعبیر مناسب‌تر «تأدیب» عناصر مهم و ضروری لازم در تحقق عینی آن را در تعریف اخذ می‌کنیم و آنچه از مفاهیم نه‌گانه بدست می‌آید را به عنوان ویژگی‌ها و شاخص‌های لازم در تربیت اسلامی و یا «تأدیب اسلامی» مورد اهتمام قرار می‌دهیم.



در تکاپوی ارائه مفهومی نواز تربیت اسلامی با تأکید بر آیات و روایات

فهرست منابع

قرآن مجید.

نهج البلاغه.

۱. ابن منظور (۱۴۰۸ق)، **لسان العرب**، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲. انیس ابراهیم و دیگران (بی تا)، **المعجم الوسیط**، طهران: انتشارات ناصر خسرو.
۳. باقری، خسرو (۱۳۷۴)، **نگاهی دوباره به تربیت اسلامی**، تهران، انتشارات مدرسه.
۴. بناری، علی همت (۱۳۸۳)، **نگرشی بر تعامل فقه و تربیت با تأکید بر نقش فقه در تربیت**، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۵. حرّائی، ابن شعبه (۱۳۶۹)، **تحف العقول**، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۶. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، **وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث.
۷. راغب اصفهانی (۱۳۷۶)، **مفردات الفاظ القرآن**، [تهران]: انتشارات مرتضوی.
۸. زمخشری، محمود بن عمر (بی تا)، **الکشاف**، بیروت: دارالکتاب العربی.
۹. طباطبایی، محمدحسین (بی تا)، **تفسیر المیزان**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ق)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۱-۲، بیروت: دارالمعرفه.
۱۱. طریحی، فخرالدین (۱۳۶۷)، **مجمع البحرین**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۲. فخر رازی، محمد بن عمر (بی تا)، **التفسیر الکبیر**، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۳. فیض کاشانی، محسن (۱۴۰۲ق)، **تفسیر صافی**، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۱۴. قریشی، علی اکبر (۱۳۷۴)، **تفسیر احسن الحدیث**، تهران: بنیاد بعثت.
۱۵. قمی، عباس (۱۳۶۸)، **مفاتیح الجنان**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. مجلسی محمدباقر (۱۴۰۳ق)، **بحار الانوار**، ج ۸۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۷. محمدی ری شهری، محمد (۱۴۰۳ق)، **میزان الحکمه**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.



۱۸. مرتضوی، سیدمحمد (۱۳۷۵)، **اصول و روش‌ها در نظام تربیتی اسلام**، مشهد: انتشارات گلنشر.
۱۹. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، ج ۴، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۰. معلوف، لویس (۱۹۷۳م)، **المنجد**، بیروت: دارالمشرق.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰)، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۲. مهدی‌زاده، حسین (۱۳۸۳)، **آیین عقل‌ورزی**، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۳. مهدی‌زاده، حسین، «**کاوشی در ریشه قرآنی واژه تربیت و پیامد معنایی آن**»، **معرفت**، ش ۵۹.
۲۴. نوری طبرسی، حسین (۱۴۰۸ق)، **مستدرک الوسائل**، بیروت: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.



تزکیه در قرآن^۱

در قرآن کریم واژه تزکیه در مواردی به معنای تربیت به کار رفته است، از این جهت شایسته است معنای لغوی و اصطلاحاتی و موارد کاربرد قرآنی تزکیه نیز مورد توجه قرار گیرد.

۱. تزکیه در لغت

تزکیه از ماده زکی به معنای فزونی دادن و پاکیزه کردن است؛ ابن فارس در این باره چنین آورده:

«و الاصل فی ذلك کله راجع الی هذین المعینین و هی النماء و الطارة»^۲

«معنای اصلی در تمام کاربردهای زکات دو معناست؛ زیادت و پاکی»

ابن منظور نیز کاربرد واژه زکات را در دو معنای فوق تأیید کرده و سپس چنین اظهار داشته است:

«اصل الزکاة فی اللغة الطهارة و النماء و البرکة و المدح و کله قد استعمل فی القرآن و الحدیث»^۳

معنای لغوی زکات پاکی، فزونی، برکت و ستایش است و تمامی این معانی در قرآن و حدیث کاربرد دارد.

راغب اصفهانی نیز می‌نویسد:

اصل زکات به معنای رشد و نمو و پرورش است.^۴

۲. تزکیه در اصطلاح

پیش از این که معنای اصطلاحی تزکیه بیان شود مناسب است به سه نکته توجه شود: ۱. تزکیه در زبان عربی و

فارسی فقط برای تزکیه انسان به کار می‌رود و در مورد حیوان و گیاه به کار نمی‌رود؛ ۲. تزکیه بیشتر جنبه

۱. این مبحث از کتاب مبانی تربیت در قرآن اثر محمد بهشتی اخذ شده است.

۲. معجم مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۱۷.

۳. لسان العرب، ج ۶، ص ۶۵.

۴. معجم مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۱۷.



زمینه‌سازی دارد و منظور این است که با تزکیه زمینه‌ای فراهم می‌آید تا ساحت وجود آدمی از عناصر و عوامل نامطلوب و بازدارنده پاک و راه برای سیر تکاملی او گشوده شود؛^۳ تزکیه فراگیرترین کلمه‌ای است که قرآن کریم در مورد تربیت معنوی انسان به کار برده است.

تزکیه در اصطلاح همان تهذیب، تطهیر و پاکسازی نفس از رذیلت‌ها و صفات ناپسند و رشد دادن آن در جهت صلاح و کمال شایسته است. ملامهدی نراقی در این باره چنین نگاشته است:

بی‌تردید برای رسیدن آدمی به کمال شایسته باید نفس او از صفات ذمیمه تزکیه و پاکسازی شود و این با ریاضت و مجاهدت میسر است.^۱

ملاحمد نراقی نیز می‌نویسد:

آن‌گاه که درون آدمی و ساحت نفس و جان او از اخلاق ناپسند پاک و به صفات ارجمند آراسته شد مستعد قبول فیض‌های نامتناهی است.^۲

۳- کاربرد تزکیه در قرآن

موارد کاربرد تزکیه در قرآن کریم چهار مورد است: عبد، عبادت، خدا و پیامبر، به این شرح:

۱.۳. تزکیه انسان

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۳؛ «رستگار شد کسی که نفس خود را تزکیه کرد.»

بی‌تردید کسی که به تهذیب و تزکیه نفس همت می‌گمارد در حقیقت گستره وجودی خویش را گسترده می‌سازد و ابعاد وجود خود را شکوفا می‌کند.

۲.۳. تزکیه خداوند

«... بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّي مَنْ يَّشَاءُ...»^۴؛ «بلکه خداوند است که هر شخصی را بخواهد پاک می‌گرداند.»

خداوند کریم چنان‌که آفریدگار و پدید آورنده همه پدیده‌هاست، آفریدگار پاکی و پاکیزگی انسان هم می‌باشد.

۱. جامع السادات، ملامهدی نراقی، ج ۱، ص ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴.

۲. معراج السعادة، ملاحمد نراقی، صص ۱۳-۱۲.

۳. شمس، ۹.

۴. نساء، ۴۹.



تزکیه در قرآن

۳.۳. تزکیه پیامبر اسلام (ص):

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ...»^۱؛ «همانطور که در میان شما، پیامبری را از خودتان روانه کردیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند.»

بی‌تردید از اهداف بنیادین بعثت، تربیت مردمان و رشد و پرورش و پاک‌گرداندن آنها است که در این گونه آیات تزکیه به معنای تربیت و پرورش انسان است.^۲

۴.۳. عبادت وسیله تزکیه

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...»^۳؛ «از اموال آنان صدقه و زکات بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی.»

بدون شک رفتارهای نیک و اعمال عبادی وسیله تزکیه است و در این آیه صدقه و زکات عوامل تزکیه به حساب آمده است. راغب اصفهانی در کتاب المفردات به دو مطلب اشاره کرده است: یکی این که کلمه تزکیه دو معنا دارد: فزونی دادن؛ و پاک و پاکیزه ساختن؛ و دوم این که تزکیه به خداوند، به پیامبر، به مردمان و به اعمال نیک اسناد داده شده است.^۴

تفاوت تزکیه و تطهیر و تهذیب

چنان که گذشت معنای اصلی تزکیه پیراسته‌سازی است، خواه پیراستگی جان و دل از رذایل نفسانی و یا پیرایش برنامه زندگی از رفتار نادرست و یا پیراستن ثروت از حقوق دیگران است، اما واژه‌های تطهیر و تهذیب نیز هرچند از نظر معنا و مفهوم مانند واژه تزکیه می‌باشند ولی با این تفاوت که تزکیه، بیرون راندن و خارج کردن زوائد است ولی در تطهیر مقصود دستیابی به پاکی و پاکیزگی در برابر آلودگی است و در تهذیب به این جهت توجه شده که صلاح و خلوص حاصل آید و مفاهیمی نظیر زیادتی، فزونی، برکت، لیاقت و صلاحیت از آثار پیراستگی و پاکیزگی هستند.^۵

۱. بقره، ۱۵۱.

۲. نساء، ۴۹.

۳. توبه، ۱۰۳.

۴. المفردات، ص ۲۱۳.

۵. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۳۷.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

نقش تربیتی معلم^۱ (ویژگی‌ها و عملکرد)

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۲

از دیدگاه اسلام، خداوند متعال نه تنها خالق افراد بشر است، بلکه معلم و مربی آنها نیز هست. اوست که با آفرینش انسان، امانت بزرگی را که همان جانشینی و خلافت الهی^۳ است بر عهده وی نهاده است. همان‌گونه که خدای رحمان صریحاً بیان فرموده است هیچ یک از موجودات دیگر، صلاحیت این مقام والا را نداشتند.^۴ آنگاه برای نشان دادن عظمت مقام انسان، ملائکه و فرشتگان را به سجود در برابر وی امر فرمود^۵، اسمای الهی را تنها به انسان یاد داد^۶ و زمینه‌های لازم برای دستیابی وی به مقام قرب الهی فراهم ساخت. در جنبه تکوینی، قوا و استعداد‌های لازم را به وی عطا کرد و جنبه تشریحی، قوانین متناسب با وضع جسمی و روحی وی وضع نمود و پیامبران(ع) را مأمور ابلاغ و اجرای آنها قرار داد.

بنابراین خداوند سبحان نخستین معلم و مربی بشر است و در درجه دوم انبیای الهی هستند که عهده‌دار این مقام خطیرند. پیامبران(ع) با هدف تعلیم و تربیت انسان مبعوث شدند.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۷

۱. علیرضا اعرافی و همکاران، مجموعه مقالات چهارمین سمپوزیوم جایگاه تربیت.

۲. علق، ۱-۵.

۳. بقره، ۳۰.

۴. احزاب، ۷۲.

۵. بقره، ۳۴.

۶. بقره، ۳۴.

۷. جمعه، ۲.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

گرچه پیامبر اکرم (ص) خاتم پیامبران الهی است و دین او تمام دستورهای لازم و مورد نیاز جهانیان را در بردارد، اما برای اینکه دستورها و قوانین دین محفوظ بماند و برای نسل‌های آینده تبیین شود، لطف الهی در نصب امامت ائمه هدی (ع) جلوه‌گر شد و هدایت و پرورش انسان را بر دوش آنان نهاد.^۱ با توجه به کثرت و پراکندگی افراد بشر، پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) از سوی خداوند به پرورش مبلغان و معلمان مأمور شدند^۲ و به این امر همت گماردند. به دیگر سخن علما و معلمان همواره ایفاکننده نقش بخشی از رسالت عظیم انبیای الهی بوده‌اند. از اینجا می‌توان معنای کلام رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی را دریافت که «شغل معلمی همان شغل انبیاست».^۳

متون کهن دینی و ملی ما همواره نکته فوق را خاطر نشان ساخته و معلم را هادی بشر و عامل فلاح و رستگاری ایشان و کسی که با زندگی واقعی و ابدی او سروکار دارد، معرفی کرده است. به همین لحاظ نقش تربیتی او را به مراتب خطیرتر از نقش والدین دانسته است^۴ چه، آنکه از نظر والدین منشأ حیات مادی است، ولی این معلم است که او را به حیات معنوی رهنمون می‌شود.

کسی گفت چونی چنین رنج بر	به تعظیم استاد بیش از پدر
به گفتار زد آن نقش آب و گلیم	و زین تربیت یافت جان و دلم
از آن شد تن من پذیرای جان	و زین آمدن زنده و جاودان ^۵

این نوشتار درصدد بیان نقش تربیتی معلم است اما قبل از هر چیز باید بدانیم که تعلیم و تربیت چیست؟ معلم کیست؟ و اهداف تربیتی که معلم باید مد نظر داشته باشد، کدام است؟

تربیت گاهی به معنای عام، همه موجودات را شامل می‌شود، یعنی موجودات همواره از نقص به کمال و از قوه به فعلیت می‌رسند و انسان نیز همانند دیگر موجودات از آن برخوردار است.^۶ ولی گاه وقتی از تربیت صحبت می‌کنیم از تربیت موجودی به نام انسان سخن می‌رانیم. تربیت در این زمینه ممکن است در معنایی عام به کار رود

۱. مانده، ۶۷.

۲. توبه، ۱۲۲.

۳. صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۷.

۴. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۴۹.

۵. جامی.

۶. که از این نوع تربیت به ربوبیت تکوینی تعبیر می‌کند.



که معنای تعلیم را نیز داشته باشد. تربیت در این معنا عبارت است از پرورش دادن و به فعلیت آوردن استعداد‌های درونی انسان، به این لحاظ تعلیم جزئی از تربیت و مقدمه‌ای برای آن یا مرحله‌ای از مراحل آن است، ولی گاه از آن معنای دیگری اراده می‌شود که ماهیتاً جد است. تربیت در این معنا پرورش شخصیت انسانی و شکوفاسازی بعد عاطفی و روحی وی است، اما تعلیم عبارت است از انتقال یکسری یافته‌ها و اطلاعات به متعلم. بنابراین معنا، معلم عهده‌دار دو نقش مهم «تعلیم» و «تربیت» است.^۱

- به سخن دیگر معلم علاوه بر نقش تعلیمی و انتقال معلومات، نقش مهم دیگری نیز بر عهده دارد و آن نقش تربیتی اوست که همان پرورش و به فعلیت رساندن قوا و استعداد‌های متعلم در ابعاد گوناگون عقلانی، عاطفی، اخلاقی و غیره است.

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت اینکه، این دو مقام، خواسته یا ناخواسته، ملازم با یکدیگرند، یعنی شخصی که عهده‌دار مقام تعلیم است، مقام تربیت را نیز برعهده دارد، چرا که شاگردان نه تنها مفاهیم و مطالب را از معلم و استاد می‌آموزند بلکه تحت تأثیر منش و رفتار آنان هستند و به گونه با آنان همانندسازی می‌کنند و این همانندسازی اغلب به صورت ناآگاهانه صورت می‌گیرد که از آن به تربیت «غیر استشعاری»^۲ یا تربیت پنهان یاد می‌کنند، مولوی می‌گوید:

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان صلاح و کینه‌ها
صحبت صالح تو را صالح کند
صحبت طالح تو را طالح کند^۳

روشن است که اگر معلم به نقش خویش آگاهی داشته باشد، مراقب نحوه حرکات و سکانات و رفتار خویش است. و جنبه‌های عالی انسانی را در متعلم پرورش می‌دهد، در این صورت می‌تواند از متعلم شخصی صالح و انسانی کامل بسازد که بتواند از علم خویش به نحو صحیح و در مسیر مطلوب جامعه استفاده کند. چه، آنکه علم فی نفسه نور است. مسئله مهم،

۱. البته در این که انسان قابل تربیت هست یا نیست بحث‌های زیادی صورت گرفته است، ولی به نظر ما انسان صلاحیت تربیت دارد و بهترین دلیل بر مطلب نمونه‌های بسیار زیادی است که در تاریخ سراغ داریم. به نظر ما انسان دارای استعداد‌های گوناگونی است که با به فعلیت رسیدن آن می‌تواند به نهایت درجه کمال انسان که همه مقام قرب خداوندی است برسد و یا فردی درنده خود و پست‌تر از حیوان شود. به دیگر سخن، انسان صلاحیت رسیدن به هر دو مقام را دارد این ویژگی تنها در انسان یافت می‌شود و بس، و یکتور هگو می‌گوید: «هیچ حیوانی برای کبوتر شدن آفریده نمی‌شود که بعداً به صورت کرکس درآید، مگر انسان که کبوتر آفریده می‌شود، سپس تعلیم و تربیت می‌تواند او را در دو صورت سقراطی یا چنگیزی درآورد.»

۲. در مقابل تربیت استثماری.

۳. مثنوی مولوی.

فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

شخص استفاده کننده از علم است، تا او که باشد. فردی که هواها و امیال نفسازی بر او حاکم است یا انسانی که از تربیت صحیح برخوردار بوده و علم و ایمان را قرین هم ساخته است؟ استاد شهید مطهری می‌گوید:

«علم بدون ایمان تیغی است در کف زنگی مست، چراغی است در نیمه شب در دست دزد برای گزیده‌تر بردن کالا»^۱
اصولاً علم و ایمان دو بال مکمل یکدیگرند، معلم کسی است که متعلم را به این دو بال مجهز می‌سازد و اگر تنها به یک جنبه آن اکتفا کند، در حقیقت به سوی نابودی خود و جامعه‌اش قدم گذاشته است.

از آنچه گفته شد می‌توان هدف تربیت اسلامی را، ساختن افرادی صالح دانست که شایستگی مقام خلیفه‌اللهی را داشته و نه تنها خود به درجه کمال رسیده باشد، بلکه افراد دیگر را نیز به کمال سوق دهند. در این صورت جامعه می‌تواند جامعه‌ای مطلوب و ایده‌آل باشد، جامعه‌ای که در آن، هم به نیازهای مادی افراد (به میزانی که مکتب اجازه می‌دهد) و هم به نیازهای معنوی ایشان، توجه کافی شده است، جامعه‌ای که در آن افراد از ظلمت به نور می‌رسند.

این مقاله در دو بخش تهیه شده، که در بخش اول، به بررسی خصلت‌های شخصی معلم در سه بعد علمی، اخلاقی و ظاهری که مرتبط با نقش تربیتی اوست، پرداخته و در بخش دوم به شیوه‌های عملکرد معلم و تأثیر هر یک در فرایند رشد اخلاقی تربیتی شاگردان توجه شده و در پایان راهبردهای عملی برای دستیابی به نظام مطلوب تربیتی ارائه شده است.

بخش اول: ویژگی‌های معلم در ارتباط با نقش تربیتی او

الف) بعد عملی

هر تلاش و کوششی که از انسان، در راستای رسیدن به هدفی خاص سر می‌زند، باید براساس شناخت و برنامه معینی باشد، مبدأ و مقصد و راه رسیدن به آن برای سالک طریقی معلوم باشد تا بتواند براساس آن، حرکتی آغاز کند و به مقصود برسد. این حقیقت را می‌توان از کلام امیر مؤمنان علی(ع) خطاب به کمیل استنباط کرد که می‌فرماید:

«ما من حركة الا و انت محتاج فيها الى معرفة»^۲

«هیچ حرکتی نیست مگر اینکه تو (در شروع آن) به آگاهی و شناخت نسبت به آن نیازمند هستی.»

بدیهی است هر کاری معلومات خاص خویش می‌طلبد، هر چه حرکت دارای اهمیت و ارزش بیشتری باشد، شناخت بیشتری لازم دارد. از آنجا که کار معلم در راستای کار انبیای الهی است، کاری عظیم و پرارزش است و بالطبع معلومات (خاص) زیادی می‌طلبد، معلوماتی که معلم را در رسیدن به مقصود، یعنی قرار دادن انسان در

^۱. علم و ایمان، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۳۵.

^۲. الحیة، چاپ سوم، ج ۱، ص ۳۵.

مسیر صحیح زندگی و راهنمایی آنان به سوی قرب الهی، یاری کند. معلم باید واجد چنین معلوماتی باشد تا صلاحیت چنین مقامی را بیابد. از کلام شهید ثانی چنین برداشت می‌شود فردی که قصد دارد منصب تعلیم و تربیت را بر عهده گیرد، باید قبلاً مراتب صلاحیت خویش را برای احراز چنین مقامی فراهم آورد و این شایستگی در تمام وجودش پدیدار شود.^۱

اگر معلم فاقد صلاحیت و شایستگی لازم باشد، چون میوه تلخ و زودرسی است که نیکو جلوه می‌کند، ولی کام انسان را تلخ می‌سازد، چنین معلمی اذهان شاگردان را با مایه‌های نادرست انباشته می‌سازد، او ناگزیر بدون دقت و تأمل و بی‌هیچ قید و بندی به پرسش‌های گوناگون شاگردان پاسخ می‌دهد، پاسخ‌هایی که چه بسا اعتماد شاگردان را از وی سلب کند یا ایشان را در مسیرهای ناصحیح قرار دهد.

به هر حال، شکی نیست که معلم غیرمتخصص و فاقد احاطه علمی به مواد درسی و شیوه‌های تربیتی، به شاگردان زیان می‌رساند و آنها را در معرض اشتباهات و لغزش‌های علمی قرار می‌دهد، و اعتماد شاگردان آنان را از خود سلب می‌سازد. بدیهی است چنین معلمی نه تنها قادر به ایفای صحیح نقش خویش نیست، بلکه ناخواسته، شاگردان را در مسیر خلاف حرکت می‌دهد، حرکتی که هر لحظه بر سرعت آن افزوده می‌شود. امام صادق(ع) می‌فرماید:

«العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر طریق فلا تزیده سرعة السیر الا بعداً»^۲

کسی که بدون آگاهی دست به انجام کاری می‌زند، مانند کسی است که به بیراه می‌رود، پس هر چه سرعتش بیشتر می‌شود از مقصد دورتر می‌گردد.»

متون کهن دینی و ملی ما و صاحب‌نظران در امر تربیت، اطلاع از یکسری علوم و معارف را برای معلم لازم دانسته‌اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- معلم، شریک در خیر و شر آموزش‌هاست:

متون دینی ما خصوصاً این نکته را متذکر شده‌اند که معلم شریک در خیر و شر و پاداش و عقوبت متعلمی است که به پرورش او همت گمارده است. امام باقر(ع) می‌فرماید:

«من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به، و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئاً، و من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزاره شیئاً»^۳

۱. منیة المرید، شهید ثانی، چاپ اول، ص ۱۷۹.

۲. الحیاء، چاپ سوم، ج ۱، ص ۵۲.

۳. اصول کافی، ج ۱، حدیث ۴.

فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

«کسی که کار خوبی را به دیگری یاد دهد، در حالی که از ثواب عامل هیچ کم نمی‌شود، به همان مقدار ثواب به او داده می‌شود، و همین‌طور اگر کسی کار بدی را به دیگری یاد دهد بدون اینکه از عذاب و مقام عاملان آن کم شود، او هم به اندازه ایشان عذاب می‌شود.»

۲- احاطه بر رشته علمی و تخصصی خویش:

بدون شک در کنار تعهد و تقوا، تخصص نیز برای معلم لازم است. یک معلم باید در علم و رشته‌ای که به تدریس در آن مشغول است، احاطه علمی داشته باشد و آنها را خود خوب فرا گرفته باشد، و گرنه چون طبیعی می‌ماند که در کار خویش ماهر نیست و به جای مداوای بیماران بر درد آنها می‌افزاید. به این لحاظ غزالی می‌گوید: العالم الناقص لایحسن المعالجه.^۱

۳- آگاهی از شیوه‌های تربیت:

از آنجا که معلم نقش تربیت افراد را نیز برعهده دارد، باید به شیوه‌های تربیت ذهنی، روحی، عاطفی متعلم آگاه باشد. معلم و مربی در صورتی در کار خویش موفق خواهد بود که بداند یادگیری چیست، چگونه انجام می‌گیرد، و نیز شیوه‌های گوناگون تدریس را بداند، به خصوصیات شاگردان خود آگاهی داشته باشد.

۴- آگاهی از تفاوت‌های فردی شاگردان:

از جمله اموری که معلم در تدریس و تربیت کمک می‌کند، این است که بداند متعلمان او همه در یک سطح فکری و روحی نیستند، بلکه هر یک از آنها دارای خصوصیات و ویژگی‌های خاص خود هستند، استاد محمد تقی جعفری معلم و متعلمان را به باغبان و گل‌ها و درختان یک باغ تشبیه می‌کند که هر یک از درختان و گل‌ها، ویژگی‌ها و نیازهای متفاوتی دارند. نیاز هر یک به آب و هوا و نور و کود متفاوت است، این باغبان است که باید با دقت کامل میزان نیاز هر یک از آنها را بشناسد و به مقدار لازم آنها را آبیاری کند و در معرض نور و هوا قرار دهد، در حالی که اگر بخواهد به همه آنها، مقدار مساوی از نور و آب و هوا و کود برساند، بدون شک برخی آنها از بین خواهند رفت.^۲ معلم نیز باید ویژگی‌ها و روحیات هر یک از متعلمان را بشناسد تا بتواند متناسب با تک تک آنها رفتار خاصی در پیش گیرد.

۱. ایها الولد، غزالی، چاپ سوم، ص ۴۱.

۲. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری، چاپ یازدهم، ج ۴، ص ۴۴۲.

۵- اطلاعات از جامعه و محیطی که متعلم در آن به سر می‌برد:

بدون شك خانواده و محیط و جامعه‌ای که انسان در آن زندگی می‌کند، نیز نوع آداب و رسوم و عقاید و افکاری که او با آنها سرو کار دارد، تأثیر بسیاری زیادی در پیدایش خلیات و ویژگی‌های شخصی دارد، معلم ثانی «فارابی» معتقد است که حتی محیط طبیعی، نوع ساختمان‌سازی، و ویژگی‌های اقلیمی و چگونگی معماری ساختمان‌ها در پرورش و بروز خلیات تأثیر زیادی دارند و بر معلم، شناخت آنها را لازم می‌داند، وی می‌گوید: «چگونگی معماری ساختمان‌ها، گاهی اخلاق‌های گوناگونی را ایجاد می‌کند (در این میان مثال می‌زند که مسکن مجلل در ساکنان، روحیه ترس ایجاد می‌کند و ساختمان‌های سخت و طبیعی روحیه شجاعت را) بنابراین بر مدیر و مدبر لازم است بر شهرسازی نظارت کند. البته این نظارت باید به طور جنبی و به سبب اخلاق ساکنان و برای کمک گرفتن از ایشان باشد.^۱

«ابن خلدون»، ضمن پذیرش اختلاف‌ها و ویژگی‌های فردی از نظر هوش، به بررسی علل تفاوت هوشی ساکنان منطقه‌ای با مناطق دیگر می‌پردازد. بسیاری از تفاوت‌ها را ذاتی نمی‌داند، بلکه آن را معلول عوامل اجتماعی، نظیر پیشرفت علمی و تمدن قوی‌تر، شهرنشینی، روستانشینی، و رونق بازار تعلیم می‌داند.^۲

شناخت جامعه و محیطی که یک فرد در آن به سر می‌برد به معلم امکان می‌دهد تا مسائل و مشکلات متعلمان را به سهولت دریابد و چه بسا از افراد و بزرگان آن جامعه کمک بگیرد، به همین لحاظ است که بوعلی و خواجه نصیر به شناخت بزرگان جامعه و آداب و رسوم آنها و دانستن آداب معاشرت با هر طبقه‌ای از طبقات مردم تأکید دارند.^۳

امام صادق(ع) می‌فرماید:

«العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوایس»

«کسی که نسبت به زمان خویش آگاه باشد در معرض اشتباه قرار نخواهد گرفت.»^۴

۶- روحیه علمی:

یکی از عواملی که در موفقیت هر معلم نقش مهمی ایفا می‌کند، روح حقیقت‌جویی است. معلم واقعی همیشه به دنبال آخرین یافته‌های علمی در حوزه تخصصی خویش است، معلم باید علم و حقیقت را در هر جا که هست،

۱. فصول منتزعه، ص ۴۰.

۲. مقدمه ابن خلدون، صص ۴۳۴-۴۳۰.

۳. تدابیر المنازل، ص ۳۸؛ اخلاق ناصری، ص ۲۲۶.

۴. الحیاء، ج ۱، ص ۹۶.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

جستجو کند و نسبت به افراد و اشخاص و صاحبان سخن تعصب و جمود نداشته باشد و به گفته استاد شهید مرتضی مطهری روحیه علمی داشته باشد، روحیه علمی، یعنی روحیه حقیقت‌جویی، روح بی‌غرضی و روح بی‌تعصبی، روح خالی از جهودها و روح خالی از غرور.^۱ «شهید ثانی» نیز بر این نکته تأکید کرده و معتقد است که معلم نباید از یادگیری و استفاده علمی از افرادی که در مقام و منزلت اجتماعی، سن، شهرت و غیره از او پست‌ترند، استنکاف ورزد، چرا که به فرموده رسول خدا(ص): حکمت و دانش گمشده مؤمن است.

ب) بُعد اخلاقی

شاگرد همان‌طور که در بُعد علمی از معلم تأثیر می‌پذیرد، در بُعد اخلاقی نیز از وی متأثر می‌شود. سرّ تأثیرپذیری این است که متعلم معلم را کامل‌تر و برتر از دیگران می‌داند و به مقتضای ذات انسانی که به دنبال کمال است و سعی دارد خودش نیز کامل شود، معلم را الگو قرار می‌دهد و از رفتار و گفتار وی تقلید می‌کند و نقش می‌پذیرد. البته نقش‌پذیری و تأثیرپذیری متعلم گاه آگاهانه است و غالباً ناآگاهانه. اگر معلم فردی حق‌جو و ظلم‌ستیز باشد، متعلم نیز فردی حق‌جو و ظلم‌ستیز پرورش می‌یابد و بر عکس.^۲ بنابراین برای تربیت متعلمان با ویژگی‌های شخصیتی مطلوب، معلم نیز باید دارای صفات شخصیتی شایسته باشد.

صاحب‌نظران و مربیان مسلمان برای معلم شایسته، صفاتی ذکر کرده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

ویژگی‌های معلم شایسته:

۱- اخلاص:

برای انجام هر عمل اختیاری، نیت و قصد لازم است. نیت و قصد انگیزه‌ای است که انسان را وادار به تحقق کاری می‌کند. معلم با اخلاص کسی است که انگیزه او در امر تعلیم و تربیت فقط رضای خداوند باشد. (البته این نکته در فقه مورد بحث قرار گرفته که آیا اجرت گرفتن در تعلیم امور واجب، مثل اجرت گرفتن برای تعلیم نمازهای واجب و مسائل شرعی، جایز است یا نه؟)

قدر مسلم این است که اخذ اجرت در تعلیم امور غیر واجب اشکالی ندارد و در تعلیم مسائل و امور واجب، دولت اسلامی باید نیازمندی‌های معلم را از بیت‌المال تأمین کند. (از امام صادق(ع) روایت شده که خداوند به داود پیامبر(ع) وحی فرمود که:

۱. تعلیم و تربیت در اسلام، شهید مرتضی مطهری، چاپ ۱۳، ص ۵۲.

۲. رسائل اخوان الصفا، ج ۱، ص ۲۷۰ و ج ۴، ص ۴۶.



«لاتجعل بینی و بینک عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطع طریق عبادی المریدین»^۱

عالم و دانشمند شیفته و فریفته دنیا را میان من و خودت واسطه قرار مده (یعنی در مسائل علمی و دینی آنها را مرجع خود قرار مده)، زیرا که چنین دانشمندی تو را از راه محبت و عشق به من باز می‌دارد، چرا که این دانشمندان، راهزن افرادی که قصد رسیدن به مرا دارند، هستند.

اخلاص، بدون داشتن ایمان قوی به خداوند و اعتقاد راسخ به اینکه لذت‌ها و کامرانی‌های دنیا حقیر و ناچیز و ثواب آخرت بزرگ و نعمت‌هایش پایدار است، به دست نمی‌آید.^۲

اگر معلم با این انگیزه به امر تعلیم و تربیت روی آورد- چنانکه شهید ثانی تذکر داده است- دستورات و راهنمایی‌های وی در متعلم راسخ و جایگزین می‌شود و در برابر دستورات وی سر تسلیم و انقیاد فرود می‌آورند.^۳

۲- کرامت و شرافت نفس:

نفس انسان حقیقت واحدی است که همه شؤون حیاتی، فکری و معنوی انسان تحت تدبیر اوست. نفس انسان زمانی به عالم طبیعت توجه کرده و فعالیت‌های غریزی و حیوانی را تدبیر می‌کند، به این مرتبه از نفس، نفس غریزی می‌گویند و زمانی به عالم ملکوت توجه کرده و جنبه‌های معنوی وجود انسان را تدبیر و تنظیم می‌کند. به این مرتبه از نفس، نفس قدسی یا ملکوتی می‌گویند. در بعضی از تعالیم اسلامی درباره کرامت نفس انسانی و اینکه اگر کسی عزت و کرامت خود را بشناسد و واقعاً خود را دوست بدارد، مرتکب گناه و معصیت نمی‌شود، سخن رفته است. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته»

کسی که نفس خود را کریم و عزیز بشمارد خواسته‌ها و تمایلات حیوانی به نظر وی خوار و پست می‌شود.^۴ حال آنکه در موارد بی‌شمار دیگری انسان دعوت به مبارزه و مجاهده با نفس و مخالفت با آن شده است. رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

«اعدی عدوک نفسک التی بین جنیک»

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. کتاب الاربعین، محمد غزالی، صص ۲۱۸-۲۲۳.

۳. شهید ثانی، آداب تعلیم و تربیت، ص ۲۲۱؛ منیه المرید، ص ۱۸۷.

۴. غررالحکم، ج ۲، ص ۶۷۲، حدیث ۱۰۰۱.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

سرسخت‌ترین دشمن هر انسان، نفس اوست.^۱ این دوگانگی ناشی از این است که در تعالیم اسلامی به این دو مرتبه از نفس توجه شده است. آنجا که امر به مخالفت با نفس شده است مراد غوطه‌ور شدن در نفس‌گریزی است و آنجا که از کرامت نفس سخن به میان آمده است، مراد، نفس ملکوتی و واقعی است. پس کریم‌النفس یعنی کسی که به خود واقعی و نفس ملکوتی توجه کرده و به ارزش آن پی برده است. فراموش کردن خود واقعی و نفس ملکوتی توجه به نفس‌گریزی معلول فراموش کردن خداست. در آیه ۱۹ سوره حشر خداوند می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...»^۲

مَثَل کسانی که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خداوند آنها را از خودشان غافل کرد، مباشید.

گر نخواهی خود فراموشت شود یاد او کن یاد او کن یاد او

معلمی که به این صفت متصف باشد در نظر دانشجویان با وقار و با ابهت جلوه می‌کند و در نزد آنها محبوب می‌شود. در نتیجه سخنان وی در متعلمان نافذ و مؤثر واقع می‌شود.^۳

۳- عمل به علم:

معلم باید از مخالفت افعال با اقوالش پرهیزد، یعنی نباید میان کردار و گفتارش دوگانگی وجود داشته باشد. از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که:

«من نصبت نفسه للناس اماماً فعليه يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرة تأديبه بلسانه»

کسی که می‌خواهد امام و معلم مردم باشد، باید به تعلیم و تربیت خود قبل از تعلیم و تربیت دیگران همت گمارد و قبل از آنکه با زبان دیگران را ارشادئ و نصیحت کند، باید با عمل به این کار همت گمارد.^۴ و از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است که:

«مَثَلُ الَّذِي يَعْلَمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَيَنْسِي نَفْسَهُ مَثَلُ الْفَتِيلَةِ يَضِيءُ لِلنَّاسِ وَيَحْرَقُ نَفْسَهُ.»

مَثَل کسی که راه و رسم خیر و نیکی را به مردم می‌آموزد و خویشان را فراموش می‌کند و به خود نمی‌پردازد، همانند فتیله‌ای است که به دیگران روشنایی می‌بخشد اما خود را سوزانده و تباہ می‌گرداند.^۵

۱. بحار، ج ۷۰، ص ۶۴.

۲. حشر، ۱۹.

۳. شهید ثانی، آداب تعلیم و تربیت، ص ۲۴۳.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۵. کنز العمال، ۱۸۶/۱۰.



پند و وعظ از کسی درست آید
و اعظی، خود کن آنچه می گویی
که به کردار خوب و چست آید
راست گویی به راستکاری کوش
نکنی، در دسر چه می جویی
این سخن را ز راستان بنیوش^۱

معلمی که کردار و گفتار وی با هم مخالفاند، سخنان او در متعلمان اثری نمی گذارد. امام صادق (ع) می فرماید:

«ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا»

هر گاه عالمی به علم خود عمل نکند، گفتار او در دلها نفوذ پیدا نمی کند، چنانکه آب باران در کوه صفا نفوذ نمی کند.^۲

عالمی را که گفت باشد و بس هر چه بگوید نگیرد اندر کس^۳

غزالی سرّ عدم تأثیر گفتار متناقض با رفتار را چنین بیان می کند:

«لأنّ العلم يدرک بالبصائر و العمل يدرک بالابصار و ارباب الابصار اکثر»

گفتار با خرد و عمل و رفتار با دیده ظاهر درک می شود و صاحبان دیده بیش از صاحبان خردند.^۴

۴- حسن خلق:

معلم برای رسیدن به اهداف تعلیمی و تربیتی خود باید خوش خلق و خوش رفتار باشد، زیرا با حسن خلق می توان محبت شاگردان را به خود جلب و با آنها انس و الفت برقرار کرد. با توجه به این نکته است که امام محمد غزالی می گوید: «معلم باید بر متعلمان شفقت داشته باشد و آنها را چون فرزندان خود بداند، یعنی با ایشان به مهر و محبت رفتار کند.»^۵ حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید:

«حسن الخلق يثبت المودة»

۱. امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۵۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۱.

۳. سعدی، بوستان.

۴. احیاء علوم الدین غزالی، ج ۱، ص ۵۰.

۵. احیاء علوم الدین غزالی، ج ۱، ص ۴۹.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

خوش خلقی رشته دوستی را محکم می‌کند.^۱

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که:

«من حسن خلقه کثر محبوه و آنست النفوس به»

کسی که حسن خلق داشته باشد دوستان او فراوان و مردم با او مأنوس می‌شوند.^۲ قرآن هم یکی از جلوه‌های رحمت الهی را حسن خلق پیامبر(ص) می‌داند:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»^۳

یکی از جلوه‌های رحمت الهی این است که تو (پیامبر) خوش خلقی هستی و اگر بدخلق و سخت‌دل بودی، مؤمنان از اطراف پراکنده می‌شدند و تو را تنها می‌گذاشتند.

۵- تواضع و فروتنی:

تواضع نسبت به عموم مردم وظیفه اخلاقی هر انسان مؤمن و مسلمان است، اما چون شاگردان همواره در معیت معلم به سر می‌برند و به منزله فرزندان او هستند و با توجه به این حقیقت که معمولاً میان شاگردان و معلم ملازمت و همراهی بیشتری برقرار است و شاگردان در پی جویی از دانش‌ها و معارف سودمند بدو تکیه می‌کنند و رأی و نظر او را ملاک ارزیابی علوم و دانش‌ها و شئون گوناگون زندگی خود قرار می‌دهند، متواضع بودن معلم نسبت به متعلم بایسته‌تر و لازم‌تر است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۴

و هرگز با تکبر و ناز از مردم بر متاب و در زمین با غرور و تکبر قدم برمدار که خداوند هرگز مردم متکبر خودستا را دوست ندارد.

۱. بحار، ج ۷۷، ص ۱۴۸.

۲. غررالحکم.

۳. آل عمران، ۱۵۹.

۴. لقمان، ۱۸.



و در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است که فرمود:

«عَلِّمُوا وَلَا تَعْنَفُوا فَإِنَّ الْمَعْلَمَ خَيْرٌ مِنَ الْمُعْتَفِ»

تعلیم دهید ولی در تعلیم سخت گیر و بدخو مباشید، زیرا آموزگاری که با آمیزه محبت تعلیم می دهد از انسان سخت گیر و بدخو بهتر است.^۱

و در حدیث دیگر، پیامبر (ص) می فرماید:

«لَيَنْوِيَنَّ لِمَنْ تَعَلَّمُونَ وَ لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ»

نسبت به کسی که به وی تعلیم می دهید و یا از وی علمی را فرا می گیرید، نرم و ملایم باشید.^۲

۶- محبت:

محبت در لغت به معنای دوست داشتن است.^۳ محبت گاه جاهلانه است و آن، زمانی است که محب طبق امیال محبوب حرکت کند و گاه عاقلانه است به این معنا که محبت در صدد تأمین مصالح واقعی محبوب است، گرچه برخلاف میل محبوب باشد.^۴ بنابراین محبت عاقلانه گاه اقتضا می کند که محب با خشونت محبوب را به سوی مصلحت واقعی اش رهنمون شود. زمانی اسرایی را بسته در زنجیر، به نزد پیامبر (ص) آوردند، پیامبر (ص) به آنها می نگر بستند و تبسم می کردند. یکی از اسرا آهسته به دیگری گفت: چنین برمی آید که این شخص، پیامبر (ص) نیست چون همانند جبابره و سلاطین با نخوت و غرور در ما می نگرد و از اسیر گرفتن و ذلیل کردن ما سرمست است و شفقت پیامبران در رخسارش آشکار نیست.

جز به دنیا دلخوش و دلشاد نیست

پس بدانستیم که آزاد نیست

بر بد و نیک اند مشفق مهربان

ورنه چون خندد که اهل آن جهان

پیامبر اکرم (ص) دانستند او چه می گوید و در پاسخ گفتند:

که بکردم ناگهان شبگیرتان

زان نمی خندم من از زنجیرتان

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱.

۳. فرهنگ عمید.

۴. تعلیم و تربیت در اسلام شهید مرتضی مطهری، ص ۳۵۴.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

زان همی خندم که بازنجیر و غل می‌کشمتان سوی سروستان و گل^۱

و در روایتی از امام صادق (ع) است که فرمود:

«رأس العقل بعد الايمان بالله عزوجل التحبب الى الناس»

اصل و پایه عقل بعد از ایمان به خدای متعال، مهرورزی و محبت با مردم است.^۲ معلم نیز باید درصدد تأمین مصالح واقعی دانش‌آموز باشد و به تناسب از جنبه مهر و خشم خود استفاده کند.^۳

۷- بذل علم:

پیشرفت و تکامل انسان در گرو علم است، و علم حاصل انتقال تجربیات نسل‌های قبلی به نسل‌های بعدی است. بنابراین اگر بخواهیم نسل‌های آینده از ثمرات علم و در نتیجه از ترقی و پیشرفت محروم نشوند، باید از انتقال علم و بذل آن به دیگران دریغ نوزیم. با توجه به این نکته شهید ثانی بذل علم و سرمایه‌ها و اندوخته‌های معلم را به افرادی که ذی حق و نیازمند به علم و دانش هستند، لازم و ضروری دانسته است.^۴ از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود در نوشتاری از امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین خواندم که:

«ان الله لم يأخذ على الجهال عهدا يطلب العلماء حتى اخذ على العلماء عهداً ببذل العلم للجهال»

خداوند از جهال و نادانان پیمان نگرفت که به دنبال دانشمندان باشند (تا از آنها معرفت و آگاهی کسب کنند) مگر آنگاه که از دانشمندان پیمان گرفت که علم و آگاهی خویش را در اختیار جهال و نادانان قرار دهند.^۵

و در روایت دیگری امام صادق (ع) می‌فرماید:

«زكوة العلم ان تعلمه عباد الله»

زکات علم این است که آن را به بندگان خدا تعلیم دهی.^۶

۱. مولوی، دفتر سوم مولوی.

۲. بحار، ج ۷۴، ص ۱۸۵.

۳. ر.ک: منیة المرید، ص ۱۹۴.

۴. منیة المرید، شهید ثانی، ص ۱۸۳.

۵. کافی، ج ۱، ص ۵۱.

۶. کافی، ج ۱، ص ۵۱.



ج) بُعد ظاهری

یکی از ابعاد مؤثر و مهم در نقش تربیتی معلم، بعد ظاهری اوست. اهمیت این بعد از آنجاست که قابل مشاهده عینی است و نگاه متعلم به چهره و ظاهر معلم معطوف است و در اولین برخورد نظر متعلم را به خود جلب می‌کند. این امر در تمرکز حواس و توجه متعلم به درس مؤثر و سبب رغبت بیشتر وی به درس می‌شود.^۱ به علاوه بعد ظاهری بیانگر عامل بودن معلم به دستورات تربیتی و تطبیق گفتار با کردار اوست. این بعد چهره و اندام، لباس، نحوه حضور معلم و کیفیت جلوس، صدای معلم و نحوه خندیدن او را در برمی‌گیرد که در متون دینی و ملی ما به آنها اشاره شده است.

از دیدگاه شهید ثانی معلم و شاگرد باید بدن و ظاهر خویش را بیش از دیگران پاکیزه نگاه دارند و نیز با چیدن ناخن و کوتاه کردن به موقع موهای سر و صورت و شانه زدن آنها، خود را بیارایند.^۲

بوعلی نیز ضمن برشمردن خصوصیات لازم برای معلم و مربی، از نظافت، پاکیزگی و شادابی معلم یاد می‌کند.^۳

در متون اسلامی علاوه بر ذکر اهمیت نظافت و پاکیزگی لباس به تهیه آن از پارچه سفید تأکید و به عنوان نیکوترین تن‌پوش معرفی شده است. از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت شده که «لباس سفید بپوشید چرا که زیباتر و پاکیزه‌تر است»^۴ و نیز سفارش شده که معلم به لباس‌های فاخر و گرانبها اهمیت ندهد، بلکه جامه‌ای دربر کند که ضمن حفظ وقار و هیبت او دل‌های ناظران را به وی متمایل کند.^۵

واضح است که معلم با سر و وضع ژولیده و لباس‌های چرکین در امر تعلیم و تربیت موفق نخواهد بود و موجب تشّت حواس و کاهش علاقه متعلم خواهد شد.

در مورد جایگاه یا مکان تدریس و نحوه حضور معلم در مجلس درس بر استقرار جایگاه معلم در یک جای مناسب در کلاس - به طوری که بر تمام متعلمان تسلط داشته باشد - و نشستن با وقار و متانت و فروتنی و روبه قبله و احتراز از هر گونه نشستن زننده و ناخوشایند، تأکید شده است.^۶

۱. ر.ک: مَنبِیة المرید، ص ۱۶۲.

۲. همان مدرک، ص ۱۶۶.

۳. ر.ک: تدابیر المنازل، صص ۳۷-۳۸.

۴. البسوا البیاض فانه اطیب و اطهر، وسائل الشیعه، ۲۰ جلدی، ج ۲، ص ۳۵۵.

۵. مَنبِیة المرید، ص ۲۰۴.

۶. ر.ک: همان مدرک، صص ۲۰۶-۲۰۷.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

شهید ثانی می‌گوید: «معلم باید جایگاه خود را در یک سمت جلسه مستقر سازد و از جابه‌جا شدن‌های ناگهانی بپرهیزد و دست‌ها را از به هم پیوستن و چشم‌ها را از نگاه‌های پریشان محفوظ دارد.^۱

«معلم... با آرامش توأم با وقار و متانت، خشوع و تواضع در مجلس درس بنشیند و از هر گونه نشستن زنده و ناخوشایند احتراز کند.^۲

در متون اسلامی روبرو قبله نشستن در جلسه درس سفارش و به عنوان بهترین سمت نشستن معرفی شده، چنانکه از پیامبر گرامی اسلام (ص) وارد شده که:

«خَيْرُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتُقْبِلَ بِهِ (الْقِبْلَةُ)

بهترین نشستن‌ها نشستن رو به قبله است.

تأکید روایات بر نشستن روبرو قبله حاکی از اهمیت توجه معلم به خداوند متعال و معنویات و نقش آن در تدریس و تربیت اوست.

صدای معلم

درباره اثر صدای خوش «جاحظ»- دانشمند مسلمان قرن دوم هجری- نقل می‌کند: «وقتی ابی‌الخوخ (قاری) قرآن را تلاوت می‌کرد، «ما سرجویه»- طیب یهودی بصری- به گریه افتاد. از وی پرسیدند: با آنکه به قرآن اعتقاد نداری چرا به گریه افتادی؟ پاسخ داد غم و حزن صوت او مرا به گریه انداخت.^۳

در مورد تأثیر منفی صدا مولانا داستانی نقل می‌کند:

مؤذن بدآوازی در مجاورت محله یهودی‌ها اذان می‌گفت. او را نصیحت کرده و از این کار نهی کردند، ولی او اعتنا نکرد. یکی از ساکنان آن محله دختر یهودی بود که مهر ایمان در دلش جا گرفته و به اسلام تمایل پیدا کرده بود و پند و نصیحت یهودیان بر باقی ماندنش بر دین خود اثر نداشت. یک روز صدای آن مؤذن بدآواز را شنید و همان سبب دلسردی و روگردان شدنش از اسلام شد. بعد از آن پدر او به شکرانه اینکه دخترش از یهودیت دست برداشته است، هدیه‌ای برای مؤذن آورد.

هیچ نشنیدم در این دیر و کینشت

من همه عمر این چنین آواز زشت

هست اعلام و شعاع مؤمنان

خواهرش گفتا که این بانگ اذان

۱. همان، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۶۷.

۳. الحیوان، جاحظ، ص ۱۹۲.



باورش نامند پرسید از دگر
آن دگر هم گفت: «آری ای پدرا»
چون یقین گشتش رخ او زرد شد
از مسلمانان دل او سرد شد^۱

بنابراین اگر معلم درس را با صدایی خوش و دلشین و آهسته و بلند ادا کردن بموقع، القا کند تأثیرش در متعلم مضاعف شده و زمینه فراگیری هرچه بیشتر و بهتر دروس را برای متعلم فراهم می‌کند.
«معلم باید بیش از اندازه بلند یا آهسته سخن نگوید تا متعلمان بتوانند صدایش را بشنوند و سخنش را درک کنند.»^۲

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: خداوند متعال صدای آهسته را دوست و از صدای فریادگونه بیزار است.^۳

خنده معلم

اگر معلم با چهره‌ای عبوس و گرفته تدریس کند، زمینه مساعد برای تربیت را از دست داده است، در حالی که لبخند و تبسم معلم - خصوصاً اگر با مزاحی مناسب همراه باشد - موجب رفع خستگی از کلاس و رغبت متعلم به گوش سپردن به سخن معلم و نیز آمادگی ذهنی وی خواهد شد.

شهید ثانی می‌گوید: «مزاح، شوخی و خنده به منظور تجدید نشاط و شادابی شاگردان و زدودن فرسودگی خاطر آنها کاری پسندیده است. چنانکه پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) گاهی برای ایجاد انس میان هم‌نشینانشان و الفت قلوب آنها، مزاح و شوخی می‌کردند.

رسول خدا (ص) آنگاه که می‌خندید دندان‌های پیشین و کناره او نمایان می‌گشت، لکن صدا به قهقهه بلند نمی‌کرد.

اعتدال در خندیدن را می‌توان به تبسم و لبخند تعبیر کرد، که شایسته است خنده آدمی از آن تجاوز نکند.^۴

بخش دوم

شیوه‌های عملکرد معلم و تأثیر هر یک در فرایند رشد اخلاقی و تربیتی متعلم:

همان گونه که در مقدمه بیان شد، معلم عهده‌دار دو نقش مهم تعلیم و تربیت است و این دو نقش، همواره ملازم یکدیگرند. به عبارت دیگر، معلم تنها عهده‌دار آموزش علمی کلاسیک نیست، چه، آنکه متعلم دائماً در

۱. ر.ک: مثنوی مولوی، دفتر پنجم شعر ۳۳۷۰ تا ۳۴۱۰.

۲. منیة المرید، صص ۲۱۳-۲۱۲.

۳. همان مدرک: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْخَفِيفُ وَ يُبْغِضُ الصَّوْتِ الْرَفِيعُ».

۴. ر.ک: همان، صص ۲۰۸-۲۰۷.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

پی تقلید از رفتار و کردار کسی است که او را به عنوان الگوی خویش انتخاب کرده است و به لحاظ مقام شامخی که معلم در جامعه داراست و بر اثر مجالست زیاد، یقیناً یکی از الگوها و مهم‌ترین آنها، شخص معلم است، پس متعلم با مشاهده حرکات و سکنات معلم، طرز سخن گفتن او، نوع الفاظ و کلماتی که به کار می‌برد، طرز نگاه و حالات چهره او و نحوه برخورد او با شاگردانی که رفتارهای بهنجار یا نابهنجار دارند، حتی شیوه تدریس وی و سایر ویژگی‌هایش را همانندسازی نموده و در رفتار خود منعکس می‌سازد. البته این تقلید و همانندسازی بیشتر به صورت ناخودآگاه صورت می‌گیرد و ساختار و شخصیت متعلم را شکل می‌دهد. معلم باید توجه داشته باشد که از چه عنصری و با چه حالتی با متعلم برخورد داشته باشد تا بتواند شایستگی‌ها و استعدادهای وی را هر چه بیشتر کشف کند و پرورش دهد.

در این بخش در پی آن هستیم که با توجه به متون و آرای صاحب‌نظران دریابیم که اصولاً معلم باید در برخورد با شاگردان چه روشی در پیش گیرد و به هنگام بروز رفتارهای بهنجار یا نابهنجار چه شیوه‌ای اتخاذ کند تا اهداف تربیتی اسلام برآورده شود.

۱- رفق و مدارا:

انبیا و اولیای الهی همواره در روابط خویش با مردم اصل را بر رفق و مدارا می‌گذاشتند. خداوند متعال، آنگاه که حضرت موسی و هارون(ع) را امر فرمود تا به سوی فرعون بروند و او را به حق دعوت کنند، از ایشان می‌خواهد که با زبان نرم و رفق و مدارا با وی سخن بگویند:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^۱

نیز خداوند متعال یکی از اوصاف پیامبر اکرم(ص) را مهربان بودن با مردم می‌داند.^۲ و شفقت و مهربانی وی را عامل تجمع مردم به گرد او می‌داند.^۳ در روایات نیز از رفق و مدارا به عنوان کلید همه کارهای خیر^۴ و نصف ایمان^۵ یاد شده است.

۱. طه، ۴۴.

۲. آل عمران، ۱۵۹.

۳. آل عمران، ۱۵۹.

۴. میزان الحکمه باب الرفق.

۵. اصول کافی، ج ۲.



معلم نیز به عنوان کسی که عهده‌دار بخشی از نقش انبیاست، باید ایشان را الگو قرار دهد و در روابط خود با متعلمان اصل را بر رفق و مدارا قرار دهد. این معنا را در کلام قدما، می‌توان یافت:

- غزالی یکی از وظایف معلمان را شفقت بر شاگردان و ایشان را به مثابه فرزندان خود شمردن، می‌داند و بر مدعای خویش به قول پیامبر اکرم (ص) استناد می‌کند که می‌فرماید:

«انما انا لکم مثل الوالد لولده»

همانا من برای شما چون پدر نسبت به فرزندانش هستم.^۱

- شهید ثانی، نصیحت و اندرز معلم را در صورتی مؤثر می‌داند که معلم در چهره و هیئت واقعی خود، که همان لطف و مداراست جلوه کند، در غیر این صورت نه تنها آن را فاقد اثر، بلکه دارای آثار سوء می‌داند.^۲

۲- تنبیه و تشویق:

تشویق: گاه، متعلم در فراگیری مسائل علمی و تربیتی از خود عکس‌العمل مثبت نشان می‌دهد، آنها را فراگرفته و از خود بروز می‌دهد، در این صورت معلم باید وی را پاداش دهد تا تمایل و اشتیاق او را در تحقق این عمل افزایش بخشد و تکرار این عمل به صورت ملکه برای وی درآید.

شهید ثانی می‌گوید: «اگر معلم ملاحظه کرد که شاگردی مسائل و مباحث را حفظ کرده و آنها را دقیقاً به خاطر سپرده است، از او احترام و تجلیل به عمل آورد و علناً در حضور دیگران در صورتی که بیم عجب و غرور و تباهی حال و مزاج روحی او در میان نباشد، او را مورد ستایش و تقدیر قرار دهد.»^۳

در تشویق، مراعات ظرفیت‌های خاص افراد، ضروری است، چه بسا تشویق زیاد سبب بروز رفتارهای نابهنجار شود. همچنین در تشویق باید میزان و نوع کاری را که از متعلم سر می‌زند، در نظر گرفت.

در مقابل، گاه معلم با عکس‌العمل منفی متعلم و سرسختی و لجاجت او در فراگیری دروس و الگوهای تربیتی و چه بسا بروز رفتارهای نابهنجاری از قبیل دروغ‌گویی، تهمت و افترا نسبت به هموعان خود، مواجه می‌شود، در این صورت آیا معلم حق استفاده از عنصر تنبیه را دارد یا خیر؟

به نظر می‌رسد همان‌طور که خداوند متعال از دو عنصر ثواب و عقاب و وعده و وعید در تربیت افراد بشر استفاده کرده است، برای معلم نیز استفاده از تشویق و تنبیه در امر تربیت لازم است. برخی از صاحب‌نظران^۴ معلم را

۱. غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، ص ۴۹.

۲. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۷۳.

۳. منیة المرید، شهید ثانی، ص ۱۹۸.

۴. منیة المرید، ص ۱۹۴.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

نسبت به شاگرد چون طبیب نسبت به بیمار دانسته‌اند که از هر دارویی ولو تلخ و دردآور، که در شفای او مؤثر می‌افتد، می‌تواند استفاده کند.

ولی نکته مهم این است که در تنبیه باید اولاً رعایت شرایط سنی و موقعیت شاگرد شود. ثانیاً: نباید به هنگام تنبیه به گونه‌ای عمل کرد که از اهداف تربیتی فاصله گرفت. در تنبیه و میزان آن باید تا آنجا پیش رفت که هدف تربیتی اقتضا می‌کند. نباید با عصبانیت و خشم در مقابل شاگرد صف‌آرایی کرد.

تنبیه نباید به گونه‌ای باشد که متعلم را دچار حقارتِ نفس و احساس کمبود و پوچی شخصیت کند.

بدون شک، افراط و تفریط در تنبیه امری است غیر مقبول، بلکه میزان هر یک از مراحل تنبیه، تابع شخصیت متعلم و نوع کاری است که از او سر زده است، و افراط و تفریط هرگز به مصلحت متعلم نیست و چه بسا عوارض سوء دیگری در پی داشته است، امام علی (ع) می‌فرماید:

«الافراط فی الملامه تشب نیران اللجاج»^۱

زیاده‌روی در سرزنش، آتش لجال را شعله‌ور می‌سازد.

باید سعی کرد تا آنجا که امکان دارد، تنبیه به صورت کنایه‌ای و تعریضی و غیرعلنی باشد. غزالی عواقب سوء تنبیه علنی و صریح را چنین بیان می‌کند:

«فان التصريح بهتك بها حجاب الهيئة و يورث الجرأة على الهجوم بالخلاف و يهيج الحرص على الاصرار.»

«تصریح در تنبیه (تنبیه علنی و مستقیم) موجب پرده‌داری و جرأت متعلم بر خلافتکاری هرچه بیشتر و پافشاری در ارتکاب اعمال خلاف می‌شود.»^۲

ج) روش تدریس از نگاه تربیتی

تدریس، انتقال معلومات و ذخیره کردن آنها در ذهن متعلم است و می‌تواند آثاری از جمله پرورش عقلانی و معنوی دربر داشته باشد. این آثار و نتایج معلول شیوه‌ای است که معلم در تدریس درس‌ها انتخاب می‌کند. گزینش شیوه‌ای مطلوب، می‌تواند تعلیم را با تربیت همراه کند و رشد متعلم را در ابعاد گوناگون سبب شود.

در این قسمت به بیان رهنمودهایی از کلام صاحب‌نظران می‌پردازیم که معلم با مراعات آنها می‌تواند معلم بودن را با مربی بودن توأم سازد، تا راهگشای او در رسیدن به یک شیوه مطلوب تدریس باشد.

۱. تحف العقول، ص ۸۴.

۲. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۵۰.



۱- تدریس توأم با پندهای اخلاقی:

انسان دارای گرایش‌های مادی و معنوی است، گرایش‌های مادی به طور طبیعی به فعلیت می‌رسند و شکوفا می‌شوند، ولی گرایش‌های معنوی با مراقبت و تلاش و جدیت به فعلیت و شکوفایی می‌رسند. غفلت از مسائل معنوی و توجه به امور دنیوی، حتی اشتغال به تحصیل، گرایش‌های معنوی را ضعیف و انسان را از رشد صحیح اخلاقی باز می‌دارد. پند و اندرز اخلاقی در زدودن غفلت از انسان و تشویق و ترغیب به معنویت مؤثر است و قلب انسان را از اسارت امور دنیوی آزاد و نورانی می‌سازد.

با توجه به مطالب فوق، شهید ثانی (۹۱۱ ه.ق) می‌گوید: «معلم باید در درس خود نکات طریف اخلاقی و مطالبی که قلب انسان را مصفا و نورانی می‌کند، به شاگردان القا نماید، تا خالصانه و همراه با خشوع و خلوص نیت و صفای باطن، جلسه را ترک کنند.»^۱ مذاکره علمی خشک و عاری از مسائل عاطفی و اخلاقی را سبب پیدایش حالتی در قلب می‌داند که گاهی از قساوت و سخت‌دلی سربرمی‌آورد و مطالب سودمند اخلاقی را عامل محرک دانشجو در تحصیل علم و استکمال معنوی می‌شمارد.^۲

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَيْتْرِ وَ تَبْصُرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشِيِّ وَ تَنْقَادُ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ.»

خداوند یاد خویش را جلای قلب‌ها قرار داده، که بر اثر آن گوش می‌شنود و چشم پس از کم‌سوئی می‌بیند و قلب او پس از لجاج و دشمنی منقاد و مطیع می‌شود.^۳

البته ذکر این نکته لازم است که معلم باید در موقعیت مناسب^۴ به مقدار مناسب^۵ موعظه کند، تا متعلم به اهداف یادشده دست یابد.

۲- تدریس همراه با شوخی و مزاح:

معلم باید در ایجاد محیطی شاداب و بانشاط و استمرار آن در طول تدریس، کوشا باشد و همواره بر این امر مراقبت کند، زیرا روحیه خسته و کسل شاگردان، امکان بهره‌برداری از درس را اندک و گاهی از بین می‌برد.

۱. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۱۹.

۲. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۱۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۴. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۱۹.

۵. جاحظ رسائل جاحظ، ج ۱، ص ۲۰۵: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «إذا وعظت فاوجز» در موعظه کردن مراعات اختصار کن و نیز می‌فرماید: «إن

للقلوب شهوة و اقبالاً فاتوها من قبل شهوتها و اقبالها فإن القلب إذا اكره عمی».

گاهی قلوب آماده پذیرش است در این هنگام فرصت را مغتنم شمار، زیرا قلب هنگامی که امری به آن تحمیل شود پذیرا نمی‌شود. بحارالانوار، ج

۷۱، ص ۲۱۷.

فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

شوخی و مزاح به تجدید نشاط و شادابی شاگردان و زدودن کسالت و خستگی آنها کمک می‌کند، «چنانکه پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) گاهی برای ایجاد انس و الفت میان خود و همنشینان و پیوند میان آنها مزاح و شوخی می‌کردند.»^۱ امام صادق (ع) می‌فرماید:

«فإن المداعبه من حسن الخلق، أنك لتدخل بها السرور على اخيك ولقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يداعب الرجل يريدها يسره»^۲

از صفات انسان خوش خلق مزاح کردن است. انسان با این کار برادر خود را مسرور می‌کند و رسول خدا (ص) مزاح می‌کرد و هدفش خوشحال کردن همنشین خود بود، ولی همان‌طور که شهید ثانی (۹۱۱ ه.ق) تذکر داده است، شوخی و مزاح باید اندک باشد (به اندازه‌ای که نشاط و شادابی کلاس حفظ شود) و از کثرت مزاح و شوخی اجتناب کند، زیرا از هیبت معلم می‌کاهد و عظمت و بزرگی او را از دل‌ها می‌زداید و باعث جرأت و جسارت شاگردان نسبت به معلم می‌شود و احترام او را در معرض خطر قرار می‌دهد.^۳ از امام علی (ع) روایت شده: «کثرة الفراح يسقط^۴ الهيبة و من کثر مزاحه قلّ وقاره»^۵ کثرت مزاح هیبت را از بین می‌برد و کسی که زیاد مزاح می‌کند، عظمت و بزرگی او کم می‌شود.

۳- پذیرش اشتباه و اعتراف به ندانستن:

«اگر معلم در توضیح مطلبی یا پاسخ به سؤالی اشتباه کرد، باید هرچه زودتر مطلب یا پاسخ صحیح را تذکر دهد و به شاگردان بفهماند که دچار اشتباه شده و سخن نادرستی را ابراز کرده است»^۶ و «در صورتی که معلم درباره موضوعی که از او سؤال شده، آگاهی و احاطه ندارد و یا آنکه ضمن تدریس به چنین مسئله‌ای برخورد کند، باید به عجز و عدم آگاهی خود اعتراف کند و بگوید از آن اطلاعی ندارم یا باید درباره آن تحقیق کنم»^۷. امام علی (ع) می‌فرماید:

«ولا يستحيين أحد منكم إذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم»^۸

۱. شهید ثانی، منیة المرید، صص ۲۰۸-۲۰۷.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

۳. شهید ثانی، منیة المرید، صص ۲۰۸-۲۰۷.

۴. غررالحکم، ج ۲، ص ۵۶۲.

۵. غررالحکم، ج ۲، ص ۶۶۵.

۶. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۱۸.

۷. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۱۵.

۸. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۸۲، ص ۴۸۲، صبحی الصالح.



«اگر از شما سؤالی شد که پاسخ آن را نمی‌دانید از گفتن نمی‌دانم خجالت نکشید.»

اگر معلم وظیفه خود را در جبران اشتباهات و مسائلی که به آنها احاطه ندارد، ادا کند، «اولاً از تثبیت و پایدار ماندن اشتباه جلوگیری می‌کند، ثانیاً با این عمل در وجود و شخصیت شاگردان خویش، نیرویی فراهم می‌آورد که پی آمد آن خیر و نیکی عظیمی خواهد بود.»^۱ مراد شهید ثانی از خیر عظیمی که نصیبت متعلم می‌شود، تواضع و حس پذیرش حق و انقیاد و تسلیم در برابر واقعیت است که به واسطه چنین برخوردی حاصل می‌شود و «ثالثاً متعلمان به دیده احترام و عظمت به او می‌نگرند و محبت و عشق و علاقه آنها به او بیشتر می‌شود.»^۲

۴- احتراز از بدگویی سایر علوم:

«اگر معلم عهده‌دار تدریس و یا متخصص در علم و فن خاصی باشد، نباید سایر علوم و دانش‌ها را در نظر دانشجو تقیح و تحقیر کند.»^۳ این شیوه برخورد، ارزش علوم دیگر را ناچیز و کوچک می‌سازد و متعلم را از پرداختن به آنها باز می‌دارد. استاد شهید مطهری در خصوص حدیث «طلب العلم فریضة» بیانی دارد که ذکر آن در اینجا مناسب است. ایشان ضمن اشاره به نزاع فقها و علمای اخلاق و کلام و تفسیر، راجع به آن علمی که فریضة و واجب است، توضیح می‌دهد که این نزاع بیهوده‌ای است و هیچ یک از دیگری ارزشمندتر نیست، بلکه تحصیل هر علمی که مقدمه تأمین نیازهای جامعه اسلامی است، واجب و ضروری است و این امر به علوم و معارف دینی اختصاص ندارد، زیرا علم یا خودش هدف است و یا مقدمه برای هدفی است، هر جا که خودش هدف است واجب است، مثل اصول عقاید و هر جا هدف نیست اگر هدفی از اهداف اسلامی متوقف بر آن باشد، از باب «مقدمه واجب» واجب می‌شود، به عنوان مثال جامعه نیاز به پزشک دارد، پس آموختن علم پزشکی واجب می‌شود، یا جامعه اسلامی برای دفاع از کیان خود نیازمند به علوم و صنایع است، در نتیجه فراگیری و تأسیس و پایه‌گذاری این علوم واجب می‌شود^۴ بنابراین باید معلم و متعلم متوجه این نکته باشند که هر علمی تا آنجا که تحقق وظایف اسلامی بر آن متوقف باشد، واجب و ضروری است و این مسئله امری نسبی است، چه بسا آموختن علمی در یک زمان واجب و در زمان دیگر واجب نباشد. ملاک و معیار، نیازمندی جامعه به آن علم است.

۱. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۱۸.

۲. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۱۸.

۳. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۰۱.

۴. ر.ک: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۳۳-۳۱.

۵- تدریس و احیای قوه تفکر اخلاق:

همان‌طور که قبلاً اشاره شد تعلیم، انتقال معلومات و اطلاعات به ذهن متعلم است، ولی معلم نباید به این بسنده کند، بلکه باید هدف والاتری را دنبال کند و آن عبارت است از پرورش نیروی تفکر و احیای قوه ابتکار در متعلم. شهید مطهری می‌گوید: «کار معلم در واقع آتشگیره دادن است. فرق است میان تنوری که شما بخواهید آتش از بیرون بیاورید و در آن بریزید، تا این تنور را داغ کنید و تنوری که در آن هیزم و چوب جمع است، شما آتشگیره از خارج می‌آورید آنقدر زر این چوب‌ها و هیزم‌ها آتش می‌دهید تا خود این‌ها کم‌کم مشتعل شود و تنور با هیزم خودش مشتعل شود.»^۱

بنابراین آنچه در تربیت عقلانی باید مورد نظر معلم باشد، این است که معلم متعلم را چنان تربیت کند که عقل او به شکل غربال درآید، یعنی هر چه وارد می‌شود، سبک و سنگین کند، غربال کند، آنهایی که به درد نمی‌خورد دور بریزد و آنچه مفید است نگاه دارد. از آیه «... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۲ کاملاً استفاده می‌شود که یکی از صفات عقل، تمیز سخن درست از نادرست و منطقی از غیرمنطقی است.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خویش یکی از نقدهایی که بر بعضی مورخان دارد، این است که این‌ها در نقل تاریخ فقط دنبال صحت سند هستند، در صورتی که قبل از این، باید صحت مضمون و محتوا را بررسی و تحقیق کنند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«كفى بالمرء جهلاً يُحَدِّثُ بِكُلِّ مَا سَمِعَ»

برای جهالت انسان همین بس که هر چه می‌شوند نقل کند.

مطلب دیگری که در تربیت عقلانی باید مورد نظر معلم باشد، این است که قوه ابتکار و نوآوری متعلم را زنده کند. البته زمینه‌های خلاقیت و ابتکار در افراد فرق دارد. بعضی در زمینه هنری و بعضی در عرضه فکر و نظر جدید و بعضی در اختراعات، مستعد نوآوری هستند. معلم با توجه به این نکته، شیوه‌ای اتخاذ می‌کند که استعدادها را به شکوفایی برساند و زمینه بروز و ظهور آنها را فراهم کند. استاد مطهری می‌گوید: این که می‌بینیم افرادی عالم‌اند، ولی قدرت تجزیه و تحلیل و ابتکار و خلاقیت ندارند، معلول شیوه غلط تعلیم و تربیت است. استاد پیروی از سنت‌ها و عادت‌های اجتماعی، پیروی از اکثریت و ملاحظه قضاوت درباره خود را از عواملی می‌شمارد که عقل باید از اسارت آنها آزاد شود تا قوه استنباط و ابتکار و نوآوری قدرت بگیرد. تا وقتی که عقل

۱. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۸.

۲. زم، ۱۸-۱۷.



در اسارت سنت‌ها و عادت‌های اجتماعی و نگران قضاوت دیگران درباره خویش و زبانش زبان اکثریت است، به خود اجازه اندیشیدن نمی‌دهد تا نوآوری و ابتکار داشته باشد.

از مقلد تا محقق فرق‌هاست کاین چون داوود است و آن دیگر صداست

قرآن بارها درباره کسانی که اسیر تقلید و پیروی از آبا و گذشتگان هستند و تعقل و تفکر نمی‌کنند، تا خودشان را از این اسارت آزاد کنند، مذمت و سرزنش کرده است. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید که هرگز در راه هدایت، به دلیل اینکه در آن راه و جاده افراد کمی هستند، وحشت نکنید. انسان باید راه‌شناس باشد نه اینکه ببیند عموماً به کدام راه می‌روند.^۱

یکی دیگر از عوامل جمود فکری متعلم، شخصیت پرستی است. معلم نباید چنان عمل کند که متعلم مقهور و مرعوب شخصیت خاصی قرار گیرد و از آرا و نظریات او پیروی کند. استاد محمدتقی جعفری این نکته را متذکر شده و بیان می‌دارد که معلم باید همواره متعلم را به سوی حقیقت و واقعیت دعوت کند، نه به سوی خود و یا شخصیت‌ها و شخصیت‌نماها. مثل این افراد مثل کوه است که فقط منعکس کننده صدای دیگران است و معلم و متعلم از افتادن در این وادی به شدت پرهیز کنند.

از صدا آن کوه خود آگاه نیست سوی معنی هوش گه، را راه نیست

او همی بانگی کند بی‌گوش و هوش چون خمش گردی تو او هم شد خموش^۲

از شیوه‌هایی که خلاقیت و قوه ابتکار و قدرت تجزیه و تحلیل معلم را شکوفا می‌سازد، طرح مسائل دقیق و نکات پیچیده است. این روش می‌تواند زمینه فعالیت ذهنی متعلم را فراهم سازد و او را به کار و کوشش به منظور حل مسئله وا دارد. از دیدگاه شهید ثانی «کوشش برای حل مسائل دقیق، ذهن را به دقت و باریک‌اندیشی خو می‌دهد و با تکرار و ممارست، قوه تجزیه و تحلیل او پرورش می‌یابد و قدرت می‌گیرد. در صورتی که متعلم دچار لغزش و اشتباه شد، نباید او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داد.»^۳ «اگر معلم از شاگرد گفتاری سودمند شنید به اهمیت و ارزش و سودمند بودن آن اعتراف کند. احترام و اعتراف به اهمیت افکار دیگران از برکات علم و

۱. ر.ک: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۳۶-۵۰.

۲. ر.ک: تفسیر مثنوی، صص ۲۴۸-۲۴۵.

۳. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۹۸.



فصل دوم: ویژگی‌ها، منزلت و نقش تربیتی استاد و آداب تدریس

دانش به شمار می‌آید^۱ عصبانیتی، تحقیر و بی‌اعتنایی به اندیشه‌های سودمند متعلم مانع از شکوفایی و بارور شدن فکر متعلم می‌شود، لذا اجتناب از آنها لازم و ضروری است.

مراعات ویژگی‌های متعلم در فراگیری مسائل اخلاقی و تربیتی

همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، هدف اصلی از تعلیم و تربیت، پرورش و رشد متعلم است. رسیدن به این هدف به عوامل فراوانی بستگی دارد که از مهم‌ترین آنها شناخت ویژگی‌های جسمی و روحی متعلم و مراعات آنها در تربیت وی است، بنابراین مربی و معلمی در کار خویش موفق است که شاگرد را بشناسد، توانایی و استعداد او را بسنجد، و شیوه‌های تربیتی خود را متناسب با آنها به کار بندد که در واقع این اقتدایی^۲ است به معلمان بشر، یعنی انبیای الهی. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«أنا معاصر الانبياء أمرنا نكلم الناس على قدر عقولهم»^۳

«همانا ما انبیای الهی مأمور شده‌ایم با مردم به اندازه عقل و معرفتشان سخن بگوییم.»

بزرگانی چون شهید ثانی، غزالی، ابن سینا، و غیره این نکته را متذکر شده‌اند که معلم باید با توجه به سن و میزان درک و فهم و توان متعلم به تعلیم و تربیت پردازد. غزالی در این زمینه می‌گوید:

«الوظيفة السادسة: أن يقتصر بالمتعلم على قدر فهمه، فلا يلقي اليه ما لا يبلغه عقله فينفره أو يخبط عليه عقله»^۴

یعنی معلم در آموزش باید به اندازه فهم متعلم اکتفا کند، و مطالبی را که او نمی‌تواند درک کند، القا نکند، زیرا در این صورت او را از دانش فراری می‌دهد و یا اینکه عقل او در درک مفاهیم عاجز می‌شود.

۱. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۹۹.

۲. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸، حدیث ۱۵، چاپ مکتبه اسلامی، ۱۳۸۸.

۴. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۵۰.



نقش تربیتی استاد^۱

مقدمه

انسان موجودی است که هم تأثیرگذار در محیط پیرامون خود است و هم تأثیرپذیر از محیط پیرامون خود؛ این ویژگی دائمی و پیوسته اوست و در تعامل با هم‌نوعان خود بیشتر تجلی می‌یابد؛ با این تفاوت که در دوران کودکی و نوجوانی متأثرتر است و در دوره جوانی و بزرگسالی تأثیرگذارتر و این مهم آنگاه به اوج خود می‌رسد که انسان در عرصه تعلیم و تربیت نقش بیافریند که این نقش از حوزه انتقال مفاهیم و معلومات فراتر رود و بر پهن دشت دل و جان فراگیر نفوذ نماید و تأثیرگذاری وی ظاهر مرتبی را درنوردد و به اعماق باطن او دست یازد. معلم عاملی بی‌بدیل در عرصه تعلیم و تربیت است. چراکه محتوا را وی شکل می‌دهد، شیوه را ابتکار می‌کند، و اهداف را او به تصویر می‌کشد و حرکت به سوی آنها را او آغاز می‌نماید. استاد و معلم هم صحنه‌ساز تعلیم و تربیت است و هم بازیگر این صحنه، هم ره‌ساز است و هم راهبر، آنچه اشارت رفت نقش معلم و مربی در عرصه عام تعلیم و تربیت است، اما آنگاه که از این نقش در عرصه تعلیم و تربیت اسلامی و بویژه در عرصه تعلیم و تربیت حوزوی سخن به میان آمد، این نقش جلوه خاصی می‌یابد و تجلی بیشتری می‌نماید. این مقاله بر آن است تا چشم‌اندازی به این تأثیر و شیوه‌های تجلی و تحقق این نقش به ویژه در نظام تعلیم و تربیت حوزوی داشته باشد و درصدد پاسخگویی به دو پرسش مهم در این زمینه است: ۱- جلوه‌ها و ابعاد تربیتی استاد کدام است؟ ۲- استاد از چه طریق و راهکارهایی قادر است نقش و تأثیر تربیتی خود را تجلی بخشد؟

الف) ابعاد تربیتی استاد

• بعد الگویی

بارزترین جنبه تربیتی استاد و معلم بعد الگویی است. معلم طرف نظر از نوع عقاید، اندیشه و نگرش خود و صرف نظر از اینکه چه ماده درسی را تدریس می‌کند عامل تأثیرگذار در فراگیران و شاگردان خود است. معلم و استاد تحت هر شرایطی این تأثیر خود را دارد و شاگردان به طور غیر مستقیم و ناخودآگاه تحت تأثیر منش، شخصیت و رفتار وی قرار می‌گیرند. نوع تعامل استاد؛ شاگردان، موضع‌گیری‌های او در موقعیت‌ها و شرایط

۱. علی همت بناری، مقاله منتشر شده در مجله هدایت متعلق به معاونت آموزش مرکز جهانی علوم اسلامی سابق.



مختلف کلاس، چگونگی ابراز عواطف و احساسات، گرایش‌ها و دیدگاه‌های او در طول دوره تدریس همه و همه شاگردان خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مهم توجه به این نکته است که تأثیرپذیری شاگرد از استاد و معلم قهری و صرف نظر از خواست و اختیار وی است و او چه بخواهد و چه نخواهد و چه متوجه این تأثیر باشد و چه نباشد، شاگردان به طور ناخود آگاه تحت تأثیر وی واقع می‌شوند. جنبه الگویی استاد در عرصه تعلیم و تربیت اسلامی بویژه در نظام حوزوی بسی مهم و برجسته می‌نماید؛ در این عرصه، شاگرد استاد را مجسمه فضایل و آینه تمام‌نمای نیکی‌ها تلقی می‌کند، با تمام وجود به استاد خود اعتماد می‌کند، رابطه‌اش با استاد رابطه عاطفی و معنوی و بلکه رابطه پدر فرزندی می‌گردد، شاگرد جز نیکی، متانت، تقوی و معنویت از استادش انتظار ندارد و این وضعیت سبب می‌شود تا شاگرد در صدد پیروی عملی از استاد خود برآید و در مسیر همانند شدن با وی تقلید از رفتار او قرار گیرد و چه بسا این عزم در همانند شدن چنان تقویت گردد که شاگرد در همه حرکات و رفتارها خود را شبیه استادش سازد.

• بعد مشاوره‌ای

شاگرد در مسیر فراگیری و رشد علمی و معنوی است. پیمودن این مسیر چه بسا با موانع و مشکلاتی همراه باشد که شاگرد به تنهایی قادر به حل آنها نباشد و اینجاست که او نیاز به راهنمایی و مشاوره امین، خیرخواه و دانا دارد و در این میان معلم و استاد مناسب‌ترین گزینه برای او می‌باشد. از این رو استاد نقش و تأثیرگذاریش به برگزاری کلاس و عرصه مفاهیم نیست بلکه وی مشاوره امین و دلسوز برای ارائه راهنمایی و حل مشکلات شاگردانش است. معلم و استاد در خلال دوره تدریس که فرصت نسبتاً طولانی است با شاگردان خود همراه است، به روحیات شاگردان خود و نقاط ضعف و قوت آنان آگاهی می‌یابد، با مشکلات و موانع رشد علمی و معنوی آنان آشنا می‌شوند و با تعهد و مسئولیتی که نسبت به هدایت و رشد معنوی آنان احساس می‌کند نمی‌تواند نسبت به مشکلات و موانع رشد آنان بی‌تفاوت باشد و این شرایط او را بر آن می‌دارد تا نقش مشاوره‌ای خود را ایفا نماید.

• بعد نظارتی

شاگرد در دوران تحصیل خود ممکن است با افت و خیزهای فراوان علمی و اخلاقی مواجه شود؛ گاهی شاداب و با انگیزه باشد و گاهی غمگین و افسرده، گاهی پرتلاش و با اراده می‌نماید و گاهی بی‌حرکت و سست اراده، زمانی دارای پیشرفت تحصیلی و معنوی مناسب است و زمانی افت درسی و اخلاقی دارد؛ در همه این حالات استاد که در محیط آموزشی بیشترین فرصت ارتباط با شاگرد و عمده‌ترین وقت شاگرد را در اختیار دارد بهترین ناظر و شایسته‌ترین ارزشیابی‌کننده است. معلم و استاد چنانچه بدین نقش خود آگاه باشد و در صدد ایفای آن برآید به خوبی این حالت‌های گوناگون و افت و خیزهای تربیتی شاگردانش را در می‌یابد و به ارزیابی شاگرد



خود اقدام می‌کند و پیوسته ناظرِ تیزبینی برای شاگرد خود خواهد بود و از خلال این نظارت متعهدانه خود، نقاط قوت و ضعف شاگردان خویش را به خوبی شناسایی می‌کند و در صدد تقویت نقاط قوت و برطرف نمودن نقاط ضعف شاگردان خود برمی‌آید.

ب) شیوه‌ها و راهکارهای ایفای نقش تربیتی استاد

استاد چگونه می‌تواند نقش تربیتی خود را ایفا نماید؟ و به عبارت دیگر با انجام چه فعالیت‌هایی و به کارگیری چه راهکارهایی می‌تواند این نقش تربیتی خود را متجلی سازد؟ پاسخگویی به این پرسش با تأکید و توجه به استاد در نظام حوزوی و بویژه استاد در مرکز جهانی است.

• برقراری رابطه عاطفی و صمیمانه با شاگردان

بی‌تردید مهم‌ترین زمینه برای تأثیرگذاری تربیتی استاد بر شاگرد برقراری رابطه عاطفی و صمیمانه با شاگردان است. پیش درآمد هر نوع تأثیرگذاری مثبت، فراهم نمودن ارتباط عاطفی میان طرفین است. استادی که نتواند ارتباط عاطفی با شاگرد خود ایجاد کند و بذری محبت و صمیمیت را در سرزمین وجود شاگردش بیفشاند هرگز از درخت جانش میوه شیرین تأثیر معنوی و اخلاقی برنمی‌گیرد. از سوی دیگر آنگاه که شاگرد از استادش بیگانه باشد و احیاناً بر اثر برخوردهای نسنجیده و غیر منتظرانه، روابط آنان تیره گردد، هرگز امید تأثیرگذاری مثبت نمی‌رود.

• توسعه شبکه ارتباطی با شاگردان و محدود نکردن آن به کلاس

داشتن رابطه عاطفی در کلاس هر چند لازم و مفید است ولی هرگز کافی به نظر نمی‌آید. رابطه صمیمانه استاد با شاگرد نباید به رابطه محدود در کلاس خلاصه شود. این ارتباط باید از کلاس و از محدوده ترم تحصیلی فراتر رود؛ شایسته است استاد به حجه شاگردان خود قدم گذارد و در صورت مساعد بودن شرایط گاهی به منزل طلبه برود و از نزدیک با شرایط و مشکلات شاگردان خود آشنا شود و واقعیت‌های مربوط به شاگردانش را عینی‌تر و ملموس‌تر درک کند. و در صورت مریضی به عیادت آنها برود. از سوی دیگر شبکه ارتباطی چه در کلاس و چه خارج از آن نباید به ترم تحصیلی محدود شود. بلکه استاد نسبت به شاگردان گذشته خود این وضعیت را داشته باشد و همچنان رابطه عاطفی خود را با آنان حفظ نماید.

• اظهار محبت و توجه به شاگردان نخبه

استاد ضمن آنکه همه شاگردان را یکسان می‌نگرد و همه را همانند فرزندان خود می‌پندارد، در کلاس خود ممکن است با شاگردانی برخورد نماید که بیش از دیگران قابلیت‌های علمی و اخلاقی خود را تجلی می‌بخشند و بیش از دیگران برخوردار از گوهر معنویت و صداقتند. استاد تیزبین در نخستین جلسات تدریس این ذرهای



گرانها را تشخیص می‌دهد و حساب ویژه‌ای برای آنان باز می‌کند و مراقبت ویژه‌ای را از آنان خواهد داشت. آنان را به طور ویژه مورد تفقد و عنایت قرار می‌دهد و گاهی در هنگام تنهایی به آنان اظهار لطف و محبت می‌نماید و از ارادت خود به آنان پرده برمی‌دارد. بی‌شک این اظهار لطف ویژه، انگیزه‌ای صد چندان در آنان ایجاد می‌کند و برای برداشتن گام‌های بعدی در مسیر رشد اخلاقی و معنوی سرعتی مضاعف می‌بخشد.

• نصیحت و موعظه پنهانی

شاگردان به طور طبیعی در حال رشد و تکاملند و در مسیر رشد و ترقی قرار دارند. بدیهی است که نقایص و کمبودهایی دارند این شرایط ایجاب می‌کند تا استاد با سعه صدر لازم قصورهای آنان را نادیده گیرد و درصدد رفع نقاط ضعف و کمبودهای اخلاقی و رفتاری آنان برآید. در چنین شرایطی یکی از شیوه‌های کارآمد تربیتی شیوه نصیحت و موعظه است اما موعظه‌ای پنهانی و نصیحتی خیرخواهانه و دلسوزانه نصیحتی که از سر سوز دل برآید و بر عمق جان شاگرد نشیند، نصیحتی که از باب اظهار لطف و دلسوزی باشد نه از باب تحقیر و تهدید. چنین موعظه پنهانی و دلسوزانه که شائبه غیر خدایی در آن نباشد، صدای جرسی است که شاگرد را از خواب غفلت می‌رهاند و او را به خود می‌آورد و مسیر حرکت او را در جهت مطلوب تغییر می‌دهد.

• تذکرات اخلاقی و معنوی به مناسبت‌های مختلف

در فضای تعلیم و تربیت اسلامی زمینه‌های مساعد و فرصت‌های زیادی برای بیان نکات اخلاقی و معنوی وجود دارد. در فرهنگ اسلامی «ایام الله» زیادی وجود دارد که خداوند مؤمنان را به ذکر آنها فراخوانده است «فذكرهم بایام الله». استادی که در مورد ایفای نقش تربیتی خود است و رسالت خود را تنها در انتقال مفاهیم و تدریس مطالب و دروس مربوطه نمی‌بیند، ایام الله را گرامی می‌دارد و فرصت‌های گرانبهایی که در مناسبت‌های مختلف فراهم می‌آید را غنیمت می‌شمرد و لحظه‌های استثنایی ار شکار می‌کند و با ذکر نکته‌های اخلاقی و معنوی از آنها به نحو مطلوب بهره می‌جوید.

• کشف مشکلات تربیتی و تلاش برای حل آنها

تدریس فرصتی کافی و عرصه‌ای مناسب برای نظارت و مراقبت مستمر استاد از شرایط و رفتار شاگردان است. تدریس و کلاسداری هر چند از دیدگاه نه چندان دقیق ماهیت آموزشی دارد و فضایی برای آموختن است در عین حال فرصتی مناسب برای کشف مشکلات تربیتی شاگردان است. شاگردی که پس از یک دوره منظم در کلاس به تدریج حضور منظم وی در کلاس ضعیف می‌شود و کم‌کم غیبت‌های مکرر در کلاس پیدا می‌کند، شاگردی که دچار افت تحصیلی می‌شود و آمادگی‌های قبلی خود را از دست می‌دهد، شاگردی که در دوره زمانی دچار افسردگی، عدم تمرکز و حواس‌پرتی در کلاس می‌شود، شاگردی که همانند قبل مشارکت فعال در



کلاس ندارد، سؤال نمی‌پرسد و در بحث‌های گروهی شرکت نمی‌کند، شاگردی که نشاط و تحرک سابق خود در کلاس را ندارد حتماً با مشکلی مواجه شده است؛ استاد شایسته در چنین شرایطی به سادگی از کنار این تغییرات نمی‌گذرد و با احساس تعهد و مسئولیت به نحوی ظریف و شایسته مشکلات پشت صحنه را کشف می‌کند و آنها را مشکلات خود می‌داند و خود را شریک شاگردانش می‌گرداند و به کمک آنها می‌شتابد و در صدد حل آنها بر می‌آید.

• نظم و انضباط

نظم و انضباط استاد از جلوه‌های مهم تربیتی اوست که آثار تربیتی مثبت فراوانی را به دنبال دارد. نظم و انضباط استاد چه در حضور به موقع در کلاس و چه در پایان دادن به موقع آن، و چه در حضور مستمر در طول ترم تحصیلی در تشکیل کلاس‌ها و تعطیل نشدن درس و چه در ارائه و القاء مطالب در کلاس و چه در ارائه و اجرای طرح درس روزانه و نیز طرح درس در طول ترم، همه و همه تأثیرات شگرفی در فراگیران و شاگردان خواهد داشت و سبب تقویت انگیزه آنان و ایجاد نگرش مثبت به استاد و در نتیجه استفاده مؤثر از وی می‌گردد. در مقابل بی‌نظمی و بی‌انضباطی در موارد فوق ضمن آنکه غیرمستقیم و ناخودآگاه ویژگی بی‌نظمی و بی‌انضباطی را به شاگردان منتقل می‌کند سبب نگرش منفی آنان به استاد و بی‌انگیزگی آنان نسبت به درس وی می‌گردد و همین امر میزان تأثیر استاد در دیگر زمینه‌های اخلاقی و معنوی را کاهش می‌دهد.

• توجه به شرایط خاص شاگردان

از مهم‌ترین و بدیهی‌ترین تأثیر تربیتی توجه به شرایط خاص فراگیران است. لازم است استاد در آغازین روزهای تدریس شاگردان خود و ویژگی‌های خاص آنان را بشناسد، به تفاوت‌های فردی و شرایط گوناگون زندگی آنان توجه داشته باشد؛ برای مثال به متأهل بودن یا مجرد بودن، طبقه اجتماعی، بومی و یا غیر بومی بودن، سوابق تحصیلی و اجتماعی و سلامت و بهداشت روان آنان توجه نماید.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم؛ ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی؛ تهران - قم: دار القرآن الکریم «فتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی»، [بی تا].
۲. نهج البلاغه؛ ترجمه جعفر شهیدی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۷۳.
۳. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الکبری؛ بیروت: دارالصادر، ۱۴۰۵ق - ۱۹۸۵ م.
۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الشفاء (المنطق)؛ قم: مکتبه آیت الله العظمی المعشای نجفی ۱۴۰۵.
۵. ابن شعبه حرانی، حسن بن بن الحسین؛ تحف العقول من آل الرسول، ترجمه آیت الله کمره‌ای، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۹.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب؛ قم: مطبعة العلمية، [بی تا].
۷. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ [بی تا]، الدار الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.
۸. ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی؛ سنن؛ [بی جا] دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸.
۱۰. احمدی، علی اصغر؛ اصول تربیت؛ تهران: انتشارات سازمان انجمن اولیاء و مربیان؛ چاپ اول ۱۳۸۷.
۱۱. الاحمدی، علی بن حسینعلی، مکاتیب الرسول؛ بیروت: دارالمهاجر، [بی تا].
۱۲. الاربلی، علی بن عیسی؛ کشف الغمة فی معرفة الائمة؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۳. اصفهانی، راغب؛ المفردات فی غریب القرآن؛ تهران: المکتبه المرتضویه، [بی تا].
۱۴. امین، محسن؛ اعیان الشیعه: بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، [بی تا].
۱۵. البخاری الجعفی، ابی عبدالله محمد بن اسماعیل؛ صحیح بخاری؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۶. تمیمی آمدی، عبدالوهاب بن محمد؛ شرح محقق بارع جمال الدین محمد خوانساری بر غررالحکم و درر الکلم؛ تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۳.
۱۷. الثقفی الکوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد؛ الغارات؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.



آداب آموزش و تدریس ۱

در فرهنگ اسلامی آموزش و تدریس از آدابی برخوردار است که در اینجا به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

۱. شروع با نام خدا

اسلام دین توحید است و هر چیزی در آن بر محور توحید می‌چرخد. توحید انواع و اقسامی دارد؛ توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و ... توحید افعالی به این معناست که همه افعال انسان از ناحیه خداست. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...»^۲

«هرگز نگویند که این کار را فردا انجام می‌دهم، مگر این که خدا بخواهد.»

بنابراین، استعانت از او و خواست او در هر کاری لازمه انجام کار است؛ زیرا اگر خواست او نباشد هرگز آن کار به انجام نخواهد رسید.

افزون بر آن، کاری که بدون ذکر و نام خدا انجام شود، شیطان به گونه‌ای در آن شریک خواهد شد و آن را خراب خواهد کرد. امام صادق(ع) فرمود:

«هرگاه یکی از شما وضو بگیرد، یا چیزی بیاشامد، یا غذایی بخورد، و یا هر کاری را انجام دهد، سزاوار است که با نام خدا شروع کند و اگر چنین نکند، شیطان در آن شریک خواهد بود.»^۳

پیامبر(ص) فرمود: «کل امر ذی بال لم یذکر فیه بسم الله فهو ابرأ؛ هر کار ارزشمندی که بدون نام خدا شروع شود، ناقص است.»

۱. این مبحث از کتاب «سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت ع جلد چهارم (آموزش) اثر سید علی حسینی زاده اخذ شده است.

۲. کهف، ۲۳ و ۲۴.

۳. عن أبي عبدالله(ع) قال: «إذا توضأ أحدكم أو شرب أو أكل أو لبس أو لك شيء يصنعه، ينبغي له أن يسئى فان لم يفعل كان للشيطان فيه الشرك.» (بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۰۶).

۴. همان، ص ۳۰۵.



البته این نقص ممکن است از دو جهت باشد: یکی این که صورت کار ناقص است؛ یعنی صدر و ذیل ندارد و به ادب مزین نشده است؛ دوم آن که چون کار با نام خدا آغاز نشده است، پایانش تضمین شده نیست و ممکن است خواست خدا به پایان آن تعلق نگیرد.

امام صادق(ص) می‌فرماید: «گاهی انسان در شروع کار نام خدا را ترک می‌کند، در این صورت خدا او را به بلایی گرفتار می‌کند، تا او را به وظیفه شکرگزاری متوجه سازد و این را جزای آن ترک قرار می‌دهد؛ سپس امام(ع) می‌فرماید: عبدالله بن یحیی بر امیرالمؤمنین(ع) وارد شد. امام او را صدا کرد تا بر صندلی بنشیند. همین که بر صندلی نشست، صندلی واژگون شد، به گونه‌ای که سر او شکست و خون جاری شد. امام پس از مداوای او فرمود: حمد و سپاس مخصوص خدایی است که گناهان شیعیان را در دنیا با رنج و مشقت و بلایی که برای آنها فراهم می‌کند، پاک می‌گرداند تا عبادات و طاعات آنها را سالم نگه دارد و در برابر آن پاداش بدهد. عبدالله گفت: یا امیرالمؤمنین! ما را آموزش دادی. اگر ممکن است گناهی را که من مرتکب شدم و موجب شد این بلا بر من نازل شود، بیان فرمایید. امام فرمود:

«ترکک حین جلست ان تقول «بسم الله الرحمن الرحيم»، هنگامی که خواستی بنشینی «بسم الله الرحمن الرحيم» را نگفتی. آیا نشنیده‌ای که پیامبر(ص) فرمود: «کل امر ذی بال لم یذكر فيه بسم الله فهو ابتر.»^۱ این همان جهت دومی است که برای ابتر و ناقص بودن فعل بیان کردیم؛ یعنی حتی نشستن روی صندلی اگر با نام خدا نباشد، ممکن است ابتر و ناقص بماند، تا چه رسد به کارهای مهم‌تری که تدریجی است؛ مانند امر آموزش که ممکن است با مانع‌های فراوانی روبه‌رو شود.

معصومان(ع) در سیره آموزشی خود، همواره به این ادب پایبند بودند و نوشته‌ها و گفته‌های خود را با نام و یا درود و سپاس خدا آغاز می‌کردند.

^۱ قال الصادق(ع): «و ربما فی افتتاح أمر بعض شیعتنا «بسم الله الرحمن الرحيم» فیمتحنه الله بمکروه، و ینبهه علی شکر الله تعالی و الثناء علیه و یمحو فیہ عنه و صمه تقصیره عند ترک قول «بسم الله الرحمن الرحيم» لقد دخل عبدالله ابن ابی یحیی علی امیرالمؤمنین(ع) و بین یدیه کرسی فأمره بالجلوس علیه فجلس علیه فمال به حتی سقط علی رأسه فأوضح عن عظم رأسه و سال الدم فأمر امیرالمؤمنین(ع) بماء فغسل عنه ذلك الدم ثم قال: اذن منی فوضح یده علی موضعه - و قد کان یجد من ألمها ما لا صبر له معه - و مسح یده علیها و تفل فیها فما هو أن فعل ذلك حتی اندمل فصار کانه لم صیبه شیء قط، ثم قال امیرالمؤمنین(ع): یا عبدالله! الحمد لله الذی جعل تمحیص ذنوب شیعتنا فی الدنیا بمحنتهم لستم لهم طاعتهم، و يستحقوا علیها ثوابها ... فقال عبدالله: یا امیرالمؤمنین قد أفدتنی و علمتني فان أردت أن تعرفنی ذنبی الذی امتحنت به فی هذا المجلس حتی لأعود الی مثله. قال: ترکک حین جلست أن تقول «بسم الله الرحمن الرحيم» فجعل الله ذلك لسهوک عما ندبت الیه تمحیصاً بما أصابک، أما علمت ان رسول الله(ص) حثنی عن الله - عزوجل - أنه قال: کل امر ذی بال لم یذكر فيه «بسم الله الرحمن الرحيم» فقلت بلی یا بئی أنت و أمی لا أترکها بعدها، قال: اذاً تحظی بذلك و تسعد.» (همان).



علی بن سویه می‌گوید: نامه‌ای به امام کاظم (ع) نوشتم، در حالی که امام (ع) در زندان بود و در این نامه، از حال او و پاسخ چند مسأله جويا شدم؛ پس از چند ماه، امام (ع) پاسخ نامه را داد که این گونه شروع شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم...^۱

همچنین سفیان ثوری روزی نزد امام صادق (ع) آمد، در حالی که امام (ع) بر مرکب سوار شده بود و قصد رفتن به جایی را داشت. سفیان از امام (ع) خواست تا خطبه پیامبر (ص) در مسجد خیف را برای او بیان کند. امام (ع) فرمود: من عازم جایی هستم، اجازه بده به کارم برسم، وقتی برگشتم خطبه را برای تو بیان خواهم کرد. سفیان امام (ع) را قسم داد که همین الآن خطبه را برایم بیان کن. امام (ع) پیاده شد. سفیان از امام (ع) تقاضا کرد دستور دهد تا برایش کاغذ و قلم بیاورند. امام (ع) نیز چنین کرد. وقتی قلم و کاغذ آماده شد، امام (ع) فرمود: «بنویس! بسم الله الرحمن الرحيم» خطبه رسول الله (ص) فی مسجد خیف...^۲

معصومان (ع) در روش املا نیز آموزش را با نام خدا شروع می‌کرده‌اند. میمون بن عبدالله می‌گوید: عده‌ای نزد امام صادق (ع) آمدند تا حدیث بیاموزند. امام (ع) به آنان فرمود: آیا از غیر من نیز حدیث شنیده‌اید؟ عرض کردند: آری. امام (ع) فرمود: بعضی از آن احادیثی را که شنیده‌اید، برای من بیان کنید. عرض کردند: ما آمده‌ایم تا از شما حدیث بشنویم، نه آن که حدیث بگوییم. امام (ع) فرمود: برخی از آن احادیث را بیان کنید تا برایتان بگویم. آنان شماری از احادیث را شنیده بودند، بیان کردند؛ آنگاه امام (ع) فرمود: «اكتب! بسم الله الرحمن الرحيم» حدیثی اُبی، عن جدی قال...^۳

۲. وضو و طهارت

با وضو بودن و طهارت داشتن، از اموری است که در اسلام همواره بر آن تأکید شده است و مستحب است که انسان حتی هنگامی که به بستر خواب می‌رود، با وضو و طهارت باشد.

۱. عن علی بن سويد قال. كتبت ابي الحسن موسى (ع) و هو فی الحبس كتاباً أسأله عن حاله و عن مسائل كثيرة فاحتبس الجواب علی أشهر، ثم أجبني بجواب هذه نسخة: «بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله العلي الاعظم...»، (كافي، ج ۸، ص ۱۲۴).

۲. عن رجل من قریش من اهل مكة قال: «قال: سفیان ثوری اذهب بنا الی جعفر بن محمد، قال: فذهبت معه الیه فوجدناه قد ركب ذابته، فقال له سفیان: یا ابا عبدالله حدثنا بحديث خطبة رسول الله (ص) فی مسجد الخيف قال: دعني حتى اذهب فی حاجتي فاني قد ركبت فاذا جئت حدثتك فقال: أسئلك بقرايبك من رسول الله (ص) لما حدثني، قال: فنزل فقال له سفیان: مر لی بدواة و قرطاس حتى أكتبه فدعا به، ثم قال: اكتب «بسم الله الرحمن الرحيم» خطبه رسول الله (ص) فی مسجد الخيف...»، (همان، ج ۱، ص ۴۰۳).

۳. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۵.



آنچه که در هر حال و هر مقام مستحب و مطلوب است، در مقام تعلیم و تربیت نیز که از ارزش خاصی برخوردار است، مطلوب تر و مناسب تر می باشد و آموزش را نیکوتر می کند. قرآن کریم نیز هدف از بعثت پیامبران را تزکیه و تعلیم می داند و تزکیه را بر تعلیم مقدم می دارد و می فرماید: «... وَیَزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ...»^۱؛ «آنان را پاکیزه می کنند و به آنان کتاب می آموزند»؛ یعنی مسأله آموزش، پس از تزکیه مطرح است^۲ و وضو و طهارت، نوعی تزکیه و پاکیزه سازی است که البته در شاگرد شرط است و در استاد اولویت دارد.

معصومان(ع) همواره به این ادب پایبند بوده اند. ابوحنیفه که دو سال شاگرد امام صادق(ع) بوده است، می گوید: «جعفر بن محمد همواره بر لب تبسم داشت و هر گاه نام پیامبر(ص) نزد او برده می شد، رنگش زرد می شد و ندیدم او را از پیامبر(ص) حدیث نقل کند و با وضو نباشد.»^۳

۳. دعا و استمداد از خدا

در نظام توحیدی اسلام، انسان موجودی ممکن و عین ربط به خدا است، به گونه ای که همه هستی و هر لحظه او به خدا وابسته است و هر چه دارد از اوست بنابراین همه چیز از جمله علم و دانش را از او بخواهد.

معصومان(ع) که همه چیز خود را از خدا می خواستند، علم و معرفت، به ویژه علم نافع و مفید را نیز از او طلب می کردند و در تعلیم، هدایت و ارشاد دیگران از او کمک می طلبیدند. پیامبر گرام اسلام(ص) هر گاه از خانه خارج می شد، می فرمود:

«اللهم انی أعوذ بک أن أضلّ أو أضلّ، أو أزلّ أو أزلّ، أو أظلم أو أظلم، أو أجهل أو یجهل علی، عزّ جارک و جلّ شأنک و لا اله غیرک؛ خدایا! به تو پناه می برم از این که گمراه کنم یا گمراه شوم، منحرف کنم یا منحرف شوم، ستم کنم یا مورد ستم قرار گیرم، دیگران را به نادانی کشانم یا خود گرفتار آن شوم؛ خدایا! پناهنده به تو، عزیز است و ستایش تو عظیم، و خدایی جز تو نیست.»

این سیره پیامبر(ص)، عام است، یعنی هر وقت پیامبر(ص) از خانه خارج می شد این دعا را می خواند، ولی مضمون دعا حاکی از آن است که این دعا ویژه کسانی است که به درس و بحث و تعلیم و تعلّم اشتغال دارند^۵ و یا این که - دست کم - آنان به نسبت این دعا اولویت دارند.

۱. آل عمران، ۱۶۴؛ جمعه، ۲.

۲. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۴.

۳. حیات الامام موسی بن جعفر(ع)، ج ۱، ص ۸۷.

۴. «... [العلم] نور یقع فی قلب من یرید...»، (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵).

۵. شاهد سخن این است که مرحوم مجلسی با نقل این روایت از منیه المرید، می گوید: پیامبر(ص) وقتی برای درس از منزل خارج می شد، چنین دعا می کرد. (بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۲).

پیامبر گرامی اسلام (ص) در پایان درس و سخن خود نیز دعا می‌کرد و نسبت به لغزش‌ها و خطاهای احتمالی از خدا طلب عفو می‌نمود. شهید ثانی می‌نویسد:

«انه (ص) کان اذا فرغ من حدیثه و أراد ان یقوم من مجلسه یقول: «اللهم اغفر لنا ما أخطأنا و ما تعمدنا و ما أسررنا و ما أعلننا و ما أنت أعلم به منا، أنت المقدم و أنت المؤخر، لا اله الا أنت»؛^۱ «پیامبر (ص) هرگاه از سخن گفتن فارغ می‌شد و قصد برخاستن از مجلس را داشت، می‌گفت: خدایا! از خطاها و گناهان عمدی ما، از خلاف‌های پنهانی ما، و از گناهایی که تو از آنها آگاه‌تری، در گذر! خدایا! تو تقدیم و تأخیر می‌اندازی [مقدم و مؤخر تویی] و خدایی جز تو نیست.»

امام سجاد (ع) نیز در پایین جلسه درس خود دعا می‌کرد. ابن ابی حازم می‌گوید:

«سلیمان بن یسار را دیدم که با علی بن الحسین (ع) میان قبر و منبر پیامبر (ص) می‌نشستند و به مذاکره می‌پرداختند و چون می‌خواستند برخیزند، عبدالله بن ابی سلمه، سوره‌ای می‌خواند و سپس دعا می‌کردند.»^۲

۴. آرامش روانی معلم

از دیگر آداب و شرایط که لازم است معلم رعایت کند، این است که هنگام آموزش و تدریس، تحت فشار روانی نباشد، بلکه از روحیه‌ای شاد و پرنشاط برخوردار باشد. اضافه بر عوامل روحی، عامل‌های جسمانی نیز می‌تواند این آرامش را بر هم بزنند.

معصومان (ع) به این امر توجه داشتی و در تدریس خویش، آن را رعایت می‌کرده‌اند. ابی‌الاسود می‌گوید: شخصی از حضرت علی (ع) پرسشی کرد. امام (ع) پاسخ نگفت، به منزل داخل شد و پس از مدتی بیرون آمد و سپس از او پرسید: پرسشت چیست؟ پرسشگر پرسش خود را تکرار کرد و امام (ع) نیز پرسش را پاسخ داد. شخص دیگری پرسید: ای امیرمؤمنان! هرگاه از شما پرسشی می‌شد، زود پاسخ می‌گفتید؛ اما پرسش این شخص را فوری پاسخ ندادید داخل حجره شدید، سپس خارج شدید و پاسخ فرمودید؟ امام (ع) فرمود: «كنت حاقناً و لا رأی لثلاثة: لا رأی لحاقن و لا حازق؛^۳ من حاقن^۴ بودم و سه کس را رأی نظر نیست: کسی که تحت فشار ادرار باشد و کسی که کفش تنگ پای او را در فشار قرار دهد.»^۵

۱. منیة المرید، ص ۲۲۰.

۲. زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۱۵۸.

۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۹.

۴. به کسی که ادرار به او فشار می‌آورد، حاقن می‌گویند.

۵. مورد سوم در روایت ذکر نشده است.



بنابراین، از نظر امام(ع) کسی که تحت فشار روحی است، خواه منشأ آن مسائل روحی باشد یا جسمانی، رأی و نظرش درست نیست و نمی‌تواند آموزش مسائل علمی و دینی را که به دقت و توجه و آرامش روحی نیاز دارد، عهده‌دار شود و باید سعی کند همواره در هنگام تدریس و آموزش، از آرامش روحی - روانی مطلوبی برخوردار باشد تا از خطا و اشتباه مصون بماند.

۵. عدالت بین شاگردان

از دیگر آدابی که رعایت آن در آموزش لازم است و آثار تربیتی و آموزشی زیادی دارد و عدم آن نیز آثار زیانباری بر جای می‌گذارد، این است که باید عدالت را بین شاگردان از هر نظر رعایت کرد و بی‌دلیل بین آنان تفاوت قائل نشد. عدالت در نگاه کردن به آنان، در پرسش و پاسخ، در تشویق و پاداش و مانند آنها ضروری است.

معصومان(ع) این امر را دربارهٔ اصحاب و شاگردان رعایت می‌کردند. پیامبر گرامی اسلام(ص) هنگام سخن گفتن با اصحاب خود، در نگاه کردن به آنان، مساوات و برابری را رعایت می‌کرد. امام صادق(ع) می‌فرماید: «کان رسول الله(ص) یقسّم لحظاته بین أصحابه، یُنظر الی ذَا و یُنظر الی ذَا بالسویة؛ پیامبر(ص) نگاه خود را بین اصحاب تقسیم می‌کرد و به هر یک از آنان، به یک اندازه می‌نگریست.»

همچنین، هرگاه چند نفر از آن حضرت مسأله‌ای را می‌پرسیدند، کسی را که زودتر می‌پرسید، مقدم می‌داشت و اول به او پاسخ می‌گفت. «مردی انصاری از پیامبر(ص) پرسشی کرد. در این هنگام مردی ثقفی نیز پرسشی داشت. پیامبر(ص) فرمود: ای برادر ثقفی! برادر انصاری از تو زودتر پرسید؛ بنشین تا پاسخ او را بدهم، سپس پاسخ تو را.»^۱

و نیز آن حضرت فرمود: «دو کس، دورترین خلق به خدایند: مردی که نزد حاکمان جور می‌نشیند و هرچه از روی ظلم می‌گویند، تصدیق می‌کند و آموزگاری که بین کودکان مساوات را رعایت نمی‌کند و خدا را نسبت به یتیمان در نظر نمی‌گیرد.»^۲

در برخورد با شاگردان، فقر و غنا، طبقه اجتماعی و مانند آنها نباید موجب رفتار دوگانه معلم شود. انس بن مالک از پیامبر(ص) روایت می‌کند که فرمود: «أیما مؤدب و لی ثلاثة صبیة من هذه الامة فلم یعلمهم بالسویة، فقیر

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

۲. روی أنّ انصارياً جاء الی النبی(ص) یسأله و جاء رجل من ثقیف فقال رسول الله(ص): «یا أختا ثقیف انّ الانصاری قد سبقک بالمسأله فاجلس کما نبدأ بحاجه الانصاری قبل حاجتک.»، (همان، ج ۲، ص ۶۳).

۳. عن رسول الله(ص): «أبعد الخلق من الله رجلان: رجل یجالس الامراء فما قالوا من جور صدقهم علیه و معلم الصبیان لا یواسی بینهم و لا یراقب الله فی الیتیم.»، (العلم و الحکمة، ص ۳۲۲).



هم مع غنیهم و غنیهم مع فقیرهم، و حشر یوم القیامه مع الخائنین^۱؛ هر تربیت کننده‌ای که مسئولیت آموزش سه کودک از فرزندان امت اسلامی را بر عهده بگیرد و فقیر و غنی آنان را به صورت مساوی آموزش ندهد، در قیامت با خائنان محسور خواهد شد.»

۶. تواضع

تواضع معلم در برابر شاگردان، از دیگر آداب است که رعایت آن موجب زینت بخشیدن به آموزش و جلسه درس می‌شود و تأثیرهای آموزشی و تربیتی آن را افزایش می‌دهد. البته این روایت در «مجموعه ورام» به گونه‌ای دیگر آمده است که با تعلیل ذیل این روایت و با بحث ما سازگارتر است. در این روایت آمده است: عیسی (ع) برای حواریون خود غذایی تهیه کرد. وقتی آنان غذا را خوردند، عیسی (ع) پای آنان را شست. آنان عرض کردند: یا روح الله! ما سزاوارتریم که این کار را نسبت به شما انجام دهیم. عیسی (ع) فرمود: من این کار را کردم، تا شما نیز نسبت به شاگردان خود چنین کنید.^۲

تواضع معلم در برابر شاگردان، زینتی برای جلسه درس و آموزش خواهد بود و موجب رغبت شاگردان و دیگران در یادگیری علم خواهد شد. در اصل، تواضع از ثمرات علم است؛ هر کس علمش بیشتر باشد باید تواضعش نیز بیشتر باشد. معلم باید در برابر شاگردان خود، متواضع باشد. امام صادق (ع) فرمود: «علم را طلب کنید و همراه با آن، خود را با حلم و وقار زینت دهید و در برابر شاگردان خود، تواضع کنید.»^۳

علی (ع) نیز فرمود: «من تواضع للمتعلّمين و ذلّ للعلماء سار بعلمه»^۴؛ «کسی که در برابر شاگردان تواضع و در برابر علما افتادگی کند، به علمش عمل کرده است.»

در روایات اهل بیت (ع) آمده است که حضرت عیسی (ع) به حواریون خود فرمود: «از شما تقاضایی دارم و می‌خواهم این تقاضای مرا برآورید! حواریون گفتند: یا روح الله! حاجت برآورده است. حضرت برخاست و پاهای آنها را شستشو داد. حواریون گفتند: یا روح الله! ما سزاوارتریم که پای شما را بشویم. حضرت عیسی (ع)

۱. النظام التربوی فی الاسلام، ص ۱۸۱.

۲. «صنع عیسی (ع) للحواریین طعاماً فلما أكلوا و ضأهم بنفسه و قالوا: یا روح الله! حاجت برآورده است. حضرت برخاست و پاهای آنها را شستشو داد. حواریون گفتند: یا روح الله! ما سزاوارتریم که پای شما را بشویم. حضرت عیسی (ع)» (مجموعه ورام، ص ۹۱).

۳. «اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلّمونه العلم.» (کافی، ج ۱، ص ۳۶).

۴. العلم و الحکمة، ص ۳۲۳.



فرمود: سزاوارترین افراد برای خدمت به مردم، عالمانند. این گونه تواضع کردم تا شما پس از من نیز این گونه به مردم تواضع کنید؛ سپس فرمود: حکمت با تواضع، آباد می شود نه با تکبر؛ بدر در دشت می روید نه در کوه.^۱

۷. عفت در کلام

رعایت عفت و حیا در هر حال برای یک مسلمان لازم است؛ چرا که یکی از مهم ترین صفات اخلاق اجتماعی به شمار می رود که افزون بر آثار اجتماعی، آثار فردی را نیز به دنبال دارد. گذشته از آن، رعایت این صفت در آموزش، به ویژه در جایی که معلم و شاگرد، از دو جنس مخالف باشند. بسیار ضرورت دارد؛ زیرا رعایت نکردن آن در این مورد، افزون بر آثار فردی و اجتماعی، آثار تربیتی نامطلوبی نیز خواهد داشت.

ابوبصیر می گوید: «در کوفه به زنی قرآن یاد می داد. روزی با او مزاح کردم، هنگامی که نزد امام باقر(ع) رفتم، امام(ع) مرا باز خواست کرد و فرمود: کسی که در خلوت گناهی را مرتکب شود، خدا به او اعتنایی نمی کند. به آن زن چه گفتی؟ ابوبصیر می گوید: از خجالت رنگم قرمز شد و توبه کردم؛ سپس امام(ع) فرمود: دیگر تکرار نکن!»^۲

از این روایت استفاده می شود که آموزش و تدریس معلم مردم برای زن ها جایز است و نیز استفاده می شود که معلم، اگر شاگردان او از جنس مخالف باشند، باید حیا و عفت کلام نیز داشته باشد، به گونه ای که اگر عفت کلام رعایت نشود، حتی ممکن است گناه محسوب شود. این که امام شوخی و مزاح ابوبصیر را گناه نامید، شاید از این باب باشد که این مزاح ممکن است مقدمه ای برای گناه شود، و گرنه شوخی و مزاح، نه تنها گناه نیست، بلکه اگر موجب اذیت و آزار کسی نشود، مطلوب هم هست.

۸. بخشش علمی

هدف معلم باید آموزش و گسترش علم باشد و در این راه باید اندوخته های خود را هرگونه بخل وزی، در اختیار شاگردان قرار دهد. قرآن کریم در این باره می فرماید: «و [به خاطر بیاورید] هنگامی که خدا از کسانی که به آنان علم داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، ولی آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی فروختند و چه بد متاعی می خرنند.»^۳

۱. قال عیسی(ع): «یا معشر الحواریین! لی الیکم حاجه اقصوها لی. قالوا: قضیت حاجتک یا روح الله! فقام فغسل اقدامهم. فقالوا: کنا نحن أحق بهذا یا روح الله! فقال: ان أحق الناس بالخدمه العلماء. انما تواضعت هکذا لکیما تتواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم. ثم قال عیسی(ع): بالتواضع تعمر الحکمه لا بالتکبر و کذلک فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل»، (کافی، ج ۱، ص ۳۷).

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۷.

۳. «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيْنَةَ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ»، (آل عمران، ۱۸۷).



بخل ورزی در آموزش علم به دیگران، موجب رکود و نابودی علم و بذل و بخشش آن موجب گسترش علم خواهد شد و بر معلم است که بی تکبر، علم خود را بر دیگران عرضه کند. امام صادق(ع) می فرماید:

«در کتاب علی(ع) خواندم که خداوند از جاهلان، پیمان طلب علم نگرفت، مگر این که از عالمان پیمان گرفت که علم خود را بر جاهلان عرضه دارند؛ زیرا علم بر جهل مقدم است^۱ [تا علم نباشد جهل معنا ندارد؛ چون جهل عدم علم است و یا علم کمال است و جهل نقص، و کمال بر نقص برتر است.]»^۲

پیامبر اکرم(ص) نیز فرمود: «من کتم علماً نافعاً أجمه الله يوم القيامة بلجام من نار»^۳ کسی که علم مفیدی را مخفی نگاه دارد و به دیگران نیاموزد، خداوند در روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او خواهد زد.»

البته شاگردان نیز باید اهلیت و صلاحیت آن علم را داشته باشند. هر علمی را نمی توان و نباید در اختیار هر کسی قرار داد؛ چرا که قرار دادن علم در اختیار فردی که اهلیت آن را ندارد، در حقیقت، ضایع کردن آن است. پیامبر گرامی اسلام(ص) در این باره می فرماید:

«آفة العلم النسيان و اضاعته ان تحدّث به غیر أهله»^۴ آفت علم فراموشی است و ضایع کردن علم به این است که آن را به غیر اهلیش یاد بدهید.»

علی(ع) فرمود: «... فأنّ لعلمك حقاً و حقه عليك بذله لمستحقه و منعه عن غیر مستحقه؛ همانا علم تو بر تو حقی دارد و حق آن بر تو این است که آن را به کسی که استحقاق آن را دارد، بیاموزی و از کسی که استحقاق آن را ندارد، باز داری.»

۹. مزد نگرفتن در برابر آموزش

از دیگر آداب آموزش در سیره معصومان(ع)، این است که در برابر آموزش معارف دینی، مزد نمی گرفتند؛ زیرا علم آن قدر ارزشمند است که نباید آن را با مادیات مقایسه کرد. مادیات هرگز نمی توانند در برابر علم قرار گیرند. مزد و اجرت آموزش را باید از خدا خواست و اجرت خدا مادی نیست. پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود:

۱. عن ابی عبدالله(ع) قال: «قرأت فی کتاب علی(ع) ان الله لم يأخذ علی الجهال عهداً بطلب العلم حتی أخذ علی العلماء عهداً ببذل العلم للجهال، لان العلم کان قبل الجهل.»، (کافی، ج ۱، ص ۴۱).

۲. در این باره احتمال های دیگری نیز مطرح است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب شرح اصول کافی، تألیف صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، مراجعه کنید.

۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۸.

۴. العلم و الحکمة، ص ۳۲۴.

۵. العلم و الحکمة، ص ۳۲۶.



«مکتوب فی الكتاب الاول: یا بن آدم! علم مجاناً كما علمت مجاناً...؛ ای فرزند آدم! علم را رایگان آموزش بده چنان که خود نیز رایگان آموختی.»

امیرالمؤمنین (ع) نیز فرمود: «لا یكون العالم علماً حتی ... لا يأخذ علی علمه شیئاً من حطام الدنيا؛ عالم، عالم نیست، مگر این که در برابر آموزش علمش به دیگران چیزی از دنیا و مادیات نگیرد.»

امام سجاد (ع) نیز فرمود: «من کتم علماً أحداً أو أخذ علیه اجراً رفداً فلا ینفعه أبداً؛ هر کسی علم خود را نسبت به دیگری کتمان کند و یا در برابر آموزش آن اعانه و کمک بگیرد، این علم هرگز او را نفعی نخواهد داد.»

پیامبران و ائمه (ع) در برابر آموزش علوم خود به دیگران، هرگز مزدی از آنان نگرفته‌اند و اگر مزدی از مردم درخواست کرده‌اند، مزد معنوی بوده است که این نیز به سود خود شاگردان بوده است. «... قُلْ لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَىٰ...»^۴؛ «بگو [در برابر رسالت] هیچ اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی اهل بیت را» که این اجر نیز در واقع اجر و مزد نیست، بلکه وسیله‌ای برای پیشرفت، ترقی و تکامل خود شماست.

پرسشی که در این جا مطرح است، این است که آیا این ادب تنها در مورد علوم دینی است یا مطلق بوده و همه علوم را شامل می‌شود؟

در پاسخ باید دانست که براساس دو روایتی که در ابتدای بحث گذشت، آموزش هر علمی باید رایگان باشد؛ چون هر دو روایت مطلق است و قیدی نسبت به علوم دینی ندارد؛ اما می‌توان گفت: با توجه به این که مراد از علم در روایات اغلب علم دین است؛ در این دو روایت نیز، گرچه مقید نیست، علم دین و احکام و اعتقادات دینی مراد است. افزون بر این امام صادق (ع) نیز در جواب کسی که از راه‌های کسب معاش پرسید، فرمود: «فکل ما یتعلم العباد او یعلمون غیرهم من الصناعات مثل الكتابة و الحساب و التجارة ... فلا بأس بتعلیمه و تعلمه و اخذ الاجر علیه...»^۵؛ هرگونه صنعتی که بندگان خدا بیاموزند یا به دیگری یاد بدهند، مانند نویسندگی و حسابداری و بازرگانی و ... آموختن و آموزش آن و مزد گرفتن بر آن اشکالی ندارد. ولی با وجود این، حمل این دو روایت بر علم دین مشکل است؛ زیرا در روایاتی علم را در دو یا سه علم منحصر کرده‌اند که تنها یکی از آنها علم دین است؛ برای مثال در روایتی، علی (ع) از قول پیامبر (ص) می‌فرماید: «العلم علمان: علم الادیان و علم الابدان؛ علم

۱. العلم و الحکمة، ص ۳۲۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. شوری، ۲۳.

۵. تحف العقول، ص ۳۵۱.

۶. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۰.



دو نوع است: علم دین و علم بدن [پزشکی]؛ پس در این روایت، علم پزشکی نیز علم شمرده شده است، گرچه غیر این دو علم را فضل شمرده‌اند. همچنین روایت امام صادق(ع) از تحف العقول نیز در مقام بیان حلال و حرام است، نه مکروه و مستحب و مانند آنها؛ از این رو جواز اخذ اجرت بر سوادآموزی، با کراهت مزد گرفتن یا ادب بودن مزد نگرفتن منافاتی ندارد؛ بنابراین، می‌توان گفت: رایگان بودن آموزش هر علمی از آداب آموزشی است و در برابر آن نباید مزد گرفت؛ اما این نباید، الزامی نیست؛ بلکه از آداب است و ادب، چیزی است که رعایت آن موجب آراستگی و زیبایی کار می‌شود؛ از این رو بهتر است که رعایت شود، ولی در علوم دینی رعایت آن تأکید و مطلوبیت بیشتری دارد.

در این جا ممکن است این پرسش مطرح شود که پس معلم روزی خود را از کجا تأمین کند؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که معلم نباید در برابر آموزش خود از شاگردان مزد بگیرد و زندگی او باید از بیت‌المال تأمین گردد.

۱۰. احترام به دانش، شاگردان و جلسه درس

از دیگر آداب آموزشی در سیره معصومان(ع)، رعایت حرمت دانش، دانشجو، جلسه درس و بحث علمی و احترام به آنان است. رعایت این ادب از سوی معلم، افزون بر زینت بخشیدن به مجلس درس، باعث خواهد شد تا شاگردان نیز نسبت به دانش و دانشجو و جلسه درس احترام بگذارند و به معلم و آموزه‌های او توجه بیشتری کرده، زودتر و بهتر بیاموزند. سیره معصومان(ع) از رعایت این ادب حکایت دارد. سفیان ثوری از امام صادق(ع) درباره خطبه پیامبر(ص) در مسجد خیف، پرسید: امام(ع) که در این هنگام بر مرکب سوار و عازم جایی بود، فرمود: اجازه بده به کارم برسم، وقتی برگشتم برایت خواهم گفت. سفیان اصرار کرد که همین الآن برایم بیان کن! امام از مرکب پیاده شد و فرمود: «اُکتب: بسم الله الرحمن الرحيم...»^۱

در این سیره، امام صادق(ع) به احترام علم و آموزش، از مرکب پیاده شد و خطبه پیامبر(ص) در مسجد خیف را برای سفیان بیان کرد.

همچنین، داود بن نعمان می‌گوید: کمیت بر امام کاظم(ع) وارد شد و عرض کرد: «یا سیدی! أسئلك عن مسألة و كان متكئاً فاستوی جالساً و كسر فی صدره و سادة، ثم قال: سل! فقال: أسئلك عن الرَّجُلَيْنِ...»^۲؛ سرورم سؤالی دارم. امام(ع) که به بالشی تکیه داده بود، راست و مستقیم نشست و فرمود: بپرس! کمیت عرض کرد: درباره آن دو نفر از شما می‌پرسم...»

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳.

۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۶۳.



در این سیره نیز - چنان که مشاهده می‌شود - امام کاظم (ع) به احترام جلسه پرسش و پاسخ آموزشی، از حالت تکیه به بالش خارج شد و از پرسشگر خواست تا پرسشش را مطرح کند.

همچنین، آن بزرگواران در روایات متعددی، به احترام به شاگردان و دانشجویان سفارش کرده‌اند.

پیامبر (ص) فرمود: «وَقَرُوا مِنْ تَعَلُّمِ الْعِلْمِ؛ شاگردان خود را احترام کنید.»

امام سجاد (ع) جویندگان علم را گرامی می‌داشت و هرگاه به آنان برخورد می‌کرد، می‌فرمود: «مَرْحَبًا بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؟ خوشا به حال سفارش شده رسول خدا!»

امام باقر (ع) می‌فرماید: «كَانَ أَبِي زَيْنِ الْعَابِدِينَ (ع) إِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّبَابِ الَّذِينَ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ، أَدْنَاهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ: مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ وَدَايِعَ الْعِلْمِ وَيُوشِكُ إِذَا أَنْتُمْ صَغَارَ قَوْمٌ أَنْ تَكُونَ كِبَارَ آخِرِينَ؟ پدرم هرگاه به جوانانی که در پی آموختن علم بودند، برخورد می‌کرد، به آنان نزدیک می‌شد و می‌فرمود: خوشا به حال شما، شما پاسداران علم هستید و اکنون کوچک‌های قوم خود هستید و به زودی بزرگان قومی دیگر خواهید بود.»

۱. العلم و الحكمة في الكتاب السنة، ص ۳۲۲.

۲. خصال، ص ۵۱۸.

۳. حياة العلم محمد الباقر (ع)، ج ۱، ص ۳۷.



فصل سوم: اهداف تربیت اسلامی^۱

اهداف تربیت به سه دسته غایی، واسطه‌ای (میانی) و جزئی یا رفتاری قابل تقسیم است و در این جا به هدف غایی و اهداف واسطه‌ای پرداخته می‌شود:

هدف غایی تربیت:

هدف غایی از دیدگاه اسلام خود خداوند تعالی است و اوست که بی‌نهایت و کامل است و می‌تواند محور تمام افعال انسان قرار گیرد. منظور از محدودیت خداوند و هدف بودن او، همان حضور او در متن زندگی است. اساساً نقش هدف نهایی در مسیر زندگی، چیزی جز استمرار حضور و احساس خدا نیست. این هدف، حقیقتی است که تمام کمالات به او برمی‌گردد. نزدیکی به خدا، علم به خدا، ایمان به خدا و غیره همه ناظر بر یک حقیقت است و آن خداست.

از این رو، شایسته است خود «خدا» که حقیقت ازلی است محور قرار گیرد، نه اموری که به نحوی ما را به او پیوند می‌دهند. در قرآن این ارتباط با عبارات و مفاهیم متفاوتی یاد شده است مانند نزدیکی به خدا، وصول به خدا، عبودیت، طهارت و حیات طیبه و ایمان به خدا. همه این مفاهیم، بیان کیفیت ارتباط فرد با خدا هستند و در عین حال که دربرگیرنده هدفی خاص اند نقش واسطه‌ای نیز ایفا می‌کنند و آنچه محور و اصول است، همان خدا و حقیقت واحد است که معیار تمام این جلوه‌ها و دیگر مظاهر قرار می‌گیرد. فلاح، سعادت و فوز عظیم نیز از مفاهیمی هستند که چگونگی ارتباط با خدا را بیان و هدف نهایی را ملموس تر می‌کنند.^۲

اگر می‌گوییم هدف ما خداست عینیت یافتن در خدا و یکی شدن با او مدنظر نیست، بلکه ارتباط با او در قالب نزدیکی و قرب، محبت به او و عبادت او مقصود و منظور است. از این رو اشکالی ندارد که خدا را به عنوان هدف نهایی در نظر بگیریم اما اثر تربیتی نیل به او را در قالب قرب الهی و دیگر مقوله‌هایی که از نحوه ارتباط و پیوند ما با آن وجود متعالی برداشت می‌شود، تبیین نماییم. بنابراین، اگر ما قرب الهی را به عنوان هدف نهایی در

۱. مطالب این قسمت از کتاب اهداف تربیت در اسلام تألیف محمد بهشتی و همکاران زیر نظر علیرضا اعرافی اخذ شده است.

۲. مجادله، ۲۲؛ هود، ۱۰۸؛ نور، ۵۲.



نظر بگیریم بیشتر به این جهت است که اثر تربیتی این تعبیر بیشتر قابل هضم و درک است والا قرب الهی بیانگر همان ارتباط ما با خداوند است. ذکر این نکته نیز مهم است که برای قرب دو مفهوم عام و خاص می‌توان در نظر گرفت. آنچه در اینجا منظور است مفهوم عام قرب است. یعنی قرب به معنایی عام که شامل کلیه فعالیت‌های ما می‌شود (در صورتی که جهت الهی داشته باشد) والا قرب به معنای خاص که در آیات از آن به عنوان مقربین تعبیر شده است مخصوص دسته‌ای خاص از اهل تقواست و شامل افرادی که در مراحل پایین هستند نمی‌شود.

هدف‌های کلی (واسطه‌ای)

منظور از اهداف واسطه‌ای یک‌سری غایت‌های کلی است که برای تبدیل شدن به رفتارهای جزئی باید مشخص تر شوند. این اهداف نسبت به هدف نهایی وسعت و محدوده کمتری دارند و حد واسطه بین هدف نهایی و اهداف رفتاری و جزئی اند. هدف‌های واسطه‌ای مسیر حرکت انسان را تا حدی مشخص تر و روشن تر می‌کنند و مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که از به هم پیوستن آنها پیکره هدف نهایی ساخته می‌شود. هدف واسطه‌ای تربیتی از دیدگاه اسلام را می‌توان در چهار دسته کلی خلاصه کرد:

الف) هدف‌های تربیتی‌ای که در آنها خدا محور توجه است؛

ب) هدف‌های تربیتی‌ای که در آنها خود فرد محور توجه است؛

ج) هدف‌های تربیتی‌ای که در آنها دیگران محور توجه‌اند؛

د) هدف‌های تربیتی‌ای که در آن طبیعت محور توجه است.

انسان دائماً در معرض یک نوع تعامل و ارتباط است؛ او در حوزه‌ای ارتباط گرفته است که تأثیر و تأثر و برقراری ارتباط در آن اجتناب‌ناپذیر است. عواملی که می‌توانند در وجود انسان تأثیر بگذارند عبارتند از خدا، خود، دیگران و طبیعت. انسان همواره با یکی یا بیشتر از این عوامل در ارتباط است. البته ارتباط با یک یا چند عامل، مانع ارتباط با دیگر عوامل نیست. مثلاً ارتباط با خود، طبیعت یا دیگران از جهتی، ارتباط با خدا نیز هست.

۱. منظور از این اهداف تربیتی، مفهوم عام ارتباط نیست، چرا که هر نوع فعالیت انسان اگر در ارتباط با خدا در نظر گرفته شود دارای اثر تربیتی است، حتی هدف‌های تربیتی‌ای که در آن خود و دیگران و طبیعت مورد توجه است. اما آنچه از اهداف تربیتی درباره خدا که در کنار دیگر اهداف واسطه‌ای در نظر گرفته می‌شود تعبیر و مفهوم خاص آن است؛ یعنی علاوه بر این که ارتباط با خدا حاکم بر این هدف است، محتوای هدف نیز درباره خداست مانند معرفت او، توکل، شکرگزاری و غیره. مسلماً این نوع اهداف، با اهداف دیگری که محتوا و ماهیتشان درباره غیر خداست فرق می‌کند، اگرچه ارتباط با خدا به معنای عام نیز حاکم بر آن نوع فعالیت تربیتی باشد.



حصر اهداف واسطه‌ای به این چهار قسم، عقلی است. چه، با اندکی تسامح جز این چهار حوزه، حوزه ارتباطی دیگری قابل تصور نیست. هدف‌های واسطه‌ای، ریشه در این چهار حوزه دارد و شاگرد، نمی‌تواند جز این چهار حوزه هدفی داشته باشد.

اهداف تربیتی اسلام در خصوص ارتباط انسان با خدا

این هدف‌ها؛ حاکی از انواع ارتباط نظری و عملی انسان با خداوند است. پیوند انسان با خدا از معرفت و شناخت او آغاز شده، با گرایش‌های عملی در قالب توکل و شکرگزاری گسترش می‌یابد. محورهای کلی اهداف تربیتی در رابطه با خداوند در معرفت خدا، ایمان به او، تقوای الهی، عبودیت و احساس تکلیف و شکرگزاری خلاصه می‌شود.

الف) معرفت خدا

این هدف، کلید نیل به هدف نهایی است. شناخت هرچه بیشتر خدا، نقش مهمی در قرب به او دارد. بدون شناخت خداوند تقرب به او امکان‌پذیر نیست. تخلق به اخلاق الهی، کسب ایمان و تقوی، توکل به او و غیره همه در گرو شناخت هرچه کامل‌تر اوست. شناخت سطحی، تمسک و ارتباط ضعیف را اقتضا می‌کند. برعکس هرچه شناخت وسیع‌تر و عمیق‌تر گردد زمینه ارتباط مستحکم‌تر می‌شود. در روایات راجع به معرفت خداوند نکات بسیاری بیان شده است که دلالت بر اهمیت این مسأله دارد. حضرت علی(ع) می‌فرماید: «أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَةُ» (معرفت خداوند سرآغاز تدين است).^۱ این جمله محوریت معرفت خداوند را بیان می‌کند و این که بدون معرفت او امکان تدين وجود ندارد. معرفت در این مقام یا حصولی است یا حضوری.

معرفت حصولی: این معرفت عقلی و تجربی (حسی) است و اگرچه احتمال خطا وجود دارد، با رعایت شرایطی انسان از خطا مصون می‌ماند.^۲ آگاهی از صفات الهی و نقش خدا در حیات به طور کلی و حیات انسانی به طور جزئی و حل مسائل نظری و مشکلات اقتصادی‌ای که کم و بیش در زندگی برای انسان پیش می‌آید همه و همه زمینه‌ای را فراهم می‌کنند که انسان می‌تواند با طیب خاطر به اعمال و وظایف دینی خود بپردازد. از این رو شناخت خدا محدود به شناخت ذات، صفات و افعال الهی نیست و در پرتو این شناخت اساسی، آگاهی‌های اعتقادی دیگری نیز مطرح می‌گردد. معارف اعتقادی در طول زمان به تناسب فرهنگ حاکم و نیازهای فکری حاوی یک سری سؤالات و مسائل است که پاسخ به آنها منوط به شناخت توحیدی است. از این رو حتی مباحثی از قبیل آنچه امروزه در بحث‌های کلامی و اعتقادی مطرح می‌گردد نیز می‌تواند به عنوان سلسله بحث‌هایی قلمداد

۱. نهج البلاغه، خطبه اول؛ اول الدیانه به معرفت (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۰).

۲. منظور رعایت جوانب عملی پیشنهاد شده در دین است. انسانی که در زندگی زهد و تقوا و ایمان الهی را محور قرار دهد مسلماً به گرایش‌های مصلدانه و شکاکانه‌ای که اکثراً تابع هوس‌های آگاهانه یا ناآگاهانه است، دچار نمی‌شود.



شود که بر اصل معرفت الهی متفرع می‌شود و حل آنها از همین سرچشمه معرفت توحیدی انتظار می‌رود. بدیهی است که حل مشکلات اعتقادی و رفع نیازهای فکری و احتراز از هرگونه شک و شبهه، اثر غیرقابل انکاری در مسیر حرکت تربیتی انسان دارد و پرداختن به معارف اعتقادی و حل معضلات آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

معرفت حضوری. این نوع شناخت خداوند، در فطرت آدمی ریشه دارد و با ابعاد عاطفی و درونی او عجین شده است. شناخت حضوری خداوند سازنده شخصیت انسان است و نظام رفتاری و منش و سلوک او را تعیین می‌کند. این معرفت، علمی است که سهو و خطا در آن راه ندارد و تنها مرحله‌ای است که مستقیماً فرد را به هدف نهایی می‌رساند. تمام اهداف واسطه‌ای در خدمت این هدف والا قرار گرفته‌اند تا با درک حضوری خداوند، از غیر او روگردان شویم.

ب) ایمان

ایمان مفهومی است که حکایت از اعتقاد و باوری درونی دارد. ایمان در لغت به معنای تصدیق است^۱ و در متون اسلامی علاوه بر معنای لغوی، به معنای باور قلبی و التزام در مقام عمل نیز آمده است. پس ایمان دارای دو رکن اساسی یعنی، التزام قلبی و ظهور عملی است.^۲ اگر عملی بدون التزام اعتقادی قلبی و باور به حقانیت آن از فرد صادر شود نشان ایمان او نیست و همچنین در صورتی که التزام قلبی مجال بروز پیدا نکند و در مقام عمل ظاهر نگردد بیان نقصان و کاستی در ایمان است. تمام مراتب ایمان در یک امر مشترک هستند و آن آستانه ایمان یعنی عمل به مقتضای مشترک بین مراتب مختلف ایمان است.

اگرچه ایمان متوقف بر علم و آگاهی (حصولی) است، یقیناً این دو فرآیند با یکدیگر متفاوتند. علم صرفاً به دنبال کشف واقعیت‌هاست، اما ایمان، امری اعتقادی و ارزشی است که موجبات انجام عمل شایسته را در انسان فراهم می‌کند. علم نمی‌تواند جهت خاص ارزشی داشته باشد و لزوماً سازنده شخصیت و منش انسان نیست و ضمانت اجرایی ندارد. از نظر اسلام هدف، کسب ایمان است نه علم صرف، چرا که علم از لوازم ایمان کامل است، اما ایمان و التزام عملی از لوازم منطقی علم نیست.^۳

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. قال الصادق(ع): من عمل بما امر الله عزوجل به فهو مؤمن، «هر کس به آنچه خدای بزرگ و بلند مرتبه امر کرده است عمل کند، مؤمن است»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲).

قال الباقر(ع): الايمان اقرار و عمل، «ایمان اقرار و عمل است»، (تحف العقول، ص ۲۱۷).

۳. «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»، «و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند پس بین فرجام فسادگران چگونه بود»، (نمل، ۱۴).



در قرآن ایمان به خدا و پیامبر (ص) از اهداف بعثت ذکر شده است: « وَمَا لَكُمْ لَأْتُمُنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ »^۱ (و شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید و [حال آن که] پیامبر [خدا] شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید، و اگر مؤمن باشید، بی شک [خدا] از شما پیمان گرفته است). «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...»، (لیکن راسخان آنان در دانش و مؤمنان، به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان دارند).

آنچه در آیات فوق و دیگر آیات دلالت بر واسطه‌ای بدون ایمان دارد تعلق ایمان به هدف نهایی یعنی خداست و آنچه که پیامبر برای تقرب به او ذکر کرده است. در واقع، ایمان وسیله و متعلق آن، هدف است. هر امری که ایمان به آن تعلق می‌گیرد همان اصل و اساس است و در ایمان به خدا، اوست که اصل و نهایت است. ایمان، هدفی واسطه‌ای است و با مراتب رو به کمال خود انسان را به هدف غایی رهنمون می‌سازد. در روایات نیز وقتی از ایمان بحث می‌شود عمدتاً ایمان به خدا مراد است و تأکید بر محوریت اوست.^۲

ج) تقوا

تقوا یکی از کلمات رایج در متون دینی (قرآن و روایات) است. این کلمه از ریشه وقی به معنای حفظ، صیانت و نگهداری گرفته شده است. تقوا یعنی خود را محفوظ نگاه داشتن و خودداری کردن و متقین یعنی کسانی که خود نگهدار هستند. استعمال کلمه تقوا در معنای ترس و خوف و همچنین پرهیزگاری و اجتناب و احتراز، بیانگر معنای حقیقی تقوا نیست؛ بلکه لازمه حفظ و صیانت خود از چیزی، ترس و وحشت از خود آن چیز یا از نتایج مترتب بر آن است. مثلاً اگر گفته می‌شود «اتقوا النار» معنایش این است که خود را از گزند آتش و عذاب الهی حفظ کنید و به معنای مجازی یعنی از آتش بترسید؛ و وقتی گفته می‌شود «اتقوا الله» یعنی در محدوده محفوظ الهی قرار بگیرید و اگر به معنای مجازی ترس از خدا به کار برده شود، نه به این معناست که از خدا بترسید؛ بلکه یعنی از مجازات و کیفر خروج از حدود الهی، بترسید. به این معنا، مؤمن دائماً باید از طغیان نفس اماره و تمایلات سرکش خود بترسد تا زمام عقل و ایمان از کف ندهد و همواره به مدد الهی اطمینان داشته باشد.

بنابراین تقوا صیانت است و صیانت بر دو نوع است:

۱. حدید، ۸.

۲. قال رسول الله (ص): افضل الايمان ان تعلم ان الله معك حيث ما كنت، «برترین ایمان آن است که بدانی خدا با توست، هر جا که باشی.»
افضل الايمان ان تحب الله و تبغض الله، «برترین ایمان آن است که دوستی و دشمنی‌ات برای خدا باشد.» (میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۱۷).



۱. صیانت منفی. به این معنا که انسان برای حفظ خود از گناه سعی کند حتی المقدور از زمینه‌ها و مقدماتی که موجبات ارتکاب معاصی را فراهم می‌کنند، دوری گزیند. در واقع یک نوع کناره‌گیری از حوزه گناهان و وارد نشدن به آن ورطه، انسان را از سقوط حفظ می‌کند.^۱
 ۲. مصونیت روحی. به این معناست که انسان اگر به فرض در محیط آلوده به گناه نیز قرار گیرد، چون روح و روانش مصون از ارتکاب معاصی است، می‌تواند خود را حفظ کند و آلوده نشود. در این وضعیت فرد از تقوای بیشتری نسبت به حالت قبل برخوردار است. منحصر کردن حقیقت تقوا به اجتناب از قرار گرفتن در محیط گناه‌آلود صحیح نیست؛ چرا که چنین تفسیری کم‌کم موجبات انزوا و دوری از اجتماع را فراهم می‌آورد. اگرچه در برخی از وضعیت‌های لازم است تقوای نوع اول اتخاذ گردد، اما بهتر این است که انسان در خود حالت مصونیت از گناه را چنان راسخ و مستحکم سازد که با ورود به ورطه گناه بتواند خود را حفظ کند و فعالیت‌های اجتماعی‌اش را نیز انجام دهد.^۲
- تقوا یک هدف واسطه‌ای است و مقصود این است که تقوا مرحله‌ای از رشد دینی و الهی است که رسیدن به آن در بسیاری از گزاره‌های دینی مفید و مطلوب دانسته شده است. آیات و روایات فراوانی تقوا را به عنوان هدف و مقصود رفتارها و فعالیت‌های دینی معرفی کرده‌اند و این امر نشانگر هدف بودن تقوا و مطلوبیت آن است.^۳

۱. در روایات بعضاً به این معنا از تقوا اشاره شده است.

قال علی (ع): التقوی اجتناب، «تقوا اجتناب است.» (غررالحکم).

۲. در قرآن و روایات به این نوع تقوا نیز اشاره شده است، با این مفهوم که متقین بصیر کسانی هستند که بعد از قرار گرفتن در معرض حملات شیطان با سلاح تقوا از خود دفاع می‌کنند.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»، «در حقیقت کسانی که از خدا پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان برسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند»، (اعراف، ۲۰۱). قال علی (ع): من ملک شهوته کان تقياً «هر کس که مسلط بر شهوت خود باشد متقی است.»

عند حضور الشَّهواتِ يَتَبَيَّنُ رُوحُ الْأَتْقِيَاءِ «هنگامی که شهوات در نزد انسان حاضر می‌شوند میزان پارسایی و پاکدامنی متقین معلوم می‌گردد.» (غررالحکم).

تعبیر دیگر در روایات از قبیل این که تقوا حصن حصین و بهترین لباس است، حاکی از این امر است که تقوا انسان را در برابر گناه و آلودگی‌هایی که به طرف او هجوم می‌آورند حفظ می‌کند و او را مصون می‌سازد.

قال علی (ع): أمتع حصون الدین التقوی، «قوی‌ترین سنگرهای دین از حیث ایجاد مانع، تقوای الهی است.»

ثوب التقی أشرف الملابس «لباس تقوا بهترین لباس هاست.» (غررالحکم).

۳. کسب تقوا مقصودی برای تبیین آیات الهی: «... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ...»، (اینگونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند، باشد که پروا پیشه کنید.) (بقره، ۱۸۷).

پرستش خدا مقدمه کسب تقوا: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، «ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، پرستش کنید؛ باشد که به تقوا گرایید.» (بقره، ۲۱).

تشریح احکام مقدسه کسب تقوا: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، «و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید.» (بقره، ۱۷۹).

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همانگونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود که پرهیزگاری کنید.» (بقره، ۱۸۳).



د) عبادت

یکی دیگر از اهداف واسطه‌ای که در ارتباط با خدا مطرح می‌شود عبادت است که دربرگیرنده مرحله‌ای از مراحل خاص صعود به سوی خداوند است. البته عبادت به معنای عام شامل هر آنچه در ارتباط با خداست می‌شود؛ زیرا روح عبادت یعنی گرایش سپاسگزارانه و ستایشگرانه و خاضعانه به خدا در تمام مراحل قرب به خدا وجود دارد. هنگامی که برای کسب تقرب به خدا به معرفت او تمسک می‌کنیم در واقع نوعی عبادت و تقرب به سوی او را مدنظر قرار می‌دهیم. همچنین ایمان، تقوا، شکرگزاری و توکل دربرگیرنده این مظهر تقرب یعنی عبادت هستند. آنچه به طور مشخص در قالب این هدف واسطه‌ای موردنظر است، معنای عام عبادت نیست، بلکه مفهوم خاص آن است. منظور از عبادت به این معنا، برقراری نوعی ارتباط مستقیم با خداست که نفس ارتباط مهم‌ترین مشخصه آن است. عنوانی که بر این ارتباط صدق می‌کند غیر از عبادت چیز دیگری نیست؛ برخلاف صورتی که در آن عبادت به معنای عام موردنظر است و عناوین دیگر از قبیل معرفت، توکل، شکرگزاری و غیره نیز صادق است. با توجه به این مقدمه عبادت و پرستش عبارت است از نوعی رابطه خاضعانه و ستایش‌گرانه و سپاس‌گزارانه که انسان با خدا برقرار می‌کند. این رابطه به دو صورت تحقق می‌یابد:

۱. عبادت لفظی. بیان یک سلسله جمله‌ها و ذکرها مانند قرائت حمد و سوره در نماز یا خواندن دعا.
 ۲. عبادت عملی. انسان عمل خود را صرفاً برای اظهار خضوع انجام می‌دهد و احساسات خود را از طریق انجام اعمالی خاص ابراز می‌دارد.
- توجه به این نکته ضروری است که اگرچه رو عبادت با تکرار الفاظ و انجام اعمالی خاص در انسان به وجود می‌آید، اما صرف این اعمال برای تحصیل حقیقت عبادت یعنی پرورش روح عبودیت کافی نیست و اگر عبادت (لفظی و عملی) از توجه و اخلاص خالی باشد تأثیر چندانی در پرورش روحیه عبودیت نخواهد داشت. این روحیه در صورتی قابل تحصیل است که اعمال ظاهری همراه با توجه قلبی و اخلاص درونی باشد.^۱
- اعمال و رفتار و نیت خود بپذیرد. برخی از آیات قرآن تصریح می‌کنند که اساس خلقت انسان بر عبادت خدا پایه‌ریزی شده است.^۲ و اگر او عبادت و پرستش خدا را محور قرار ندهد به هدف خلقت خود دست نیافته است.

۱. قال علی(ع): لاخیر فی عبادة لیس فیها تفقه، «عبادتی که در آن تفقه و فهم وجود ندارد اثری ندارد.» (بحارالانوار؛ ج ۷۸، ص ۷۵).

قال زین العابدین(ع): لا عبادة الا بالتفقه، «هیچ عبادتی حاصل نمی‌شود الا با فهم و تفقه در آن»، (بحارالانوار؛ ج ۷۸، ص ۱۳۸).

۲. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي» «و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند»، (ذاریات، ۵۶).



برخی دیگر از آیات هدف از بعثت انبیا را دستیابی به عبادت الهی دانسته، بر این هدف تأکید می‌کنند.^۱ آنچه از آیات استنباط می‌شود همان عبادت به معنای خاص است، یعنی انسان به مقام عبودیت و پرستش الهی نایل گردد و خضوع و خشوع در برابر او را وجهه همت خود قرار دهد.

هـ) شکرگزاری

یکی دیگر از اهداف واسطه‌ای در سلسله اهداف تربیتی از دیدگاه اسلام، شکرگزاری و به تعبیری شاکر بودن است. شکر به معنای حق‌شناسی دارای طیف گسترده‌ای است که از پایین‌ترین سطح یعنی شکر زبانی شروع شده و با شکر در مقام عمل، حقیقتی بارزتر می‌یابد. اساساً ماهیت شکر این است که انسان در برابر نعمت‌ها و آنچه موجب صلاح و سعادت او می‌شود واکنش مثبت نشان می‌دهد؛ زیرا هر انسانی از حیث روانی، نسبت به کسانی که موجب آرامش و سعادت او می‌شوند یا به نحوی وسایل راحتی او را فراهم می‌کنند احساس دین می‌کند و سعی می‌نماید در موقعیت مناسب به نحوی نیاز آنها را برآورده سازد و با جبران زحماتشان دین خود را نسبت به آنها ادا کند. از دید عقلا، حق‌ناشناسی آثاری منفی به جا می‌گذارد که کمترین درجه آن ناراحتی وجدان و بیشترین درجه آن محروم شدن از مساعدت‌ها و کمک‌های دیگران است. بروز هرگونه مشکلات در اجتماع امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا یک فرد از نظر جامعه و وظیفه‌ای در برابر دیگران دارد و همانطور که با انجام آن وظیفه از دیگران منتفع می‌گردد، با سستی در آن از فواید موردنظر محروم می‌شود.

مفهوم و ماهیت حق‌شناسی در برابر خدا

وقتی گفته می‌شود باید در برابر خدا حق‌شناس باشیم به چه معناست؟ زیرا خدا احتیاجی به ما ندارد تا با رفع آن دین خود را به ادا کرده باشیم؛ بنابراین چه معنایی برای شکرگزاری در برابر خدا می‌توان ذکر کرد؟ برای پاسخ به این سؤال ذکر این نکته لازم است که دامنه حق‌شناسی انسان در برابر دیگران به رفع احتیاجات متقابل خلاصه نمی‌شود. به عنوان مثال معلمی که با علاقه و دلسوزی بسیار، دانش‌آموزان را راهنمایی کرده، در بیان مفاهیم درسی نهایت تلاش و کوشش خود را به عمل می‌آورد، هرگز هدفش رفع نیازهای او از سوی دانش‌آموزان نیست و بها دادن به کوشش و تلاش خود را در میزان توجه به آنها درس می‌داند و تنها، موفقیت در مراحل مربوط را

۱. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...»، «و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختم [تا بگوید]: «خدا را پرستید و از طاغوت [فریبگر] پرهیزید.» (نحل، ۳۶).

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي»، «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: «خدایی جز من نیست، پس مرا پرستید.» (انبیاء، ۲۵).

«فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»، «و در میانشان پیامبری از خودشان روانه کردیم که: خدا را پرستید جز او برای شما معبودی نیست. آیا سر پرهیزگاری ندارید؟» (مؤمنون، ۳۲)، همچنین رجوع کنید به: مؤمنون، ۲۳.

حق‌شناسی و ادای دین تلقی می‌کند. بنابراین رعایت حق معلم با ارتقا و موفقیت خود دانش‌آموز توأم است. این نوع حق‌شناسی علاوه بر آثار مثبت اجتماعی دارای اثر فردی نیز هست. به این معنی که دانش‌آموز شاکر و حق‌شناس در جامعه امکان ترقی پیدا می‌کند و فایده آن مستقیماً متوجه خود او می‌گردد. در واقع، نتیجه حق‌شناسی از این نوع، ترقی و پیشرفتی است که با رعیت حق طرف مقابل حاصل می‌شود.

این نوع از حق‌شناسی به طور بارزتر و روشن‌تری در برابر خداوند مطرح می‌گردد. نعماتی که از جانب خدا به ما عطا شده است بر ما واجب می‌سازد به نحوی در برابر او شاکر باشیم. اما همانطور که بیان شد این حق‌شناسی به معنای رفع نیاز و احتیاج خداوند نیست؛ زیرا او هیچ احتیاجی ندارد که با رفع آن سرور و بهجتی یابد یا مشکلی از او رفع شود. بنابراین ماهیت شکرگزاری در برابر خداوند مانند حق‌شناسی در برابر یک معلم دلسوز است؛ با این تفاوت که تمام منفعت ناشی از رعایت حقوق خدا عاید خود ما می‌گردد و خداوند هیچ نیازی به حق‌شناسی ما ندارد.^۱ برخلاف حق‌شناسی در برابر معلم که در نهایت به نوعی رفع نیاز معنوی او را در بر دارد. زیرا معلم با ارتقای دانش‌آموزانش موفقیت خود را نظاره می‌کند. در منطق اسلام، شکر به معنای صرف نعمت در جایی است که در آن رضای منعم یعنی خداوند تعالی است و بیش از آن که جنبه زیانی داشته باشد جنبه قبلی و عملی دارد. حق‌شناسی یک مسلمان در برابر خدا در گروه انجام اوامر الهی و پرهیز از معاصی و محارم بوده، محور انواع حق‌شناسی در گردونه ارتباط ما با خدا قرب به او و موفقیت در عمل به احکام عبادی است.

اهداف تربیتی اسلام در خصوص ارتباط انسان با خود

انسان دارای دو بعد روحانی و جسمانی است. هر یک از این دو بعد واجد توانایی‌ها و گرایش‌های مختلفی است. معیار و ملاک ما در برداشت از متون دینی (آیات و روایات) برای تقسیم‌بندی مراحل مختلف اهداف تربیتی اسلام در زمینه ارتباط انسان با خود، ساختار وجودی خود اوست. بُعد روحی او دارای سه جنبه متمایز است: جنبه شناختی، گرایشی و عاطفی. هر یک از جنبه‌های مذکور به انضمام بعد جسمانی در وضعیت زندگی و فعالیت انسان تأثیر غیرقابل انکاری دارند. خارج از این ابعاد وجودی چیزی وجود ندارد تا بخواهد اثری از خود بروز دهد؛ از این رو برنامه حرکت انسان قابل تقسیم به برنامه‌های جزئی‌تر و مشخص‌تری برای هر یک از ابعاد وجودی اوست. در این قسمت از بحث؛ متناسب با هر یک از ابعاد مذکور، برنامه تربیتی اسلام که حاوی اهداف واسطه‌ای در این زمینه است شرح داده می‌شود:

۱. «... وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ»، «و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گذارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارش بی‌نیاز و کریم است.» (نمل، ۴۰).

«... وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»، «و هر که سپاس بگزارد، تنها برای خود سپاس می‌گذارد؛ و هر کس کفران کند، در حقیقت، خدا بی‌نیاز ستوده است.» (لقمان، ۱۲).



الف) ابعاد شناختی

یکی از جنبه‌های بارز و متمایز وجود آدمی برخوردار از قدرت تفکر، استدلال و به طور خلاصه عقل است. از دیدگاه اسلام، مهم‌ترین مرحله صعود به مراحل عالی انسانی و نیل به هدف نهایی پرورش و به کارگیری صحیح این توانایی و استعداد است. توجه و عنایت خاص الهی به هدایت انسان از طریق عقل و اندیشه در بسیاری آیات و روایات به صورت‌های مختلف بیان شده است و تأکید می‌کند برای نیل به قرب الهی به کارگیری عقل و اندیشه اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، پرورش استعداد‌های ذهنی و شناختی و رشد عقلانی و فراگیری علوم و معارف برای بارور کردن هرچه بیشتر این توانایی‌ها، به عنوان اهداف واسطه‌ای به شمار می‌آیند. گفتنی است انسان با فراگیری علوم و معارف، شناخت بیشتری از جهان اطراف خود پیدا می‌کند و با خودشناسی و آگاهی از وجود خود نیز بهتر می‌تواند در مسیر خداشناسی گام بردارد. بنابراین سلسله اهداف شناختی را می‌توان در چهار مقوله خلاصه کرد: (۱) پرورش قوه عقل؛ (۲) فراگیری علوم و معارف؛ (۳) تعالی اندیشه؛ (۴) خودشناسی.

۱. پرورش قوه عقل

اولین هدف از سلسله اهداف تربیتی اسلام، در خصوص ارتباط فرد با خود، پرورش و تقویت عقل و اندیشه است. انسان با توانایی برگرفته از عقل و اندیشه به کنه و عمق دین پی می‌برد. این که در قرآن و روایات، پرورش این توانایی و استفاده از آن در فهم دین مورد ترغیب قرار گرفته است، نشان‌دهنده این اهمیت نقش عقل در فهم و درک حقایق و تکالیف دینی است. عقل انسان می‌تواند در گسترده فرهنگ زمانه و نیازهای برخاسته از آن، به درک لایه‌های ناشناخته دین و حقایق پنهان آن کمک کند و راه‌های جدیدی برای بهره‌گیری از گنجینه دین ارائه دهد. آنچه از انسان انتظار می‌رود، این است که از این استعداد خدادادی بهره‌گیرد و با ذکاوت و دقت مسائل را تجزیه و تحلیل کند. در واقع عقل به عنوان یک حجت درونی و باطنی، کانونی برای پرورش مستدل فطریات انسان است. به تعبیر دیگر عقل انسان زمینه‌ای مناسب برای گرایش‌های مختلف است و اگر بر این روند، فطرت انسان حاکم باشد، عقل فطری و الهی حاصل می‌شود. یعنی همان عقلی که در روایات و آیات از آن تمجید شده است. اما همین توانایی در صورتی که ریشه در هوا و هوس‌های نفسانی داشته باشد منشأ حرمان و انحطاط و سقوط آدمی و ناامیدی و دوری از قرب الهی است. در منطق قرآن، کسانی که این توانایی را به انحراف و انحطاط می‌کشند خردمند نیستند. البته عقل، تنها در صورتی که در پرتو گرایش‌های فطری مورد استفاده قرار گیرد مفید خواهد بود.^۱

^۱ «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، «آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آن که گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.» (بقره،



در قرآن تعقل و تفکر، هدف و غایتی برای بیان آیات عنوان شده است.^۱

در بینش اسلامی تعقل و اندیشه صحیح یک هدف است. آنچه از قرآن درباره کارکرد عقل و نقش آن در زندگی انسان استنباط می‌شود دو مطلب است: الف) به کارگیری توانایی تفکر و اندیشه در هر زمان به نحوی که انسان بدون تعقل و اندیشه کاری انجام ندهد. در واقع این صفتی است که با ممارست و پیگیری مجدانه در انسان تثبیت می‌شود. ب) نقش ابزاری و استثنایی اندیشه در شناخت خدا، معارف و حقایق دینی، علوم و همچنین شناخت خود انسان برای وصول به قرب الهی.

۲. فراگیری علوم و معارف

کسب علوم و معارف و روی آوردن به فراگیری تجارب علمی و معرفتی زمانه باعث افزایش وسعت دید و آگاهی بیشتر می‌گردد و آشنایی با تمدن و فرهنگ نوین بشری که حاصل کسب فنون و علوم و معارف نظری است، باعث تقویت موضع عقل در رویارویی با جریانات مختلف فکری و اتخاذ روش‌های مطلوب‌تر زندگی می‌شود. اگرچه نفس بهره‌گیری از عقل فطری و آنچه خدا در قرآن ما را به آن سفارش کرده و به کارگیری آن را سبب هدایت و رشد دانسته است، منوط به فراگیری علوم و معارف خاصی نیست و انسان با استفاده از راه‌های شناخت، یعنی تفکر در اسرار خلقت، آثار گذشتگان و غیره به هدایت و رشد در سطح فطری و عادی دست می‌یابد؛ اما آنچه همواره مورد عنایت و توجه دیناست، وصول به هدایتی عالی‌تر و رشدی بالنده‌تر است. تلاش انسان برای رسیدن به مراحل بالای هدایت در گرو پرورش عقل فطری و بارور کردن آن به وسیله آگاهی از کشفیات و اطلاعات جدیدی است که در گستره‌های مختلف به دست آمده است. البته، در بینش اسلامی هیچ تضمینی وجود ندارد که انسان عالم، عاقل هم باشد. عقل و علم اگر چه بر هم تأثیر دارند، اما لزوماً با توسعه اطلاعات علمی، عقل انسان شکوفا نمی‌شود. چه بسیار عالمان و دانشمندانی که به دلیل محرومیت از عقل فطری، از علم خود در راه انحراف افکار یا نابودی انسان‌ها استفاده کرده‌اند. در قرآن آیات بسیاری بر این نکته دلالت

۱. «... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند، و آیات خود را به شما می‌نماید، باشد که بیندیشید.»، (بقره، ۷۳).

«... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «خداوند آیات [خود] را اینگونه برای شما بیان می‌کند، امید که بیندیشید.» (نور، ۶۱).
«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیدیم، باشد که بیندیشید.»، (حدید، ۱۷).

«... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»، «بدین گونه خداوند آیات [خود] را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید.»، (بقره ۲۱۹ و ۲۶۶).

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «بدین گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید.»، (بقره، ۲۴۲).



فصل سوم: اهداف تربیتی اسلامی

دارد که صرف آگاهی از آنچه سبب هدایت و رشد است، باعث هدایت نمی‌شود و احتیاج به تقوا و فطرت سالم نیز هست. در برخی از این آیات به این نکات اشاره شده است: گروهی علی‌رغم آگاهی و اطلاع؛ حق را کتمان می‌کنند؛ برخی به خدا نسبت دروغ می‌دهند؛^۱ و دسته‌ای با آگاهی، بین خود آتش اختلاف و تفرقه را شعله‌ور می‌سازند.^۳

آنچه از تمام این موارد می‌توان استنباط کرد این است که این افراد علی‌رغم راهنمایی و هدایت دچار انحراف و گمراهی شده‌اند. عاملی که همواره باعث دوری انسان‌های عالم از خدا و محرومیت آنها از هدایت و رشد می‌شود، عدم درایت و هوشیاری است. اگر تمام مجهولات این عالم بر انسان هویدا گردد، باز هم نمی‌توان علم او را مفید به حال خود او دانست؛ زیرا علم در صورتی می‌تواند مفید باشد که تحت سیطره عقل قرار گیرد. به تعبیر قرآن کسانی که از امور دنیا مطلع و از معاد و سرانجام انسان بی‌اطلاع هستند عالم نیستند؛ چرا که علم آنها به

۱. «وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»، «و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد - که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت - گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا پشت سر افکندند، چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند»، (بقره، ۱۰۱).

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، «کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همانگونه که پسران خود را می‌شناسند، او [= محمد] را می‌شناسند؛ و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند، و خودشان [هم] می‌دانند»، (بقره، ۱۴۶).

۲. «... وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، «و [از اهل کتاب کسانی هستند که] بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان [هم] می‌دانند»، (آل عمران، ۷۵).

«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ آلِئْسَنَّهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، «و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده‌ای] می‌پیچانند، تا آن [بر یافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید، با این که آن از خدا نیست؛ و بر خدا دروغ می‌بندند، با این که خودشان [هم] می‌دانند»، (آل عمران، ۷۸).

۳. «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَبْسَلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ...»، «در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده، با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آن که علم برای آنان [حاصل] آمد، آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت»، (آل عمران، ۱۹).

«وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ...»، «و فقط پس از آن که علم بر ایشان آمد، راه تفرقه پیمودند [آن هم] به صرف حسد [و برتری جویی] میان همدیگر»، (شوری، ۱۴).

«وَأَتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»، «و دلایل روشنی در امر [دین] به آنان اعطا کردیم، و جز بعد از آن که علم بر ایشان [حاصل] آمد، [آن هم] از روی رشک و رقابت میان خودشان، دستخوش اختلاف نشدند و قطعاً پروردگارت روز قیامت میانشان درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردند، داوری خواهد کرد»، (جاییه، ۱۷).



محسوسات قابل تجربه عالم تعلق گرفته و به کُنه و عمق آن سرایت نکرده است. از این رو این افراد از آخرت که به تعبیری کُنه عالم دنیاست غافل هستند.^۱

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید که آیا کسب هر نوع علم و معرفتی در دین مطلوب است؟ برای پاسخ به این سؤال بهتر است علم و دانش را به عنوان یک ابزار در نظر بگیریم. آگاهی‌های علمی و معارف نظری در چهارچوب حرکت انسانی به عنوان یک ابزار و وسیله دارای کارکردی متفاوت از آن چیزی است که هدف و غایت حرکت انسانی قرار می‌گیرد. مسلماً کسب دانش و آگاهی از معارف نظری و پیشرفت‌های علمی هدف و غایت نهایی نیست، بلکه یک هدف واسطه‌ای است و همانطور که قبلاً درباره ویژگی‌های اهداف واسطه‌ای بیان شد، خصوصیت این نوع اهداف، ابزاری بودن آنهاست و مانند هر ابزار دیگری باید متناسب با اهداف باشند.

علم و دانش به عنوان یک ابزار در صورتی می‌تواند ما را در فرآیند رشد و هدایت همراهی کند که اولاً استفاده از آن جهت گیری ارزشی پیدا کند و تحت سیطره هدف نهایی یعنی قرب به خدا قرار گیرد و ثانیاً به عنوان یک ابزار و وسیله، نیاز آدمی را برای نیل به قرب الهی تأمین کند. به دلیل اهمیت این موضوع، به ذکر خصوصیات می‌پردازیم که علوم در صورت دارا بودن، ما را به سوی هدف نهایی سوق می‌دهد.

- فراگیری علوم و رضایت خداوند. علم و دانش همچون بسیاری از ابزار دیگر قابلیت استفاده دوگانه دارد. انگیزه ما در به کارگیری این وسیله، تعیین کننده جهت استفاده از آن است. به بیان دیگر، همانطور که امکان بهره‌گیری از این وسیله برای صعود به قلّه هدایت وجود دارد، زمینه به کارگیری آن در ضلالت و انحراف از روند تکامل انسانی نیز مهیاست و وسیله‌ای است که هر کس می‌تواند از آن در جهت تحقق امیال و آرزوهای خود استفاده کند. این ابزار در حالت عادی بدون ارزش است؛ چنانچه در دست انسان صالح قرار گیرد وسیله‌ای خواهد بود برای نزدیکی به خدا و اگر فردی ناصالح از آن استفاده کند وسیله‌ای خواهد شد برای برآورده کردن امیال حیوانی و پاسخ دادن به گرایش‌های پست و دلبستگی‌هایی که موجبات انحراف او را فراهم می‌آورد.

هرچند ذات علم از نظر ارزشی حالتی خنثی دارد، اما به کارگیری آن در جهت مثبت یا منفی اجتناب‌ناپذیر است. از این رو علم و دانش در صورتی می‌تواند ما را به خدا برساند و واسطه صعود ما قرار گیرد که با انگیزه الهی توأم گردد^۲ و همواره وظیفه‌اش را در پرتو قرب الهی انجام دهد. همانطور که قبلاً نیز در بحث ویژگی‌های هدف نهایی بیان شد، دستیابی به قرب الهی حتی با جزئی‌ترین اعمال نیز می‌تواند حاصل شود. بهره‌گیری از علم و

۱. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»، «از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آن که از آخرت غافل‌اند.» (روم، ۷).

۲. قال الصادق(ع): من تعلم وعمل وعلم لله دعى في ملكوت السماوات عظيما فقبل تعلم الله وعمل الله وعلم الله، «کسی که برای خدا علم بیاموزد و عمل کند و تعلیم دهد در ملکوت آسمان‌ها با عظمت شمرده می‌شود و گفته می‌شود برای خدا آموخت و برای خدا عمل کرد و برای خدا تعلیم داد.» (بحارالانوار؛ ج ۲، ص ۲۷).



دانش نیز به عنوان یک هدف واسطه‌ای اگر تحت‌الشعاع قرب الهی قرار گیرد، دارای کارکرد ارزشی در زمینه هدایت و تعالی انسان خواهد بود و در غیر این صورت نقشی منفی خواهد داشت.

- نافع بودن و رشد‌آفرینی علم. از دیدگاه اسلام علمی نافع است که دارای این صفات باشد:

الف) خالص و ناب باشد. یعنی با امیال مادی توأم نباشد^۱ و گرایش‌های دنیوی از قبیل کسب مال و مقام، محور در تعلیم و تربیت قرار نگیرد.^۲

ب) منجر به عمل شود. علم در صورتی نتایج و آثار مثبتی دارد که به آن عمل شود والا اگر در ذهن فرد محبوس بماند و در افعال او متجلی نگردد، سودی عاید فرد و اجتماع نمی‌گردد. رشد‌آفرینی علم در گرو عمل به آن و ورود به صحنه خرج از ذهن و فکر است.^۳ عینیت یافتن علم و فنون در رفتارهای فردی و اجتماعی و به طور کلی تمام حوزه‌هایی که زمینه بروز دانش در آن فراهم است، نه تنها موجبات انتفاع از آن را فراهم می‌کند، بلکه امکان ارزیابی و آزمایش داده‌های علمی و رشد و گسترش آن در مرحله عمل نیز به ما داده می‌شود.^۴

مواد آموزشی. بحث درباره علم نافع و غیرنافع با توجه به این که یکی از ویژگی‌های نافع بودن علم، رفع نیاز و احتیاج انسان است، این سؤال را پیش می‌آورد که چه نوع علمی این ویژگی را دارند. آیا از دیدگاه اسلام معیار مشخصی برای فراگیری علم وجود دارد؟ آنچه در پاسخ به این سؤال باید در نظر گرفته شود این است که هر هدف واسطه‌ای از جمله کسب علم و دانش در پرتو هدف غایی و نهایی قابل تفسیر و توجیه است. بنابراین علمی مورد توجه دین است که در مسیر قرب به خدا باشد. از طرف دیگر، نفس علم و دانش که متعلق خواست و اراده ماست نیز باید توانایی کشش این عامل یعنی قرب به خدا را داشته باشد. به تعبیر دیگر، علم‌آموزی در صورتی یک هدف واسطه‌ای خواهد بود که اولاً کسب آن انگیزه الهی داشته باشد و ثانیاً متعلق علم‌آموزی یعنی خود علم و دانش از معارفی باشد که بتواند موجبات رسیدن به هدف نهایی را فراهم کند. حال، این سؤال پیش می‌آید که آیا همه علوم از دیدگاه اسلام می‌توانند منجر به قرب الهی شوند و انگیزه الهی داشته باشند؟ آیا در اسلام گزینشی بین معارف از این نظر وجود ندارد؟ در پاسخ باید گفت به طور کلی در منطق اسلام یک معیار برای گزینش علوم و مواد آموزشی وجود دارد و آن رفع نیازها و حل مشکلات انسان است. در این دیدگاه،

۱. قال الرضا(ع): من اخذ العلم من اهله و عمل به نجا، و من اراد به الدنيا فهو حظه، «امام رضا(ع) فرمودند: هر کس علم را از اهلیش بگیرد و به آن عمل کند، نجات پیدا می‌کند و آن کس که از علم هدف دنیایی داشته باشد، همان دنیا نصیب او خواهد بود.» (بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۴).

۲. قال علی(ع): من غلب علمه هواه فذلک علم نافع، «کسی که علمش بر هوای نفس و امیال مادی غلبه داشته باشد دارای علم نافع است.» (غررالحکم).

۳. قال علی(ع): العلم رشد لمن عمل به، «علم برای کسی که به آن عمل می‌کند رشد‌آفرین است.» (غررالحکم).

۴. قال علی(ع): انفع العلم ما عمل به، «نافع‌ترین علم آن علمی است که به آن عمل شود.» (غررالحکم).



فراگیری علوم، معارف، فنون و مهارت‌هایی که به نحوی نیازهای اساسی و اصولی انسان را رفع و او را برای حرکت در مسیر قرب به خدا آماده می‌سازند، ضروری است. البته این ضرورت به تناسب میزان توجه آن ماده آموزشی و علم خاص به نیاز انسان و توانایی رفع آن متفاوت است، در برخی از آنها این ضرورت چنان قوی است که متوجه تک تک مردم می‌شود به نحوی که با بهره‌مندی گروهی از آن، محرومیت دیگران جبران نمی‌شود. اما انواع دیگری از علوم و مواد آموزشی چنین اهمیت ویژه‌ای ندارند تا لازم باشد همه انسان‌ها در صدد فراگیری آن برآیند، بلکه بهره‌مندی یک عده، محرومیت دیگران را جبران می‌کند. نوع اول از این علوم بیشتر ناظر بر جوانب شخصیتی و روحی انسان است و نوع دوم ناظر بر دیگر ابعاد وجودی او از قبیل رفاه و امنیت اجتماعی. از نظر اسلام تحصیل علمی که به نحوی با شخصیت و حالات و صفات و به طور کلی ویژگی‌های روحی و روانی انسان سروکار دارد واجب عینی است و لازم است همه از این سلسله علوم آگاه گردند و در فراگیری آنها اهمال و سستی نکنند.^۱ این علوم عبارتند از: معارف اعتقادی، معارف اخلاقی و تربیتی و احکام عملی و فقهی.

نوع دوم از معیار، جنبه فرهنگی، بهداشتی، اقتصادی، صنعتی، سیاسی و غیره دارند و آن دسته از علوم هستند که به نیازهای مشترک نوع انسان و احتیاجات روزمره او بر می‌گردند و ناظر بر جنبه‌های فردی و شخصیتی نیستند. رفع این گونه نیازها محتاج عاملی خارج از وجود انسان است. او برای این که بتواند زنده بماند ناچار است روش استفاده از طبیعت و منابع آن را بیاموزد و با به کارگیری علوم و فنون، مایحتاج خود را تأمین کند. سلامتی و بهداشت و مقابله با بیماری‌ها همچنین اموری که به نحوی به فرهنگ و جامعه بر می‌گردد (علوم انسانی)، همه از دستاوردهای علمی بشر است که زندگی را بهتر و آسان‌تر می‌سازد و روش خوب زندگی کردن را به او می‌آموزد. رفع گرفتاری‌ها و بلایای طبیعی و داشتن امنیت و آرامش در زندگی رهین پیشرفت علم و دانش است.

از نظر اسلام فراگیری اینگونه علوم به دلیل این که زمینه مناسبی برای رشد انسان فراهم می‌کنند ضروری است.^۲ معارفی از این دست، به طور مستقیم با نظام شخصیتی و هویت انسان سروکار ندارند و در واقع ابزاری برای

۱. ذکر این نکته مهم است که یکی از منابع مهم این علوم، قرآن، روایات و احادیث است. از این رو فهم قرآن و احادیث و شناخت مبانی اعتقادی و اخلاقی و همچنین فقهی از این دو منبع ایجاب می‌کند تا به تناسب از روش‌های تخصصی لازم بهره‌مند شویم، اما آنچه مسلم است آگاهی اولیه از متون دینی برای شناخت اصل دین بر هر مسلمانی واجب و ضروری است.

۲. امام صادق (ع) خطاب به مفضل چنین می‌فرماید: ذَکَرُ یا مَفْضَلُ فِیما أَعْطَى الإنسانَ عِلْمَهُ فَإنَّهُ أَعْطَى جَمِیعَ ما فیهِ صِلاحَ دینِهِ وَ دَیْناهُ کَذَلِکَ أَعْطَى ما فیهِ صِلاحَ دَیْناهُ، کَالزَّراعَةِ وَ الغِراسِ وَ اسْتِخراجِ الارضِینِ وَ اِقْتِناءِ الأَغْنامِ وَ الأَنْعامِ وَ اسْتِنباطِ المِیاءِ وَ مَعْرِفَةَ العِقاوِرِ التِّی یَسْتَشْفِی بِها مِنَ ضَرْوبِ الاسقامِ وَ المَعادِنِ التِّی یَسْتِخْرِجُ مِنْها اَنْواعَ الجِواهِرِ وَ رِکوبِ السَّنَنِ وَ الغَوْصِ فی البَحْرِ وَ ضَرْوبِ الحِیلِ وَ صِیدِ الوَحْشِ وَ الطَّیْرِ وَ الحِیْتانِ وَ النَّصْرِفِ فی الصَّناعاتِ، وَ وَجوهِ المِتاَجِرِ وَ المِکاسِبِ وَ غیر ذَلِکَ لَمّا یَطولُ شِرحُهُ وَ یَکْثُرُ تَعَدادُهُ مِمّا فیهِ صِلاحَ امرِهِ فی هَذَا الدَّارِ. (بحارالانوار، ج ۳، صص ۸۴-۸۳).



دستیابی به مراحل بالاترند؛ یعنی زمینه را برای نیل به مراحل که مستقیماً سازنده شخصیت ما هستند فراهم می‌کنند. از این رو از دیدگاه اسلام فراگیری این علوم، واجب کفایی است و لازم نیست تک تک انسان‌ها آنها را فرا بگیرند و تخصص یافتن گروه‌های مختلف، نیازهای دیگران را رفع می‌کند. به علاوه این علوم چنان گسترده و وسیع است که امکان پرداختن به همه آنها برای یک نفر وجود ندارد.

۳. تعالی اندیشه

رشد و شکوفایی عقل، برای بنا نهادن نظام شخصیتی و احتراز از انحرافات که دامن گیر انسان می‌شود و همچنین توسعه شناخت حسی در قالب تحصیل علوم و فنون مورد احتیاج بشر امری ضروری است؛ اما مسأله‌ای که مطرح می‌شود این است که آیا فراتر از مرزهای عقل و حس امکان شناخت و کسب آگاهی برای انسان وجود دارد یا خیر؟ از نظر اسلام دامنه شناخت و طرق کسب آگاهی منحصر به این دو ابزار معرفتی نیست و بسیاری از معارف ریشه در عواملی غیر از عقل و حس دارند مانند معارفی که از طریق وحی، الهام و شهود به دست می‌آید. عدم دستیابی به این معارف باعث می‌شود ما از مقدمات علمی لازم برای نیل به هدف غایی محروم بمانیم. از نظر اسلام هرچند معارف عقلی و حسی از اجزای غیرقابل حذف مجموعه معارف ما هستند، اما هرگز با تیکه بر این دو منبع نمی‌توان به گوهر سعادت و قرب الهی آنچنان که در تعالیم و حیاتی موجود است دست یافت. محدودیت عقل و حس در شناخت برخی از امور مانع اوج‌گیری اندیشه انسان است؛ بنابراین، برای صعود به مراحل بالایی که با عقل و حس قابل دستیابی نیست توسل به ابزاری غیر از این دو وسیله ضروری است. علوم و معارف مختلف نسبت به یکدیگر، جنبه زاینده‌گی دارند. به این معنی که هر کشف و اطلاع جدیدی موج تلاطمی در کل دریای معارف انسانی ایجاد می‌کند و سبب بالندگی معارف دیگر می‌شود. نقش ابزارهای دیگر از قبیل وحی، الهام و شهود نیز نسبت به دیگر عوامل ذهنی، پویایی و زاینده‌گی آنان است که در کل منجر به تعالی و رشد اندیشه می‌شود.

یکی از عوامل رشد تفکر در انسان و توسعه دیدگاه‌ها او، تعالیم حاصل از وحی است. نقش وحی در هدایت، مطلع ساختن او از اهداف مورد نظر آفریننده اوست. رشد و تکامل انسانی ایجاب می‌کند که او متناسب با وضعیت فرهنگی‌اش از دقایق خلقت و آفرینش جهان هستی آگاه شود. وظیفه انبیاء به عنوان واسطه‌ای بین انسان و خدا آگاه کردن فرد از اموری است که منجر به سعادت او می‌گردد. این معارف در قالب وحی از جانب خدا بر انسان عرضه می‌شود. وحی که زبان هدایت الهی و عالی‌ترین دریچه معارف انسانی است دو کارکرد دارد:

۱- انسان را به خود می‌آورد و او را وامی‌دارد تا نسبت به مقتضیات فطری خویش بی‌تفاوت نباشد. در واقع هدف اولیه وحی متذکر ساختن انسان و یادآوری معارفی است که در وجود او به ودیعه نهاده شده است. جرقه



وحی خرمین معارف فطری و پنهانی آدمی را مشتعل می‌سازد و از این رهگذر نور هدایت عاید سالک طریق قرب خدا می‌شود.^۱

۲- به انسان دانش و شناختی نوین عرضه می‌دارد^۲، به نحوی که اگر خدا اقدام به بیان این معارف نمی‌کرد راهی برای شناخت آنها در نزد انسان وجود نداشت. از جمله این موارد، جاودانگی انسان، احکام عملی و فقهی، تاریخ گذشتگان و همچنین عوامل دیگر مانند جهان آخرت است.

معارف را می‌توان از جهت کنش متقابل با گرایش‌های قلبی و تأثیرپذیری‌شان از آنها به دو دسته تقسیم کرد: دسته از معارف هستند که نتایج آنها با گرایش‌های انسان هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارد، مانند قوانین ریاضی و بسیاری از قوانین علمی دیگر که اثبات یا نفی آنها تأثیری در گرایش ارزشی شخص نداشته، جهت‌گیری ارزشی او مانع از رشد علمی یا موجب تسریع در روند آن نمی‌شود. به عبارت دیگر، این نوع علوم به علت نداشتن رویکرد ارزشی و عدم تضاد با ارزش‌های مورد قبول شخص، بازدارنده یا تحریک‌کننده نیستند.

برخی دیگر از این معارف ناظر بر ابعاد روحی و معنوی فرداند و بار ارزشی دارند. معارفی که اطلاع از آنها سبب هدایت و عدم اطلاع از آنها سبب گمراهی آدمی می‌شود نمی‌تواند رویکردی غیرارزشی و خنثی داشته باشد. در این قسم اخیر است که مسأله گرایش‌ها و تمایلات و احساسات و تأثیر آنها بر معارف اعتقادی و نظری مطرح می‌شود. تأثیر مزبور را می‌توان در سه مرحله خلاصه کرد: (۱) تمایلات و دلبستگی‌های فرد مبنای اعتقادات و تفکرات او قرار می‌گیرد. در چنین مواردی شخص در صورتی نظر دیگران را می‌پذیرد که با خواسته‌های قلبی او سازگاری داشته باشد. بنابراین نمی‌توان نقش گرایش‌ها، علایق و حب و بغض را در قبول یا انکار معارف نظری نادیده گرفت. (۲) بسیاری از مقبولات انسان به جهت همین گرایش‌های خاص قلبی یا به دست فراموشی سپرده می‌شوند یا در حوزه آگاهی انسان قرار می‌گیرند و چه بسا این مقبولات و معلومات از آن دسته معارف باشند که در سرنوشت آدمی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. (۳) یکی از موارد تأثیر گرایش قلبی در مبانی فکری به این صورت است که گاهی انسان با توجه به گرایش‌های خاص وجودی و تطهیر درونی مستعد دریافت مطالب

۱. «... إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»، «آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست.» (یوسف، ۱۰۴).

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»، «و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم، پس آیا پندگیرنده‌ای است؟» (قمر، ۱۷).

۲. «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، «همانطور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را که نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.» (بقره، ۱۵۱).

«... فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، «خدا را یاد کنید که آنچه نمی‌دانستید به شما آموخت.» (بقره، ۲۳۹).



جدیدی می‌گردد. این مطالب چه به صورت شهود باطنی از درون بجوشد و چه از خارج به صورت الهام عرضه شود، معلول یک چیز است و آن تطهیر قلب و سامان دادن به گرایش‌ها و تمایلات درونی است.

در تمام مراحل مذکور عامل پاکی و صفای دل و تطهیر آن از پلیدی‌های گناه و تمایلات پست تأثیر غیرقابل انکاری بر هدایت و رشد ما دارد. با این تفاوت که در هر مرحله به تناسب همان مرحله این هدایت صورت می‌پذیرد. در مرحله اول انسان با تطهیر قلب و صفای باطن آماده قبول کلام خدا می‌شود و عناد و ستیزه‌جویی را کنار می‌گذارد. در مرحله دوم، لایه‌های حاصل از تمایلات پست از اعماق وجود خود می‌زداید و به نقاط نورانی فطرت خویش و همچنین تمایلاتی که در زیر این لایه‌ها مدفون شده بود پی می‌برد. در مرحله آخر جلای باطنی، روح را مستعد کسب فیض و آگاهی و معرفت از طریق شهود باطنی یا الهام می‌کند.^۱ بنابراین از نظر اسلام اگر انسان خود را حفظ کند و دچار بحران‌های اخلاقی و دلبستگی‌های غیرمعقول نشود زمینه رشد اندیشه و عقل و خرد خود در او فراهم می‌گردد.^۲

۴. خودشناسی

منظور از خودشناسی چیست و چه نتایج دارد؟ آیا مفهوم خود، شامل تمام ابعاد وجودی انسان می‌شود یا صرفاً برخی از این ابعاد را در بر می‌گیرد؟ آیا خودشناسی فقط با مطالعه وجودی خود حاصل می‌شود یا عوامل دیگری نیز دخالت دارد؟

یکی از اهداف واسطه‌ای در سلسله اهداف تربیتی اسلام خودشناسی است. شناخت و خودآگاهی از خود مانند دیگر موارد (شناخت خدا، فراگیری علوم و غیره) صرفاً جنبه نظری و ذهنی ندارند، بلکه دامنه این نوع شناخت‌ها به مقام عمل و به خصوص عمل تربیتی کشیده می‌شود. محور بحث در این کتاب همان عمل تربیتی جهت یافته به سوی هدف تربیتی است، لذا حتی مباحث شناختی نیز رنگ و بوی عملی به خود می‌گیرند و از فضای مفهومی صرف به مقام عمل سوق داده می‌شوند. بنابراین، هدف از مطرح کردن بحث خودشناسی در اینجا صرفاً کسب یک نوع آگاهی نیست، بلکه آگاهی برای اجرا است. با این توصیف لحاظ کردن هدف عملی و در نظر گرفتن مقصد غایی از بحث خودشناسی، تأثیر غیرقابل انکاری در شکل دادن به آن دارد. بحث از مفهوم خودشناسی و بالآخر ماهیت خود وابسته به هدفی است که بر خودشناسی مترتب است. به عبارت دیگر تعیین جایگاه و

۱. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»، «و اینگونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.»، (انعام، ۷۵).

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»، «این کسانی که ایمان آورده‌اند، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق و باطل] قرار می‌دهد؛ و گناهانتان را از شما می‌زداید؛ و شما را می‌آموزد؛ و خدا دارای بخشش بزرگ است.»، (انفال، ۲۹).



محدوده خودشناسی از حیث مفهومی وابسته به هدفی است که از این نوع شناخت در روند تربیتی عاید ما می‌شود. لذا بحث را با هدف از خودشناسی آغاز می‌کنیم. به طور کلی می‌توان هدف از خودشناسی را خودسازی و رشد خود در مسیر تربیتی دانست. شناخت ابعاد وجودی مقدمه خودسازی است و بدون شناخت آنچه موضوع تربیتی است (یعنی انسان) امکان تجویز نسخه تربیتی وجود ندارد.

لزوم خودسازی و رشد در حیات انسان به حدی است که نه تنها ادیان بلکه اکثر مکاتب فلسفی نیز آن را محور تعمقات عقلی و نظری قرار داده‌اند. از طرف دیگر خودشناسی همچون پلی است برای دسترسی به خودسازی و چون موجبات آگاهی از موضوع تربیتی را فراهم می‌کند، برای خودسازی لازم شمرده شده است. آنچه در نظام تربیتی از اهمیت خودشناسی موردنظر است نیل به همین هدف تربیتی یعنی خودسازی است. اگر واقعاً خودسازی در حیطه وجود انسان مطرح نمی‌گشت خودشناسی اهمیت ویژه‌ای نمی‌یافت؛ زیرا در آن صورت شناخت و آگاهی از ابعاد وجودی ثمره عملی در فضای تربیتی نداشت و اگرچه به هر حال در ابعاد نظری دارای نتایجی بود و مثلاً شناخت قوت و ضعف نفس و آگاهی از سرآغاز و سرانجام آن سبب شناخت خدا و پی‌بردن به قدرت و حکمت او می‌شد، اما این نتیجه در ذهن و فکر محبوس می‌ماند و به عمل تربیتی منجر نمی‌گردید. به بیان دیگر، نتایج مترتب بر خودشناسی در دو حیطه نظری و عملی مطرح می‌شوند و اینطور نیست که خودشناسی منحصرأ برای خودسازی و جهت‌بخشی به عمل تربیتی باشد، بلکه علاوه بر آن شامل بعد شناختی یعنی شناخت خدا نیز می‌شود.^۱ اما اگر خاصیت تربیتی و نتیجه عمل خودشناسی را از آن بگیریم اهمیت و فایده آن صرفاً محصور به بعد شناختی می‌شود و مسلماً علم و آگاهی صرف، حتی به خدا، بدون این که به عمل منتهی می‌شود نه تنها فایده‌ای ندارد، بلکه وبال نیز هست، چرا که عالم بدون عمل، بیشتر از شخص جاهل و ناآگاه بی‌عمل مرتکب تقصیر می‌شود.

بنابراین نمی‌توان گفت هدف از خودشناسی در نظام تربیتی اسلام دو چیز است: خداشناسی و خودسازی. منظور از خداشناسی صرف شناخت و معرفت نظری نیست، بلکه مقدمه‌ای برای خودسازی است. انسان در چهارچوب دین در صورتی می‌تواند به خودسازی پردازد که خدا را شناخته باشد؛ بنابراین اگر بخواهیم نظام طولی این فرآیند را که از خودشناسی شروع شده، به خودسازی منتهی می‌شود، بررسی کنیم درمی‌یابیم که خودشناسی مقدمه‌ای برای شناخت خدا و اولین نتیجه آن است همچنین خودسازی از طریق خداشناسی امکان‌پذیر است و خداشناسی مقدمه و زمینه‌ای برای خودسازی است. بنابراین، خودسازی منوط به خداشناسی است و خداشناسی نیز در پرتو خودشناسی قابل تبیین است.

فرآیند خودسازی: خودشناسی ← خداشناسی ← خودسازی

۱. قال النبی (ص): من عرف نفسه فقد عرف ربه، «هر کس خود را بشناسد پس به تحقیق خدای خود را شناخته است»، (بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲).



۱. پرورش حقیقت‌جویی

یکی از گرایش‌های اصیل انسان حقیقت‌جویی است. مقصود از حقیقت‌جویی، اشتیاق انسان به شناخت روابط بین پدیده‌هاست. کشف واقعیت‌ها چه در ابعاد نظری و معرفتی و چه در ابعاد فنی و عملی ناشی از تمایل او به آگاهی از این امور است. چنانچه در انسان هیچ تمایل و اشتیاقی به فراگیری علوم و توسعه حوزه آگاهی وجود نداشت، هیچ گاه سطح علم و دانش و فرهنگ بشر این چنین رشد نمی‌کرد. اگرچه در مقاطعی نیاز به رفع مشکلات، انگیزه کسب علم و دانش قرار می‌گیرد، اما تمایل به دانش آموختن و فراگیری علم از همان ابتدای کودکی، که کودک هنوز قادر به درک رابطه بین حل مشکل و کسب معرفت نیست در او وجود دارد. بنابراین، اساس کسب علم، نیاز و احتیاج نیست و درک ارتباط بین موجودات و آگاهی از فرآیندهای علمی است که فکر بسیاری از دانشمندان را به خود مشغول داشته است و اگرچه آگاهی از علوم و گسترش فنون بسیاری از نیازهای انسان را رفع کرده است، اما اساس و بنیان آن، گرایش باطنی به تحصیل حقایق و کسب معارف است.

همانطور که در بحث اهداف شناختی به طور مفصل بیان شد، خداوند از تمایل و اشتیاق شدید آدمی به درک حقایق برای هدایت او بهره گرفته است. تشویق به بهره‌گیری از عقل و اندیشه و قرار دادن نشانه‌های روشن در خلقت جهان او ارسال رسل همه از مواردی است که به پرورش این روحیه در انسان کمک کرده است. در واقع کل آیاتی که به نحوی ما را به تفکر و تعقل دعوت می‌کنند و تدبیر در آفرینش را محور حرکت عقلانی ما قرار می‌دهند در جهت تقویت این توانایی است. از نظر اسلام، آدمی باید با کوشش و تلاشی مستمر، جوینده حقیقت باشد، اما صرف وجود این گرایش متضمن هدایت نیست. چه بسیارند حقایق و واقعیاتی که از ذهن انسان دور و پنهان مانده و چه فراوان‌اند اموری که به منزله حقیقت در نظرش جلوه کرده است.

عدم تقویت این گرایش باطنی منجر به ضعف و سستی در آدمی می‌شود و موجبات انحراف او را فراهم آورده است. چنین فردی در شناخت حق از باطل دچار تردید می‌شود و به سادگی تحت تأثیر افکار و آراء و اعتقادات دیگران قرار می‌گیرد. به طور خلاصه، پرهیز از تقویت این جنبه وجودی به انحراف فکری، سرسپردگی به دیگران، شخصیت‌پرستی و گرایش به اکثریت بدون تعمق منجر می‌شود، چه، فرد حقیقت‌جو خود در صدد جست‌وجوی حق است و به هیچ وجه در این راه دیگران را ملاک و معیار قرار نمی‌دهد. البته، آنچه در مورد حقیقت‌جویی بیشتر مورد نظر است پرورش به معنای تقویت و رشد آن است و گرنه هدایت و جهت‌دار کردن حقیقت‌جویی معنای محصولی ندارد و چه بسا سمت‌گیری در این مقوله سبب فاصله گرفتن از اصل حقیقت‌جویی شود و موجب گردد صرفاً در یک زمینه خاص و کانال مشخص این گرایش به کار گرفته شود. بنابراین اثر تربیتی تقویت گرایش به حقیقت‌جویی در این است که فرد با تکیه بر تفکر خود توانایی بیشتری در تشخیص حق از باطل پیدا می‌کند.

۲. پرورش حس خداجویی

گرایش به خدا به عنوان خالق انسان و رفع کننده نیازها و مشکلات او در همه وجود دارد. هرچند اصل گرایش به خدا ریشه در ساختار وجدی و نحوه خلقت انسان دارد و امکان تغییر و تبدیل در آن نیست،^۱ اما این سؤال پیش می‌آید که اگر خداجویی و گرایش به او در وجود انسان نهاده شده است، چرا بسیاری از انسان‌ها دچار انحراف شده و به پرستش معبودهای دیگری روی می‌آورند؟ آیا بهتر نیست گرایش به معبود هرچند آن معبود خدا نباشد را تجویز کنیم و خلقت او را در این گونه تبیین نماییم و در این صورت آیا گرایش‌های متفاوت آدمی به سوی معبودهای گوناگون از جمله خدا قابل توجیه است؟ برای پاسخ به این سؤالات مسأله را از دو جنبه می‌توان مورد بررسی قرار داد: جنبه دینی و جنبه روحی روانی.

جنبه دینی. آنچه در قرآن به عنوان نوعی خاص از خلقت و آفرینش مطرح شده است به طور صریح و روشن شامل خلقت الهی است؛ یعنی فطرت و ساختار وجودی انسان به گونه‌ای است که او را به سوی خدا هدایت می‌کند نه معبودهای دیگر. به بیان دیگر، آنچه در ساختار خلقت انسان است همان گرایش و میل به خداست و هرچند بی‌اعتنایی به این گرایش سبب می‌گردد برخی انسان‌ها به مقتضیات فطرت و خلقشان عمل نکنند، اما صرف بی‌توجهی به یک گرایش دلیل بر عدم آن نیست. از نظر دین ساختار وجودی انسان به گونه‌ای است که صرفاً به سوی خدا گرایش و تمایل نشان می‌دهد، اما اینطور نیست که در هر شرایطی این ساختار کارکرد یکسانی داشته باشد و ممکن است عواملی مانع از بروز نقش آن شوند؛ لذا خداوند در قرآن ما را ترغیب می‌کند که به این جنبه از خلقت خود توجه خاصی داشته باشیم. بنابراین، معنای پرورش در یک شرایط اضطراری و حاد قرار گیریم تحولی باطنی در خود به وجود آوریم و حقیقت وجود خود را دریابیم. اگر توانستیم به این درجه از فهم نایل شویم و حقیقت خود را بشناسیم، آنگاه خواهیم توانست به وجود معبود حقیقی خود و خالق هستی پی ببریم.^۲

۳. پرورش فضیلت جویی

یکی از گرایش‌های انسانی، فضیلت‌جویی است. مقصود از فضیلت، همان ارزش اخلاقی تثبیت شده در وجود انسان است. تفاوت اساسی فضایل اخلاقی با امور دیگری که به نحوی رویکرد ارزشی دارند در قوت و استحکام فضایل اخلاقی است. یک فضیلت اخلاقی نسبت به امور عادی اخلاقی به مراتب صلابت و توانمندی بیشتری در ایفای نقش خود دارد. در واقع فضایل اخلاقی، از پشتوانه‌های درونی و باطنی برای نظام‌دهی به شخصیت فرد

۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...» «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به

سوی این دین کن، همان سرشتی را که خدا مردم را بر آن داشته است (ملازم باش) آفرینش خدا تغییرناپذیری است.» (روم، ۳۰).

۲. قال النبی (ص): من عرف نفسه فقد عرف ربه.



برخوردار است، برخلاف امور دیگر که هنوز درونی نگشته و جزء ساختار شخصیت فرد نشده است. منظور از این که گفته می‌شود پرورش فضیلت جویی یکی از اهداف واسطه‌ای در نظام تربیتی اسلام است، ناظر بر این بعد از ارزش‌خواهی درونی است.

گرایش آدمی به سوی فضایل اخلاقی از قبیل عدالت، صداقت، امانت‌داری، وفای به عهده و غیر امری غیرقابل انکار است. اگر وضعیت خارجی به گونه‌ای باشد که نتیجه گرایش به یک فضیلت اخلاقی را ردیلت اخلاقی نقطه مقابل آن برای فرد یکسان باشد او به سمتی روی می‌آورد که زمینه درونی و گرایش باطنی به سوی آن را دارد.

۴. پرورش گرایش به جاودانگی

یکی از نشانه‌های گرایش به جاودانگی، جاوید انگاشتن برخی امور فانی است. انسان به گونه‌ای به برخی امور می‌پردازد و برای به دست آوردن آنها تلاش و کوشش می‌کند که گویی آن امور جاودان است. حتی این که تمایل انسان به کسب ثروت، قدرت، نفوذ اجتماعی و غیره سیری ناپذیر است و هر چه بر میزان نفوذ اجتماعی، دارایی و قدرت وی افزوده شود باز هم طالب حد بیشتری از آنهاست، به طور غیرمستقیم نشان‌دهنده جوشش درونی میل به جاودانگی در اوست.

مقصود از پرورش میل به جاودانگی در انسان به عنوان یک هدف واسطه‌ای، دو امر است:

۱. اولاً از نظر دین نباید گرایش به ابدیت در انسان بوسیله تمایلات و گرایش‌های مقطعی و موضعی رو به سستی و خاموشی گذارد. احیا و رشد این گرایش درونی زمینه مناسبی برای طی مراحل دیگر فراهم می‌کند. کسی که خود را فانی و دنیا را پایان کار خود می‌داند هیچ‌گاه تمایل به ارزش‌های ابدی از خود نشان نمی‌دهد و چون تصور او از خودش با نوعی فناپذیری و پوچی توأم است، هدایت او به سوی امور جاودانه و ارزش‌های ماندنی مشکل خواهد بود. البته تزلزل گرایش به جاودانگی در آدمی ناشی از دیدگاه منفی او نسبت به انسان و زندگی ابدی است و چون این گرایش، امری ذاتی و غیرقابل حذف است، به نحو دیگری در قالب گرایش‌های دنیوی ظهور پیدا می‌کند.

۲. نقش دیگر دین در پرورش میل به جاودانگی در انسان هدایت این قوه و استعداد است. چه بسیار انسان‌هایی که با تمسک به این قوه وجودی به اموری محدود و مقطعی می‌پردازند که سبب هدر رفتن انرژی آنها می‌شود. از نظر دین، این تهافت و تضاد گرایش و تمایل درونی با متعلق بیرونی آن سبب گمراهی انسان می‌شود.^۱

۱. «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُهُ»، «پندارد که مالش او را جاوید کرده»، (هُمَزَه، ۳).

دنیا^۱ و مظاهر آن یعنی امور اعتباری از قبیل ثروت و مقام همه از مواردی هستند که توانایی به دوش کشیدن بار ابدیت را ندارند.^۲ توان و جاذبه گرایش به جاودانگی در انسان بسیار قوی تر از آن است که بخواهد به اموری محدود و مقطعی تعلق گیرد و چنانچه تعادل بین این دو رعایت نشود و توان و انرژی ناشی از وجود این گرایش در انسان صرف امور محدود می شود، مشکلات روحی و روانی و تعارضات اجتماعی به وجود خواهد آمد. از یک طرف، چون توان انسان بیش از متعلق آن یعنی دنیا و امور اعتباری است و هرچه به دست می آورد او را قانع نمی کند، دچار مشکلات و بیماری های روحی و اضطراب می شود و از طرف دیگر، محدودیت هدفی و متعلق گرایش و تمایل نامحدود دیگران به آن موجب تعارض اجتماعی می شود. یکی از مهم ترین روزه های نفوذ شیطان در انسان استفاده و بهره گیری از تمایلات و گرایش های اوست. برقراری یک رابطه ناهمسان بین نیروی گرایشی و متعلق دنیوی و محدود آن سبب گمراهی و انحراف انسان و سرسپاری به شیطان می شود^۳ و آنچه می تواند او را نجات دهد رعایت تناسب بین توان گرایشی انسان به ابدیت و متعلق آن است و تنها همبستگی این دو، سعادت نوع بشر را تضمین می کند. از نظر قرآن هرچه به خدا برگردد و از او ناشی شود جاودانه و ابدی است؛ لذا رهایی از دام شیطان در گرو دل سپاری به این امور است.^۴ هدایت گرایش به خدا و مظاهر او یعنی حقایق، فضایل، زیبایی ها و غیره در پرتو تعالیم دینی و نظام تربیتی آن سبب هدایت و رشد ما در مسیر قرب به او می شود.

۱. «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْخَالِدُونَ»، «و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدان اند؟»، (انبیاء، ۳۴).

۲. «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنْجَزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، «آنچه پیش شماست تمام می شود و آنچه پیش خداست - اگر بدانید - همان برای شما بهتر است.»، (نحل، ۹۶).

۳. «فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبُولُ»، «پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: «ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود، راه نمایم؟»، (طه، ۱۲۰).

«فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»، «پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت هایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایندگان گرداند؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرده جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید.»، (اعراف، ۲۰).

۴. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، «هرچه بر [زمین] است فانی شونده است و ذات با شکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.»، (الرحمن، ۲۶ و ۲۷).

«وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «و هرچه آنچه به شما داده شده است، کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و [لی] آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است؛ مگر نمی اندیشید؟»، (قصص، ۶۰).

۵. پرورش گرایش به کمال جویی

هر انسانی مایل است به طریقی رشد کند و از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب برسد. سیر از مرحله‌ای پایین به سوی مرحله‌ای بالاتر ریشه در گرایش درونی انسان دارد. تکاپوی انسان برای ایجاد تغییر در عرصه‌های مختلف زندگی پاسخی به تمایل درونی برای ایجاد تحول در زندگی است. اگرچه هر تحولی منجر به تکامل نمی‌گردد و هر تغییری موجب دستیابی به وضعیت بهتر نمی‌شود، اما به هر حال انگیزه رسیدن به وضعیت مطلوب‌تر است که سبب حرکت می‌شود و به جرأت می‌توان ادعا کرد که اگر کمال‌جویی و نیل به وضعیت بهتر، مبنای حرکت نبوده هیچ‌گاه فعالیت‌های انجام نمی‌شد.

انگیزه ← حرکت ← نیل به وضعیت مطلوب

منظور از این که گفته می‌شود یکی از اهداف واسطه‌ای پرورش کمال‌جویی در انسان است ناظر بر دو عامل گرایشی و شناختی انگیزش است. سیر تربیتی در دین بر محور تقویت عامل گرایشی یعنی تمایل به کمال و کمال‌جویی قرار گرفته است و انسان در صورتی می‌تواند به قرب الهی نازل شود که درصدد بسط و گسترش کمالات وجودی خود برآید. حتی گرایش‌های دیگر از قبیل حقیقت‌جویی، خداجویی و فضیلت‌جویی نیز با تکیه بر این گرایش قابل توجیه و تفسیر است و اگر گرایش به کمال در انسان وجود نداشته باشد تمایل به حقایق و فضایل و خداوند، که منبع همه کمالات است، مفهومی نخواهد داشت.

هدایت دینی ناظر بر عامل شناختی انگیزش است و به ما در انتخاب و گزینش کمالات کمک می‌کند. نقش دین در هدایت و جهت‌دهی به کمال‌خواهی انسان باعث می‌شود تا او انرژی خود را صرف امور پست و فانی نکند. کمالاتی از قبیل علم و دانش، فضایل اخلاقی، حقیقت‌طلبی و خداجویی از مواردی هستند که کسب آنها در دین مورد تأکید قرار گرفته است. از نظر قرآن، مظاهر دنیا موجب انحراف از مسیر کمال و ضلالت و گمراهی می‌شود^۱ و برعکس هر آنچه به نحوی به بعد جاودانه انسان یا به خدا بر می‌گردد.^۲ از مظاهر تقرب محسوب

۱. «ذُرِّينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أُوْتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ آمَنُوا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»، دوستی خواستنی‌های گوناگون از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزارها] برای مردم آراسته‌شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خداست. بگو: «آیا شما را به بهتر از اینها خبر بدهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند، نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است؛ در آن جاودانه بمانند، و همسرانی پاکیزه و [نیز] خوشودی خدا [را دارند]، و خداوند به [امور] بندگان [خود] بیناست.»، (آل عمران، ۱۴ و ۱۵).

«... قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى ...»، [برخورداری [از این] دنیا اندک، و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است.»، (نساء، ۷۷).

«... وَرَحْمَةٌ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»، و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.»، (زخرف، ۳۲).

۲. «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا»، مال و پسران زیور زندگی دنیاند، و نیکی‌های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگار بهتر و از امید [نیز] بهتر است.»، (کهف، ۴۶).

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَكِنَّ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَلْتَمُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای بازیگر برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است، آیا نمی‌اندیشید؟»، (انعام، ۳۲).

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»، «و برای خود توشعه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است، و ای خردمندان! از من پروا کنید.»، (هود، ۸۶).



می‌شود؛ مانند تقوا، صبر^۲، توبه^۳، روزه^۴، نماز^۵ و همچنین کارهای مثبت اجتماعی از قبیل صلح^۶، اعطای صدقه و دستگیری از مستمندان^۷ رسیدگی به یتیمان^۸ و رعایت حقوق دیگران^۹.

در منطق قرآن محور قرار دادن خدا و توجه به او در مسیر زندگی جامع تمام این کمالات است و هر یک از این امور مظاهر و جلوه‌هایی از آن هستند. رمز موفقیت ما نیل به قرب الهی است.^{۱۰}

۱. «... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِي يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»؛ «و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است، و ای خردمندان! از من پروا کنید.»، (بقره، ۱۹۷).

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»؛ «ای فرزندان آدم، در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است، و [لی] بهترین جامه، [لباس] تقواست. این از نشانه‌های [قدرت] خداست، باشد که متذکر شوند.»، (اعراف، ۲۶).

۲. «... وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است.»، (نساء، ۲۵).
«وَلَيْسَ صَبْرُكُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ * وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ...»؛ «و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست.»، (نحل، ۱۲۶ و ۱۲۷).

۳. «... فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ...»؛ «[با این حال] اگر [از کفر] توبه کنید آن برای شما بهتر است.»، (توبه، ۳).

۴. «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ...»؛ «و اگر بدانید، روزه گرفتن برای شما بهتر است.»، (بقره، ۱۸۴).
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا بُدِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز جمعه ندا در داده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید، و داد و ستد و واگذارید. اگر بدانید این برای شما بهتر است.»، (جمعه، ۹).
۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید.»، (حج، ۷۷).

۶. «... وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ...»؛ «سازش بهتر است.»، (نساء، ۱۲۸).

۷. «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ...»؛ «و کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند، هرگز تصور نکنند که آن [بخل] برای آنان خوب است، بلکه برایشان بد است.»، (آل عمران، ۱۸۰).
«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ «و اگر [بدهکارتان] تنگدست باشد، پس تا [هنگام] گشایش، مهلتی [به او دهید]؛ و [اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد] بخشیدن آن برای شما بهتر است - اگر بدانید.»، (بقره، ۲۸۰).

۸. «... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحُ لَهُمْ خَيْرٌ...»؛ «و درباره یتیمان از تو می‌پرسند، بگو: به صلاح آنان کار کردن بهتر است.»، (بقره، ۲۲۰).
۹. «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ «و چون پیمان می‌کنید، پیمانه را تمام دهید، و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و خوش فرجام‌تر است.»، (اسراء، ۳۵).

۱۰. «... وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»؛ «و خدا بهتر و پایدارتر است.»، (طه، ۷۳).

«... إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ «آنچه نزد خداست - اگر بدانید - همان برای شما بهتر است.»، (نحل، ۹۵).

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»؛ «ولی کسانی که پروای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند باغ‌هایی خواهند داشت که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. در آنجا جاودانه بمانند؛ [این] پذیرایی از جانب خداست، و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.»، (آل عمران، ۱۹۸).

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ قَبْدَلِكُمْ فَلْيَنْفِرْ حَوْا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»؛ «بگو: به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند.»، (یونس، ۵۸).



۶. پرورش گرایش به زندگی اجتماعی

منشأ تمایل انسان به برقراری ارتباط با دیگران هرچه باشد، دارای نمودی گسترده است. اگر جلوه‌های گسترده ارتباط انسان‌ها با یکدیگر را از ابتدای تاریخ تا کنون مورد توجه قرار دهیم به این نکته پی می‌بریم که نوعی تمایل و گرایش به ایجاد پیوندهای اجتماعی و برقراری ارتباطات در آدمی وجود دارد؛ اما اینکه منشأ و سرچشمه این تمایل، فطرت، غریزه یا نیازها و احتیاجات فرد است موضوع دیگری است.^۱ به هر حال، اختلاف نظر درباره این مطلب، مانع بحث ما در شناخت این گرایش درونی و تقویت و هدایت آن نمی‌شود. هیچ یک از دیدگاه‌های مطرح شده در این زمینه به معنای نفی اصل گرایش مذکور نیست؛ زیرا در هر یک از آنها اصل گرایش به زندگی اجتماعی پذیرفته شده و تفاوت تنها در ریشه و منشأ آنهاست. از این رو اگر بنا به فرض، این گرایش ریشه فطری و درونی نداشته باشد و صرفاً منشأ آن نیاز و احتیاج آدمی باشد تغییری در اصل موضوع نمی‌دهد. توجه بسیاری از متون دینی به این جنبه از وجود انسان نشان‌دهنده اهمیت ارتباطات اجتماعی و تعاملات میان‌فردی است. اگر

۱. در این زمینه سه نظریه اساسی وجود دارد:

(۱) انسان طبیعتاً موجودی اجتماعی است و در نهاد او گرایش به اجتماع وجود دارد. ارسطو سردمدار این عقیده می‌گوید: صفت سخن‌گویی و تکلم که از ویژگی‌های انسان است بیانگر طبع اجتماعی اوست (کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه ایران و روم؛ ترجمه جلال‌الدین مجتبی، ص ۴۰۱). ابن مسکویه نیز معتقد است انسان به صورت طبیعی به انس با دیگران گرایش دارد (ابن مسکویه؛ تهذیب الأخلاق و تطهیر الأغرراق؛ ص ۱۱۸)، همچنین آلفرد آدلر روان‌شناس معروف معتقد است که در میان آدمیان یک علاقه و اشتیاق فطری برای پیوند با دیگران وجود دارد. این میل در رابطه اولیه مادر و فرزند ظاهر می‌شود و بعدها به روابط اجتماعی، همانندسازی گروهی و همدلی با دیگران تعمیم می‌یابد (موری، ادوارد جی؛ انگیزش و هیجان؛ ترجمه محمدتقی براهنی، ص ۱۱۶).

(۲) برخی از فلاسفه و روان‌شناسان ضرورت‌های زیستی و نیاز افراد را به یکدیگر منشأ پیدایش حیات اجتماعی دانسته‌اند. فارابی می‌گوید: انسان از انواعی است که تأمین ضروریات زندگی برای او و نیز رسیدن به بهترین حالات روحی جز از راه پدید آمدن جامعه امکان‌پذیر نیست (فارابی؛ سیاست المدینه؛ ص ۶۹). علامه طباطبایی در این زمینه چنین می‌گوید: معنای این که گفته‌اند انسان مدنی بالطبع است این است که ضرورت‌های زیستی او را به سوی حیات اجتماعی می‌کشاند، زیرا به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را تأمین کند (علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۲۱).

(۳) برخی دیگر از اندیشمندان، گرایش اجتماعی را مشتق از گرایش‌های دیگر نظیر صیانت ذات یا کمال‌جویی می‌دانند. خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری اظهار می‌دارد که جامعه‌گرایی معلول گرایش کمال‌جویی فطری است.

در قرآن تنها به این نکته اشاره شده که انسان دارای این گرایش است و درباره این که منشأ آن چیست مطلبی عنوان نشده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»، «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید و در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیز‌گارت‌ترین شماست. بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.» (حجرات، ۱۳).

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا»، «او است کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد، و پروردگار تو همواره تواناست.» (فرقان، ۵۴).



فعالیت‌های انسان را به دو دسته فعالیت‌های فردی و فعالیت‌های اجتماعی تقسیم کنیم، فعالیت‌های اجتماعی و ارتباطات او با افراد و گروه‌های مختلف جامعه به مراتب بیشتر از فعالیت‌های فردی خواهد بود. نهادهای گوناگون اجتماعی از خانواده گرفته تا مدرسه و دانشگاه و غیره بر زندگی فردی و انتخاب‌های شخص تأثیر می‌گذارد. به طوری که می‌توان گفت بسیاری از انسان‌ها تحت تأثیر باورهای مردم و فرهنگ اجتماعی زمان خود به تصمیم‌گیری می‌پردازند و مقهور آنها هستند. جدایی از اجتماع و بی‌نیازی از انسان‌ها در طول تاریخ امری محال و غیرممکن تلقی می‌شده است. آدمی برای رفع نیازهای خود، چه نیازهای زیستی و غریزی و چه نیازهای روحی، ناچار به عضویت در گروه‌های مختلف اجتماعی است و هرچند گاهی قطع ارتباط با مظاهر گوناگون اجتماع بشری ملاحظه شده است، اما هرگز انقطاع کامل از اجتماع نه امکان‌پذیر است و نه مطلوب. تقویت بسیاری از قوا و توانایی‌های انسان از جمله زبان، تفکر، عواطف و احساسات در گروه ارتباطات و تعاملات اجتماعی است. دیدگاه اسلام نسبت به حیات اجتماعی انسان حتی بر بسیاری از فعالیت‌های عبادی تأثیر گذاشته و اعمال عبادی‌ای که به صورت گروهی انجام می‌گیرد بسیار مورد توجه قرار گرفته است. از این رو وقتی مسأله پرورش گرایش به زندگی اجتماعی از نظر دین مطرح می‌گردد هم ناظر بر تقویت و رشد آن است و هم ناظر بر جهت‌مند کردن آن. مقصود از تقویت، پرورش این دو جنبه از وجود آدمی به نحوی است که زمینه فردگرایی از بین برود و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی مورد استقبال قرار گرفته، گرایشی قوی به فعالیت در کنار دیگران در شخص به وجود آید. در واقع اگر این نوع گرایش رو به خاموشی بگذارد با انبوهی از تمایلات و خواسته‌های گوناگون مواجه می‌شویم که هر یک سد راه دیگری است.

ج) تقویت اراده

شکی نیست که اساس و مبنای دین بر پایه اختیار آدمی پی‌ریزی شده است. مفاهیمی از قبیل هدایت، پاداش و کیفر حاکی از دیدگاه خاص دین نسبت به انسان است که او را به موجودی مختار و صاحب اراده می‌داند و با توجه به این امر وی را مورد خطاب قرار می‌دهد.

مهم‌ترین روش تقویت اراده از نظر دین عبارت است از ایجاد نوعی دلبستگی به منبعی مستقل که از قدرت، توانایی و علم و آگاهی در سطح عالی برخوردار باشد. انسان در صورتی می‌تواند خود را در برابر حوادث و مشکلات مصون نگه دارد که نوعی توانایی در خود ایجاد کرده باشد. این توانایی درونی به انحاء و طرق مختلف و در سطح متفاوت ایجاد می‌گردد. مهم این است که ما منشأ قدرت یافتن و توانمند شدن خود را چه امری قرار دهیم. آنچه مسلم است این است که عوامل خارجی بدون دخالت انسان توانایی اثرگذاری بر نفس و اراده وی را ندارد. از نظر دین تنها عاملی که می‌تواند اراده و توانایی انسان را تقویت کند و او را آماده پذیرش مراحل عالی‌تر رشد و تعالی نماید، ارتباط با خدا و تقویت این ارتباط است. در این دیدگاه، انسانی که به خدا تمسک می‌کند و

او را محور نیات، گرایش‌ها و افعال خود قرار می‌دهد به هر اندازه و میزانی که در این امر توفیق یابد، از قدرت و توانایی بیشتر و اراده قوی‌تر برخوردار می‌گردد. در منطق دین، تمسک به غیرخدا به معنای تضعیف گرایش‌های باطنی‌ای است که موجب رشد و تعالی انسان می‌شود. بیان این مطلب مهم است که تقویت اراده لزوماً به معنای به کارگیری آن در مسیر الهی باشد. چه بسیارند انسان‌هایی که علم، مقام، ثروت و غیره را هدف خود قرار می‌دهند، و با اراده‌ای بسیار قوی و روحیه‌ای خستگی‌ناپذیر در راه رسیدن به این اهداف تلاش کرده، در این راه از سایر دلبستگی‌ها و لذات زندگی چشم می‌پوشند و حتی جان خود را بر سر آنها می‌گذارند. با توجه به این، تقویت اراده به معنای جهت‌مند شدن و جهت‌گیری آن به سوی یک هدف متعالی نیست. آنچه از نظر دین در باب تقویت اراده مطرح می‌شود همین جهت‌مند کردن آن به سوی خداست. در واقع ارتباط دین با انسان از حیث این است که او موجودی صاحب اراده است در دو بعد ظاهر می‌گردد: یکی این که اراده خود را تقویت کند و پرورش دهد و از ضعف و سستی در انجام امور اجتناب کند و دیگر این که پرورش اراده را هدف‌دار کرده، صرفاً در مسیر خدایی از آن استفاده کند.

اهداف تربیتی اسلام در خصوص ارتباط انسان با دیگران

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در دین مورد توجه قرار گرفته ارتباط انسان با انسان در زمینه‌های مختلف است. بیان احکام دین در این مقوله به صورت اهداف واسطه‌ای نیازمند رشد و ترقی آدمی برای دستیابی به هدف غایی است.

انسان به دلیل این که به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را رفع کند به برقراری ارتباط با دیگران اقدام می‌کند. تمایل او به رفع نیازهایش از یک طرف و میل به تعالی و کمال از طرف دیگر دو انگیزه قوی‌ای است که او را به برقراری ارتباط در سطوح مختلف بر می‌انگیزد. بنابراین، برای بررسی افق‌های ارتباطی انسان‌ها در چهارچوب دین، باید نیازهای اصولی برای رسیدن به کمال را که منشأ اینگونه ارتباطات است مورد توجه قرار گیرد. بحث درباره اهداف واسطه‌ای در این مقوله به شرح زیر تقسیم می‌شود:

۱. هدف‌های تربیتی در خصوص پیامبر (ص) و ائمه (ع) و جانشینان آنها

انسان برای رشد و تکامل احتیاج به مربی و هدایت‌گری الهی دارد. اگرچه ما در زمان پیامبر (ص) و ائمه (ع) زندگی نمی‌کنیم، اما با بهره‌گیری از تعالیم آن بزرگواران می‌توانیم در مسیری که از جانب آنها مشخص شده است حرکت کنیم و دچار انحراف نشویم. توجه به احادیث و سیر زندگی بزرگان دین، ما را با ارکان هدایت و تعالی آشنا می‌سازد. از نظر اسلام بهره‌مندی از شرایع دین و احکام الهی صرفاً با تأسی به کردار و سنت

معصومان (ع) میسر است؛^۱ لذا در شریعت اسلام پیروی از ولایت که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) آغاز و فقیه جامع الشرایط (در دوران غیب) و سرانجام حضرت مهدی (عج) ختم می‌گردد، لازم و واجب شمرده شده است.^۲

۲. هدف‌های تربیتی در خصوص معلم یا فراگیرنده

احتیاج روزافزون انسان به کسب علم و دانش و قرار گرفتن در مسیر تکامل علمی و معنوی او را به ایجاد ارتباطی نوین در حیطهٔ تعلیم و تربیت سوق داده است. این امر در گذشته به صورت یک نوع ارتباط بسیط و ساده در قالب ایجاد رابطه با معلم یا فراگیرنده تحقق می‌یافت، اما گسترش تعلیم و تربیت و شکل‌گیری نهادی مستقل در این مقوله باعث پیچیده‌تر شدن ارتباطات گذشته و بنابراین اهداف تربیتی مورد نظر نیز به تبعیت از موضوع ارتباط شکل پیچیده‌تری به خود گرفته است. مقصود ما از ترسیم اهداف تربیتی در سلسله اهداف واسطه‌ای از نظر اسلام توجه به تک‌تک اموری که در نهاد آموزش و پرورش موضوع خاصی برای تربیت و پرورش عملی و معنوی قرار می‌گیرند نیست، بلکه صرفاً بیان خط‌مشی‌های کلی در این باب است. این خطی‌مشی‌ها ترسیم‌کنندهٔ جهت و هدف ارتباط با معلم یا متعلم و دیگر اجزای نهاد آموزش و پرورش در فرآیند آموزش است.

وظایف معلم در قبال شاگردان

ترسیم و تنظیم روابط معلم و شاگرد با قالب‌های برگرفته از اصول کلی تربیت دینی ما را متوجه دو محور می‌کند:

الف) وظایف معلم نسبت به شاگرد در زمینه القای مفاهیم تخصصی درسی

- صلاحیت و شایستگی در امر تعلیم. تدریس و تعلیم از مناصبی است که احراز آن به شایستگی و لیاقت و تخصص بستگی دارد. معلم در ایجاد ارتباط با شاگرد در صورتی موفق خواهد بود که آگاهی از موضوع درسی و قدرت انتقال مفاهیم را داشته باشد. بنابراین وارد شدن در موضوعی بدون تخصص و انتقال طوطی‌وار مطالب بدون درک آن نه تنها کمکی به شاگرد نمی‌کند، بلکه علاقه و انگیزه او را نسبت به آن رشتهٔ علمی از بین می‌برد.^۳

۱. قال الصادق (ع): لا يعرف الله و دینه و حدوده و شرائعه بغیر ذلک الامام، «معرفت به خدا و شناخت دین و احکام شریعت الهی به جز از طریق چنین امامی میسر نخواهد بود.» (بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۹۰).

۲. قال الباقر (ع): افضل ما يتقرب به العباد الى الله عزوجل طاعة الله و طاعة رسوله و طاعة اولی الامر، «بهترین امری که سبب تقرب و نزدیکی بندگان به خدا عزوجل می‌شود اطاعت از او و فرستاده‌اش و اولی‌الامر است.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۴).

۳. قال رسول الله (ص): المتشیع بما لم یعط کلابس ثوبی زور، «اگر کسی با تکلف نسبت به چیزی که به او داده نشده است اظهار بی‌نیازی کند بمانند کسی است که جامه‌ای را که متناسب او نبوده، پوشیده است.» (منیة المرید، ص ۶۰).



- توجه به استعداد شاگرد در القای مطالب. عدم عنایت معلم به سطح علمی و استعداد شاگردان و بی‌توجهی به شرایط یادگیری و مقدمات لازم برای ورود به بحث نه تنها درک مطالب را دشوار می‌سازد، بلکه سبب بی‌علاقگی و از بین رفتن انگیزه تحصیل در شاگرد می‌شود. از این رو گفته شده است عالم ربانی کسی است که مطالب ساده و آسان را قبل از معارف پیچیده و شکل به مردم تعلیم می‌دهد.^۱

- تلاش و کوشش برای تعلیم. علاقه معلم به آموزش سبب می‌شود تا او توان و انرژی خود را برای این امر حیاتی و مهم به کار گیرد و به تقویت بنیه علمی و تخصصی خود و ایجاد ارتباط مناسب‌تر با شاگردان اهتمام ورزد.

- استفاده از تشویق و تنبیه. یکی از مسائلی که معلم باید به آن توجه داشته باشد تشویق و تحریض شاگرد به فراگیری هرچه بیشتر مفاهیم درسی و بازداشتن او از تسامح در یادگیری مطالب است. بدیهی است نظام تشویق و تنبیه موجب بهره‌مندی بیشتر از فرآیند آموزش می‌شود.

- ارزشیابی روند تحصیل. معلم باید روشی را برای آگاهی از نتایج آموزش به کار بندد که میزان موفقیت او را در آموزش به درستی نشان دهد. امروزه طرق گوناگونی برای ارزشیابی روند تحصیل در سطوح مختلف ارائه شده است که استفاده از آنها هدف کلی از ارزشیابی را برآورده می‌سازد.^۲

ب) وظایف معلم از حیث جوانب ارتباطاتی

- حسن خلق و فروتنی. یکی از وجوه لازم در ارتباط معلم و شاگرد رعایت حسن خلق است.^۳ تواضع معلم نسبت به شاگرد سبب ایجاد انگیزه قوی در او و توجه بیشتر به محتوای آموزش می‌شود. برای برقراری پیوند عاطفی بین معلم و شاگرد قبل از این که از سوی شاگرد اقدامی صورت گیرد باید از طرف معلم زمینه‌های آن فراهم گردد. یک معلم خوب کسی است که در عین صلابت علمی و آموزشی قدرت اثرگذاری بر ابعاد وجودی و عواطف دانش‌آموز را نیز داشته باشد.

- کوشش در بذل علم. از وظایف دیگر معلم، تلاش برای انتقال علم است. کوشش برای فراگیری علم و دانش و بذل و انفاق آن، هم خدمت به فراگیرندگان است و باعث رشد و تکامل خود معلم می‌شود. امام

۱. صحیح بخاری، ج ۱، باب ۵۳.

۲. ذکر این نکته مهم است که چگونگی ارتباط معلم با شاگرد صرفاً در حد کلی قابل استنباط از منابع دینی است؛ لذا بهره‌مندی از روش‌های مطرح شده در علوم تربیتی، بالاخص روان‌شناسی تربیتی، ما را در نیل به این اهداف تربیتی یاری می‌دهد.

۳. از امام صادق(ع) نقل شده است که امیرالمؤمنین(ع) فرمود دانشمند واقعی دارای سه علامت و نشانه است: (۱) دانش و بینش، (۲) حلم و بردباری،

(۳) سکوت و آرامش و وقار. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۷).



صادق(ع) می‌فرمایند در نوشتاری از امیرالمؤمنین(ع) چنین خواندم: خداوند از جهال و نادانان پیمان نگرفت که برای کسب معرفت و آگاهی به دنبال علما و آگاهان بروند، مگر این که قبلاً از علما و دانشمندان پیمان گرفت که علم و آگاهی خویش را در اختیار آنان قرار دهند.^۱

- لزوم تطبیق عمل و گفتار معلم. بسیاری از مفاهیم، بار ارزشی و اخلاقی دارند و اگر با این هدف جزء محتوای آموزشی قرار گیرند که در شخصیت فرد رفتارهای او بروز نمایند باید ابتدا در شخصیت معلم و اعمال و رفتار او رسوخ کنند.^۲ تأثیرگذاری این قبیل آموزش‌ها منوط به محرویت آنها در گستره رفتارهای معلم است. به علاوه قرار گرفتن در جایگاه معلمی به معنای تقبل یک سری اصول اخلاقی است که باید در اعمال و رفتار معلم ظهور یابد، هرچند محتوای آموزشی، غیرارزشی و غیراخلاقی باشد. در واقع تأثیرگذاری اخلاقی معلم در گروه انجام امور اخلاقی به وسیله خود اوست.

- ایجاد خلوص نیت در شاگردان. منظور از خلوص نیت در فرآیند آموزش این است که معلم سعی کند فراگیرندگان را در مسیر هدف غایی قرار دهد و از توجه به حالات روحی و ارائه بینش غفلت نورد. او باید شاگردان را به این نکته متذکر سازد که علم و دانش ابزاری بیش نیست و آنچه مهم است کیفیت و جهت استفاده از این ابزار است.

- ایجاد علاقه به کسب علم و دانش در شاگردان. معلم باید فراگیرندگان را با استفاده از شیوه‌های مختلف به کسب علم و دانش تحریض و تشویق نماید، به نحوی که آنها با میل درونی و نه تحمیل خارجی درصدد کسب علم و دانش برآیند. دلسوزی معلم عامل مهمی برای ایجاد دلستگی در شاگردان نسبت به محتوای درسی و آموزشی است. دلسوزی به معنای عطف و احساس همدردی با شاگرد و درک احتیاجات و نیازهای او و اقدام برای برطرف کردن آنها باعث رفع بسیاری از مشکلات دانش‌آموزان می‌شود. از اموری که باعث ایجاد انگیزه بیشتر نسبت به علم و دانش می‌شود پرسیدن احوال شاگردان و رعایت مساوات در التفات و محبت به آنهاست.

با توجه به آنچه درباره کیفیت ارتباط معلم با شاگرد از نظر اسلام مطرح شد، به این نتیجه می‌رسیم که توجه به امور جزئی شاگردان و عنایت به نیازها و درخواست‌های آنها بسیار مهم است. این امر با نوعی نظام آموزشی منطبق است که در آن ابعاد خاص وجودی فراگیرنده محور توجه قرار می‌گیرد. اختلافات موجود بین

۱. منیة المرید، ص ۶۳.

۲. قال علی(ع): ثمره العلم العمل به، «میوه و ثمره علم، عمل کردن به آن است.»، (غررالحکم).

العلم بغير عمل وبال، «علم بدون عمل وبال است.»، (غررالحکم).

فراگیرندگان از حیث استعداد یا نیازها و خواسته‌ها از اهمیت خاصی برخوردار است و عنایت به آن سبب شکوفایی هر چه بیشتر نظام آموزشی می‌شود. بنابراین، نظام آموزشی‌ای که با عدم توجه به نیازهای فردی شخصیت فرد را در جمع مستحیل می‌سازد، نمی‌تواند پاسخگوی نظام تعلیم و تربیت اسلامی باشد.

۳. هدف‌های تربیتی در خصوص ارتباط با والدین

سیر وجود آدمی و تداوم نسل او در نظام خلقت، به واسطه وجود خود اوست و نقش آدمی در بقا و رشد و هدایت نسل خود ریشه در اعماق وجود انسان و ماهیت او دارد. حکمت الهی بر این تعلق گرفته است که والدین واسطه فیض الهی قرار گرفته، نقشی اساسی در تداوم حیات ایفا کنند و اهمیت این نقش در مجموعه آفرینش سبب عنایت خاص باری تعالی بدان شده است. وقتی بحث از اهداف تربیتی دین در خصوص ارتباط فرزند با والدین مطرح می‌شود ناظر بر یک نوع ارتباط جدید نیست. خداوند در انسان به طور تکوینی محبت و علاقه به والدین را قرار داده است. عطف و فرزند به والدین امری اعتباری و قانونی نیست و واسطه قرار گرفتن آنها در خلقت فرزند و نگهداری از او زمینه عطف و محبت فرزند را نسبت به والدین فراهم می‌آورد. عملکرد دین در خصوص ارتباط فرزند و والدین ناظر بر تعدیل علائق آنهاست. به طور مشخص می‌توان پرهیز از زیاده‌روی در اطاعت از والدین و اصرار بر متابعت از آباء و اجداد را، در صورتی که مقابله با حق قلمداد شود، به عنوان نمونه‌هایی از تعدیل در نوع ارتباط مطرح کرد؛^۱ چنانکه در قرآن پیروی از گذشتگان و موضع باطل آنها در خصوص بت‌پرستی و روی گردانی از خدا تقبیح شده است.^۲ بنابراین یکی از اهداف تربیتی اسلام در خصوص ارتباط فرزندان با والدین احتراز مسلک باطل آنهاست. این احتراز یک نوع احتراز تربیتی است که سبب تعدیل محبت به والدین می‌شود. در منطق دین هیچ امری نباید مانع از حقیقت‌جویی شود؛ لذا چون علقه و دل‌بستگی فرزند به والدین سبب تمسک او به آراء و نظرهای آنها و اکثرأ لغزش در مسیر هدایت می‌گردد؛ در دین، تعدیل دل‌بستگی و علاقه به والدین مورد توجه قرار گرفته است. این امر اگرچه به صورت کلی در قرآن در قالب بت‌پرستی و روی گردانی از توحید مطرح شده است، اما در جوامع امروزی به صورت‌های دیگر ظاهر می‌گردد. تمایل بسیاری از فرزندان به ادامه خطی مشی کلی پدرانشان در زندگی بدون تعقل و توجه به پیامدهای آن امری مرسوم و معمول است. آنان

۱. «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»، «یا بگوئید پدران ما پیش از این مشرک بوده‌اند و ما فرزندان پس از ایشان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟»، (اعراف، ۱۷۳).

«وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»، «بدینگونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آن که خوش گذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافتیم و ما از پی ایشان راهبریم.»، (زخرف، ۲۳)، همچنین رجوع کنید به: هود، ۱۰۹.

۲. «قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ آئْتُمْ وَابَاؤَكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»، «قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید.»، (انبیاء، ۵۴).
«وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ ابْتَغُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَلُوا بِلِ تَبِعُوا مَا آفَعْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُوا أَبَاؤَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»، «و چون به آنان گفته شد: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید؛ می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم.» آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند؟]»، (بقره، ۱۷۰).

با قبول اصول حاکم بر رفتار پدرانشان، قالب‌های جدیدتری را برای نیل به همان اهداف که بیشتر جنبه مادی دارند بر می‌گزینند و می‌پندارند که خود صاحب رأی نوین هستند؛ حال آن که با پافشاری بر اصول کهنه آباء و اجداد خود هدف و مقاصد آنها را با رنگ و جلای تازه احیا می‌کنند. لازم است ذکر شود مقابله با توحید صرفاً در بت‌پرستی و مادی‌گرایی خلاصه نمی‌شود، بلکه صور متعددی دارد که غرور و نخوت و سرسپاری به دنیا و مظاهر آن، مخصوصاً در قرن حاضر، از نمونه‌های بارز آن است.

پس از بیان این وجه تربیتی که قبلاً نیز در باب اهداف شناختی از دیدگاه دیگر مورد بررسی قرار گرفت، به بررسی اهداف تربیتی از بُعد ایجابی می‌پردازیم.

۱- احترام به والدین

منظور از احترام به پدر و مادر چیست؟ این که بر ما لازم و واجب است حرمت آنها را حفظ کنیم به چه معناست و چگونه می‌توانیم این کار را انجام دهیم؟ مسأله احترام و حفظ حرمت از دو جنبه قابل بررسی است: الف) این که منشأ و مبنای احترام به دیگران چیست و ب) چگونه می‌توان آن را تحقق بخشید و در این راه از چه وسایلی می‌توان استفاده کرد.

در پاسخ سؤال اول باید گفت اساساً انسان در صورتی اقدام به عمل می‌کند که به نحوی نیاز درونی‌اش را پاسخ گوید. یکی از اعمالی که ریشه در نیاز درونی انسان دارد، احترام به دیگران و حق‌شناسی نسبت به کسانی است که در رفع احتیاجات و نیازهای وی نقش دارند. تفاوت عملکرد آدمی در زمینه احترام به دیگران، حکایت از قوت و ضعف این نیاز در انسان دارد. به طور کلی می‌توان گفت هر کس نقش بیشتری در رفع احتیاجات شخص ایفا کند نزد او از احترام بیشتری برخوردار خواهد بود. اختلاف در نحوه برخورد با دیگران و میزان توجه به آنها ناشی از میزان تأثیر نیروی خارجی در رفع نیازها و احتیاجات انسان است و او به تناسب کمک دریافت شده، درصدد پاسخ‌گویی به نیروی یاری‌دهنده بر می‌آید. این امر در مقوله ارتباط انسان با خدا به شدیدترین و قوی‌ترین حالت تجلی می‌یابد و ماهیتی حق‌شناسانه و شکرگزارانه پیدا می‌کند؛ اما نکته‌ای که باید بدان توجه شود این است که ما مخلوق خداوندیم و هرچه داریم از اوست؛ پس خضوع و شکرگزاری نسبت به خداوند به منزله پاسخی نیست که برطرف‌کننده نیاز و احتیاجی در او باشد. بنابراین احترام در این مقوله به همان معنای شکرگزاری است و فواید آن به خود ما برمی‌گردد نه خدا.

از این مقوله که بگذریم، مسأله احترام در خصوص ارتباط با والدین مطرح می‌گردد که از این نظر در مرتبه‌ای بعد از مقوله ارتباط با خدا قرار دارد. در خصوص احترام به والدین نیز به سختی می‌توان ماهیت حق‌شناسی را از احترام جدا کرد. به سخن دیگر، با توجه به این که حق‌شناسی و سپاسگزاری به منزله نوعی پاسخ‌گویی به کسی



است که به نحوی گره‌ای از مشکل ما باز کرده است، متضمن نوعی یاری‌رسانی و کمک متقابل به اوست، اما احترام از دیدگاهی دیگر به معنای حفظ حرمت و ارزش فرد مقابل و رعایت شأن اوست. احترام به معنای حریم قائل شدن برای اشخاص هم جنبه ایجابی دارد و هم جنبه سلبی. گاهی با رعایت حق دیگران احترام آنها را حفظ می‌کنیم و گاهی با پرهیز و اجتناب از اموری که خدشه‌ای به منزلت و شأن آنها وارد می‌کند. در منطق قرآن حریم والدین در طول حفظ حریم خدا و در مرتبه بعد از آن قرار گرفته است.^۱ این هدف تربیتی از چنان اهمیتی برخوردار است که به انحای مختلف بر آن تأکید شده است. گاهی خداوند اخذ عهد و پیمان را واسطه در حفظ احترام قرار می‌دهد و گاهی تصریح بر این مطلب می‌کند و زمانی با سفارش و توصیه به این امر مهم می‌پردازد.

درباره این که ما با چه ابزاری می‌توانیم به این امر جامه عمل بپوشانیم باید گفت از نظر اسلام همان طور که در آیات قرآنی گذشت نیکی و احسان به پدر و مادر جزء لاینفک مقوله احترام به آنهاست. نیکی و احسان از اهمیتی برخوردار است که سبب علو مقام انسان و نیل به ارزش‌های والا می‌شود، به طوری که خداوند یکی از علل دستیابی یحیی را به نبوت، نیکی به والدین ذکر کرده است. در واقع نیکی و احسان، روش‌هایی کلی برای نیل به هدف تربیتی موردنظر ما یعنی حفظ حرمت و احترام به والدین است. احسان و نیکی به والدین در صورتی کامل خواهد بود که همراه خضوع و خشوع و حتی در برخی از موارد، قرین نوعی ذلت و خواری در برابر آنها باشد. به تعبیر شیوای قرآن، فرزند باید بال‌مهربانی و خضوع و فروتنی را در برابر والدین خود بگستراند^۲ و از این

۱. «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...»، «بگو: «بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید؛ و به پدر و مادر احسان کنید.»» (انعام، ۱۵۱).

۲. «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...»، «پروردگار تو مقرر کرد که جز او مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید.» (اسراء، ۲۳).

۳. «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...»، «و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید.» (نساء، ۳۶).

۴. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...»، «و چون از فرزندان بنی اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: جز خدا نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید.» (بقره، ۸۳).

۵. «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»، «پروردگار تو مقرر کرد جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] «أف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها شایسته سخن بگوی. و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خردی پروردند.» (اسراء، ۲۳ و ۲۴).



رهگذر توقع کسب عزب و شوکت داشته باشد. درست همانطور که با خضوع و خشوع بیشتر در برابر خداوند عزت می‌یابد.

۲- حق‌شناسی در مقابل والدین

یکی از ارکان اهداف تربیتی در ارتباطات متقابل، حق‌شناسی و سپاسگزاری در برابر نعمت و مساعدتی است که به نحوی نیازها و مشکلات انسان را حل می‌کند. اگر ملاک در حق‌شناسی و سپاسگزاری میزان دخالت عامل مقابل در رفع احتیاج باشد، باید گفت سپاسگزاری در برابر والدین بعد از حق‌شناسی در برابر خداوند تعالی است و نسبت به آن در درجه دوم اهمیت قرار دارد. ارج نهادن زحمات و تلاش والدین برای پرورش و رشد فرزند، صرفاً از طریق سپاسگزاری و حق‌شناسی خاص میسر است.^۱ بنابراین همانطور که کفران نعمت و اجتناب از توجه به حق منعم، عقوبت ابدی را به دنبال دارد؛ روی‌گردانی از والدین و کوتاهی در حق آنها موجب دوری از مسیر قرب الهی می‌گردد. یکی از تعالیم تربیتی اسلام که از بارزترین مصادیق حق‌شناسی درباره والدین است طلب خیر و برکت برای آنها در قالب دعاست که نوعی اتحاد با آنها به شمار می‌رود و در قرآن به صورت طلب غفران و بخشایش به آن اشاره شده است.^۲ مسأله حق‌شناسی از والدین از چنان اهمیتی برخوردار است که ضلالت و گمراهی آنها مانع از طلب هدایت و غفران و خیر و احسان الهی برای آنها نمی‌شود، چنان که حضرت ابراهیم(ع) برای هدایت عموی بت‌پرست خود که سرپرستی او را به عهده داشت از هیچ کوششی دریغ نورزید و برای او طلب آمرزش کرد.^۳

۴. هدف‌های تربیتی در خصوص رابطه با همسر

یکی از مهم‌ترین وجوه ارتباطاتی انسان با دیگران از حیث کمی و کیفی، ارتباط با همسر است. این ارتباط ریشه در اعماق گرایش‌ها و نیازهای روحی و روانی انسان دارد. خداوند همانطور که گرایش‌ها و نیازهایی را در وجود آدمی قرار داده است، امکان پاسخ به آنها را نیز فراهم کرده است. آنچه به طور مشخص از هدف بودن این بعد در کنترل ارتباط دو همسر با یکدیگر مطرح می‌شود این است که اولاً نفس ارتباط و ثانیاً کیفیت آن تحت

۱. «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَوَصَّأَهُ فِي عَمَلَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِتَى الْمَصِيرُ»، «و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. [آری، به او سفارش کردیم] که شکر گزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی اوست.»، (لقمان، ۱۴).

۲. «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»، «پروردگارا، روزی که حساب برپا می‌شود، بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای.»، (ابراهیم، ۴۱)، همچنین رجوع شود به: نوح، ۲۸.

۳. «وَاعْفِرْ لِي يَا رَبِّ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِحِينَ»، «و بر پدرم ببخشای که از گمراهان بود.»، (شعراء، ۸۶).

تأثیر بایدها و نبایدهای شرعی شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد و صرفاً در این شکل خاص است که می‌توان به هدف مورد نظر دین از برقراری این گونه ارتباط نایل شد. هدف از ازدواج و تشکیل خانواده تداوم نسل و سیراب گشتن عواطف و احساسات و آرامش یافتن است. از دیدگاه دینی انسان‌ها و جامعه بشری در پرتو این آرامش می‌توانند رشد کرده، به تعالی و تکامل یعنی قرب الهی نایل شوند؛ بحثی که مطرح می‌شود تبیین کیفیت ارتباط هر فرد با همسرش و جایگاه این ارتباط در روابط انسانی است. در واقع وقتی بحث از نحوه ارتباط با همسر مطرح می‌شود، عوامل تقویت بنیه و اساس خانواده و تزلزل آن مورد توجه قرار می‌گیرد. آنچه در ابتدا مورد بحث ماست آگاهی از عوامل دخیل در تقویت نظام خانواده و حفظ ارکان آن است و این که از نظر اسلام چه عواملی در استحکام روابط خانوادگی مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کنند؛ آنگاه نقش عوامل مذکور را به عنوان اهداف تربیتی اسلام در انسجام خانواده مد نظر قرار دهیم. به طور کلی نیازهایی که همسران به یکدیگر دارند به دو دسته روحی و مادی تقسیم می‌شود و به تبع آن عوامل دخیل در رفع آن دو نیاز به دو دسته عوامل روحی و مادی تقسیم می‌گردد:

الف) تأمین نیازهای روحی. انسان به حکم این که موجودی عاطفی است و پاسخ‌گویی به بسیاری از نیازهای خود را در گرو ایجاد ارتباط با دیگران می‌داند، همواره در صدد برقراری رابطه با دیگر انسان‌ها برای رفع این نقصان و احتیاج وجودی برمی‌آید. نیازهای روحی انسان ریشه در اعماق جان او دارند و به وسیله عوامل و ابزاری خاص قابل رفع هستند. آتشفشان نیازهای سرکش و ملتهب انسان تنها با نوازش و مهر و محبت آرام می‌گیرد و در دیدگاه دین، کسب آرامش و محبت دو عامل اساسی در ایجاد پیوند و استمرار آن است.

- محبت. نیاز به محبت و محبوب واقع شدن جزء نیازهای اساسی انسان است.^۱ زندگی آکنده از عشق و محبت، زمینه مناسبی برای پیشرفت و ترقی انسان فراهم می‌کند. مهم‌ترین و بارزترین اثر تربیتی محبت، علو و رفعت ایمان است^۲ که از توجه به غیر و تلاش در رفع احتیاجات او ناشی می‌شود؛ غیری که به عنوان همسر مورد توجه قرار می‌گیرد و چشم دل را از هرزگی و فحشا به سوی عفاف و تقوا سوق می‌دهد.^۳ در مقابل، ناسازگاری و

۱. رسول اکرم (ص) فرمودند: «قول الرجل للمرأة أتی حبك لا يذهب من قلبها أبداً»، «این گفتار که مرد به همسرش بگوید من تو را دوست دارم، هرگز از دل او بیرون نمی‌رود.»، (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۰).

۲. امام صادق (ع) فرمودند: «به همان میزان که محبت نسبت به زنان زیاد شود ایمان متکامل تر می‌گردد.»، (وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱، ح ۱۰).

۳. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «جلوس المرء عند عیاله أحب الی الله تعالی من اعتکاف فی مسجدی هذا»، (میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۸۷).

ان المرء لیوجر فی رفع اللقمة الی فی امرأته، (المحججة البیضاء، ج ۳، ص ۷۰).

إذا سقی الرجل امرأته اجر، (میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۸۶).

ما من امرء تسقی زوجها شربة من ماء الا کان خیراً لها من عبادة سنة، «هر زنی که همسرش را با شربتی از آب سیراب کند، خیری معادل یک‌سال عبادت نصیب او می‌شود.»، (وسائل الشیعه؛ ج ۱۴، ص ۱۲۳).



تنش مورد نفرت قرار گرفته است؛ زیرا محیط پر آشوب، عامل استمرار زندگی خانوادگی یعنی محبت را از بین می‌برد.^۱

- آرامش. دستیابی به آرامش یکی از اهداف اساسی ازدواج عنوان شده است.^۲ آنس با یکدیگر و احساس آرامش در کنار همسر محصول تداوم محبت و انجام وظایف هر یک نسبت به دیگری است و بدین لحاظ در دیدگاه دین، وجود همسر به عنوان نعمت و موهبت الهی قابل حق شناسی و شکرگزاری ویژه است.^۳ خوش رفتاری، سازگاری، گذشت و چشم‌پوشی از خطاهای یکدیگر از عوامل تثبیت آرامش در خانواده است.^۴

ب) تأمین نیازهای مادی

نیاز جنسی. این نیاز یکی از ابتدایی‌ترین نیازهایی است که منجر به وصلت و تداوم آن می‌گردد؛ حتی یکی از تأویل‌های بارز در باب کسب آرامش و سکون در کنار همسر، با رفع نیاز جنسی به طور مستقیم ارتباط دارد.^۵

نیاز اقتصادی. وظیفهٔ مرد نسبت به رفع نیازهای اقتصادی همسرش از جمله مواردی است که در اسلام بر ضرورت آن تأکید شده است. پیامبر(ص) در پاسخ زنی که از حق خود بر شوهرش سؤال کرده بود، چنین فرمودند: «از حقوق لازم شوهرت این است که از آنچه خود می‌خورد، خوراک تو را نیز تأمین نماید و از همان لباسی که از خود می‌پوشد، تو را بپوشاند.»^۶ ایجاد رفاه در خانواده و آسان‌گیری از مسائل مهم در ارتباط اقتصادی بین زن و مرد است.^۷

۱. امام صادق(ع) فرمودند: «حتماً ملعون است آن زنی که همسرش را اذیت می‌کند و او را در غم فرو می‌برد و حتماً با سعادت است زنی که شوهرش را اکرام می‌کند، او را اذیت نمی‌کند و در تمام احوال فرمانبردار او است.» (بحارالانوار؛ ج ۱۰۳).

۲. «وَبَيْنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، «و از نشانه‌های او این که از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام‌گیری، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است.» (روم، ۲۱).

۳. امام سجاده(ع) فرمودند: «حق همسر (زن) آن است که بدانی خدا او را وسیله آرامش و انس قرار داده و تو را از اضطراب نگاه می‌دارد و بدین جهت لازم است و که هر یک از شما مرد و زن، خدا را به خاطر همسرش سپاس گوید و بداند که او، برایش نعمت و موهبتی الهی است و واجب است با او معاشرت نیکو داشته باشد و او را اکرام نماید و با او سازگاری کند.» (تحف العقول؛ رساله حقوق امام سجاده(ع)، ص ۲۶۲، حق ۱۹).

۴. حضرت علی(ع) فرمودند: «با همسر (زن) خود در هر حالی مدارا کن و معاشرت با او را نیکو ساز تا زندگی شما صفا داشته باشد.»

۵. امام سجاده(ع) فرمودند: «موضع السكون إليها قضاء اللذاة التي لا بد من قضائها و ذلك عظيم»، «محور و عامل سکون همان اشباع غریزه جنسی و لذت بردن از یکدیگر است که در زندگی خانوادگی امری ضروری است.» (تحف العقول؛ رساله حقوق، حق ۱۹).

۶. امام سجاده(ع) فرمودند: «محبوب‌ترین شما در نزد خدا آن کسی است که برای رفاه خانواده خویش کوشش بیشتر نماید.» (تحف العقول، ص ۲۰۱).

۷. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۸.



۵. هدف‌های تربیتی در خصوص رابطه با فرزند

بحث ما درباره سلسله اهداف واسطه‌ای که بین هدف غایی و اعمال و رفتار جزئی در نوسان هستند به اهداف تربیتی در فرآیند ارتباط والدین با فرزندان رسید. ارتباط با فرزند از یک سری اصول و قوانین خاص تربیتی پیروی می‌کند. در این نوشتار، ما درصدد بیان رئوس و عناوین کلی تربیتی‌ای هستیم که به نحوی ما را در خصوص ارتباط با فرزند و پرورش او یاری می‌دهد. این عناوین کلی همان اهداف واسطه‌ای هستند که به عنوان محتوای تربیت باید به شکلی ملموس تر در دسترسی والدین قرار گیرند. ما درصدد بیان کیفیت تربیت فرزند و اهداف پرورشی از این نظر نیستیم، بلکه آنچه برای ما مهم است ارائه دیدگاه‌های دینی در خصوص ارتباط انسان با دیگران از جمله فرزندان است. به طور مسأله گرایش به فرزند و توجه به خواسته‌ها و نیازهای وجودی او محور تعیین اهداف واسطه‌ای در چهارچوب نظام تربیتی دینی است. با در نظر گرفتن گرایش قلبی و عشق و محبت والدین به فرزندان و تنظیم این تمایل و گرایش و جهت‌مند کردن آن به سوی هدف غایی، می‌توان اهداف واسطه‌ای را در نظام تربیتی اسلام تبیین کرد.

پرهیز از افراط و تفریط در پرورش فرزند

انسان به فرزند خود علاقه و تمایل خاصی دارد، به نحوی که حاضر است برای سلامت و حفظ امنیت او، خود را به خطر اندازد. احساسات و عواطف آدمی نسبت به فرزندش ریشه در اعماق وجود او دارد. علائق و عواطف تکوینی از سرچشمه خلقت در وجود انسان جاری گشته، درخت زندگی را با وجود فرزندان شکوفه باران می‌کند. احساس یگانگی با فرزند ریشه در اعماق روح و روان والدین دارد. آنچه مورد خطاب دین در گزاره‌های تربیتی است، توجه به همین جنبه است که همواره در معرض افراط و تفریط قرار می‌گیرد. زیاده‌روی در توجه به فرزند یا فروگذاری حق او دارای آثار منفی زیادی است و پرهیز از آن در گزاره‌های دینی مورد تأکید قرار گرفته است. در برخی از آیات تسامح در حق فرزندان و بی‌تفاوتی نسبت به آنها و کوتاهی در برآوردن نیازهایشان تقبیح شده است.^۱ همچنین از بین بردن فرزند به دلیل جنسیت او یا مشکلات مالی و بی‌توجهی به عواملی که منجر به استحکام ارتباط بین والدین و فرزندان می‌شود مورد نکوهش دین قرار گرفته است. برخی از روایات، مسأله تفریط و فروگذاری حق فرزندان را نوعی عقوق دانسته‌اند که از جانب فرزند بر پدر و مادر وارد می‌شود. به عبارت دیگر، همانطور که حق‌شناسی از والدین از جانب فرزند لازم است، حق‌شناسی از فرزندان نیز برای والدین

۱. «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا»، «و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید. ما بیمیم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم. آری، کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است.»، (اسراء، ۳۱)، همچنین رجوع شود به: انعام، ۱۴۰ و ۱۵۰.



ضروری است. از نظر اسلام، کوتاهی در برآورده کردن نیازهای اساسی (مادی و روانی) فرزندان و تباه کردن شخصیت و سرنوشت آنها، والدین را دچار نفرین الهی و مستوجب عقوبت فرزندان می گرداند.^۱

همانطور که تسامح و سستی در رسیدگی به نیازهای اصولی فرزند، مانعی بر سر راه تعالی والدین است، افراط و زیاده روی در توجه به او نیز مانعی مهم در صعود به قلّه قرب است. یکی از مهم ترین عواملی که انسان را در معرض لغزش قرار می دهد همین محبت و احساس دین نسبت به فرزند است. برخی چنان در دریای محبت فرزند غوطه ور می شوند که امکان بازگشت برای آنها باقی نمی ماند و اسیر امواج احساسات و عواطف شدید و خارج از کنترل می شوند. در منطق قرآن یکی از عرصه های امتحان همین محبت و علاقه به فرزند است.^۲ سعی در فراهم آوردن امکانات مادی از طریق غیر مشروع به بهانه اجرای وظیفه در برابر فرزند، اجتناب از جهاد در راه خدا و انجام تکالیف محول، و عدول از وظایف دیگر از آثار و نتایج منفی این افراط گرایی است.^۳

با توجه به مطالب بیان شده به این نتیجه می رسیم که اگر رابطه والدین با فرزندان از ضابطه مشخصی پیروی نکند و از افراط و تفریط مصون نباشد، نه تنها در پرورش و تربیت فرزند اشکال به وجود می آید، بلکه خود والدین نیز قابلیت لازم برای رشد و طی مراحل تکامل الهی را از دست می دهند.

۱. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «یَلِزِمُ الْوَالِدِينَ مِنَ عَقُوبِ الْوَلَدِ مَا يَلِزِمُ الْوَالِدَ لِهَمَا مِنَ الْعُقُوبِ»، همانطور که عقوبت گردنگیر فرزند می شود، گردنگیر والدین نیز می شود. (بحار الانوار؛ ج ۱۰۴، ص ۹۳).

«یَلِزِمُ الْوَالِدَ مِنَ الْحَقِّ لَوْلَدِهِ مَا يَلِزِمُ الْوَالِدَ مِنَ الْحَقِّ لَوْلَدِهِ»، همانطور که بر گردن فرزند حقوقی برای والدین است بر گردن والدین نیز حقوقی برای فرزندان است. (میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۲۳).

۲. «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»، و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند، و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. (انفال، ۲۸).

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»، اموال شما و فرزندان صرفاً [وسیله] آزمایشی [برای شما] است، و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. (تغابن، ۱۵).

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»، ای کسانی که ایمان آورده اید، [زنجار] اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگردانید، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارند. (منافقون، ۹).

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»، کسانی که کفر ورزیدند، هرگز اموالشان و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] از آنان دفع نخواهد کرد، و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه خواهند ماند. (آل عمران، ۱۱۶). همچنین رجوع شود به: آل عمران، ۱۰؛ مجادله، ۱۷؛ سبأ، ۳۷.

وظایف والدین در برابر فرزند

پیگیری مجدانه وظایف محول از جانب شرع برای تربیت فرزند کاملاً ضروری است. منظور از تربیت، توجه به پرورش و رشد فرزند در مراحل گوناگون با عنایت به ابعاد مختلف وجودی او یعنی ابعاد جسمانی، روانی و اجتماعی است. بنابراین، بحث درباره اهداف تربیتی در قالب توجه به وظایف والدین در مقابل فرزند و حقی که بر گردن آنها دارد، ناظر بر تعیین رئوس کلی حقوقی است که لازم است از جانب والدین کاملاً مورد توجه قرار گیرد. این حقوق عبارتند از:

۱. تأمین نیازهای فرزند. فرزندان نیز مانند همسر حقوقی دارند که ابتدایی ترین آنها تأمین نیازهای اولیه از قبیل خوراک، پوشاک، امنیت و همچنین ایجاد زمینه مناسب برای پرورش و رشد آنهاست.^۱ کوتاهی در برآورده نمودن نیازهای اولیه فرزند مانعی بر سر راه رشد و ترقی او در مراحل بالاتر به وجود می آورد. بنابراین، ایجاد فضای مناسب برای ترقی و تعالی فرزند از ابتدایی ترین وظایف والدین است.^۲

۲. محبت. یکی از ارکان تربیت فرزند، برقراری روابطی مناسب با او براساس محبت است؛ زیرا محبت به عنوان مهم ترین واسطه در برقراری رابطه، باید مورد توجه و عنایت ویژه قرار گیرد. آنچه از محبت در این بحث مورد نظر است، ایجاد شرایطی است که در آن محبت واقعی و معقولی نثار فرزند گردد و بدین ترتیب، معضل بی تفاوتی نسبت به او و سهل انگاری در تربیت حل شود. روایات بسیاری وجود دارد که دربرگیرنده لزوم محبت و ارزش عشق و علاقه به فرزندان است^۳ و با توجه به دیگر گزاره های تربیتی اسلام، دلالت بر این امر به عنوان واسطه ای برای ایجاد ارتباط تربیتی و پرورشی با آنها دارد.

۳. تربیت فرزند. بحث درباره تربیت فرزند از اهم مواردی است که در اسلام نسبت به آن تأکید شده است. رفع نیازهای فرزند و محبت به او، زمینه ساز تعالی او و نیل به مراحل بالای تربیتی است. بنابراین در یک ترتیب منطقی، مقوله تربیت در حکم هدف و غایت برای دیگر مقوله های ارتباطی با فرزند قرار می گیرد. تربیت فرزند در شکل گسترده و فراگیر آن تمام ابعاد وجودی او را در بر می گیرد. به نحوی که فروگذاری هر یک از ابعاد، اثری

۱. پیامبر(ص) در پاسخ به سؤالی کسی که از ایشان درباره حق فرزند سؤال کرد فرمودند: «و تضعه موضعاً حسناً»، یعنی باید زمینه و موقعیت نیکو برایش فراهم سازی.» (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۸، ح ۱).

۲. پیامبر(ص) در مورد مسئولیت سرپرستی به والدین می فرماید: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته. و الرّجل راع علی اهل بینه و هو مسؤول عنهم و المرأة راعیة علی اهل بیت بعلها و ولده و هی مسؤولة عنهم»، همه شما که سرپرستی زیردستانتان را به عهده داری نسبت به آنها مسئولید. مرد به عنوان سرپرست خانواده نسبت به آنها مسئول است و زن نیز نسبت به اهل بیت شوهرش و فرزندان او مسئول است.» (مجموعه ورام؛ ج ۱، ص ۶).

۳. قال الصادق(ع): «انّ یرحم العبد لشدّة حبّه لولده (من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۳۱۰).

قال رسول الله(ص): «من قبل ولده كتب الله له حسنة و من فرّحه فرّحه الله یوم القیامة»، (میزان الحکمة؛ ج ۱۰، ص ۶۹۹).



غیرقابل جبران بر روند زندگی و رشد فرزند به جا می‌گذارد. از نظر اسلام رئوس کلی آموزش‌های موردنیاز برای فرزندان شامل موارد زیر است:

- آموزش دانش‌ها و فنون. در هر زمانی به تناسب رخ نمودن نیازهای جدید، علوم و فنی‌های مطرح می‌شود که آشنایی با برخی از آنها، امکان حل مشکلات را فراهم می‌آورد. در واقع رفاه، آسایش و امنیت زندگی در گروه هموار نمودن پستی و بلندی‌های آن با غلتک علم و معرفت و فن و هنر است و این وظیفه والدین است که با توجه به اهمیت نقش علم و دانش در زندگی فرزندشان به آموزش آنها اقدام کنند و البته آموزش در هر زمانی به تناسب پیشرفت‌ها و نیازها متغیر است؛ از این رو اگرچه در زمان پیامبر (ص) آموزش کتابت (نوشتن)، شنا و تیراندازی از مهم‌ترین آموزش‌هایی بود که برای تربیت تن و روح به آنها پرداخته می‌شد؛^۱ اما در زمان فعلی با توجه به نیازهای موجود و تنوع محتوای آموزشی، بسنده کردن به این موارد نمی‌تواند هدف ما را از آموزش فرزندان برآورده سازد. در واقع سخنان پیامبر (ص) درباره مصادیق محتوای آموزشی ناظر بر تعیین خط‌مشی آموزش است. از نظر آن حضرت، کتابت دریچه‌ای به سوی کسب علم و دانش زمانه است؛ همچنین شنا نجات‌دهنده انسان از خطر بوده، موجب تندرستی و تقویت جسم می‌شود و حصول امنیت نیز در گرو کسب قدرت و آشنایی با ابزار لازم برای این امر است. بنابراین، خط‌مشی‌های کلی آموزش با توجه به مصادیق و محتوای متفاوت کنونی که منشأ در نیازهای جدید دارد، شکلی نوین و متعدد به خود می‌گیرد.

- آموزش آداب و تربیت اخلاقی. یکی دیگر از موارد آموزش به فرزندان آموختن آداب و سنن نیکو و تربیت اخلاقی آنهاست و رشد فضایل اخلاقی و جلوگیری از نفوذ رذایل از مهم‌ترین نتایج تربیت فرزندان است.^۲ آنچه در این راستا مهم است استفاده از شیوه‌های آموزشی در فرآیند تربیت و انتقال آداب و اخلاق نیکو به فرزند است. مسلماً محتوای لازم در این باب، از متن اسلام و قرآن قابل استخراج و استنباط است و اگر این محتوا در قالب شیوه‌های نوین مخصوصاً روش الگوپردازی قرار گیرد، اثر فزاینده‌ای در روح کودک به جا خواهد گذاشت.

۱. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «حقّ الولد علی والده ان یعلّمه الکتابه و السباحه و الرمايه»، «از حقوق فرزند بر پدر است که او را سواد، شنا و تیراندازی بیاموزد.» (میزان الحکمه؛ ج ۱، ص ۷۲۰).

«علّموا اولادکم السباحه و الرمايه»، «به فرزندان خود شنا و تیراندازی یاد دهید.» (وسایل الشیعه؛ ج ۱۲، ص ۲۴۷).

حضرت علی (ع) فرمودند: «مروا اولادکم بطلب العلم»، «فرزندان خود را به طلب علم و دانش وادارید.» (میزان الحکمه؛ ج ۱۰، ص ۲۷۱).

۲. قال علی (ع): «حقّ الولد علی والده ان یحسّن ادبه»، «از حقوق فرزند بر پدر آن است که ادب او را نیکو پرورش دهد.» (نهج البلاغه، حکم ۳۹۹).

قال الصادق (ع): تجب للولد علی والده ... المبالغه فی تأدیه»، «واجب است بر پدر (و مادر) مبالغه در تأدیب فرزند.» (بحارالانوار؛ ج ۷۸، ص ۲۳۶).

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «أکرّموا اولادکم و احسنوا آدابهم» «فرزندانتان را اکرام کنید و آنها را مؤذت به آداب نیکو پرورش دهید.» (میزان الحکمه؛ ج ۱۰، ص ۷۲۱).



- آموزش قرآن و تعالیم ویژه اسلام. مفاهیم دینی و خط‌مشی بیان شده از جانب خداوند برای زندگی اگر از اوان کودکی در احساسات و عواطف فرد جای نگیرد، هیچ تضمینی نسبت به تثبیت آن در سنین بزرگسالی وجود ندارد. بنابراین، بهره‌مندی از آموزش‌های ویژه در کودکی ضامن جهت‌گیری صحیح فرزندان در سنین بزرگسالی است. آشنایی کودکان با قوانین و اصول دینی، آگاهی از احکام عملی آن و خو گرفتن به آیات قرآن و احادیث و گفتارهای گرانمایه پیامبر (ص) و ائمه (ع) در گرو اقدام آموزشی و تربیتی ماست و آموزش‌های الهی، آنها را از طوفان سهمگین حوادث و تلاطم امواج تباهی در دوران جوانی حفظ می‌کند. این آموزش‌ها به تناسب زمان، با توجه به شرایط، متفاوت است. در زمان پیامبر (ص) چه بسا آشنایی با قرآن و برخی از احادیث کفایت می‌کرد. وجود مبارک آن حضرت (ص) و ائمه اطهار (ع) به عنوان منبعی نورانی که پاسخگوی هر مشکلی بودند از یک طرف و عدم گوناگونی افکار و عقاید نسبت به زمان کنونی از طرف دیگر، چشم‌انداز روشن و مشخصی ترسیم می‌کرد؛ اما در زمان کنونی بر پدران و مادران لازم است فرزندان خود را از سرچشمه‌های ناب قرآن و احادیث سیراب نمایند و در تقویت بنیه دینی و مذهبی آنها برای مقاومت در برابر سیل مهاجم کفر و شرک و جهالت زمانه بکوشند.

۶. هدف‌های تربیتی در خصوص رابطه مؤمنین با یکدیگر

قلمرو ارتباطاتی انسان همواره در حال تغییر است و جهت‌گیری‌های گوناگون او روند ارتباطاتی را دستخوش تحول می‌کند. منشأ این تغییر و قطع دل‌بستگی‌های گذشته و پشت‌پا زدن به آنها چیست؟ چرا انسان گاهی در ارتباطات خود تجدیدنظر می‌کند؟ معیار در این گزینش‌ها و واپس‌زدن‌ها چیست؟ پاسخ به این پرسش‌ها را با این جمله آغاز می‌کنیم که اساس ارتباط آدمی را آگاهی‌های فردی و گرایش‌های او تشکیل می‌دهد. تمایل به عضویت در یک گروه و بسط ارتباط با اعضای آن در گرو تطابق خواسته‌ها و نیازهای فرد با پاسخ‌هایی است که گروه به فرد می‌دهد. مسلماً هر فردی با توجه به همین معیار درصدد برقراری ارتباط با گروه‌های مختلف بر می‌آید. چنانچه معیار در رویکرد آدمی، رفع نیازهای عالی و پاسخ به این اشتیاق درونی‌اش برای نیل به مقام قرب

۱. حضرت علی (ع) فرمودند: «حق الولد علی والده ان یعلمه القرآن»، «از حقوق فرزند بر پدر آن است که او را قرآن تعلیم دهد»، (نهج البلاغه، حکم ۳۹۹).

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «ادبوا اولادکم علی ثلاث خصال: حب نبیکم، و حب اهل بیته، و قراءه القرآن»، «فرزندانتان را با سه خصلت و ویژگی تربیت کنید: علاقه و دل‌بستگی به پیامبرتان، محبت اهل بیت پیامبر و قرائت قرآن»، (میزان الحکمه؛ ج ۱۰، ص ۷۲۱).

حضرت علی (ع) فرمودند: «بادروا احداثکم بالحدیث قبل ان تسبقکم الیهم المرجئه»، «قبل از این که مرجئه فرزندانتان را منحرف کنند مبادرت در تربیت آنها با احادیث کنید»، (وسائل الشیعه؛ ج ۱۲، ص ۲۴۷).

علموا اولادکم الصلاه و خذوهم بها اذا بلغوا الخلم»، «نماز را به فرزندانتان تعلیم دهید و هنگامی که به حد بلوغ رسیدند آنها را از این جهت مورد سؤال و استیضاح قرار دهید»، (غررالحکم).

الهی باشد، ارتباطات و مناسبات عالی تر از زمانی خواهد بود که صرف پاسخ گویی به نیازهای حیوانی و پست مورد توجه است. یکی از عوامل مهمی که در ارتباطات اجتماعی تأثیر می گذارد، اعتقادات و گرایش های آدمی است. انسان مؤمن به تناسب نیازها و گرایش های مختص خود با کسانی که بتوانند این جنبه از نیازهای او را پاسخ گفته، نهال گرایش وی را بارور نمایند ارتباط برقرار می کند. مسلماً چنین افرادی باید در کانون تقوای الهی قرار گرفته باشند و دیدگاه واحد شرط اساسی در ایجاد و تقویت ارتباط با دیگران و تداوم آن است. با توجه به آنچه ذکر شد، تقویت جوانب ارتباطاتی منوط به رعایت معیارهایی است که سبب نزدیکی انسان ها به هم می شود. این معیارها در خصوص ارتباط مؤمنین با یکدیگر، ایمان و تقوای الهی است. بحث از اهداف تربیتی در حیطه ارتباط یک فرد مؤمن با دیگر هم مسلکانش، ناظر بر ایجاد و پرورش روحیه اخوت و همیاری بین افراد در جهت هدف غایی یعنی قرب الهی است. چه بسیارند افرادی که با یکدیگر هم دل و همراه اند و حتی قوانین اخوت و برادری را رعایت می کنند، اما در جهت فساد و ظلم و در مسیر غلط اند. بنابراین، آنچه در این بحث مورد توجه است اخوت و برادری جهت یافته و مودت و محبت برای نیل به هدف برتر یعنی قرب الهی است.^۱ مودت، اخوت و همیاری در صورتی از استحکام برخوردار است که مبنای مستحکم و ثابتی داشته باشد و این امر بدون توجه به عالمی برتر و گذشت از نیازهای مقطعی امکان پذیر نیست.^۲ با توجه به آنچه درباره عامل پیوند دهنده مؤمنین با یکدیگر بیان شد، ایجاد فضای مناسب برای ارتباط بین آنها منوط به انجام وظایف دینی و کسب تقوای الهی است. به طور کلی تثبیت اخوت در جامعه به دو عامل بستگی دارد: (۱) فراهم کردن زمینه ایجاد اخوت و برادری؛ (۲) عمل به وظایف و مسئولیت ها در قبال یکدیگر.

۱. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادران را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.» (حجرات، ۱۰).

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید؛ و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. اینگونه، خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کنید، باشد که شما راه یابید.»

۲. حضرت علی (ع) فرمودند: «من آخی فی الله غنم، من آخی لل دنیا حرم»، «کسی که برای خدا اخوت و دوستی اختیار کند سود می برد و کسی که برای دنیا دوستی کند زیان می برد.»

«مودة ابناء الدنيا تزول لأدنى عارض»، «مودت و محبت دل بستگان به دنیا با کوچک ترین امری از بین می رود»، (غررالحکم).

«الناس اخوان، فمن كانت اخوته في غير ذات الله فهي عداوة، و ذلك قوله عز وجل: الأَخْلَاءُ يَوْمئذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ أَلَا الْمَتَّقِينَ»، «مرد در برادری دو نوع هستند، آن کسانی که برادریشان برای غیر خداست در واقع برادری نیست بلکه عداوت است به جهت قول خداوند: برادران و دوستان در آن روز (قیامت) عدو و دشمن یکدیگرند الا پرهیزگاران»، (بحارالانوار؛ ج ۷۴، ص ۱۶۰).

۱. عامل اول یعنی ایجاد زمینه و بستر مناسب برای ایجاد اخوت دینی و هم‌دلی در سایه شریعت در صورتی حاصل می‌شود که افراد جامعه وظایف محول از سوی شرع را انجام دهند. در این صورت، زمینه برای کاشت نهال محبت و اخوت فراهم می‌شود.^۱ نیاز پیوستن به دیگر هم‌مسلمانان و کسب قدرت و وجاهت در پناه آنها در مرحله‌ای از رشد فردی حاصل می‌شود که انسان به وظایف خود در برابر مسلک و دینش عمل نماید و صلاحیت گرویدن به گروه و یک صدا شدن با اعضا را پیدا کند. آنچه در اسلام سبب نزدیکی انسان‌ها به یکدیگر و ایجاد ارتباط بین آنها می‌شود توجه به خدا و انجام اوامر اوست. در چنین جوئی، حفظ خود معنا و مفهومی غیر از حفظ دین پیدا نمی‌کند و برای حفظ دین و گسترش آن ایجاد و توسعه ارتباط اجتناب‌ناپذیر می‌شود؛ اما این که چگونه می‌توانیم این ارتباط را حفظ کنیم و تداوم بخشیم به عامل دوم در مسأله اخوت و برادری بر می‌گردد.

۲. عامل دوم، انجام اعمال و رفتاری است که در استحکام هر چه بیشتر پیوند اخوت مؤثرند. وظیفه تک‌تک افراد حفظ این پیوند از آفات و درک احساسات و عواطف یکدیگر است. آنچه برای ما مهم است این است که ما صرفاً در سایه همان عاملی که باعث ایجاد پیوند می‌شود یعنی انسان و ایمان به خدا و انجام وظایف شرعی، می‌توانیم یکدیگر را حفظ کنیم. حفظ حرمت و اکرام^۲ برادر دینی، کمک به او در انجام وظایف و رفع مشکلات^۳، ایجاد جو مناسب و مطلوب^۴، ارشاد او^۵، و بسیاری موارد دیگر در حفظ اخوت و برادری و رشد آن مؤثرند.

۷. هدف‌های تربیتی در خصوص رابطه مؤمن با عموم مردم

موضوع بحث، ارتباطات اجتماعی و اخلاط با دیگران است. آدمی مشارکت با دیگران را دوست دارد، اعم از این که منشأ جامعه‌پذیری و اجتماعی بودنش را ذاتی بدانیم یا رفع نیازهای روانی و مشکلات مادی. شاید بتوان گفت جدا از بحث‌های نظری درباره فلسفه گرایش آدمی به زندگی اجتماعی، معیار در هم‌زیستی انسان‌ها با

۱. «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»، «پس اگر توبه کنند و نماز بپا دارند و زکات دهند، در این صورت برادران دینی شما می‌باشند و ما آیات [خود] را برای گروهی که می‌دانند به تفصیل بیان می‌کنیم»، (توبه، ۱۱).

۲. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «من اکرم اخاه المسلم بكلمة يلفقه بها، و مجلس يكرمه به، لم يزل في ضل الله عزوجل ممدوداً عليه بالرحمة، ما كان في ذلك»، «هر کس برادر مسلمانش را با کلمه‌ای حاکی از لطف برخورد کند و یا در مجلسی او را اکرام نماید تا مادامی که در این حالت است مشمول رحمت الهی قرار دارد»، (بحار الانوار؛ ج ۷۴، ص ۳۱۶).

۳. حضرت علی (ع) فرمودند: «فضاء حقوق الإخوان، أشرف أعمال المتقين»، «برآورده نمودن حق برادران از بهترین و شریف‌ترین اعمال پرهیزگاران است»، (بحار الانوار؛ ج ۷۴، ص ۲۲۹).

۴. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «إلحق أخاك بوجه منبسط»، (برادرت را با روی گشاده و منبسط ملاقات کن)، (بحار الانوار؛ ج ۷۴، ص ۱۷۱).

۵. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «المؤمن مرآة لآخيه المؤمن، ينصحه اذا غاب عنه، و يميظ عنه ما يكره اذا شهد»، «مؤمن آینه برادر مؤمنش است. هنگام غیبت از او خیرخواهی می‌کند و هر چه را که او ناخوش می‌دارد، از وی دور می‌کند»، (بحار الانوار؛ ج ۷۴، ص ۲۳۳).



یکدیگر در نگاه اول، هم‌مسلمکی و برخورداری از یک عقیده و مشرب واحد نیست و اگرچه در مراحل عالی‌تر تکامل معنوی این معیار در ارتباط انسان‌ها با یکدیگر نقش ویژه‌ای ایفا می‌نماید؛ اما قبل از این که مسلک محور انس و الفت قرار گیرد، این ماهیت مشترک و هویت واحد ماست که ما را به برقراری ارتباط با هم سوق می‌دهد. انسان به عنوان این که انسان است با دیگری رابطه برقرار می‌کند و ارتباطی که در دین مطرح می‌شود، ارتباطی در مقابل ارتباط انسانی نیست. به عبارت دیگر، دین نیامده است در عرض ارتباط انسان‌ها با یکدیگر، براساس معیار و ملاک انسان بودن، به ایجاد ارتباط دیگری براساس معیار هم‌مسلمک بودن دست بزند و انسان‌ها را به ارتباطی جدید و متفاوت با ارتباط قلبی آنها دعوت کند. بلکه درصدد است با ارائه معیارهایی براساس انسانیت و سوق دادن این ارتباط به سوی گرایش‌های متعالی آن را تکامل بخشد. کارکرد دین در این زمینه رشد و هدایت این ارتباط به سوی ارزش‌های متعالی و جلوگیری از اضمحلال آن تحت سلطه هواهای نفسانی و گرایش‌های مادی و زیاده‌طلبی‌های انسان است. با توجه به این مطلب می‌توان گفت دیدگاه و بینش فردی که به قوانین و اصول انسان‌ساز دین و مذهب اعتقاد دارد در خصوص برقراری ارتباط با دیگران، بدون لحاظ کردن نوع مسلک و مذهب آنها، با کسی که روابطش صرفاً براساس احتیاجاتش است تفاوت دارد. مؤمن کسی است که از منظری الهی به روابط موجود می‌نگرد و نتایج این قبیل ارتباطات را در قالبی وسیع‌تر که گنجایش معیارهای الهی را دارد، مورد توجه قرار می‌دهد؛ برخلاف کسی که در ظرف محدود تجارب خود درصدد تفسیر روابط انسان‌ها با یکدیگر است. روشن است که آگاهی خدا از سیر وجودی انسان و مراتب آن بر اطلاع ناقص بشر از خودش غلبه دارد و به کارگیری راهبردهای دینی او را از تکرار تجارب تلخ تاریخی بی‌نیاز می‌کند. بحث ما درباره اهداف واسطه‌ای تحت عنوان ارتباط انسان مؤمن با دیگران، از این نظر حاوی اهمیت است که دامنه ارتباطات اجتماعی یک فرد مؤمن به ارتباط با دیگر مؤمنان محدود نمی‌شود و افراد غیرمؤمن را نیز در بر می‌گیرد. بحث ما بر سر این است که اهداف تربیتی حاکم بر ارتباط نوع اخیر چیست و یک فرد مؤمن در مواجهه با دیگر انسان‌هایی که هم‌مسلمک او نیستند چه واکنش‌هایی از خود بروز می‌دهد. آنچه در حوزه اسلام درباره نحوه ارتباط با دیگران مطرح می‌گردد این است که با انسان به عنوان این که انسان است برخورد می‌شود. از نظر اسلام، انسان قابل احترام و دارای جایگاهی رفیع در بین سایر مخلوقات است. کرامت و شرافت بنی آدم که در فرمان اعجاب‌انگیز خدا به ملائک مبنی بر سجود در برابر او و اعتراف به ارزش‌های نهفته در وجود وی یعنی عقل و شعور و علم و دانش تجلی یافت، برترین افتخاری است که از جانب خداوند نصیب این موجود زمینی گشته است. از نظر اسلام، گوهر وجود آدمی از چنان ارزشی برخوردار است که حتی ملائکه نیز از تصورش عاجزند؛ لذا وقتی آنان فساد و



خونریزی او را در زمین متذکر می‌شوند، خداوند تفوق انسان بر دیگر موجودات از جمله خود ملائکه را گوشزد کرده، آنان را به سجده بر آدمی دعوت می‌نماید.^۱

در منطق قرآن، عدم حفظ حرمت انسان، مصداق بارز شر است و سبب دور از رحمت الهی می‌گردد، کما این که شیطان به سبب خودداری کبرمدارانه از اعتراف به شرافت آدمی از رحمت بی‌همتای خداوند محروم گشت. با توجه به مقام والای انسان در منطق اسلام و ارزش‌های انسان‌شناختی این مکتب به این نتیجه می‌رسیم که مهم‌ترین رکن در نحوه ارتباط با دیگر انسان‌ها مشمول دو اصل کلی و قانون کلی است:

الف) احترام به هم‌نوع. همان‌طور که متذکر شدیم احترام به انسان به عنوان این که انسان است ریشه دینی دارد. در واقع چنانچه بخواهیم تفسیری نسبتاً ظاهری برای خروج از رحمت الهی به واسطه عدم حفظ حرمت دیگران به دست دهیم به این نتیجه می‌رسیم که فروگذاری حق دیگران، منجر به تعرض انسان‌ها به یکدیگر و دوری از انسانیت و سرسپاری به هواهای نفسانی می‌شود و جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهد. خداوند در قرآن بنی آدم را بر بسیاری از مخلوقات دیگر رجحان داده است^۲ و قبول این اصل قرآنی ضمانتی اخلاقی برای رعایت حقوق دیگران در ما ایجاد می‌کند و ارتباطات ما با یکدیگر تحت الشعاع قرار می‌دهد. انسان، در خور احترام و شریف است؛ زیرا مسئول است و مسئولیت او مستلزم آزادی او در انتخاب است. بنابراین، مسلمان باید به غیرمسلمان به عنوان یک انسان احترام بگذارد و از این لحاظ حرمت او را پاس بدارد. پرهیز از تمسخر دیگران و

۱. ترجمه آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره بقره: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو، [تو] را تنزیه می‌کنیم؛ و به تقدیست می‌پردازیم.» فرمودند: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» - و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید.» - گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.» - فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسماء‌شان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؛ و آنچه را آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان داشتید، می‌دانم؟» - و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید.» پس به جز ابلیس - که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد - [همه] به سجده درافتادند.

۲. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَبْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»، «و به رسالتی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.»، (اسراء، ۷۰).



به طور کلی عواملی که منجر به کاهش احترام نسبت به یکدیگر می‌گردد، از اصول روابط بین‌الملل در اسلام است که عدول از آن موجب تفرقه می‌شود و احاطه شیطان بر اعمال و رفتار انسان را به دنبال دارد.^۱

ب) رعایت عدالت. عدالت به معنای رعایت حقوق دیگران نیز همچون احترام قبل از این که ریشه‌ای دینی داشته باشد ریشه‌ای انسانی دارد و نقش دین بارور کردن آن است. در بینش دینی، انسان در خور احترام و کرامت و نیازمند ارتباطی عادلانه و اصولی چون برابری و اعتدال است که برگرفته از بنیان‌های وجودی اوست.^۲ امت اسلامی، یک امت متعادل و به تعبیر قرآن امت وسط است و این امر به معنای قرار گرفتن تک‌تک انسان‌ها در حوزه عدالت و دوری از کینه‌توزی و انتقام با تکیه بر تقوای الهی است.^۳ ما با اخلاق نیکو و اعتدال و سیرت و رعایت عدالت و تقوا می‌توانیم جایگاه خود یعنی امت وسط بودن را حفظ نماییم و با تکیه بر شئون اسلامی و انسانی عاملی برای جذب انسان‌ها به سوی تعالی باشیم.^۴

۱. ترجمه آیه شریفه ۱۱ سوره حجرات: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریش‌خند کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زانی زنان [دیگر] را [ریش‌خند کنند]، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان، و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.»

۲. «فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَكَلِمَاتُ اللَّهِ هُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ...»، «بنابراین به دعوت پرداز، و همان گونه که مأموری ایستادگی کن، و هوس‌های آنان را پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم؛» (شوری،)

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا غَدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.» (مائده، ۸).

۴. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...»، «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد.» (بقره، ۱۴۳).



فهرست منابع

- قرآن مجید؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند؛ تهران، قم: دارالقرآن کریم، ۱۳۷۲.
- نهج البلاغه
۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الاصول من الکافی؛ تهران: کتابفروشی اسلامی، [بی تا].
 ۲. محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۶۲.
 ۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غررالحکم و دررالکلم؛ ترجمه محمد علی انصاری قمی؛ تهران: محمد علی انصاری، [۱۳۳۷].
 ۴. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
 ۵. طباطبائی، محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: موسسه النشر الاسلامی، [بی تا].
 ۶. ابن شعبه، حسن بن علی؛ تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم؛ ترجمه کمره ای؛ تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۹.
 ۷. حر العاملی، محمد بن الحسن؛ وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛ تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
 ۸. کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه، ج ۱، (یونان و روم)؛ ترجمه جلال الدین مجتبی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.
 ۹. ابن منظور، محمد؛ لسان العرب؛ دار احیاء التراث العربی و موسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۶ ق.
 ۱۰. البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
 ۱۱. الصدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ ش.



فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی^۱

یکی از مباحث مهم در تربیت اسلامی بحث از مبانی آن است. در این جا پس ارائه تعریفی از مبانی به برخی از مهمترین مبانی انسان شناختی تربیت اشاره می شود:

تعریف مبانی

مبانی تربیت عبارت است از مجموعه قانونمندیها و واقعیت‌های عینی مربوط به فرایند تربیت که گزاره‌ها و اصول تربیتی به آنها تکیه دارد و این قانونمندی‌ها در علوم دیگری مورد بررسی و پذیرش واقع شده و در تعلیم و تربیت مورد استفاده قرار می‌گیرند. برای مثال در روانشناسی رشد از مراحل رشد کودک بحث می‌شود و توانی‌های ذهنی و شناختی او مورد بررسی قرار می‌گیرد و سطوح آن مشخص می‌گردد و مربی در امر تربیت از این داده‌های روانشناسی بهره‌جسته و براساس آنها روشها و تدابیر تربیتی متناسب را به کار می‌گیرد.^۲

ربوبیت الهی:

ربوبیت الهی در دو جنبه مطرح است: یکی ربوبیت تکوینی است و دیگری ربوبیت تشریحی که در زیر به توضیح آنها می‌پردازیم:

الف) توحید در ربوبیت تکوینی (همه چیز در عالم هستی به طور تکوینی تحت ربوبیت الهی است).

خداوند تنها آفریننده سایر موجودات و نیز مالک حقیقی آنهاست. علاوه بر این، تنها اوست که ربّ العالمین است و عملاً در عالم خلقت تصرف و آن را اداره می‌کند. در واقع، ربوبیت به معنای تدبیر و اداره کردن است و مقصود از عمومیت ربوبیت تکوینی الهی نسبت به موجودات این است که همه چیز تحت اداره و تدبیر الهی است و هیچ موجود دیگری بدون اذن و مشیت او در اداره جهان دخالت ندارد. تدبیر و اداره موجودات، دارای مصادیق

۱. مطالب این مبحث به جز مبنای اول که از کتاب فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی زیر نظر استاد مصباح یزدی، اخذ شده سایر مبانی از کتاب مبانی

تربیت در قرآن اثر محمد بهشتی انتخاب شده است.

۲. تعامل فقه و تربیت، ص ۷۱.



فراوانی، مانند حفظ و نگه‌داری کردن، حیات بخشیدن و میراندن، روزی دادن، به رشد و کمال رساندن، راهنمایی کردن و مورد امر و نهی قرار دادن است.

البته این به آن معنا نیست که در اداره جهان هیچ موجود دیگری به هیچ وجه تأثیر ندارد و خداوند مستقیماً و بی‌واسطه همهٔ امور عالم را اداره می‌کند - حتی از تعبیر قرآن کریم (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا) پس قسم به آنان [فرشتگانی] که کار را تدبیر می‌کنند، می‌توان وجود چنین وسایطی در تدبیر جهان را برداشت کرد - بلکه مقصود این است که اولاً، خداوند کار اداره جهان را نیز خود انجام می‌دهد و چنین نیست که او تنها آفریننده باشد و موجوداتی دیگر تدبیرگر جهان باشند و ثانیاً، چنانچه موجوداتی دیگر نیز در اداره جهان خلقت نقشی داشته باشند، آن‌ها هم نهایتاً تحت تدبیر خداوند کار می‌کنند؛ پس آن کسی که مستقلاً و بدون نیاز به تدبیر موجودی دیگر، کار اداره جهان را انجام می‌دهد خداوند متعال است و خداوند در کار اداره جهان شریکی ندارد و به اصطلاح، تدبیر استقلالی عالم تنها از آن خداوند است.

از این مبنا می‌توان برای توضیح ربوبیت تشریحی خداوند استفاده کرد. همچنین می‌توان نتیجه گرفت که از اهداف تعلیم و تربیت، پرورش روحیهٔ توحید در استعانت و توحید در توکل است. به عبارت دیگر، نظام تعلیم و تربیت اسلامی باید مخاطب را به گونه‌ای پرورد که در اداره و تدبیر زندگی خود تنها از خدا کمک استقلالی بخواهد و تنها به او اتکا و بر او توکل کند و از خودمحوری و نیز از اتکا و اعتماد استقلالی به دیگران پرهیز کند.

ب) توحید در ربوبیت تشریحی

تنها خدای متعال است که نسبت به موجودات مختار دارای ربوبیت تشریحی است. گفتیم که ربوبیت تکوینی تمام جهان خلقت از آن خداوند متعال است، به این معنا که اداره و تدبیر کل جهان عملاً در دست اوست. از سوی دیگر، در میان موجودات جهان، برخی مانند انسان براساس تدبیر الهی دارای اراده و اختیار آفریده شده‌اند. اما یکی از پیامدهای اختیار و اراده داشتن موجوداتی همچون انسان این است که عملاً بتوانند راه و روش‌های مختلفی را در زندگی برای خود و دیگران برگزینند یا دیگران را به آن وادار کنند، هرچند آن راه و روش با آنچه مورد رضایت الهی است متفاوت باشد.

از آنجا که ربوبیت تکوینی الهی عام است و شامل موجودات مختار نیز می‌شود، یعنی آن‌ها را نیز نهایتاً خداوند اراده و تدبیر می‌کند، خداوند متعال تنها کسی است که سزاوار است برای موجودات مختاری همچون انسان، راه و روشی که مورد رضایت خودش است تعیین کند و براساس تدبیر عام خود، از آن‌ها بخواهد از اختیار و اراده‌ای که به آن‌ها عطا کرده است تنها در آن راهی که او راضی است استفاده کنند. به عبارت دیگر، تنها خداوند است



که مستقلاً و بدون نیاز به اذن دیگری، می‌تواند برای رفتار دیگران حدود مرز تعیین نماید و به آن‌ها امر و نهی کند، و این دقیقاً به معنای انحصار حق قانون‌گذاری و تشریح استقلالی در خداوند است (...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...: ۱ حکم تنها از آن خداوند است)، به طوری که اگر دیگران بخواهند قانونی وضع نمایند و برای دیگران تکلیفی تعیین کنند، تنها باید با اذن و رضایت الهی باشد.

پس مقصود از توحید در ربوبیت تشریحی، که از توحید در ربوبیت تکوینی (مبنای ۴-۲) نتیجه می‌شود، آن است که هیچ کس بدون اذن الهی حق ندارد قانون وضع کند، به دیگران امر و نهی نماید یا دیگران را به انجام دادن کار یا ترک کاری وادار کند و در مقابل، همه موظف‌اند به همه اوامر و نواهی الهی گردن نهند و بی‌چون و چرا آن‌ها را درباره خود و دیگران اجرا کنند.

از آن‌جا که در تعلیم و تربیت نیز معلمان و مربیان، در بسیاری از موارد برای متعلمان و متریان تکالیفی تعیین می‌کنند و به صورت‌های مختلف، انجام دادن یا ترک کاری را از آن‌ها می‌خواهند و آن‌ها را به اطاعت از دستورات خود ملزم و وادار می‌کنند، باید دانست که چنین حقی که اصالتاً از آن خداوند است تنها با اذن او برای دیگران ثابت می‌شود. بنابراین، برای تعیین محدوده حق هر یک از عوامل انسانی گوناگون و نهادها و سازمان‌های مختلف دخیل در امر تعلیم و تربیت و نیز محدوده مجاز استفاده از عوامل در اختیار و روش‌های گوناگون تعلیم و تربیت، باید اذن یا رضایت خداوند و حدود آن را با دلایل عقلی و نقلی کشف نمود. همچنین شیوه استفاده از عوامل و رفع موانع، و نیز وضع اصول، روش‌ها و احکام تعلیم و تربیت یا باید از قوانین الهی اخذ شوند یا به اذن الهی باشند و مغایر با قوانین الهی نباشند.

۲- وابستگی و نیاز انسان به خدا

هر یک از پدیده‌های جهان هستی نسبت به خداوند نیاز ذاتی و فقر وجودی و وابستگی تام و فراگیر دارند و غیر از وابستگی و نیاز ذاتی هویتی برای آنها نیست و در حقیقت، تمامی مخلوقات و مصنوعات و پدیده‌ها ذاتاً هالک‌اند و فقر و نیاز ذاتی درون و برون، ظاهر و باطن و ذات، صفت و فعل آنها را فرا گرفته و این فقر و نیازمندی در هیچ زمانی و نشئه‌ای و در هیچ شرایطی از آنها زایل و گسسته نمی‌شود.

بر این اساس یک لحظه انقطاع فیض و گسسته شدن ارتباط موجودات و مخلوقات از مبدأ فیض، مساوی با نیستی و زوال مطلق است و این بدان سبب است که هر پدیده‌ای در حاق ذات خود نیازمند و وابسته به خداوند است و این نیاز واقعی و عینی و فراگیر هویت و واقعیت پدیده‌ها را رقم می‌زند و از این رو نسبت مخلوقات و پدیده‌ها نسبت به خداوند نسبت نیستی به هستی است، زیرا موجودی که صرف نیاز و فقر و وابستگی به غیر است



فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی

بی‌تردید فاقد استقلال ذاتی و هویت متعین است و هیچ‌وقت از وجود طرفی نمی‌بندد. علایم و نشانه‌های فقر، نیاز و وابستگی موجودات جهان هستی آشکار و واضح است از جمله آنها سابقه و پیشینه نیستی، لاحقۀ نیستی، محدودیت وجودی، تصرّف، تجلّد، تغیر، افول و غروب و زوال‌پذیری و ... است.

لازم به ذکر است نیازمندی موجودات و پدیده‌های مادی بسیاری محسوس و مشهود است زیرا به روشنی پیداست پیدایش هر موجود مادی به شرایط بی‌شماری وابسته است و خود آن شرایط نیز نیازمند شرایط دیگری است و در میان پدیده‌های جهان هستی هیچ موجود مادی را نمی‌یابیم که بدون شرایط زمانی، مکانی و وجودی بتواند موجود باشد.

قرآن کریم جهان هستی را وابسته و نیازمند به خداوند و همه پدیده‌ها را نشأت یافته از او و همه را از آن او و بازگشت همه را به سوی او می‌داند. از نظر قرآن کریم خداوند خالق، صانع، مالک، محیط، قیم، قیوم، ربّ، مدبّر، اداره کننده، ترازودار و کارگزار عالم است و وجود جهان هستی عین نیاز و فقر و حقیقت آن جز تعلق و وابسته بودن به خدا چیزی نیست. این بحث در قرآن کریم به تفصیل تام تبیین شده که این جستار را گنجایش آن مطالب نیست از این رو به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ»^۱

«ای مردم شما به خدا نیازمندید و تنها خداست که بی‌نیاز ستوده است و اگر بخواهد شما را می‌برد و خلقی نو می‌آورد و این امر برای خدا دشوار نیست.»

در این آیه شریفه فقر و نیاز برای انسان و غنا و بی‌نیازی برای خدا ذاتی دانسته شده، بنابراین همه فقر از آن انسان و همه غنا از آن خداوند است و در حقیقت هویت وجودی انسان بیچارگی و فقر است و هویت خداوندی غنا و بی‌نیازی است و بدین سبب اگر خداوند بخواهد انسان را از صفحه روزگار برمی‌دارد و آفرینش جدید برپا می‌کند.^۲ البته ویژگی نیاز و وابستگی مخصوص انسان نیست بلکه هر پدیده‌ای تعلق ذاتی به خداوند دارد؛ زیرا حقیقت جهان هستی تعلق و وابستگی و نیاز است و تمامی موجودات جهان آفرینش فقر محض هستند و چیزی جز نیاز و وابستگی نیستند و به هیچ وجه و در هیچ شرایطی از خود استقلال وجودی ندارند.^۳

۱. فاطر، ۱۷: ۱۵.

۲. المیزان، ج ۱۷، صص ۳۳-۳۴؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۳۱؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۳۵؛ التبیان، ج ۸، ص ۴۲۱.

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴.

۲. «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ «این است خدا پروردگار شما؛ هیچ معبودی جز او نیست، آفریننده هر چیزی است، پس او را پرستید و او بر هر چیزی نگهبان است.»

در قرآن کریم تعبیر رسا و شیوای الله خالق کل شیء تکرار شده است.^۲ و معنا و مفهوم آن این است که هر پدیده‌ای از پدیده‌های آسمانی و زمینی با همه گستره‌ای که دارند مخلوق و مصنوع خداوند و وابسته به او هستند و مدبر و اداره کننده هستی اوست و به هر موجودی احاطه علمی قومی دارد، بنابراین معبود اوست و همه موجودات بدو وابسته‌اند و به او تکیه کرده‌اند.^۳

در این آیه شریفه مباحث درخور دقت وجود دارد از جمله: خالقیت و صانیت باری تعالی، قانون علیت، توحید افعالی، چگونگی انتساب تمامی افعال به خداوند، علل طولی و عرضی، و مباحث دیگر که این مقال را مجال بیان این موضوعات نیست. آنچه در این جا لازم به یادآوری است این است که هر چند قرآن کریم عمومیت و ضرورتی قانون علیت را قبول دارد و همواره بر این نکته تأکید دارد که هیچ معلولی بدون علت خاص خویش به وجود نمی‌آید اما نظام علت و معلول را منحصر به علل و معلولات مادی نمی‌داند بلکه ملانکه، روح، لوح، قلم، موجودات سماوی و ملکوتی وسائط و وسائلی هستند که فیض خداوندی از طریق این موجودات جریان می‌یابد و البته همه موجودات مادی و معنوی و جسمانی و غیرجسمانی هر یک وابسته و نیازمند آفریده شده‌اند و به طور دائم از او فیض دریافت می‌کنند.

۳. «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»؛ «هر که در آسمان‌ها و زمین است از او درخواست (وجود) می‌کند و خداوند هر زمان در کار (آفرینش) است.»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه چنین آورده است:

۱. موجودات آسمانی و زمینی از هر جهت نیازمندند که تمام هویت و واقعیت آنها وابستگی تام در تمام زوایا و ابعاد وجودی به خداوند است، پس درخواست آنها نیز ذاتی و وجودی است که هر لحظه از مبدأ هستی، درخواست وجود دارند.

۲. درخواست هر یک از موجودات پیوسته تکرار می‌شود چون از خود هست و بودی ندارند. بنابراین پاسخ آنها نیز هر لحظه داده می‌شود و در صورتی که چنین نباشد جهان هستی دوام نخواهد داشت.

۱. انعام، ۱۰۲.

۲. رعد، ۱۶؛ زمر، ۶۳؛ غافر، ۶۲؛ حشر، ۲۴.

۳. المیزان، ج ۱۷، صص ۳۰۲-۲۹۱؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۶۴؛ التبیان، ج ۶، ص ۲۳۶؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۴۲.

۴. الرحمن، ۲۹.

فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی

۳. و باید توجه داشته باشیم که در هر لحظه فیض نو به نو می‌باشد و چنین نیست که فیوضات عین هم و یا مثل هم باشند؛ واژه شأن نکره است و بر اختلاف و تفرق دال است بنابراین شأن و کار خدا یعنی فیوضات ربانی همچنان بدیع و جدید و نو به نو است.

نتیجه این که هر یک از پدیده‌های جهان هستی به دلیل نیاز ذاتی و وابستگی وجودی و فقر ساختاری در هر لحظه تقاضای بقا و دوام و رسیدن فیض دارند، خداوند رحیم نیز درخواست آنان را با افاضه فیض و اعطاء وجود پاسخ مثبت می‌دهد.

۴. «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»؛ «خداوند شما را و آنچه را که می‌سازید آفریده است.»

در این آیه شریفه گستره خالقیت و صانعیت پروردگار یکتا و نیاز سراسری و فراگیر و جهان‌شمول پدیده‌های عالم به روشنی بیان شده است. به نظر قرآن کریم هر چیزی که اطلاق شیء به آن بشود آفریده بار متعالی است. بنابراین خداوند انسان را، و ساخته او را و حتی عملی را که او انجام می‌دهد آفریده است چون خود انسان و آنچه را می‌سازد و عملی را که انجام می‌دهد به دلیل این که پدیده و مخلوق است خداوند آفریده و خلقت خداوندی اختصاص به ماده اولیه جهان ندارد.^۲

در اینجا ذکر دو نکته ضروری است:

۱. استناد مصنوعات انسان و اعمال و کردار او به خداوند استناد حقیقی و واقعی است زیرا براساس توحید افعالی هر کاری، کار خداست، هر پدیده‌ای که در جهان هستی تحقق پیدا می‌کند خداوند آن را به وجود می‌آورد و فاعل‌ها و اسباب مسببات ابزاری بیش نیستند و آن که در پس پرده اسباب و علل عوامل ظاهری جهان را می‌چرخاند و اداره می‌کند خداوند است. و از این رو در آیه شریفه دیگری چون از رخدادها و حوادث خوشایند و ناخوشایند سخن رفته، خداوند با این بینش سترگ مردم را هدایت می‌کند که: «قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ...»^۳، ای پیامبر ختمی مرتبت به آنها بگو همه رویدادها از جانب خداست و این بدان جهت است که هر حادثه‌ای و رخدادی و بلکه هر چیزی که بر آن شیء اطلاق می‌شود پیدایش و بقاء و آنچه مربوط به اوست از خداوند است و اداره کننده، مدیر، مدبر، رب‌العالمین و ترازودار عالم اوست.^۴

۱. صافات، ۹۶.

۲. صافات، ۹۶.

۳. نساء، ۷۸.

۴. المیزان، ج ۵، ص ۸؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۷۳؛ التبیان، ج ۳، ص ۲۶۴؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. استناد افعال و رفتار انسان به خداوند با مختار بودن و اراده داشتن انسان منافات ندارد زیرا هرچند مشیت انسان محکومت مشیت خداست اما قاهریت مشیت خدا به معنی نفی اختیار انسان نیست و این بدان سبب است که اراده خدا و اراده انسان در عرض هم نیستند و اراده خدا جانشین اراده انسان نمی شود یعنی اگر انجام کاری، علل و عوامل گوناگون داشته باشد، جزء اخیر آن اراده انسان است و تا اراده انسان نباشد کاری انجام نمی شود اما با این همه تمامی علل و عوامل محکوم اراده الهی است.^۱

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد معلوم گردید:

۱. جهان هستی عین نیاز و تعلق و وابستگی به خداوند است و این فقر ذاتی و این نیاز، ساختاری و وجودی است و در هیچ زمان و مکانی و در هیچ شرایط زایل و گسسته نمی شود حال با توجه به این که انسان خود نیازمند است و جهانی که در آن زندگی می کند نیازمند، پدیده‌هایی که با آنها مواجه است هم نیازمندند قطعاً باید این فقر گسترده انسان و جهان مبنای تربیت قرار گیرد و تمامی برنامه‌های تربیت و اهداف و اصول آن بر این پایه استوار باشند و مربیان و متریان باور کنند که همه وجود از خداست و ماسوی الله عدم‌های هستی‌نما هستند و همه برنامه‌های تربیتی متریان را در برابر آفریدگار هستی خاضع سازد.

۲. ثابت شد که خداوند خالق، صانع، مالک، صاحب، قیم، رب، مدیر و اداره کننده جهان هستی است، حال اگر فرهنگ عمومی کشور اسلامی بدان سوی جهت داده شود و مربیان و متریان با این نگرش تربیت شوند فضای جان و دل آنها نورانی و فساد و ظلم و گناه زایل می گردد.

۲- انسان موجودی دو ساحتی (روح و بدن)

قرآن کریم انسان را موجودی مرکب از روح و بدن می داند. روح گوهری غیر مادی، فناپذیر، دارای قابلیت و قوا و توانایی‌های ویژه است. بدن موجودی مادی، جسمانی، متحول، متغیر، فناپذیر، و دارای قوا و توانمندی‌ها و نیز نیازمندی‌های متعدد و متنوع است. بر این اساس در نظام تربیتی و برنامه‌های آموزشی و پرورشی باید به هر دو ساحت پرداخته شود و به اقتضائات و لوازم آن توجه تام مبذول گردد و در غیر این صورت بخشی از وجود آدمی از رشد و پرورش باز می ماند و به کمال مطلوب نمی رسد.

البته این نکته در خور دقت است که اهمیت روح و بدن یکسان نیست و انسان از دو حقیقت همسان ترکیب نیافته، بلکه اساس و پایه وجود آدمی، آن حقیقتی است که حیات و آثار انسان به آن وابسته است و هم آن عامل



حرکت، تلاش، رفتار، گفتار و تمامی جنبش‌های حیاتی است و آن روح است. اینک آفرینش بدن و روح را از منظر قرآن کریم بررسی می‌کنیم:

۱.۱. بدن

در پیدایش آدمی نخست بدن سامان می‌یابد و آنگاه روح افزای می‌گردد، خداوند حکیم در سوره مؤمنون، نخست مراحل شش‌گانه پیدایش بدن را ذکر می‌کند و سپس می‌فرماید:

«... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»^۱؛ «و آنگاه او را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم.»

۲.۱. روح

بعد دیگر انسان روح اوست، برای شرافت و کرامت و منزلت انسان این بس که روح او به خداوند انتساب دارد.^۲ و از این منظر انسان موجودی اشرف^۳ و از عالم امر است.

۳- برخورداری انسان از فطرت الف) معرفت‌های فطری

اندیشمندانی که انسان را دارای فطرت می‌دانند سرمایه‌های فطری او را در دو حوزه طبقه‌بندی کرده‌اند: معرفت‌های فطری و تمایلات فطری؛ اما معرفت‌های فطری در دو حیطه اولیات و علم حضوری خلاصه می‌شوند. اولیات تصدیقات ماقبل تجربی هستند که انسان در دانستن آن‌ها نیاز به فراگیری و پژوهش و اقامه دلیل ندارد، بلکه دستگاه اندیشه انسان به گونه‌ای ساخته و پرداخته و سامان داده شده که اگر معنای اجتماع نقیضین را به درستی درک کند، بدون فراگیری و فکر و استدلال و بدون تأمل و توقف با اذعان و یقین حکم می‌کند که اجتماع نقیضین محال است و چون معنای معلول و پدیده را به خوبی بداند حکم می‌کند که هر معلولی به علت نیاز دارد.

در حوزه دیگر در باب معرفت فطری علم حضوری است. هر فردی از افراد بشر دارای علم حضوری است و بی‌واسطه از وجود خویش آگاه است و اگر در وجود هر چیزی شک کند در وجود خود به عنوان کسی که می‌اندیشد، شک می‌کند، انکار می‌کند و به یقین نمی‌رسد نمی‌تواند تردید داشته باشد. علاوه بر این به حالات درونی خویش نیز نظیر شادی، محبت، رنج، غم، ترس و ... آگاه است و این خودآگاهی درونی به وسیله حواس

۱. مؤمنون، ۱۴.

۲. حجر، ۲۹.

۳. مؤمنون، ۱۴.

ظاهر و در شکل ادراک حسی و از طریق عناوین کلی و مفاهیم عقلی نیست بلکه خود و حالات خود را حضوراً می‌یابد.^۱

ب) تمایلات فطری

انسان دارای تمایلات و کشش‌های فطری و ذاتی است.^۲ تمایل و انگیزش عاملی درونی است که رفتار شخص را برمی‌انگیزد و به عنوان موتور محرک رفتار به حساب می‌آید. ارکان انگیزش چهار امر است؛ نیاز درونی، احساس نیاز، تأمین نیاز، و شوقی که شخص را برای تأمین نیاز برمی‌انگیزد.

یکی از نکات بسیار مهم در باب تمایلات فطری انسان این است که تمایلات آدمی به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱- تمایلات فیزیولوژیک ۲- تمایلات متعالی و یا فراحوانی مثل خداجویی، حقیقت‌جویی، فضیلت‌جویی، زیباگرایی، عشق و پرستش و ... حال در حوزه تمایلات وقتی می‌گوییم انسان فطرت دارد، مقصود این است که علاوه بر تمایلات حیوانی از توانایی‌های فراحوانی نیز برخوردار است. یعنی می‌خواهیم بگوییم خداوند انسان را بر فطرتی پاک آفریده است. یعنی ساختار انسان را به گونه‌ای سامان داده و ساخته و پرداخته که ذاتاً خداجو، دانش‌دوست، فضیلت‌خواه، عدالت‌جو و کمال‌طلب است. بنابراین گرایش او به حقیقت، عدالت، صداقت، شجاعت، ایثار، احسان و ... فطری است.

فطرت و قرآن کریم

از منظر قرآن کریم انسان دارای فطرت و سرشت الهی است. و در نهاد او معرفت‌ها و تمایلات فطری با جهت‌گیری و سمت و سوی ویژه نهاده شده، از این رو انسان در نگاه قرآن کریم ذاتمند است.

آیه شریفه فطرت از گرایش درونی انسان به خدا و از انگیزه فطری دین‌داری خبر می‌دهد که در انسان نوعی گرایش و شناخت فطری و غیراکتسابی نسبت به خداوند وجود دارد. وجود فطرت خداگرایی در انسان به همه شناخت‌ها و رفتارهای وی جهت الهی می‌دهد و او را موجودی ممتاز، هدفدار و جهت‌دار معرفی می‌کند. پیداست نقش این دیدگاه نسبت به انسان در نظام تربیتی و مکتب اخلاقی و برنامه آموزشی و پرورشی بسیار تعیین‌کننده است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۳؛ «پس روی خود را با گرایش تام متوجه آیین خاص پروردگار کن، که این فطرتی است که خداوند مردم را بر آن آفریده، آفرینش الهی تغییرناپذیر است. این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

۱. روش رئالیسم، علامه طباطبایی و استاد مطهری، ج ۲، صص ۱۰-۱۳۶.

۲. در این جستار تمایل، کشش، انگیزش، گرایش و غریزه در یک معنا به کار رفته است.

۳. روم، ۳۰.

فطرت آفرینش ویژه و ساختار خاصی است که تمامی توانمندی‌های پیشینی و گرایش‌های ذاتی انسان را شامل است و خداوند انسان را با آن ساخته، پرداخته و سامان داده است.

بنابراین فطرت مقتضای آفرینش است و فراگیر و همگانی است و در عموم افراد وجود دارد و ثابت و پایدار و تغییرناپذیر است و این نوع آفرینش و نحوه خاص خلقت ملاک برتری انسان بر حیوان است. در قرآن کریم واژگان فطرت به همین معنا به کار رفته یعنی ساختار و سرشت ویژه و آفرینش خاص آدمی که سمت و سوی مشخص دارد و اقتضاء آن این است که با معرفت فطری نسبت به خداوند و با کشش و گرایش به سوی او و با پرستش خاضعانه آمیخته و همراه است.

از منظر قرآن کریم انسان دارای فطرت و سرشت الهی است و در نهاد او معرفت‌های فطری و گرایش متعالی نهاده شده است و از جمله به گونه‌ای ساخته و پرداخته شده که ذاتاً خداگرا و دین‌دار است. بر این اساس فطرت از مبانی وثیق و عمیق تعلیم و تربیت اسلامی به شمار می‌آید و همه آموزه‌های تربیتی دین اسلام بر محور خداشناسی، خداجویی و خداپرستی بنا گردیده است. ما نیز در برنامه‌های آموزشی و پرورشی باید همه اهداف، اصول و روش‌ها و عوامل تربیت را در مسیر شکوفایی و رشد و پرورش کمالات فطری انسان و در راه رسیدن به قرب الهی قرار دهیم و عوامل و موانع تربیت را با فطرت خداشناسی و خداجویی مورد ارزیابی، بازشناسی و برنامه‌ریزی قرار دهیم.

آیه شریفه فطرت علاوه بر این که بنیادی‌ترین پایه دین یعنی شناخت و گرایش به خداوند را فطری می‌داند، خطوط کلی دین را نیز هماهنگ با فطرت می‌داند و در آیه شریفه پیامبر اکرم (ص) را فرمان داده با توجه تام رو به سوی این داشته باشد و قدر و منزلت دین را به درستی بشناسد، زیرا قواعد اصولی و خطوط کلی آن با سرشت انسان هماهنگ است.

با توجه به این مطلب سترگ، برنامه‌های آموزشی و پرورشی ما باید به گونه‌ای باشد که دین‌داری دانش‌آموزان و دانشجویان و همه مردم را تقویت و روحیه تعبد آگاهانه را در آنان پرورش و یاد خدا و التزام عملی بر احام و آداب اسلامی را فرهنگ عمومی مردم سازد.

بر اساس اینکه فطرت محور مسائل تربیتی در نظام آموزش و پرورش اسلامی است، بر همه ما لازم است با شناخت جهان آفرینش و آگاهی از پدیده‌های هستی به عنوان آیات الهی، معرفت خود را نسبت به مبدأ آفرینش گسترش داده و عمیق و وثیق سازیم.

۴- خردورزی انسان

بی‌تردید خداوند توانایی ویژه‌ای به نام عقل و خرد به انسان ارزانی داشته و آن را حجت باطنی او قرار داده، بدین منظور که از این نیرو استفاده کند و آگاهی‌های خود را گسترش و عمق بخشد و رفتار و گفتار و زندگی خود را بدان سامان دهد. به بیان دیگر عقل و خرد پایه انسانیت و فصل ممیز انسان از سایر حیوانات به شمار می‌آید و معیار مسئولیت‌پذیری و ملاک ثواب و عقاب است و خردورزی عاملی است که انسان را به علوم و معارف و حقایق بی‌پایان می‌رساند و او از این طریق می‌تواند جهان را مسخر خویش گرداند و به ملکوت الهی راه یابد و به اوج‌ها و فرازها برسد.

از آیات قرآن کریم که درباره خردورزی در قرآن کریم آمده و از آن‌ها می‌توان استفاده کرد که خردورزی پایه انسانیت و اساس تربیت انسانی و معنوی است به عنوان نمونه سه آیه را که مضمون روشنی دارند برگزیده‌ایم:

۱. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که خردورزی ندارند و نمی‌اندیشند.»

توضیح این‌که: اگر شخصی در پی شناخت حق از باطل برنیامد و درصدد شناختن حقایق هستی و مبدأ و معاد و دین الهی نبود و یا پس از این که حقایق را شناخت و دین حق را پیدا کرد از سر لجاجت و کفر و عناد به خواسته‌های حیوانی و لذت‌های مادی بسنده کردند، بدترین جنبنده است و از حیوانات نیز پست‌تر می‌باشد و این بدان سبب است که انسان موجودی است کمال‌جو و در ژرفای روح او گرایش به کمال نهفته است، و پیداست کمال انسان در سایه هدایت عقل و پیروی از آن حاصل می‌شود. حال شخصی که از نیروی عقل برخوردار است اما به داده‌های عقل گوش نمی‌کند و بی‌اعتنا می‌گذرد پیداست که از چهارپایان گمراه‌تر است، و به کمال‌خواهی باطنی و نیروی عقلانی خویش پشت پا زده است، پس باید از چهارپایان پست‌تر باشد. از این آیه به روشنی می‌توان استفاده کرد که خردورزی پایه انسانیت انسان و تربیت معنوی اوست.^۲

«... وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۳؛ «و خداوند بر آنان که خردورزی ندارند و نمی‌اندیشند پلیدی قرار می‌دهد.»

کسانی که خردورز نیستند پلید و ناپاک‌اند و پلیدی مضاعفی را نیز زمینه‌سازی می‌کنند زیرا چنین افرادی در آغاز، چراغ هدایت را خاموش کرده‌اند و بدین سبب نمی‌توانند راه را از چاه، و حق را از باطل تشخیص دهند و

۱. انفال، ۲۲.

۲. المیزان، ج ۹، ص ۴۲.

۳. یونس، ۱۰۰.

حق و باطل را در هم می آمیزند و از حق ناب یعنی دین خدا فاصله می گیرند و این پلیدی افزون بر پلیدی نخستین است. بنابراین افرادی که از خردورزی و اندیشه داشتن سر باز می زنند، سرانجام پلیدی و ناپاکی و بی ایمانی و شک و تردید بر آنان سطره پیدا می کند تا آنجایی که دیگر نمی توانند ایمان به خدا و معاد داشته باشند البته ناگفته پیداست که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند.^۱

البته پلیدی و ناپاکی چهار نوع است: ۱. پلیدی طبیعی ۲. پلیدی عقلی ۳. پلیدی شرعی ۴. پلیدی جامعه میان طبع و عقل و شرع.^۲ و پیداست شخص کافر پلیدی عقلی و شرعی را دارد هرچند ممکن است از نظر سیمای ظاهری نفرت آور نباشد. به هر تقدیر خردورزی پایه و اساس انسانیت، معنویت و طهارت است.

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛^۳ «و گویند اگر شنیده بودیم و یا تعقل کرده بودیم در میان دوزخیان نبودیم پس به گناه خود اقرار می کنند و مرگ باد بر اهل جهنم!»

در این آیه شریفه ریشه و اساس ضلالت و بدبختی و عمده گناه دوزخیان را گوش شنوا نداشتن و خردورزی و اندیشه ورز نبودن دانسته است. بنابراین اساس سعادت و نجات از دوزخ از منظر قرآن کریم خردورزی است و بدین سبب در روایات و احادیث معصومین (ع) چنین وارد شده است که بهشت جای عاقلان و خردورزان است. از امام صادق (ع) چنین روایت شده است: من کان عاقلاً کانه له دین، و من کان له دین دخل الجنة،^۴ کسی که عاقل باشد دین دارد و کسی که دین داشته باشد داخل بهشت می رود. پس دو نکته درخور دقت است:

۱. در قرآن کریم بیش از سیصد آیه است که بشر را به تعقل و تفکر و تدبیر در آیات آفاقی و انفسی فرا خوانده، و از این طریق و نیز با روش های علم آموزی، تجربه اندوزی و تزکیه از او خواسته تا آگاهی های خود را گسترده سازد و عمق بخشد و حقایق جهان و انسان را بفهمد و بدین وسیله توازن و تعادل عقل را حفظ کرده، آن را پرورش دهد و از این طریق به حیات طیبه و قرب الهی نایل آید.

۲. در متون روایی شیعه، روایات و احادیث فراوانی درباره عقل و تعقل و تدبیر وجود دارد که از شمار بیرون است و در این زمینه روایاتی نقل شده که عمق بینش اسلام ناب را نشان داده است. کتاب شریف کافی که مهم ترین کتاب حدیث شیعی است و شیخ مفید درباره آن فرموده: برترین و پرفایده ترین کتاب شیعه اصول کافی

۱. یونس، ۱۰۰.

۲. المیزان، ج ۱۰، صص ۱۲۷-۱۲۶؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۶؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۴۲۷.

۳. ملک، ۱۰-۱۱.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۹.



است، یکی از ویژگی‌های این کتاب این است که با کتاب عقل و جهل آغاز شده و در این بخش سی و چهار روایت نقل شده که به دلیل اختصار به دو روایت بسنده می‌شود:

۱. در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی (ع) وارد شده که:

جبرئیل بر آدم ابوالبشر نازل شد و گفت من مأمورم تو را میان سه موهبت مخیر سازم تا این که یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی و آن سه موهبت عقل و حیا و دین است، آدم گفت من عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیا و دین گفت او را رها کرده به دنبال کار خود بروید، آن‌ها گفتند ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و هرگز از او جدا نشویم! جبرئیل گفت شما به مأموریت خود عمل کنید و آنگاه به آسمان رفت.^۱ این تعبیر دقیق و ژرف که حیا و دین از عقل جداشدنی نیستند باید به درستی مورد توجه قرار گیرد.

۲. روایت دوم:

آنگاه که خداوند عقل را آفرید با او سخن گفت و او را مورد خطاب قرار داد و بدو گفت: پیش آی، پیش آمد. سپس او را گفت: باز گرد، سپس باز گشت و آنگاه فرمود: به عزت و جلالم سوگند مخلوقی محبوب‌تر از تو نیافریدم و تو را به طور کامل در کسانی به ودیعت نهادم که آن‌ها را دوست دارم. همانا امر و نهی و کیفر و پاداشم متوجه توست.^۲

در این روایت برای عقل پنج ویژگی بیان شده است:

۱. سخن گفتن خدا با عقل و مورد خطاب خداوند قرار گرفتن، از این سخن چنین برمی‌آید که در ساختار انسان نیرویی بس والا و گوهری گرانبمایه وجود دارد که ارزش آن را دارد که خداوند با او سخن گوید.

۲. عقل ناب و خالص، همواره مطیع دستورات باری تعالی است و هرگز تخلف نمی‌کند.

۳. محبوب‌ترین مخلوق نزد خدا عقل است.

۴. صاحبان عقل ناب محبوب خدا هستند.

۵. عقل ملاک و معیار امر و نهی و ثواب و عقاب الهی است، یعنی به موجب وجود عقل در آدمی از او مسئولیت خواسته می‌شود و بدو امر و نهی می‌شود و به میزان برخوردارگی او از عقل، ثواب و عقاب درخور می‌بیند.

۱. همان، ص ۸

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۸

از آنچه بیان شد نتایج زیر به دست می‌آید: انسان موجودی خردورز و اندیشمند است و این از عواملی است که انسان را از بقیه جانداران ممتاز می‌سازد. از این رو قرآن کریم برای تعقل و اندیشه‌ورزی انسان اهمیت ویژه‌ای قایل است و آن را اساس انسانیت و زیرساز تربیت انسانی و معنوی و ملاک و معیار امر و نهی و ثواب و عقاب دانسته است. در این کتاب آسمانی بیش از سیصد آیه وجود دارد که انسان را به تفکر و تدبر و تعقل فرا می‌خواند. بر این اساس در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، تربیت عقلانی و پرورش قوه تفکر و اندیشه از مبانی اصلی تربیت به شمار می‌آید و باید در تمام عناصر و ارکان نظام تربیت به عنوان پایه اصلی تربیت در نظر گرفته شود و برای تحقق آن برنامه‌ریزی گردد. از جمله این که رشته‌های ریاضیات، فلسفه، منطق و نظیر این‌ها مورد توجه قرار گیرد و متون ریاضی، منطقی و فلسفی در مقاطع مختلف تحصیلی گنجانده شود و دانش‌آموزان و دانشجویان با نقادی و تحلیل و تفسیر آشنا شوند، علاوه بر این‌ها با مطالعه و سنجیده سخن گفتن و با آگاهی رفتار کردن باید جزء فرهنگ عمومی مردم بشود.

۵. عواطف انسان

از دیرباز نقش عواطف در زندگی انسان مورد توجه ادیان الهی، حکیمان، عالمان، دانشوران و مصلحان بود و تأثیرگذاری عواطف در مراحل رشد انسان و رفتارهای فردی و اجتماعی و حتی در سلامت جسمانی، روانی و عقلانی او مورد اذعان بوده است. امروزه نیز بر اثر پیشرفت‌های روان‌شناسی و روانکاوی نقش عواطف در چگونگی تحریک و تداوم رفتار، مهار فعالیت و سلامت و بیماری افراد و سازگاری‌های فردی و اجتماعی و تأثیرگذاری آن‌ها در مبادلات اجتماعی به درستی تبیین شده و دانشمندان روان‌شناس و روانکاو و دانشوران علوم تربیتی و اخلاق در این باره فراوان سخن گفته‌اند.

عاطفه در لغت به معنای مهر و محبت، دوستی و علاقه‌مندی نسبت به دیگران است.^۱ و در روان‌شناسی به معنای متعددی به کار رفته است از جمله: هیجان، احساس، خلق، عادت هیجانی، هیجان توأم با ثبات و انفعالات و کشش‌های مثبت نظیر مهرورزی به دیگران و ...^۲ البته در مورد تعریف عاطفه روان‌شناسان تعاریف گوناگونی ذکر کرده‌اند و هر یک در تعریف خود از زاویه خاصی بدان نگاه کرده‌اند و به همین دلیل تاکنون تعریف مشترک و مورد اتفاقی ارائه نشده است. علاوه بر این که بسیاری از روان‌شناسان، عواطف و هیجانات و تمایلات را به هم در آمیخته‌اند.^۳

۱. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۲۶۲.

۲. روان‌شناسی رشد، جمعی از مؤلفان، ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۳۳.

۳. تربیت اسلامی (۴) تربیت عواطف، محمد بهشتی، وزارت آموزش و پرورش، ص ۵۷۲ و ۵۷۳.

در قرآن کریم از عواطفی چون محبت، خشم، نفرت، حسرت، ترس و ... سخن بسیار رفته است و ما در اینجا به بیان نقش بنیادین مهرورزی، تأثیر عمیق قهرورزی و پیامدهای خشم از زبان قرآن می‌پردازیم:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»^۱؛ «پس به برکت رحمت الهی با مردمان نرم خو و پر مهر شهدی و اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند.»

از این آیه شریفه چهار نکته در خور دقت استفاده می‌شود: یکی اینکه مهرورزی ریشه تکوینی و ساختاری دارد و به برکت رحمت الهی در نهاد آدمیان نهادینه شده است «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» نکته دوم این است که مهرورزی پیامبر اکرم (ص) نسبت به مردم نقش یگانه‌ای در پیشرفت اسلام دانسته است. نکته سوم این که نتیجه تندخویی و سخت‌دلی، تنها شدن و غریب ماندن است. و نکته پایانی این که سیره و سنت پیامبر اسلام مورد رضایت حضرت باری تعالی است و از این رو پس از این آیه می‌فرماید:

«... فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ...»^۲

مهرورزی پیامبر اسلام (ص) نسبت به مردم موجب هدایت کسانی شد که هرگز امیدی به هدایت آن‌ها نبود و از این طریق هدایت‌شدگان آن‌چنان دل‌بسته پیامبر اسلام (ص) شدند که هرگز حاضر نشدند اسلام را تنها بگذارند بلکه با تمام وجود برای هر نوع فداکاری در راه آن آماده شدند و در حقیقت نقش مهرورزی پیامبر گرامی اسلام (ص) چنان بود که از انسان‌های عهد جاهلیت انسان‌هایی رئوف، دریا دل و پارسا ساخته شد.

بنابراین مهرورزی در تربیت نفوس، تزکیه و تطهیر باطن و به طور کلی در تعلیم و تربیت نافذ، مؤثر و تعیین‌کننده است، زیرا آدمی از درون دگرگون می‌شود و زمینه تربیت‌پذیری هموار می‌گردد و اعتماد‌مربی جلب می‌شود تا بدان‌جا که همه رازهای درون خود را با مربی باز می‌گوید.

گذشته از همه این‌ها مهرورزی نیاز طبیعی و اساسی انسان است. کودک خردسال می‌خواهد او را در آغوش گیرند و این سو و آن سو ببرند و پس از پایان سال اول حضور همدم در کنار کودک به رشد روانی او کمک می‌کند. هم‌چنین در سال‌های بعد و تا پایان عمر نیاز او به مهر و محبت کم نمی‌شود. نتیجه این که محبت و مهرورزی که یکی از مصادیق عواطف است پایه و اساس تربیت است و باید در تعیین اهداف، اصول و عوامل مورد توجه ویژه قرار گیرد. با این توضیح می‌توان گفت عواطف مبنای تربیت‌اند.

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. آل عمران، ۱۵۹.

فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی

«... وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي»^۱؛ «ای موسی! و من مهری از خودم را بر تو افکندم تا پرورش یابی و تحت نظر من ساخته شوی.»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه به نکاتی دست یافته است:

یک: تعبیر آیه شریفه تعبیری بدیع است و از آن فهمیده می‌شود که حضرت باری جل جلاله نسبت به حضرت موسی (ع) عنایت کامل داشته است.^۲ دو: القای محبت از جانب حضرت حق بر موسی (ع) به معنای این است که محبت الهی بر ظاهر و باطن موسی نشسته بود که هر شخصی او را می‌دید مجذوب و فریفته او می‌شود و همین امر باعث شد که فرعون حضرت موسی را به قتل نرساند.^۳

سه: دلیل این که موسی (ع) مستغرق محبت الهی می‌شود به گونه‌ای که هر شخصی او را می‌دید فریفته او می‌شد بدین منظور است که او تربیت و ساخته شود. پس پایه تربیت بر مهرورزی است.^۴

نتیجه‌گیری

۱. قهرورزی بسان مهرورزی برانگیزنده، تأثیرگذار و نافذ است و در تربیت افراد و شکل دادن به شخصیت و شاکله آنان به شرا این که آگاهانه، حکیمانه و برنامه‌ریزی شده باشد نقش تعیین کننده دارد. چنان که در آیات مذکور، در مورد ارشاد و هدایت پیامبر اعظم (ص) و تربیت یافتن موسی (ص) بدان اشارت رفت و دانستیم مهرورزی و قهرورزی حکیمانه، آگاهانه و هدایت‌بار به عنوان یک دستورالعمل دینی به منظور هشدار دادن و به خود آمدن افراد و هدایت و بازگشت آن‌ها در قرآن کریم مورد توجه قرار گرفته است.^۵ ذکر این نکته لازم است که هرچند به ذهن می‌آید مهرورزی و قهرورزی شیوه و روش تربیت باشد اما با توجه به این که مهر و قهر ریشه در جان انسان دارد و از عواطف به شمار می‌آید و جایگاه عواطف در نهاد و ساختار وجودی انسان است، ما می‌توانیم ادعا کنیم توجه به عواطف از مبانی تربیت اسلامی است و در اتخاذ اصول و تعیین اهداف و اعمال روش‌ها باید مورد توجه قرار گیرد و به همه این‌ها صبغه عاطفی داده شود.

۱. طه، ۳۹.

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۱ و نیز تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۰۶، التبیان، ج ۷، ص ۱۷۳؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۴۹؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۷۶۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۱۵۰.

۴. همان، ص ۱۵۱.

۵. در همین زمینه: توبه، ۸۴-۱۰۸.



۲. با توجه به این که عاطفه، محبت، مهرورزی، نفرت و قهرورزی در نهاد انسان نهاده شده و توجه به آن‌ها از مبانی تربیت است، پس نظام آموزش و پرورش باید در برنامه‌ریزی و اجرا به گونه‌ای عمل کند که محبت و نفرت در خدمت عقل و دین قرار گیرند و به صورت متعادل و متوازن پرورش یابند.

۳. از آنجا که در دین اسلام معاشرت افراد با یکدیگر بر محبت استوار است و توصیه بدان در آیات شریفه قرآن و روایات پیشوایان دین از حد شمارش بیرون است و با توجه به این که شرایط افراد و جامعه مختلف است و اعمال قهر و مهر درست و بجا دشوار می‌باشد، بر نظام آموزش و پرورش و مؤسسات تبلیغاتی و ارشادی لازم است به گونه‌ای عمل کنند که مردم در مهرورزی و قهرورزی نسبت به افراد مختلف درست عمل کنند.

۶- تأثیرپذیری و تأثیرگذاری انسان

یکی از مبانی سترگ تربیت، تأثیرپذیری انسان و قدرت تأثیرگذاری اوست. شکی نیست که انسان از شرایط و موقعیت‌های وراثتی، زیستی، جغرافیایی و طبیعی، خانواده، مدرسه، معلم، مربی، صاحب‌دل، دوست و همنشین و نیز از وسایل ارتباط جمعی و هم‌چنین از موقعیت شغلی، صنفی و اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و از مجموعه این عوامل شخصیت و شاکله او ساخته و پرداخته می‌شود.

و از سوی دیگر، بر فرد و جامعه و شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تأثیر می‌گذارد و موقعیت‌های فردی و اجتماعی را دگرگون می‌سازد و حتی می‌تواند ملکات و سجایای استقرار یافته در درون خود را تغییر دهد و جان و دل را از خصلت‌ها و سجایای ناپسند پیراسته کند و به زیورهای اخلاقی آراسته سازد. بر این اساس از دیرباز گفته‌اند انسان طبیعتی تربیت‌پذیر دارد و اگر به گونه‌ای ساخته و پرداخته و سرشته شده بود که تربیت‌ناپذیر می‌بود، بی‌تردید مسئله بعثت، تربیت، موعظت و هدایت و تطهیر باطن لغو و بیهوده می‌بود.

خداوند حکیم در قرآن کریم اساس هدایت و ارشاد و انذار تربیت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و هجرت و شهادت را بر پایه تأثیرپذیری و تأثیرگذاری انسان استوار کرده است. پیداست سخن گفتن از این مبنای سترگ و عظیم و آثار مترتب بر آن و بررسی آیات مربوطه بسیار گسترده است. از این رو به پاره‌ای از آیات قرآن کریم در این زمینه بسنده می‌کنیم:

۱. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»؛ «کسی که نفسش را پیراست قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.»

در این آیه شریفه پس از سوگندهای مکرر سخن از تزکیه نفس و تأسیس آن رفته یعنی انسان موجودی است تأثیرپذیر و تأثیرگذار که می‌تواند خود را بسازد. در آیه شریفه چهار واژه وجود دارد که باید مورد توجه باشند؛



فلاح، زکات، حجاب، خاب و دسیسه، فلاح به معنای نیل به مطلوب و رسیدن به مقصود دنیوی و اخروی است و این زمانی که زندگی دنیوی و اخروی سرشار از سعادت، لذت و خوشی باشد.^۱ اما واژه زکاتها از ریشه تزکیه به دو معنا به کار رفته؛ یکی رشد دادن و پرورش دادن و دیگری پاک و پیراسته ساختن است و در آیه شریفه هر دو معنا تناسب دارد.^۲ و کلمه خاب از ماده خیه به معنای محروم گشتن، به مطلوب نرسیدن و زیان کار گشتن است.^۳ و اما کلمه دساها از ماده دَسَّ به معنای پنهان ساختن و دسیسه کردن است.^۴ و در این جا به مناسبت این که دساها در برابر تزکیه است معنایش پرورش غیر اصولی داشتن و برخلاف فطرت و طبیعت ذاتی حرکت کردن است.^۵ حال با توجه به معانی واژه‌ها می‌توان این نکات را از آیه شریفه به دست آورد:

۱. پس از سوگندهای مهم و مکرر و پی‌درپی در یک سوره از تزکیه نفس و آثار مترتب بر آن سخن رفته و این به خاطر اهمیت تزکیه و تربیت است.

۲. انسان موجودی تربیت‌پذیر است و می‌تواند با آگاهی و اختیار خود را بسازد و سعادت خود را رقم زند.

۳. رشد و پرورش و سعادت و خوشبختی و فلاح انسان در سایه تزکیه و تطهیر نفس است.

۴. بدبختی و شکست انسان در ترک تزکیه و آلودگی به گناهان و مستور ماندن حقیقت نفس است.

۵. اگر انسان موجودی تأثیرپذیر و تأثیرگذار نمی‌بود، با او سخن گفتن روا نبود.

«... بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ «بلکه اعمال آنان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

تأثیرپذیری و تأثیرگذاری انسان به سه صورت جلوه‌گر می‌شود: ۱- انسان از شرایط و موقعیت‌های مختلف وراثتی، زیستی، جغرافیایی و از خانواده، مدرسه، معلم و مربی و ... تأثیر می‌پذیرد و بر فرد و جامعه و شرایط اجتماعی نیز تأثیر می‌گذارد. ۲- تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ظاهر و باطن انسان از یکدیگر، توضیح این که رفتار و گفتار و اعمال ظاهری آدمی پیوسته بر باطن او تأثیر می‌گذارد و چون مکرر انجام شد ملکات و خصلت‌هایی را در درون وی مستقر می‌سازد. البته باورها، اندیشه‌ها و نیت‌ها نیز در پیدایش اعمال ظاهری و رفتار و گفتار نقش بنیادین دارند. ۳- تأثیرپذیری انسان از عوامل ناپیدا مثل فرشتگان و شیاطین نیز از مصادیق تأثیرپذیری انسان است،

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۸۵.

۲. همان، صص ۲۱۴-۲۱۳.

۳. همان، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۶۹.

۵. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۸؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۳۴؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۳۵۸؛ تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۶۷۲.

۶. مطففین، ۱۴.



پاره‌ای از قلوب محل نزول فرشتگان است و هر روزه هزاران فرشته به زیارت آن دل‌ها نایل می‌آیند و از نزدیک صفا و بها و جمال آن‌ها را می‌نگرند. و در برابر پاره‌ای از قلوب محل رفت و شد شیاطین‌اند و هر روزه هزاران و سوسه شیطانی را می‌پذیرند و چه بسا دل‌ها چراگاه شیاطین بلکه منزل و مأوی آنان قرار گیرند.

در آیه شریفه «... بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» سخن از تأثیر گذاری ظاهر بر باطن است که با انجام اعمال و رفتارهای ظاهری، باطن انسان شکل می‌گیرد و شخصیت مطلوب و یا نامطلوب پدید می‌آید چون برآیند اعمال ظاهری به صورت ملکات و خصلت‌ها پدیدار می‌گردد. به عنوان مثال گناه، چون خود زنگار، چرک و حجاب است رفته‌رفته باطن را آلوده می‌سازد و مجاری و روزنه‌های باطن را می‌بندد و او را کاملاً محجوب می‌سازد و از این‌رو گناهکار دیگر خدا را نمی‌بیند البته در قیامت این حقیقت آشکارا نمایان می‌شود. از این جهت پس از این آیه چنین آمده است:

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»^۱

علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه شریفه مورد بحث چنین نگاه داشته است:

از این آیه سه نکته اساسی به دست می‌آید: ۱. گناهان و اعمال و رفتار آدمی صور و نقوشی را در نفس ایجاد می‌کنند و باطن هر شخصی به این‌ها نقاشی می‌شود. (و چه بسا همین صور به صورت رؤیا جلوه‌گر می‌شود) ۲. صورت‌ها و نقوشی که به وسیله گناهان در نفس پدید می‌آید زنگاری در نفس پدید می‌آورند که دیگر نمی‌تواند حق را بشناسد و آن را از باطل تشخیص دهد. ۳. از این آیه به دست می‌آید که باطن آدمی به حسب طبع اولیه و ذاتیش صفا و بها و جلا دارد و این مردمان‌اند که با گناه موجب می‌شوند که نفس، جمال و بهاء خود را از دست بدهد.^۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...»^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید و مراقب خود باشید. هرگاه شما هدایت یافتید آن کسی که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند.»

در این آیه شریفه سخن از این است که انسان هدایت یافته این توانایی را دارد که در برابر شرایط و موقعیت‌های ناسالم و گمراه‌کننده ایستادگی کند و استوار و نستوه رنگ نپذیرد، بلکه بر آن شرایط تأثیرگذار

۱. مطفین، ۱۵.

۲. مطفین، ۱۵.

۳. مائده، ۱۰۵.



باشد و موقعیت‌ها را تغییر دهد و با خلاقیت و ابتکار به صورت فعال با عوامل گمراهی برخورد کند. نمونه‌های این رنگ‌ناپذیری و بلکه تأثیرگذاری، پیامبران، امامان، اولیاء الهی و مؤمنان راستین هستند.

بنابراین نباید پنداشته شود که اگر کسی در خانواده ناسالم و هدایت نایافته رشد یافت عذری برای گمراهی خویش دارد، چنین نیست؛ زیرا اگر هر شخصی هدایت یافت و راه حق را پیدا کرد گمراهی پدر و مادر و برادر و خواهر و رفیق به او زیانی نمی‌رساند بلکه باید تلاش کند دیگران را به راه راست هدایت کند، زیرا انسان هدایت‌یافته کسی است که به تمام وظایف فردی و اجتماعی خویش عمل کند که یکی از آن وظایف مهم امر به معروف و نهی از منکر است.

آیه شریفه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» از غرر آیات قرآن کریم است و در مورد نفس‌شناسی و تربیت و تزکیه نفس و سیر تکاملی نفس و اهمیت سیر انفسی سخن گفته است. علامه طباطبایی در مورد این آیه شریفه به تفصیل تام یعنی حدود سی و سه صفحه بحث کرده است و ما به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. وظیفه راه‌یافتگان این است که راه حق را طی کنند و شرایط و موقعیت‌های گمراه‌کننده و شیوع و گسترده‌گی گناه و گناهکاران آنها را متزلزل نسازد، زیرا حق، حق است هر چند پیرو نداشته باشد و باطل، باطل است هر چند پیرو زیاد داشته باشد.^۱ و همچنین نباید به توجیهاات ناصواب روی آورد که شرایط زمانه با دین و دین‌باوری و دین‌داری نمی‌سازد.^۲

۲. سیر انفسی مؤثرترین و نافع‌ترین شیوه برای تکمیل و تهذیب نفوس است زیرا سالک به خود نفس، قوای نفس، توانمندی‌های بدنی و نفسانی و صفات و ملکات حمیده و رذیله از نزدیک آشنا می‌شود و بدین جهت در روایات، خودشناسی به عنوان انفع المعارف دانسته شده است.^۳

۳. سیر انفسی و عرفان نفس هرگز حاصل نمی‌آید مگر این که سلوک عملی و سیر باطنی و درونی نیز در کار باشد.^۴

نتیجه‌گیری

۱. المیزان، ج ۶، صص ۱۶۳ و ۱۶۸؛ مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۹۱؛ تفسیر الصافی، ج ۲، صص ۹۴-۹۳؛ البیان، ج ۴، ص ۴۱؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. المیزان، ج ۶، ص ۱۶۴.

۳. همان، صص ۱۷۵-۱۷۰.

۴. همان، ص ۱۹۴.



۱. تأثیرپذیری و قدرت تأثیرگذاری از ویژگی‌های طبیعی و ساختاری وجود انسان است، از این رو این ویژگی از زیرساخت‌های مهم تربیت نیز به شمار می‌آید، و انسان بخواهد و یا نخواهد از عوامل پیدا و ناپیدای فراوانی تأثیر می‌پذیرد و بدین سبب باید زمینه‌ای ایجاد شود که این تأثیرپذیری به صورت سالم و مناسب و شایسته صورت پذیرد و این وظیفه دولت و ملت و مؤسسات آموزشی و ارشادی است که فضا را سالم سازند.

۲. در قرآن کریم انسان به عنوان موجودی تأثیرپذیر و تأثیرگذار معرفی شده است که می‌تواند خود را بسازد و در تربیت دیگران نیز مؤثر واقع شود. از جمله عوامل تأثیرگذار بر انسان این است که اعمال و رفتار آدمی همواره باطن او را نقش‌زنی می‌کنند و ملکات و خصایل و صفاتی را ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر باورها و اندیشه‌ها و نیت نیز در پیدایش اعمال و رفتار تأثیر بسزایی دارند بنابراین انسان سالک، باید پیوسته مواظب ظاهر و باطن خود باشد.

۷. اختیار انسان

انسان موجودی مختار است و کارها و خواسته‌های خود را از روی علم و آگاهی بررسی می‌کند و سرانجام تصمیم می‌گیرد که کاری را انجام دهد و انجام ندهد، خواسته‌ای را تأمین نکند و یا آن را تأمین نکند و این اختیار بر فعل و ترک، از آغاز تا پایان کار وجود دارد و هر لحظه می‌تواند کار خود را ادامه دهد یا متوقف سازد. اصولاً بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و هدایت و تربیت و تهذیب اخلاق جز با قبول کردن و مفروغ‌عنه بودن اختیار توجیه پذیر نیست. اگر انسان فاقد اختیار می‌بود و قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب نمی‌داشت دیگر اصلاح و ارشاد و تربیت و هدایت نامعقول می‌نمود و نه تنها سخن گفتن از تعهد و مسئولیت‌پذیری انسان بیهوده می‌بود بلکه زاری و پشیمانی و ندامت که غالباً آدمی از انجام کار زشت دارد بی‌جا بود.

از منظر قرآن کریم و روایات و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و نیز از نظر فیلسوفان الهی و دانشوران ژرف‌اندیش انسان موجودی مختار است و اختیار در سرشت او نهادینه است. گو این که در طول تاری افراد و رویکردهایی به مجبور بودن انسان رأی داده‌اند اما این هم تنها در ساحت اندیشه و نظریه‌پردازی بوده و چون با شبهه‌ها و ایرادهایی مواجه شدند و نتوانستند به آنها پاسخ گویند و آنها را حل کنند قائل به جبر شده‌اند و اما در مقام عمل و ترتیب اثر و داوری همین قائلین به جبر، جبری نبوده‌اند.

برای اثبات مختار بودن انسان براهین و ادله عقلی و نقلی فراوانی اقامه شده است. البته ما در اینجا تنها به نظر قرآن کریم می‌پردازیم و بیان ادله عقلی را که بحث پر دامنه‌ای است به جای دیگر و مقام دیگر وامی‌گذاریم، پیداست اصل نزول قرآن کریم و بعثت حضرت ختمی مرتبت (ص)، شاهد قطعی است بر این که خداوند حکیم



انسان را مختار می‌داند و اگر انسان اختیار نمی‌داشت و نمی‌توانست خود تصمیم بگیرد و راه هدایت را بپذیرد پس بعثت و هدایت و نزول قرآن به چه کار او می‌آید؟!

در قرآن کریم آیات فراوانی بر مختار بودن انسان دلالت دارد که از آن جمله است:

۱. آیات هدایت

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱؛ «ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد و یا ناسپاسی کند و نپذیرد.»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه چنین آورده است که: از این آیه به دست می‌آید انسان موجودی مختار است و راهی را که خدا بدو نشان داده می‌تواند بپذیرد و یا نپذیرد و از این جهت پاره‌ای قدر و منزلت این هدایت را می‌شناسند و آن را پذیرا می‌شوند و در نتیجه عنوان شاکر پیدا می‌کنند و برخی ناسپاسی می‌کنند و به اختیار خود هدایت الهی را نمی‌پذیرند. بنابراین هدایت تشریحی باری تعالی - در حوزه و قلمرو و اختیار انسان قرار دارد که بدون اکراه و اجبار آن را بپذیرا باشد و یا از آن سرباز زند.^۲

درباره هدایت تشریحی و یا به تعبیر علامه طباطبایی هدایت قولی،^۳ در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که با اشتقاق‌های گوناگون و با مفاد مختلف و در موضوعات متعدد می‌باشند. ناگفته پیداست این جستار را گنجایش آن نیست که به آیات شریفه هدایت پردازد، از این رو این بحث را که یک کتاب مستقل می‌طلبد و می‌نهمیم^۴ و تنها این نکته را تکرار می‌کنیم که هدایت خداوند حکیم تنها موردی که انسان مختار باشد معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

۱۰.۲. آیات بشارت و انداز

«... وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۵؛ «و تو را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان نفرستادیم.»

۱. انسان، ۳.

۲. المیزان، ج ۲۰، صص ۱۲۴-۱۲۳؛ تفسیر الصافی، ج ۲۵، ص ۲۹۵؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۲۰۷؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۹؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۱۱.

۳. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۲۳.

۴. بلد؛ ۱۰؛ اعراف، ۴۳؛ آل عمران، ۸؛ بقره، ۱۸۵ و ...

۵. اسراء، ۱۰۵؛ فرقان، ۵۶؛ احزاب، ۴۵؛ فتح، ۸.



تبشیر به این معناست که پیامبر(ص) وعده‌های نیکو برای انجام کارهای خوب به مردم بدهد و انذار این است که آنان را از عواقب دنیوی و اخروی کارهای بد بهراساند.^۱ در حقیقت مفاد آیات بشارت و انذار همان مفاد آیات هدایت است و از این رو گاهی قرآن به جای این که بگوید پیامبر فرستادیم، می‌فرماید نذیر گسیل داشتیم.^۲

«... وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشدار دهنده‌ای بوده است.»

به هر حال هدایت، بشارت، انذار و وعده وعید، همه نشان از آن دارد که انسان موجودی مختار است؛ زیرا انسان مجبور قادر نیست هدایت بپذیرد و چون تصمیم گیرنده او نبوده است تشویق و تنبیه و بشارت و انذار هم معنا ندارد.

۳.۱۰. آیات ابتلا و امتحان

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ «در حقیقت، ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا مردمان را بیازماییم که کدامیک از ایشان نیکوکارترند.»

روشن است که امتحان و ابتلا در شرایط و موقعیت‌هایی امکان تحقق دارد که:

اولاً: انسان قدرت اختیار و انتخاب داشته باشد و بتواند با آگاهی و اراده از چند گزینه یکی را برگزیند و انجام دهد و یا انجام ندهد. پیداست در موردی که راه یک طرفه است و توان تصمیم‌گیری و انتخاب نیست امتحان و ابتلا معنا ندارد.

ثانیاً: در زمینه‌ای ابتلا و امتحان معنا و مفهوم پیدا می‌کند که اموری به عنوان وسائل و ابزار امتحان در دسترس و اختیار انسان باشد و او بدان‌ها تمایل داشته باشد و یا از آنها گریزان باشد و آنگاه بدان‌ها امتحان شود. بنابراین ممکن است وسیله و ابزار امتحان خیر باشد و یا شرف از امور خوشایند و مورد پسند مثل حیات، سلامتی، رفاه، ثروت، زن، فرزند، مقام و ... باشد^۵ و یا از امور ناخوشایند و از آلام و آفات نظیر سختی، تنگدستی، بیماری، کاهش در ثروت و بهره‌وری از زراعت باشد.^۶

۱. معارف قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. همان.

۳. فاطر، ۲۴.

۴. کهف، ۷.

۵. آل عمران، ۱۸۶؛ انفال، ۲۸؛ تغابن، ۱۵.

۶. بقره، ۱۵۵؛ انبیاء، ۳۵؛ شوری، ۲۷.



در پایان ذکر این نکته لازم است که امتحان و ابتلا از سنت‌های قطعی خداوند است و هم در شئون زندگی فردی انسان و هم شئون اجتماعی او جاری است و در قرآن کریم مفصل بدان پرداخته شده است.^۱ با این وصف، اگر انسان مجبور است، امتحان لغو و بیهوده است.

۴.۱۰. آیات پیمان

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ «ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ و این که مرا پرستید، این است راه است.»

پیداست عهد و پیمان خداوند آنگاه حکیمانه است که انسان از خود اختیار و قدرت تصمیم‌گیری داشته باشد تا بتواند به مفاد پیمان و میثاق خداوند عمل کند و بنده خدا باشد و به ربوبیت خداوند و عبودیت خود تن دهد.

علامه طباطبایی در توضیح عهد و پیمان الهی به سه نظریه اشاره کرده است:

۱. این پیمان به وسیله پیامبران انجام گرفته و به صراحت مردم را از پیروی شیطان بر حذر داشته‌اند.^۲ این پیمان در عالم ذر انجام گرفته است.^۳ مقصود پیمانی است که در صمیم نفس انسانی نهفته است که چون به خود توجه کند و فقر و بیچارگی خود را بیابد، بی‌تردید ربوبیت خداوندی را اقرار و اعتراف می‌کند. پیداست مفاد و محتوای هر دو پیمان یکی است و آن فریفته نشدن از وسوسه‌های شیطان و روی آوردن به خداست.^۴

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت روشن شد که ویژگی وجودی انسان مختار بودن است و چون چنین است که انسان مختار تربیت شود پس بنیان تربیت بر اختیار انسان است و چنانچه انسان فاقد اختیار و قدرت تصمیم‌گیری می‌بود تربیت نامعقول و بی‌معنا می‌نمود. بر این اساس باید به سه نکته مهم توجه شود:

۱. باید همه افراد به گونه‌ای تربیت شوند که با آگاهی و قدرت اختیار و انتخاب تصمیم بگیرند و عمل کنند و از وابستگی فکری و تقلید کورکورانه به دور باشند و قطعاً این هم نیاز به برنامه‌ریزی دارد.

^۱ اعراف، ۱۶۷؛ محمد، ۳۱؛ کهف، ۷؛ مائده، ۴۷؛ ملک، ۲؛ انسان، ۲؛ احزاب، ۱۱.

^۲ یس، ۶۰-۶۱.

^۳ اعراف، ۲۷؛ زخرف، ۶۲.

^۴ المیزان، ج ۱۷، ص ۱۰۲؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۷۲؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۵۸۶؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۹۱؛ التبیان، ج ۸، ص ۴۶۹.

^۵ المیزان، ج ۱۷، ص ۱۰۲.



۲. از آنجا که انسان مختار است پس مسئول است و در برابر وظایفی که در ارتباط با خداوند و با خویشتن خویش و نسبت به مردم و محیط زندگی دارد باید پاسخگو باشد. بنابراین مسئولیت انسان فرع اختیار اوست.

۳. با توجه به این که انسان مختار و مسئول است باید بتواند به شرایط و موقعیت‌های نامناسب اجتماعی و خانوادگی تأثیرگذار باشد و قدرت اراده خود را نمایان سازد و با عزم و اراده جدی راه خود را ادامه دهد نه این که از شرایط نامناسب رنگ پذیرد و ایمان خود را بیازد.

۸. عزت‌خواهی انسان

از تمایلات فطری آدمی عزت‌خواهی و شخصیت‌طلبی است. همه افراد جامعه، طالب عزت و قدرت و احترام هستند و همواره موفقیت، سیادت، شهرت، افتخار، برتری، معروفیت و حرمت خود را می‌جویند.^۱ غالباً نمودهای این میل فطری در سنین نوجوانی ظاهر می‌گردد. در این دوران نوجوان می‌خواهد استقلال داشته باشد و به اصطلاح خودش باشد و حرف دیگران را گوش نکند و هرچه خود می‌فهمد عمل کند و بدین سبب به امر و نهی حساسیت پیدا می‌کند.

نمود عزت‌خواهی و شخصیت‌طلبی در دوران جوانی و میانسالی و بعد از آن ریاست‌طلبی، شهرت‌طلبی، مقام‌خواهی و علاقه به معروف و محبوب شدن است. آدمی در این سن دوست دارد دیگران حرف او را گوش کنند و افتخار و امتیاز برتری پیدا کند.

ناگفته پیداست بی‌اعتنایی نسبت به تمایل فطری عزت‌خواهی موجب احساساتی از قبیل حقارت، ضعف و درماندگی است که سرانجام به وجود آورنده نومیدی و دلسردی است.^۲ بنابراین اصل جلب عزت، احترام، کسب آبرو و حیثیت اجتماعی بد نیست اما باید توجه داشته باشیم که عزت‌خواهی چون هدایت نشود به غرور و تکبر و قدرت‌طلبی افسار گسیخته می‌انجامد و در راه به دست آوردن عزت و قدرت از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند.

در قرآن کریم اصل این تمایل فطری و شیوه هدایت آن مورد بررسی قرار گرفته است. به پاره‌ای از آیات شریفه قرآن که درباره عزت‌خواهی است اشاره می‌کنیم:

۱. «مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...»^۳ «هرکس عزت و سربلندی می‌خواهد، عزت یکسره از آن خداست.»

۱. انگیزش و شخصیت، آبراهام اچ. مزلو، احمد رضوانی، صص ۸۲-۸۳.

۲. همان، ص ۸۲.

۳. فاطر، ۱۰.



فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی

اگر آدمی می‌خواهد عزیز باشد باید به گونه‌ای زندگی کند و اعمال و رفتارهایی داشته باشد که نزد خداوند عزیز باشد زیرا تمامی عزت نزد اوست.

عزت به معنای قدرت و غلبه بدون شکست است.^۱ از این رو عزت مختص باری تعالی است زیرا هر شخصی با هر قدرتی و هر مقامی و شرافتی ذاتاً فقیر و ذلیل و بیچاره است.^۲ با توجه به این معنا آیه شریف «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۳ معنای روشنی دارد و باید دانست که عزت آدمی در بندگی خداوند و ایمان و عمل صالح است.

۲. «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيتُّهُمْ أَعْتَدُوا الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ «آنان که کافران را به جای مؤمنان دوستان خود بر می‌گزینند، آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ این خیالی خام است چرا که عزت، همه از آن خداست.»

از مشکلات امت اسلامی در طول تاریخ اسلام وجود منافقان بوده است که نسبت به کفار علاقه نشان می‌دادند و با مهرورزی با آنها رفتار می‌کردند و خیال می‌کردند این دوستی‌ها عزت‌آفرین است. خداوند می‌فرماید این منافاتی که به جای دوستی و مهرورزی با مؤمنان، با کفار ارتباط برقرار می‌کنند و نسبت به آنها علاقه نشان می‌دهند سخت در اشتباه هستند که تمامی عزت از آن خداوند است^۵ و باید توجه داشته باشند که دوستی با کفار جز درد و رنج و مشکل به بار نمی‌آورد.

در این آیه شریفه نکات عمیقی وجود دارد که به سه نکته اشاره می‌شود: یکی این که در آیه قبلی سخن از منافقان رفته و آنان را به عذاب دردناک خیر داده و در این آیه نحوه رویکرد سیاسی منافقان را آشکار می‌سازد که این گروه هر چند مدعیان ایمان هستند اما با پذیرش دوستی و سرپرستی کفار منافق‌اند. دوم این که این افراد به منظور دستیابی به عزت و شکوه با کفار ارتباط برقرار کرده و دوستی و سرپرستی آنها را پذیرفته‌اند، با این که ارتباط و دوستی با کفار جز ذلت و بدبختی و رسوایی چیزی در پی ندارد. سوم، اگر آدمیان در پی عزت‌اند تمام عزت‌ها تنها از آن خداوند است و در پرتو عزت باری تعالی می‌توان به عزت و قدرت شکست‌ناپذیر دست یافت.^۶

۱. المفردات، راغب اصفهانی، صص ۳۳۲-۳۳۳.

۲. المیزان، ج ۱۷، صص ۲۲-۲۳؛ تفسیر الصافی، ج ۴، صص ۲۳۴-۲۳۳؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۵۳۹.

۳. فاطر، ۱۰.

۴. نساء، ۱۳۹.

۵. المیزان، ج ۵، ص ۱۱۵؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۹۳؛ التبیان، ج ۳، ص ۳۶۱؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۱۲.

۶. المیزان، ج ۵، ص ۱۱۵.



۳. «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ!»؛ «و عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، لیکن این منافقان نمی دانند.»

سرکرده منافقان در زمان رسول الله (ص)، عبدالله بن ابی بن سلول بود. او در غزوه بنی المصطلق گفت اگر ما به مدینه بازگردیم قدرت از آن ماست و ما پیامبر (ص) را از مدینه بیرون می کنیم و با سربلندی زندگی می کنیم. خداوند می فرماید این پنداشته‌ها از آن جاهلان است، عزت از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است و برای شما جز ذلت و جهالت چیزی نیست.^۱ منافقان نسبت به حضرت پیامبر اکرم (ص) بغض و کینه عمیق داشتند و در صدد براندازی حکومت او بودند، در جنگ بنی المصطلق عبدالله ابن ابی پنداشت که پیامبر اکرم (ص) شکست خورده و منافقان پیروز شده‌اند، از این رو با تعبیری گستاخانه و جسارت آمیز پنداشته خود را به زبان آورد. خداوند با تعبیری رسا و شیوا خدا و رسول خدا (ص) و مؤمنان را عزیز و پیروزمند و سربلند معرفی کرد.

۴. در روایات و احادیث معصومین (ع) بر عزتمندی مؤمنان تأکید شده؛ زیرا ایمان ملاً افتخار و سربلندی است و هر شخصی این امتیاز را داشته باشد عزیز است و حق ندارد خود را به ذلت و خواری افکند. امام صادق (ع) می فرماید:

«خدای عزوجل تمام امور مؤمن را به خود وا گذاشته، اما به او اجازه نداده که خود را خوار و ذلیل سازد؛ زیرا حضرت باری تعالی در قرآن کریم می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۲».

نتیجه گیری

از آنچه گفتیم روشن شد عزت خواهی و شخصیت طلبی از تمایلات فطری انسان به شمار می آید و افراط و تفریط نسبت به آن نابسامانی‌های فراوانی را به بار می آورد بر این اساس باید این میل فطری مبنای تربیت قرار گیرد و برای اعتدال بخشیدن به آن و متعادل ساختن آن تلاش کرد. از این رو اولاً: لازم است نمودها و آثار و نشانه‌های این میل به درستی شناخته شود و جهت داده شود. گفتیم این نمودها عبارتند از: شهرت، سیادت، افتخار، موفقیت، برتری، معروفیت، حرمت، نفوذ کلمه، قدرت و ... برای هدایت شخصیت طلبی و عزت خواهی نظام آموزش و پرورش باید برنامه ریزی جامع داشته باشد؛ از جمله این که دانش آموزان و دانشجویان به گونه‌ای باشند که توانمندی‌های خود را ابراز سازند اما در عین حال به حدود و ثغور توانایی‌ها و نیز به کاستی‌ها توجه عمیق داشته باشند و به درستی قدر خویش را بشناسند و از گلیم خود پا را فراتر نهند.

۱. منافقون، ۸.

۲. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۲؛ تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۳۸۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۳۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۶۳.



ثانیاً: از آنجا که یکی از زمینه‌های لغزش و گمراهی، قدرت و عزت است باید همیشه با مربی دلسوز و آگاه و راه کمال طی کرده در ارتباط باشند و با او در تصمیم‌گیری‌ها مشاوره داشته باشند.

۹. کرامت ذاتی انسان

انسانی از کرامت ذاتی برخوردار است و خداوند کریم بدو ساختاری ویژه و ترکیبی خاص ارزانی داشته و جلوه‌هایی از عالم عقل، عالم مثال و عالم طبیعت در او تعبیه کرده است. انسان از جهت بدنی از اعتدال و ویژه مزاجی، استو قامت، قدرت نطق و زیبایی مال برخوردار است و از نظر روحی، از روح الهی و پیراسته از ماده بهره‌مند و از حیات، علم، عقل، اندیشه، عاطفه، هنر و خلاقیت برخوردار است و می‌تواند با به کارگیری عقل و اندیشه به حقایق بسیار دست یابد و بسیاری از مجهولات انسان و جهان را ل کند و به تدبیر معاش و معاد خود پردازد و پدیده‌های زمینی و آسمانی را در سیطره خویش درآورد و آنان را تسخیر کند.

علاوه بر این اگر درست به وظایف خود عمل کند می‌تواند به قرب الهی دست یابد و در جوار رحمت خاص رب‌العالمین حیات جاویدان خویش را با لذت، بهجت و سعادت و سرور ادامه دهد. پیداست چنین موجودی با این آفرینش خاص و لطافت و ظرافت ساختاری از سایر حیوانات ممتاز است و کرامت و مکانت و منزلت والا دارد و ذاتاً کرامت دارد.

در قرآن کریم این ساختار ویژه مکرم به لباس تکریم شناخته شده و به عنوان خلیفه الله، مسجود فرشتگان و شایسته مقام قرب شناخته شده است. در این جا به پاره‌ای از این آیات شریفه اشاره داریم و سپس نتایج مهمی را که بر این مبنای سترگ مترتب است بازگو می‌کنیم.

۱. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب‌ها برنشانندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.»

در این آیه شریفه پنج نکته درخور دقت وجود دارد:

۱. واژه کرامت در برابر دنائت است و به معنای نزاهت و پیراستگی از پستی و فرومایگی است و روح بزرگوار و منزّه از هر پستی را کریم می‌گویند. بنابراین کریم غیر از کبیر و عظیم است و می‌توان آن را به معنای وابستگی، آزادگی و حرمت ویژه دانست.^۲

۱. اسراء، ۷۰.

۲. المفردات، صص ۴۲۸-۴۲۹.



۲. کرامت انسان وصف نفسی و ذاتی است که خداوند آن را بدو بخشیده است و گوهری بدو داده که به دیگر جانداران نداده و آن روح پیراسته از ماده و مادیت با ابعاد و شئون مختلف آن می‌باشد. آن گوهر یگانه دارای عقل، عشق، عاطفه، اراده و کمال‌جویی ویژه است که با این اوصاف روشن است که آن گوهر کریم است و از عرصه خاک و مادیت برتر است و کرامت یک وصف ماورای طبیعت است.^۱

۳. بر این اساس که کرامت و بزرگی و بزرگواری ذاتی انسان است، اگر انسان کریم بشود راه طبیعی خود را پیموده و گوهر اصیل خود را باز یافته که صعود و تکامل و عروج مناسب با گوهر اصلی انسان است و عصیان و طغیان و دنیاطلبی تحمیل بر انسان است.^۲

۴. نافذترین و بزرگ‌ترین و بدترین مانع و حجاب سالکان کوی کرامت زرق و برق دنیاست، هر بعدی از دینا به هر نحو که مطرح باشد وابستگی بدان راه‌زن کرامت است.^۳

۵. این قسمت آیه شریفه که می‌فرماید:

«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۴

کرامت نسبی را بیان می‌کند که انسان برخوردار از یک سلسله مواهبی است که حیوانات و اجنه از آنها نصیبی ندارند. گفتنی است واژه کرامت مانند ولایت و غناء و شهادت وصف نفسی است چنان که تفضیل وصف نسبی است.^۵

۲. «ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؟ «آنگاه جنین را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین خلق‌کنندگان است.»

خداوند در آیه فوق بعد از بیان مراحل آفرینش بدن انسان و افاضه روح بدان، به خود آفرین گفته، این آفرین گفتن تنها به جهت افاضه روح است زیرا سایر حیوانات نیز در مراحل پیدایش نطفه و علقه و مضغه و ... شریک‌اند. اما نفس ناطقه انسان گوهری است که مخصوص انسان است و به گونه‌ای ساخته و پرداخته شده که توانمندی‌های فراوان و خیر کثیر در او نهاده شده است و جالب است بدانیم در واژه‌های برک و تبارک و

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۵۶ و ۱۵۸؛ تفسیر الصافی، ج ۳، صص ۲۰۵-۲۰۶؛ التیان، ج ۶، ص ۴۵۰؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۴۰.

۲. کرامت در قرآن، جوادی آملی، ص ۶۲.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. اسراء، ۷۰.

۵. همان، صص ۸۹.

۶. مؤمنون، ۱۴.



فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی

برکت و برکه خیر کثیر اشراب شده است.^۱ بنابراین انسان موجودی است که چون از روح الهی بهره‌مند است دارای کرامت ذاتی است و از این رو خداوند حکیم به خاطر آفرینش این موجود به خود آفرین گفته است.^۲

۳. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»^۳؛ «پس وقتی آن را سامان دادم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند.»

در این آیه سخن از سجده همه فرشتگان نسبت به آدم ابوالبشر است. حال سؤالی مطرح است که سجده فرشتگان نماد خضوع نسبت به آدم ابوالبشر بوده و یا این خضوع در برابر مقام کمال انسانی بوده و حضرت آدم (ع) نمونه‌ای از آن بوده است؟ علامه طباطبایی نظریه دوم را پذیرفته است و چنین آورده که:

سجده فرشتگان به پیکره آدم نبوده بلکه به لحاظ روح الهی بوده که در آن پیکره دمیده شده بود و این روح هم نمونه‌ای از روح بشری یعنی نفس ناطقه انسان است. بنابراین سجده فرشتگان خضوع در برابر مقام انسانی و کرامت ذاتی بشری است.^۴ البته می‌دانیم که فرشتگان نیز دارای کرامت‌اند. با این حال فرمان می‌یابند که در برابر حضرت آدم سجده کنند.^۵

به هر حال این آیه شریفه نیز کرامت ذاتی انسان را دلالت دارد.

در اینجا بحث مفصلی است که آیا فرشتگان بر انسان امتیاز دارند و یا انسان بر فرشتگان برتری دارد؟ علامه طباطبایی به تفصیل این بحث را در میزان آورده و به ادله هر دو طرف ادعا پرداخته است و به این نتیجه رسیده که بی‌تردید فرشته بر انسان آلوده به شهوت و غضب برتر است اما بر مقام انسانی که می‌تواند به مقام قرب نایل آید امتیاز ندارد.^۶

نتیجه‌گیری

از آنجا که انسان کرامت ذاتی و منزلت والا دارد و ذاتاً شایسته تکریم است باید این امر ذاتی مبنای تربیت قرار گیرد و برنامه‌های تربیتی ذیل مورد توجه قرار گیرد:

اولاً: هر انسانی برای آشکار ساختن کرامت خود با مهار کردن شهوت و غضب و هوی و هوس و کاستن از دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های مادی، جنبه‌های حیوانی را کاهش دهد و با استواری و استقامت به وسیله تقوا که معیار کرامت است به قرب الهی که هدف آفرینش است دست یابد و برای رسیدن به جایگاه رفیع قرب، باور کند که

۱. المفردات، راغب اصفهانی، ص ۴۴.

۲. میزان، ج ۱۵، صص ۲۱-۲۲؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۶۰؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۱۷؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۹۶.

۳. حجر، ۲۹-۳۰.

۴. میزان، ج ۱۳، ص ۱۶۵؛ تفسیر الصافی، ج ۱۳، صص ۱۰۷-۱۱۲؛ التبیان، ج ۱، ص ۱۳۷؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۸.

۵. حجر، ۳۰.

۶. میزان، ج ۱۳، صص ۱۶۵-۱۶۰.

کرامت در برابر ذنات دنیا است که در محدوده اعتبارات دنیایی و آنچه رنگ و بوی دنیا دارد کرامت وجود ندارد؛ زیرا امکان ندارد کسی با سرمایه کرامت بتواند متاع ذنات را فراهم آورد. (البته مقصود از ذنات دنیا تکاثر و تفاخر و لهو و لعب و ... است^۱ و اما آسمان و زمین و دریا و صحرا و کوه و دشت و جنگل موجودات تکوینی و زیبایی‌های آفرینش‌اند.)^۲ بنابراین، کرامت ذاتی ایجاب می‌کند که هر کسی خود را خوار و پست نسازد و پیوسته با طهارت و قناعت و پارسایی کرامت خود را پاس دارد.

ثانیاً: نتیجه دیگری که از مبنای کرامت به دست می‌آید این است که هر شخصی در برخورد با دیگران به ویژه در ساحت تعلیم و تربیت کریمانه رفتار کند و به هر شخصی با دیده احترام بنگرد و هیچ کسی را پست و حقیر نشمرد و این بینش باید به صورت منش در خانواده، جامعه، مدرسه، محل کار و در هر زمان و مکانی تحقق عینی داشته باشد و پیداست جامعه‌ای که با این منش و منش باشد، جامعه‌ای تکامل یافته است.

ثالثاً: بی‌تردید کسی که از صراط مستقیم روی برتابد و در تیرگی‌های دنیا فرو غلتد و شهوت و غضب و هوی و هوس او را تصاحب کنند هرگز کرامتی ندارد، زیرا او از درون بی‌هویت است و سرگردانی و حیرانی و دل‌زدگی و خستگی و پوچی و افسردگی زمام امور به دست گرفته است و پیوسته سیر نزولی دارد و از مرحله انسانی به مرحله حیوانی بلکه به مرحله نباتی و جمادی و پست‌تر از همه پدیده‌ها می‌گردد و جز خذلان، حرمان و خسران نصیبی نخواهد داشت و باید به درستی باور کنیم که موانع کرامت عبارتند از: دل‌بستگی به لذایذ و اعتبارات دنیوی، طغیان و گناه، ترس از دشمن. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

«الکریم من تجنب المحارم و تتره عن العیوب.»^۳ «انسان کریم کسی است که از گناهان دروی کند و از نقص‌ها و عیوب پیراسته شود.»

۱۰. کمال جویی انسان

انسان ذاتاً کمال‌جوست و در ژرفای روح او میل به کمال و دور بودن از نقص و عیب وجود دارد. جلوه‌های میل فطری انسان به کمال عبارتند از: هرگونه نقص و عیب و کاستی و کمبود را از خود دور می‌کند، پیش از کنار زدن عیوب و نواقص آنها را از چشم دیگران پنهان می‌دارد و چون مردمان از عیوب او اطلاع یابند درصدد توجیه بر می‌آید. گفتنی است که کمال‌جویی گرایش عام و جامعی است که همه تمایلات و گرایش‌های آدمی را شامل می‌شود و در بر می‌گیرد و همه آنها جلوه‌هایی از کمال‌جویی به شمار می‌آیند.

۱. حدید، ۲۰؛ عنکبوت، ۶۴؛ انعام، ۳۲.

۲. کرامت در قرآن، عبدالله جوادی آملی، صص ۲۰-۳۰.

۳. غررالحکم و دررالکلم، آمدی، ج ۲، ص ۴.

البته کمالی که در اصل انسان آن را می‌جوید کمالی متناسب با انسانیت و منزلت ویژه اوست و آن کمال مطلق و کمال جاوید است و مصداق آتم آن آفریدگار انسان و جهان است و انسان از همان آغاز زندگی یعنی از مرحله کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و کهنسالی در حقیقت در پی اوست و او را می‌جوید و در طول زندگی هرچند به اشیاء و اشخاص چون ثروت، مقام، زن، فرزند، دوست و ... دل می‌بندد، اما تا موقعی که آنها را در اختیار ندارد در پی آنهاست و چون به دست آورد دل زده می‌شود، این نشانه آن است که دل به جای دیگر بسته شده است.

البته براساس حرکت جوهری و تحوّل و تغییر وجودی نفس، آدمی با اعمال و رفتارش در لحظه لحظه زندگی خویش در پی رقم زدن و ساختن خویش است، گو این که در سیر تکامل وجودی گاه حرکت او به کمال معنوی و ارزشی می‌انجامد و محصول آن صلاح و سداد و پارسایی است ولی غالباً به کمال ارزشی و معنوی منتهی نمی‌شود و فرجام آن انحطاط و سقوط است.

بنابراین حرکت مدام انسان دو سویه است؛ ممکن است به کمال واقعی بیانجامد و یا سقوط و انحطاط انسان را رقم زند، اما در هر صورت آدمی در برزخ و قیامت بر سر سفره اعمال و رفتار خویش میهمان، و با ملکات به وجود آمده از اعمال خویش محشور است.

در قرآن کریم از کمال‌جویی انسان و نیز مصداق کمال، عوامل و موانع دستیابی به کمال سخن بسیار رفته است. البته این مقال را مجال این مباحث نیست و با بحث مبانی تربیت متناسب نمی‌باشد از این رو تنها به آیات شریفه‌ای که به گونه‌ای کمال‌جویی انسان را بیان می‌کند و نیز آیاتی که به مصداق کمال پرداخته اشاره‌ای به اختصار خواهیم داشت:

۱. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ «ما امانت الهی را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس اینها از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان است.»

عَلَمَه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه به چهار نکته بنیادین توجه کرده و کمال‌جویی فطری انسان را در ضمن اشاره کرده است:

نکته نخست این است که عرضه امانت بر آسمان و زمین و کوه و انسان یک عرضه تکوینی، فطری و طبیعی و به لحاظ ساختار وجودی این موجودات است. البته سنخ وجود آسمان و زمین و کوه مناسب با برداشتن این امانت



نیست اما ساختار انسان به گونه‌ای است که این مناسبت را دارد.^۱ بنابراین عرضه امانت و پذیرش و عدم پذیرش آن تکوینی و فطری است و این عرضه در حد یک خواست و یا تکلیف و امور شرعی نیست زیرا آنجا حوزه و ساحت تشریح نبوده است.^۲

نکته دوم این است که مقصود از امانت، ولایت و جانشینی خداوند است که انسان در مسیر پیمودن راه کمال بدان جا راه می‌یابد که جانشین خدا می‌شود و در آن جایگاه رفیع، خداوند متولی امور او می‌شود.^۳

و نکته سوم این است که چون این عرضه و پذیرش عدم پذیرش در مورد انسان و موجودات در مرحله طبیعت تکوینی و فطری مخلوقات مطرح بوده، و طبیعت آنها قدرت تحمل چنین امانتی را نداشته ولی ساختار طبیعی و تکوینی انسان به موجب برخورداری از عقل و اراده تحمل این امانت راه داشته است، معلوم می‌شود انسان در ذات و سرشت خود کمال جوست و از این رو این امانت را که کمال حاصل از دین‌داری و سلوک دینی است، می‌خواسته و بر اساس این که در ژرفای روح او این خواسته بوده، پذیرفته است.^۴ و نکته پایانی این است که «... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۵، به نظر می‌رسد با این که انسان کمال جوست و بدین سبب امانت الهی را پذیرفته است اما در برابر آن، موضع منفی گرفته در صورتی که می‌توانست به عدل و علم متصف بشود اما با این موضع‌گیری منفی خود را به ظلم و ستم متصف ساخت.^۶

به هر حال این آیه شریفه به صورت ضمنی بر کمال‌جویی انسان دلالت می‌کند. اگر کمال‌جویی نداشت پس چرا بار سنگین امانت و جانشینی الهی و خلافت خداوندی را خواسته، و برای چه پذیرفته و چرا در صورت عدم التزام علمی بدان به ظلم و جهول بودن متصف شده است؟

۲. «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»؛ «ای انسان، حَقًّا که تو به سوی پروردگارت سخت در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.»

در این آیه شریفه سخن از یک واقعیت ثابت و یک حقیقت قطعی و حتمی است که انسان پیوسته به سوی خداوند متعال در تلاش مستمر و تکاپوی جدی است. در این آیه سخن از این نیست که ای مردم بیایید در مسیر

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۰؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۸۴؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۰۶؛ التبیان، ج ۸، ص ۳۶۷.

۲. سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، سید محمدباقر صدر، حسین منوچهری، ص ۱۷۴.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴۹.

۴. همان.

۵. احزاب، ۷۲.

۶. همان، ص ۳۵۰ و ۳۴۹.



فصل چهارم: مبانی تربیت اسلامی

خدا قرار گیرد یا به درگاه خدا باز گردید و توبه کنید. بلکه انسان به دلیل وجود ربطی و وابستگی و نیازمندی واقعی پیوسته به سوی حضرت رب العالمین در سیر است که هست و بوده بنده وابسته خداوند است.

برای توضیح بیشتر به سه نکته باید توجه داشت: یکی این که انسان در آیه شریفه به معنای جنس انسان است و به طور کلی هر فردی از افراد انسان به سوی خدا در تکاپوست.^۱ و نکته دوم این است که واژه کدح به معنای تلاش همه جانبه است.^۲ نکته سوم این است که حرکت و پویای انسان به سوی خدا یک حرکت عادی و معمولی نیست بلکه یک حرکت صعودی، تکاملی و ارتقایی است.^۳

بنابراین به لحاظ ساختاری انسان به گونه‌ای ساخته و پرداخته شده و سامان یافته که خداوند را می‌خواهد و چنان که بیان شد آیه شریفه از یک واقعیت عینی پرده بر می‌دارد و آن این است که انسان کمال‌خواه است و کمال مطلق و جاوید را می‌طلبد گو این که در ساحت زندگی دنیوی، بسیاری از کمال‌های نسبی و یا بدلی را به جای کمال جاوید و مطلق بر می‌گزیند اما هر فردی خواه صالح و یا غیر صالح و حتی کسانی که به دنبال سراب اجتماعی سرگردانند در حقیقت به سوی او کشیده می‌شوند و خود علم ندارند. به هر تقدیر، آیه به کمال‌جویی انسان دلالت دارد.

۳. «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛ «و راستی انسان سخت شیفته خیر است.»

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان این چنین آورده است:

«بعید نیست که مقصود از خیر در آیه شریفه مطلق خیر و کمال و آیه شریفه بیانگر یک واقعیت عینی در فطرت و ذات انسان باشد که آدمی به لحاظ ساختار وجودی خیر و کمال را می‌خواهد البته وقتی با زخارف دنیا مواجه می‌گردد به دنبال مال و ثروت و مقام و غیره می‌رود به هر حال این آیه شریفه نیز کمال‌جویی انسان را به روشنی بیان می‌کند و آن هم با چهار تأکیدی که در سراسر آیه وجود دارد.

۴. «... وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ «رجوع همه امور به سوی خداوند است.»

این آیه شریفه از جمله آیاتی است که هدف غایی و نهایی آفرینش را ذات بی‌منت‌های الهی می‌داند. و این مفاد با تعبیرهای مختلف افاده شده است:

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۴۳؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۹۸؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۳۰۸؛ تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۶۱۶.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۴۲.

۳. سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، شهید محمدباقر صدر، حسن منوچهری، ص ۲۱۹.

۴. بقره، ۲۱۰؛ آل عمران، ۱۰۹؛ انفال، ۴۴؛ حج، ۷۶؛ فاطر، ۴؛ حدید، ۵.



- وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ؛^۱
- إِنَّ إِلَيَّ رُجُوعُ الرَّجْعَى؛^۲
- وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛^۳
- إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا؛^۴
- إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ؛^۵
- وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛^۶
- كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ؛^۷
- إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ،^۸
- أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ.^۹

از این آیات به روشنی استفاده می‌شود که هدف غایی و نهایی، خداوند است. پس کمال مطلق و خیر جاوید و ارزش بی‌منتها اوست و همهٔ امور به او بر می‌گردد و همهٔ مردمان با او ملاقات می‌کنند و همهٔ حرکت‌ها، کوشش‌ها و تلاش‌ها به سوی اوست گو این که به این مهم توجه لازم نشود و انسان بینش خود را چنان که باید اصلاح نکند.

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد معلوم گردید:

-
۱. هود، ۱۲۳.
 ۲. علق، ۸.
 ۳. بقره، ۲۱۰، ...
 ۴. مائده، ۴۸ و ۱۰۵؛ انعام، ۱۶۴-۱۶۰؛ یونس، ۴ و ۲۳؛ هود، ۴؛ عنبرکوت، ۸ و ...
 ۵. انعام، ۱۰۸.
 ۶. بقره، ۲۴۵؛ یونس، ۵۶؛ قصص، ۷۰.
 ۷. انبیاء، ۹۳.
 ۸. بقره، ۱۵۶.
 ۹. مؤمنون، ۶۰.

۱. انسان ذاتاً کمال جوست؛ زیرا حب ذاتی که در هر فردی بی تردید وجود دارد او را به کمال خواهی و می دارد از این رو موجودیت خود را صیانت و برای رسیدن به کمالات وجودی، معنوی و ارزشی تلاش می کند و هرگونه عیب و نقص و کاستی را از خود دور می سازد و با توجه به این که حُب ذات و کمال جویی خصیصه ذات و ساختار وجودی اوست، پس کمال جویی مبانی تعلیم و تربیت است که انسان چه کمالی را می جوید و چه چیزی را می خواهد که هرگز از آن سیر نمی شود و دلزده نمی گردد.

۲. کمال متناسب با انسان و ساختار وجودی او، کمال مطلق است. کمالی که نامحدود است و افول و غروب ندارد و مصداق آن حضرت جلّ جلاله است. یعنی در حقیقت، ساختار وجودی انسان خدا را می خواهد، هرچند رو به سوی کمال های نسبی و یا بدلی داشته باشد.

۳. اگر در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، مبانی تربیت کمال نهایی است و کمال نهایی انسان رسیدن به قرب الهی است و این به عنوان هدف غایی و نهایی او به شمار می آید، لازم است این هدف به اهداف جزئی و مشخص و خاص اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و ... تجزیه شود و در برنامه ریزی های آموزشی و تربیتی مورد استفاده قرار گیرد.

۱.۱ اجتماعی بودن انسان

انسان موجودی اجتماعی است و بی تردید توانمندی ها و قابلیت های او در اجتماع شکوفا و شخصیت و شاکله او در عرصه زندگی دسته جمعی ساخته و پرداخته می شود و زمینه رسیدن به کمال لایق و جامع برای او فراهم می آید. علاوه بر این که افراد به یکدیگر نیاز دارند و بدون همیاری و همکاری با یکدیگر زندگی برای آنها امکان پذیر نیست.

در مورد اجتماعی بودن انسان سه نظریه وجود دارد: یکی این که انسان مدنی بالطبع است و طبیعت و جبلت او بر اجتماعی بودن سرشته شده و ساختار ذاتی انسان بر اجتماعی بودن است. دوم این که انسان مدنی با تطّیع است، به این معنا که هر چند در ذات و سرشت او اجتماعی بودن نیست اما با توجه به این که آدمی کمال جوست و اشتیاق به کمال در درونش نهاده شده و رسیدن به کمال از طریق زندگی دسته جمعی بیشتر و بهتر قابل دسترسی است بنابراین به اجتماعی بودن گرایش باطنی و درونی دارد. و نظریه سوم این است که انسان مدنی بالاضطرار است یعنی به علت نیازهای بی شمار و فراگیر و گوناگونی که او را احاطه کرده و تأمین آنها بدون همیاری و همکاری دیگران امکان ندارد، به زندگی اجتماعی وادار شده است و با جامعه داد و ستد دارد، چیزی به اجتماع می دهد و چیزهای از آن می گیرد و در همین داد و ستد اجتماعی اگر درست هدایت و تربیت شود توانمندی ها و قابلیت های گوناگون او هماهنگ و متوازن و متعادل شکوفا می گردد و به کمال مطلوب می رسد.

از منظر قرآن کریم انسان موجودی اجتماعی است و در پاره‌ای از آیات علت پیدایش جامعه و زندگی اجتماعی را نیاز انسان‌ها به یکدیگر دانسته است:

۱. «... وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًا...»؛ «و برخی از آنان را از نظر رتبه‌ها و درجات، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم تا بعضی از آنها بعضی دیگر را در خدمت گیرند.»

با یک نگاه به افراد جامعه به روشنی درمی‌یابیم که برخی از قدرت بدنی بیشتر برخوردارند و پاره‌ای دیگر هوش بیشتر دارند و افرادی از قدرت مدیریت و تدبیر بهره‌مندند و اشخاصی نیز ذاتاً از اخلاق خوش برخوردارند و این توانایی‌ها و قابلیت‌ها و استعدادها گوناگون به مقتضای حکمت الهی است، زیرا این تفاوت‌ها موجب شده که افراد به یکدیگر نیاز داشته باشند و با یکدیگر ارتباط متقابل و تعامل و داد و ستد داشته باشند و در نتیجه زندگی اجتماعی با ارتباط ناگسستنی و همبستگی انسان‌ها با یکدیگر به وجود آید و با بهره‌وری انسان‌ها از توانمندی‌های یکدیگر نیازها و احتیاجات متقابل تأمین گردد، در این ایه شریفه به اساسی‌ترین علت پیدایش جامعه بشری اشاره شده است و آن تأمین نیازهاست.

۲. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»؛ «مدتی امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب خود را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند.»

در آیه شریف سخن از فلسفه بعثت پیامبران است به این بیان که انسان از آغاز به صورت اجتماعی زندگی می‌کرده و بدین سبب قرآن می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً...» امت به معنای جماعتی است که دارای منافع و اهداف مشترک است. البته به دلیل این که جامعه نخستین ابتدایی بوده، از لحاظ اندیشه‌ها، عقاید، آراء و آرمان‌ها همگون بوده‌اند و به این مناسبت امت نخست، امت واحده بوده است و در آغاز چون تصادی از نظر منافع مصالح نداشته‌اند، اختلاف جدی نیز به چشم نمی‌خورده اما رفته‌رفته با تحول جامعه اختلاف‌ها پدید آمده و به دنبال بروز اختلاف در بین جوامع نخستین و نیاز به قانون و اجرای آن، خداوند پیامبران را مبعوث کرد تا با قانون الهی و اجرای قانون به دست پیامبران اختلاف حل شود.^۳

۱. زخرف، ۳۲.

۲. بقره، ۲۱۳.

۳. ما در اینجا به اقامه برهان و نقض و ابرام دلایل موافق و مخالف اصالت فرد و اصالت اجتماع نمی‌پردازیم زیرا غرض تنها بیان اصل اجتماعی بودن انسان است. برای توضیح بیشتر بنگرید: المیزان، ج ۲، صص ۱۵۷-۱۱۱؛ و نیز جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۱۰۹-۸۴؛ الصافی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ ج ۲، ص ۱۹۴.



۳. «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت و ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی تردید خداوند دانای آگاه است.»

در این آیه از تعبیر رسای «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» استفاده می‌شود که گرایش انسان به جمع و اجتماع، امری فطری و تکوینی است و در حقیقت پیدایش ملیت‌های گوناگون در میان نسل بشر به جعل و تدبیر الهی، و برای شناخت متقابل و تحقیق مناسبات و تعامل اجتماعی است و این آفرینش گسترده که مشتمل بر نژادها و ملیت‌های گوناگون است، اصل و ریشه آن از یک مرد و زن (آدم و حوا) است و این خود نشانه عظمت آفریدگار کریم است. البته نژادهای مختلف و ملیت‌های گوناگون هیچ‌گونه امتیازی بر یکدیگر ندارند و تکیه مردمان بر نژاد و قبیله برای اثبات شرافت، امری موهوم و بی‌ارزش است و فرقی میان نژاد سفید و سیاه، عرب و عجم نیست و فضیلت و برتری انسان‌ها بر یکدیگر تنها براساس تقوا می‌باشد. بنابراین آیه شریف در صدد نفی تفاخر به انساب است.^۲ و در ضمن اجتماعی بودن انسان را به صراحت بیان داشته است.

۴. «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا»؛ «اوست که از آب، بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و سببی (دامادی) قرار داد، و پروردگار تو همواره داناست.»

در این آیه شریفه از دو نوع قرابت و خویشاوندی سخن رفته است و یکی قرابت نسبی است که از ناحیه پدر است و دیگری قرابت سببی که قرابت و خویشاوندی از ناحیه زن است که به سبب ازدواج به وجود می‌آید و چون نیک بنگریم شالوده و بنیان اصلی جامعه از همین دو قرابت ریخته می‌شود و جالب است به این نکته بس زیبا توجه شود که ایجاد دو نوع پیوند خویشاوندی به جعل و قرارداد خداوندی صورت گرفته است و نشانه ربوبیت و قدرت بی‌انتهای الهی است.^۴

بسیار تناسب دارد که به دلیل اهمیت بحث از روایات و احادیث معصومین (ع) نیز به دو نمونه اشاره کنیم:

۱. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«أَنَّه لَا بَدَلَ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ أَنْ أَحَدًا لَا يَسْتَعْنِي عَنِ النَّاسِ حَيَاتَهُ وَ النَّاسِ لَا بَدَلَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ.»

۱. حجرات، ۱۳.

۲. المیزان، ج ۱۸، صص ۳۲۴-۳۲۸؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۳؛ التبیان، ج ۹، ص ۳۳۹.

۳. فرقان، ۵۴.

۴. المیزان، ج ۱۵، صص ۳۲۹-۳۳۰؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۷۲؛ التبیان، ج ۷، ص ۵۰۱.



«مردم به یکدیگر نیاز دارند و وابسته‌اند.»^۱

۲. امام باقر(ع) می‌فرماید:

«مثل المؤمنین فی تبارهم و تراحمهم کمثل الجسد اذا اشتکی عضو منه تداعی سائرہ بالحمی و السهر.»^۲ «مؤمنان در این که به یکدیگر مهر می‌ورزند و رحم می‌آورند مانند یک پیکرند که هنگامی که عضو از آن به درد آید دیگر اعضاء با تب و بیداری یکدیگر را به مشارکت با آن فرا می‌خوانند.»

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد معلوم گردید:

۱. انسان به دلیل نیازمندی و یا کمال‌جویی و با به لحاظ ساختاری موجودی اجتماعی است و شاکله و شخصیت او در عرصه زندگی اجتماعی ساخته می‌شود و در این باره قرآن کریم نیز در آیات متعدد، اجتماعی بودن انسان را تبیین کرده و به علت پیدایش جامعه بشری و وجود ملیت‌ها و نژادها به روشنی اشاره کرده و نیاز جامعه بشری به قانون الهی را بیان کرده است. نتیجه این که اجتماعی بودن انسان، محور نیاز انسان به قانون و تربیت است پس مبناست.

۲. اگر اجتماعی بودن انسان مبنای تربیت است پس باید به گونه‌ای او را تربیت کرد که تعاون و همیاری و همکاری ایده و اندیشه او باشد و در رفتار و گفتار و نمایان گردد و در روابط و مناسبات اجتماعی روحیه گذشت و فداکاری داشته باشد و مصالح اجتماعی را بر منافع فردی مقدم بدارد و حقوق مادی و معنوی مردم را کامل رعایت کند و به امور اجتماعی اهتمام لازم را داشته باشد و در فعالیت‌های دین، فرهنگی و اجتماعی شرکت کند و همواره قانون را محترم شمرد و بدان التزام عملی داشته باشد و در ساحت عدالت اجتماعی از هیچ کوششی دریغ نکند. جالب است بدانیم این مهم یکی از ساحت‌های تربیت یعنی تربیت اجتماعی را به وجود آورده است.

^۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۸، ص ۳۹۹.

^۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۴.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۲. الطبرسی، فضل بن الحسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ دارالمعرفه، بیروت، لبنان، ۱۴۰۸ ق.
۳. الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴. معین کاشانی، ملامحسن؛ تفسیرالصادق؛ موسسه الاعلمی، لبنان، بی تا.
۵. بحرانی، سیدهاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ دارالهادی، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ ق.
۶. بناری علی همت، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت، قم، انتشارات موسسه امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۷. طباطبایی، محمدحسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی مطهری، صدرا، تهران، ۱۳۶۲.
۸. ابن منظور؛ لسان العرب؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۰۸ ق.
۹. العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه؛ تفسیر نورالثقلین؛ الطبعة العلمیه، قم، ۱۳۸۲ ق.
۱۰. الکلینی الرازی، محمد بن یعقوب؛ الاصول من الکافی؛ المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۸، تهران.
۱۱. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۲. جمعی از مؤلفان، روانشناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی؛ سمت، تهران، ۱۳۷۵.
۱۳. بهشتی، محمد و دیگران؛ آراء دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن؛ سمت، تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی؛ معارف قرآن؛ موسسه در راه حق، ۱۳۷۳ ش، قم.
۱۵. مزلو، آبراهام اچ؛ انگیزش و شخصیت؛ ترجمه احمد رضوانی، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۷.
۱۶. الراغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات؛ المكتبة المرتضویه، تهران، بی تا.
۱۷. جوادی آملی، عبدالله؛ کرامت در قرآن؛ مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۶ ش، تهران.
۱۸. صدر، محمدباقر؛ سنت های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن؛ حسین منوچهری، نشر رجاء، ۱۳۶۹، تهران.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ ش، تهران.



۲۰. الجبر العاملی، محمد بن الحسن؛ وسائل الشیعه؛ دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲، بیروت.

۲۱. الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم و درر الکلم، ترجمه و شرح آقا جمال خوانساری، تحقیق میرجلال الدین محدث ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.



فصل پنجم: اصول تربیت اسلامی

تعریف اصول:

اصول عبارت است از «مجموعه قواعد و دستور العمل های کلی که راهنمای عمل مربی قرار می گیرد». راهنمای عمل مربی است یعنی چارچوبه عمل مربی را روشن می کند و به فعالیتهای تربیتی جهت می دهد. بنابر این اصول تربیت دو ویژگی مهم دارند: اولاً از نوع دستور العمل و باید و نباید هستند. ثانیاً کلی هستند یعنی فعالیتهای متعددی در پرتو آنها انجام می گیرد.

رابطه اصول و مبانی

یکی از مباحث مطرح میان صاحب نظران تعلیم و تربیت، این است که آیا اصول تربیتی وضع کردنی و اعتباری هستند یا کشف کردنی و مبتنی بر یکسری واقعیتهای حق آن است که اصول کشف کردنی هستند و از مبانی اخذ می شوند طبق این دیدگاه، رابطه اصول و مبانی روشن می شود و آن اینکه اصول مبتنی بر مبانی و بر اساس مبانی (واقعیتهای) و متناسب با آنها استکشاف و استخراج می گردد. بنابر این اصول تربیتی اعتباری و دلخواهی نیستند. به عنوان مثال تفاوت استعدادها میان انسانها یک واقعیت و یک مبنای تربیتی است و اصل تربیتی متناسب با آن این است که مربی در مقام تربیت متربی باید این تفاوتها را در نظر بگیرد و متناسب با استعدادها و ظرفیتهای متربی از آنان انتظار داشته و تکلیف بخواهند

اصول تربیت اسلامی

برای تربیت اسلامی اصولی وجود دارد که در این جا به برخی از مهمترین آنها اشاره می شود:

۱) اصل خدا محوری^۱

این اصل از این مبنا استخراج می شود که موجود مطلق، جهان و از جمله انسان را خلق نموده و تدبیر می کند. اعتقاد به توحید یعنی اعتقاد به اینکه سراسر جهان هستی آفریده‌ی خدای یگانه است که هر جزء از اجزاء جهان را

۱. توضیحات ذیل این اصل از جزوه درسی جناب آقای اصغر نقدی با عنوان «اصول تعلیم و تربیت اسلامی» استفاده شده است.

به سوی سعادت و کمال خصوص آن جزء راهنمایی می کند. "این جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی بر اساس خیر، وجود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است و جهان ماهیت از اوایی (انا لله) و به سوی اوایی (انا الیه راجعون) دارد. خداوند مثل و ماندنی ندارد و شبیه چیزی نیست و هیچ چیز را نتوان به او تشبیه کرد. او بی نیاز مطلق است و همه به او نیازمندند و او از همه بی نیاز است. خداوند به همه چیز آگاه و تواناست. در همه جا هست و هیچ جا از او خالی نیست. او از مکنونات قلب و از خاطرات ذهن و نیتهای و قصدهای همه آگاه است. او مجمع کمالات است و از نقص و عیب منزّه و مبرا است و جسم نیست و به چشم دیده نمی شود.

"توحید اساسی ترین اصل اسلام است و به همه فعالیتها و نهادهای فردی و اجتماعی جوامع دینی شکل و جهت می بخشد. توحید نه تنها یک اصل اعتقادی دینی است بلکه یک اصل مهم تعلیم و تربیت دینی نیز به شمار می آید و تعلیم و تربیت اسلامی بر آن استوار است و نظام آموزشی و تربیتی اسلام در پرتو اصل توحید شکل می گیرد. حضرت امام خمینی (ره) در همه گفتارها و رفتارهای تربیتی خود بر توحید تکیه نموده و بر پایه آن اصل مهم، نظام تربیتی خویش را پایه ریزی کرده است. آن حضرت در همه رهنمودها و سخنان دلنشین خویش مردم را به خدا متوجه می کرد و بیش از هر واژه ای کلمه «خدای تبارک و تعالی» را بر زبان می آورد و اساس تربیت انسانی و رهایی او از انحرافها را در ایمان به خدا می دانست، چنانچه در فرازی از سخنان خود می فرماید: «اگر انسان باورش می آمد یک مبدئی برای عالم هست یک بازخواستی برای انسان هست اگر آدم باورش بیاید همه محامد مال اوست و هر چه است اوست. این باور انسان را از همه لغزشها ننگه می دارد.» (تفسیر سوره حمد، ص ۱۰۹).

علامه طباطبایی نیز در فرازهای مختلف آثارش در این مورد می گوید:

۱. "اسلام اساس تعلیم و تربیت خود را بر پایه توحید قرار داده است و این، زیربنای اسلام است که بنده‌ی خالص و صالح تربیت می کند."^۱
۲. "در همه موارد، اساس تعلیم و تربیت اسلامی بر توحید استوار است. اسلام برای تربیت صحیح مردم از روح توحید و خداپرستی که در فطرت افراد وجود دارد، بهره می برد و تعلیم و تربیت خود را بر آن اصل و اساس قرار می دهد"^۲
۳. "روش قرآن در تعلیم و تربیت مردم براساس توحید خالص و کامل استوار است"^۳

۱ - علامه طباطبایی، میزان، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲ - علامه طباطبایی، میزان، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳ - همان، ج ۱، ص ۳۶۰.



استاد شهید مرتضی مطهری (ره) نیز، ریشه اصلی و بنیادی تعلیم و تربیت اسلامی را توحید می داند:

"در اصول تربیتی آن ریشه اصلی که باید آن را آبیاری کرد، همان اعتقاد به خداست که باید در پرتو آن، هم احساسات نوع دوستانه را- تقویت کرد و هم حس زیبایی را پرورش داد و هم باید اعتقاد به روح مجرد و عقل مجرد و عقل مستقل از بدن را تقویت کرد."^۱

توحید اصلی است که می تواند در همه مسائل و فعالیتهای آموزشی و تربیتی از قبیل: مواد و محتوای تربیت، مدیریت آموزشی و تربیتی، فضای تربیت، اهداف تربیت، روش تربیت و رفتار معلم و دانش آموز تجلی یابد و به آن فعالیتها و جنبه ها، صبغه و رنگ توحیدی ببخشد. اینک به برخی از آنها اشاره می شود:

مواد و محتوای آموزشی و رشته های تحصیلی در پرتو تعلیمات اسلامی تنظیم شده و شکل می گیرند و آن ممکن است به صورت مستقیم و یا به شکل غیر مستقیم انجام پذیرد. صورت اخیر اثرگذاری بیشتری خواهد داشت.

۱. در مدیریت آموزشی، انتخاب و گزینش نیروی انسانی، کیفیت و چگونگی فضای آموزشی، تجلی این اصل انکار ناپذیر است.

۲. فضای تعلیم و تربیت را می توان در دو بخش معنوی و مادی و فیزیکی بررسی کرد که هر دو بخش آن در جامعه اسلامی در پرتو توحید شکل گرفته و سامان می یابد. بدون شک در جامعه ای که نسیم توحید می وزد و احکام الهی بر آن حاکم است فضای تعلیم و تربیت در آن جامعه با فضای تعلیم و تربیت در جامعه ای که ایمان به خدا وجود ندارد و معنویت اسلامی در آن حاکم نیست، تفاوتهای بین و آشکار خواهد داشت.

خداوند متعال انسان را آفرید و جهان را برای او مدرسه و مهد تربیت قرار داد. ساختار فیزیکی این مدرسه، معماری زیبایش، سقف آبی گنبدی شکل، ناهمواری و همواریهایش، رنگ آمیزیها و هنرنمایی ها و تنوع در ایام و فصولش، کوههای برافراشته و دریاها نیل گون، لطافت جان فزای صبح گاهان بهاری و موسیقی هجران و نوای ارتحال شبان گاهان که در آیات آغازین سوره مبارک نحل توجه ها را به آن جلب می کند، فضای روحبخش تربیت انسان است که پروردگار متعال برای ساختن انسان و تربیت آدمی آن را طراحی و ترسیم نمود تا موحدان یکتاپرست در طرح و ساخت مدرسه و دانشگاه از او الگو گیرند که هر ضلع و زاویه اش حکمتی و هر نقش و نگارش اثری در تربیت انسان دارد.

۱ - مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۹۳، با اندکی تغییر.

اما برای ایجاد فضای معنوی آن از انسان خواست با عطر ایمان و عمل صالح جهان را آباد کند «هو انشاء کم من الارض و استعمر کم فیها» (هود / ۶۱) و پیامبران را برانگیخت و آخرین آنان خاتم النبیین (ص) را رحمه للعالمین قرار داد تا با تزکیه انسان فضای تربیت دنیا را عطر آگین کنند. «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (جمعه / ۲) و پس از پیامبر خاتم پیشوایان معصوم را منصوب کرد تا بر ایجاد فضای الهی تربیت و تحقق هدف آفرینش انسان یاور و راهنمای او باشند.

پیامبران و امامان برای ایجاد فضای نورانی و سالم تربیت و زدودن آن از هر کجی و انحراف و هر آفت و سمی قیام کردند و با سد راهها و طاغوتها مبارزه نمودند و برخی از آنان که توانست ابزار حکومت را بدست گیرد تا با بهره گیری از آن وسیله فضای معنوی تربیت را محقق سازد و در راه این مبارزات و مجاهدات هر چه داشت فدا کرد.

پیامبر گرامی اسلام با کلام و حیانی و سیره عملی متکی بر وحی، پرچم توحید بر دست گرفت و به سراغ مظاهر شرک و بت پرستی رفت و ارزشهای دوران جاهلیت را در هم کوبید و فخر و فضل فروشی های طبقاتی مشرکان را به هیچ انگاشت. بلال سیاه برده حبشی را مؤذن و سلمان فارسی را از اهل بیت خویش معرفی کرد. جلسات خویش را در مسجد حلقوی و دایره ای تشکیل داد تا فاصله ها را از بین ببرد و تمایزات و امتیازات طبقاتی جاهلی را نابود سازد. تا شخصیتها و هویت های انسانی را غرور بالانشینی و حقارت پایین نشینی پایمال نسازد. دست کارگر را بوسید به زن و مرد سلام کرد. تا مدال «انک لعلی خلق عظیم» (قلم / ۶۸) را از خداوند متعال دریافت نمود و اسوه همه مومنان موحد معرفی شد. «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» (احزاب / ۳۳) فضای تربیت انسان را با مهر و عطوفت و رحمت توحیدی خویش انسجام بخشید و در پرتو آن انسان را به آرامش رساند و اخوت و یکدلی را در میان مسلمانان ایجاد نمود.

۲) اصل آخرتگرایی

این اصل از مبنای انسان شناختی «مجرد و جاودانه بودن روح انسان» استخراج می شود، یعنی چون روح انسان مادی و نابود شدنی نیست و جاودانه است پس حیات آن اختصاص به دنیای مادی ندارد و دنیا مزرعه آخرت بوده و حیات جاودانه انسان در آخرت محقق می شود، از این رو باید فعالیتهای تعلیم و تربیتی انسان نگاهی به حیات جاودانه متربی داشته باشد و در هر فعالیت تربیتی جهت گیری آن به سوی آخرت و سود مندی آن برای حیات جاودانه و در راستای آن بودن مد نظر قرار گیرد.

بر این اساس قرآن که کتاب هدایت و تربیت است بخش زیادی از آیات خود را به این امر اختصاص داده است و در مقام مقایسه دنیا و آخرت پیوسته از برتری و تقدم آخرت بر دنیا سخن به میان می آورد. برای نمونه در

سوره یوسف خداوند متعال پس از برشمردن نعمتهایی که به یوسف (ع) داده می فرماید: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا جُرْ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ؛ و ما در حقیقت یوسف را در زمین بدین منزلت که هر جا بخواهد فرمانروا باشد رساندیم که هر کس را ما بخواهیم بلطف خاص خود مخصوص می گردانیم و اجر هیچکس از نیکو کاران را در دنیا ضایع نمی کنیم و حال آن که اجر عالم آخرت برای اهل ایمان و مردم پرهیز کار بسیار بهتر است»^۱. معنای فقره (وَلَا جُرْ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ) این است که به رغم این که خداوند جایگاه اجتماعی بالا و مقام حکومت بر مصر را به حضرت یوسف داده ایم اما همین نعمت حلال و خدا دادی نیز قابل مقایسه با اجر و پاداش اخروی او ناچیز است.

همچنین در جای دیگر می فرماید: «...قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا؛ ... بگو زندگی دنیا متاعی اندک است و جهان آخرت برای هر کس که خداترس باشد بسیار بهتر از دنیا است و آنجا کمترین ستم در باره کسی نخواهد شد»^۲

۳) اصل عزت^۳

با نظر به کرامت به منزله‌ی ویژگی عمومی انسان‌ها، خداوند برای انسان در اساس انسان بودنش، بهره‌وری‌هایی را فراهم آورده است که مایه امتیاز او از غیر انسان است و به سبب آن، وی را بزرگووار و مکرم داشته است. اصل عزت ناظر به این ویژگی است و مقصود از این اصل آن است که باید انسان مکرم را عزیز داشت و مایه عزت نفس او را فراهم آورد.

خداوند خود چنین می کند و خود را متکفل تدبیر و برآوردن عزت انسان می سازد و از این رو یکی از اوصاف خداوند، «رَبُّ الْعِزَّةِ»^۴ است. این وصف نشانگر آن است که خداوند مالک و صاحب عزت و عزت پرور است.

و اما بار آوردن عزت در آدمی، در راستای همان مایه‌ی کرامت او و حاصل آن است. هرگاه مایه‌ی کرامت او یعنی عقل به راه شکوفایی در آید، در پرتو آن، از فرو لغزیدن در ضلالت «مصون» می شود و این مصونیت که همان «تقوا» است، لازمه‌ی ادامه یافتن حرکت او در راه برتر آمدن است. عزت (سربلندی) همسنگ این برتر

۱ - یوسف، ۵۶ و ۵۷.

۲ - نساء، ۷۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر به آیات ذیل مراجعه شود: ۱۸۵ آل عمران، ۳۲ انعام، ۲۶ رعد، ۶۰ و ۶۱ و ۷۹ و ۸۰ قصص، ۶۴ عنکبوت، ۳۳ لقمان، ۱۵ فرقان،

۷۷ نساء، ۸۶ بقره، ۳ ابراهیم، ۱۵ و ۱۶ هود، ۱۶۹ اعراف، ۳۰ نحل، ۱۶ و ۱۷ اعلی.

۴. این اصل و اصل بعدی از کتاب‌نگاهی دوباره به تربیت اسلامی اثر دکتر خسرو باقری اخذ شده است.

۵ - سبحان ربك رب العزة عما يصفون/ صافات، ۱۸۰.



آمدن است و هر که برتر آید، عزیز تواند بود و آنان که در فرو دست می مانند ذلیل خواهند بود. پس چون عزت حاصل کرامت است، می توان گفت که عزت نیز از جنس کرامت است؛ اما از آنجا که عزت با برتر آمدن ملازمت دارد، باید گفت که عزت، کرامت مضاعف است. از این رو هر جا عزت باشد، لاجرم کرامت نیز هست، اما هر جا کرامت باشد، لزوماً عزت موجود نیست. بنی آدم همه مکرم اند، اما همه عزتمند نیستند. از میان آنان، تنها کسانی که برتر می آیند از عزت بهره ورنند، یعنی آنها که در پرتو عقل به تقوا و ایمان راه می یابند.^۱

حاصل این بیان آن که معیار عزت، تقوا است. با نظر به این سخن، اکنون باید به تمایز دیگری نیز روی آوریم و آن تمیز میان «عزت» و «احساس عزت» است. این دو برهم منطبق نیستند. عزت، صفتی واقعی و وجودی است و هر گاه معیار آن (تقوا) موجود باشد، آن نیز موجود است؛ اما احساس عزت، لزوماً چنین نیست و لذا ممکن است حتی وهمی و پنداری باشد. پس احساس عزت دو گونه است؛ گاه کسی به راستی عزتمند است و احساس عزت نیز می کند و گاه کسی تنها احساس عزت می کند، بی آنکه فی الواقع عزیز باشد. عزت با ذلت قابل جمع نیست، اما احساس عزت با ذلت قابل جمع است. هر گاه کسی بتواند با قدرت یا علم یا جمال خود، دیگران را به اعجاب آورد، احساس عزت در او پدیدار می شود، اما چنین فردی ممکن است خود نیز فریفته‌ی ویژگی های خویش باشد، در این صورت فاقد تقوا و بنابراین، فاقد عزت است. در آیه زیر همین تمایز میان احساس عزت و خود عزت، مورد توجه قرار گرفته است:

«يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجنَّ الأعزَّ منها الأذلَّ و لله العزَّة و لرسوله و للمؤمنين و لكنَّ المنافقين لا يعلمون»^۲.

منافقان (پنهانی باهم) می گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم، البته باید اربابان عزت و ثروت، مسلمانان ذلیل (فقیر) را از شهر بیرون کنند و حال آن که عزت، مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است (و ذلت خاص کافران) و لکن منافقان از این معنا آگاه نیستند.

منافقان مورد بحث در این آیه، احساس عزت دارند اما نمی دانند که احساس عزت آنها با عزتمند بودن یکی نیست.

با این توضیحات، اصل عزت را به نحو روشن تری می توان تصور کرد. هنگامی که می گوییم باید عزت نفس انسان را فراهم آورد، مقصود آن نیست که تنها احساس عزت درونی را در او به وجود آوریم، بلکه مراد آن است که باید احساس عزتی قرین با عزت واقعی نفس در او پدید آوریم و عزت واقعی و وجودی، حاصل دست یافتن

۱ - و لله العزَّة و لرسوله و للمؤمنين / منافقون: ۸.

۲ - منافقون: ۸.



به کرامتی برتر از کرامت اولیه و عمومی انسان است و معیار این کرامت مضاعف، تقوا است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ).

۴) اصل محبت و دل بستگی

یکی از ویژگی های شگفت آور و برجسته آدمی، دل بستگی است که در قرآن از آن به «حب» و در فرهنگ عرفا از آن به عشق یاد شده است. شگفتی و برجستگی این پدیده از آن رو است که می تواند شوری عظیم در انسان برانگیزد و مبدأ تحمل، قدرت و جسارتی خیره کننده در وی شود و او را برای هرگونه خطر پذیری مهیا سازد. از این حیث، گاه از دل بستگی ها کاری برمی آید که هم سنگ آثار ملکات پایدار و بلکه فراتر از آنها است. فی المثل ملکه ی شجاعت، آدمی را در برابر حوادث رعب آور، استوار و پابرجا می دارد و خود، حاصل استمراری چشمگیر در رویارویی و برخورد با خطرات و وقایع مهیب است. اما همین حاصل که در پی چنین استمراری به دست می آید، از دل بستگی نیز برمی آید، در حالی که دل بستگی، مولود چنان استمرار و پای ورزی- ای نیست. نوجوانی که بسا تاکنون ترسو و جبان بوده است، هنگامی که دل در گرو محبوبی می گذارد، چنان می گذارد که با اشارتی از جانب محبوب، به سر می دود و مبدأ جسارتها و جرأت هایی می شود که هیچ در او گمان نمی رفت. آمادگی و قابلیت که دل بستگی در آدمی پدید می آورد، اختصاص به مورد شجاعت ندارد، بلکه باید گفت هر گاه کسی دل بسته ی چیزی شد، می توان با این سلسله جنبان، هرگونه تغییری را در وی آفرید.

قرآن بیان می کند که انسان، دل داده ای شوریده است و اهلیت آن را دارد که دل و سر بسپارد. اگر انسان دل به خدا بندد، این دل بستگی ریشه گیر را با وی در می پیوندد (الذین آمنوا اشدُّ حُبًّا لله ۱: آنان که ایمان آوردند دل بستگی های عمیقی با او دارند) و اگر دل به غیر او بندد نیز با همین شدت و حدت وابسته ی او می شود (و من النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِنْدَادًا يَحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ) ۲. به عبارت دیگر، خداوند انسان را برای خود آفریده است، اما اگر انسان به غیر او نیز دل بندد، (گرچه این غیر، گوساله ای باشد) ۳ با همین قوت دل می بندد.

یکی از مهمترین اصول تربیت اصل محبت و دل بستگی است. طبق این اصل، در جریان تربیت، خواه در برانگیختن بر انجام پاره ای از اعمال یا بر ترک پاره ای از آن ها باید از قدرت ناشی از پیوند محبت آمیز بهره جست. این بهره وری به دو گونه میسر است: یکی با بذل محبت و دیگر با حرمان آن.

تغییر و تحولی که در نتیجه ی پیروی از این اصل در انسان به وجود می آید بسیار ژرف و بنیادی است، زیرا در این اصل، رابطه ی میان مُحبّ و محبوب مورد توجه است، در حالی که در اصولی که ناظر به پاداش و مجازات

۱- بقره: ۱۶۵.

۲- بقره: ۱۶۵.

۳- و اشریوا فی قلوبهم العجل / بقره: ۹۳.



است، در درجه اول رابطه میان دو شیء (گوارا یا ناگوار) مطرح است و در مقایسه، طعم رضای محبوب از طعم پاداش او شیرین تر و درد فراق او از درد عذابش تلخ تر است:

وعد الله المومنین و المومنات جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیّبةً فی جنّات عدن و رضوانٌ من الله اکبر.^۱

خداوند اهل ایمان را، از مرد و زن، وعده فرموده که در بهشت جاوید که زیر درختانش نهرها جاری است در آورد و در منزلگاه های نیکوی بهشت جاوید مأوی دهد و مقام رضا و خشنودی خدا را که برتر و بزرگ تر از هر نعمتی است به آنان کرامت فرماید.

خداوند در تربیت انسان، محبت را به عنوان پیوندی محوری به کار می گیرد:

... فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ...^۲

... پس به زودی خداوند گروهی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند ...

در این آیه «یحبهم» قبل از «یحبونه» آمده است، یعنی ابتدا از ابراز محبت خدا و سپس ابراز محبت آدمی نسبت به خدا سخن می گوید و این نشان می دهد که ابراز محبت مربی به دل بستگی متربی جهت و سمت و سو می دهد و حاصل آن، ظهور شیفستگی عمیق در متربی نسبت به مربی است. هنگامی که این شیفستگی حاصل شد، می توان با ابراز محبت، فرد را به انجام برخی اعمال و با منع محبت، او را به ترک اعمالی برانگیخت.

۵) اصل تدریج^۳

بر اساس مبانی هستی شناختی، عالم ماده، که انسان در آن زندگی می کند، عالمی زمان مند و تدریجی است و بر اساس مبانی انسان شناختی تغییرات و تحولات ابعاد مختلف روح و بدن انسان نیز به تدریج صورت می گیرند. به این ترتیب، طبیعی است که آگاهی بخشی، انتقال مهارت و شکوفاسازی استعدادها، یک باره و ناگهان حاصل نمی شود و تعلیم و تربیت، فرایندی تدریجی است که در بستر زمان و طی مراحل خاص و با پشت سر گذاردن پیش نیازها و مقدمات خود، تحقق می یابد.

۱ - توبه: ۷۲.

۲ - مائده: ۵۴.

۳. این اصل و اصل بعدی از کتاب فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی زیر نظر استاد محمد تقی مصباح یزدی اخذ شده است.

اصل تدریج، که بر مبانی فوق مبتنی است، لزوم رعایت تدریج را در طی فرایند تعلیم و تربیت گوشزد می‌کند. خداوند متعال نیز در تعیین تکلیف بندگان، براساس این اصل، دستورات خود را به تدریج فرورستاده و به تدریج دین را تکمیل کرده است.

عن الباقر(ع): «أَيَسَ أَحَدٌ أَرْفَقَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمِنْ رَفِقِهِ أَنَّهُ نَقَلَهُمْ مِنْ خَصَلَةٍ إِلَى خَصَلَةٍ وَلَوْ حَمَلَ عَلَيْهِمْ جُمْلَةً لَهَلَكُوا»^۱

«هیچ کس از خداوند بیشتر اهل مدارا نیست. از موارد مدارای او این است که بندگان را از حالتی به حالتی دیگر منتقل می‌کند و اگر همه امور را یک‌باره بر ایشان تکلیف می‌کرد هلاک می‌شدند.»

عن الصادق(ع): «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَفِيقٌ يَحِبُّ الرَّفْقَ، فَمِنْ رَفِقِهِ بَعَادَةُ تَسْلِيلُهُ أَضْغَانَهُمْ وَ مُضَادَّتُهُمْ (مُضَادَّةٌ) لِهَوَاهُمْ وَ قُلُوبِهِمْ، وَ مِنْ رَفِقِهِ بِهِمْ أَنَّهُمْ يَدْعُهُمْ عَلَى الْأَمْرِ يَرِيدُ إِزَالَتَهُمْ عَنْهُ رِفْقًا بِهِمْ لِكَيْلَا يَلْقَى عَلَيْهِمْ عُرَى الْإِيمَانِ وَ مُثَاقَلَتَهُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فَيَضَعُوهَا فَإِذَا أَرَادَ ذَلِكَ نَسَخَ الْأَمْرَ بِالْآخِرِ فَصَارَ مَنْسُوخًا»^۲

«خداوند تبارک و تعالی، اهل مداراست و مدارا را دوست دارد. از جمله موارد مدارای خداوند نسبت به بندگان آن است که به تدریج کینه‌ها و دشمنی‌هایشان را می‌زداید و با خواسته‌ها و دل‌هایشان به تدریج مقابله می‌کند و از موارد مدارای خداوند با آنان این است که [ابتدا] برای مدارا، آنان را با چیزی که می‌خواهد ایشان را از آن جدا کند وامی‌گذارد تا بار ایمان و سنگینی آن را یک‌باره بر ایشان فرو نیفکند که از آن احساس ناتوانی کنند. پس هرگاه اراده آن کرد [که آن را بزدايد]، آن را با فرمان دیگری نسخ می‌کند تا فرمان نخست منسوخ شود.»

با توجه به سایر مبانی، از این اصل می‌توان اصول فرعی زیر را نتیجه گرفت:

۱- پیش‌بینی مراحل تدریجی برای تعلیم و تربیت در برنامه‌ها، با توجه به مراحل رشد، پیش‌نیازها و اولویت‌های ساختاری و محتوایی تعلیم و تربیت؛

۲- توجه به مراتب و درجات بینش، گرایش و رفتار، در تعیین اهداف میانی و خاص در برنامه‌ها؛

۳- تدریج در به‌کارگیری و تغییر روش‌ها؛

۴- انتقال تدریجی از تعلیم و تربیت غیر اختیاری و القائی به تعلیم و تربیت اختیاری، با توجه به مراحل رشد و شرایط مخاطبان؛

۱. محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۲، ح ۴۴۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۵۶، ص ۲۲.



۵- فراهم کردن تدریجی زمینه‌های تکامل اختیاری و رفع موانع آن در تعلیم و تربیت اختیاری، در موارد ذیل:

۵-۱- غفلت‌زدایی و تذکر، پرورش تعقل، تفکر و تدبیر:

۵-۲- حرکت به سوی تحکیم مبانی، و توسعه و تعمیق شاخه‌های مختلف دانش؛^۱

۵-۳- حرکت به سوی تثبیت گرایش‌های مثبت، مانند تزکیه، تقویت روحیه تقوا، زهد، عزت و کرامت، احساس مسئولیت، فطرت‌گرایی، استقلال شخصیت، امید و نشاط، حقیقت‌جویی و کمال‌طلبی و رفع گرایش‌های منفی؛

۵-۴- حرکت به سوی تقویت اراده، استقلال و انتخاب آگاهانه و پرهیز از به کارگیری روش‌های سلب‌کننده اختیار در تعلیم و تربیت اختیاری؛

۵-۵- فراهم کردن و عرضه گزینه‌های مختلف در تعلیم و در تربیت، تحت نظارت، هدایت و راهنمایی معلم و مربی، به منظور انتخاب گزینه درست یا بهترین گزینه، برای پرورش تدریجی قوت اراده و انتخاب آگاهانه و معقول؛

۵-۶- حرکت به سوی تثبیت عادات شایسته و رفع عادات ناشایست.

۱- اصل استمرار و مداومت

براساس مبانی انسان‌شناختی، انسان همواره در معرض تأثیر اسباب و علل مختلف است؛ اسباب و عللی که حتی پیش از تولد وی و از زمان انعقاد نطفه او شرایطی را برای او فراهم می‌آورند، در دوران جنینی نیز بر او تأثیر می‌گذارند و این شرایط را پس از تولد و در طول زندگی پرفراز و نشیب او دائماً تغییر می‌دهند و البته اراده خود انسان، که با رشد او به تدریج قوت می‌گیرد، خود یکی از عوامل تعیین‌کننده در مجموع شرایطی است که در رشد و بالندگی او و در جهت حرکت او تأثیر دارند. اسباب و علل مزبور، با تأثیراتی که در وجود انسان می‌گذارند، زمینه را برای شرایط بعدی و ظرفیت و استعداد پذیرش تعلیم‌ها و تربیت‌های آتی نیز فراهم می‌کنند و این امر تا پایان زندگی انسان بر روی کره خاکی همچنان به طور مستمر ادامه دارد.

از سوی دیگر، پایان‌ناپذیری درجات کمال برای انسان، امکان پیشرفت دائمی در اهداف تعلیم و تربیت را فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد که هرچند تعلیم و تربیت با هدفی نهایی مشخص می‌شود، خود هدف نهایی مراتبی

۱. این اصل با توجه به مبانی پانزدهم از مبانی معرفت‌شناختی (ثبات و تغییر در درجه اعتبار معرفت حصولی) به دست می‌آید که بر تغییرناپذیری مبانی یقینی معرفت و امکان توسعه شاخه‌های علوم از طریق گسترش تحقیقات، دلالت دارد.



بی پایان دارد، به طوری که هر انسانی با ظرفیت، توان و عمر محدود خود، تنها می‌تواند به درجاتی از آن نائل گردد و در نتیجه، هیچ زمانی را برای پایان یافتن مراحل و مراتب تعلیم و تربیت، نمی‌توان تعیین کرد.

از مبانی یاد شده، اصل استمرار نتیجه می‌شود. این اصل بیانگر آن است که فرایند تعلیم و تربیت باید از زمان انعقاد نطفه تا پایان زندگی، به طور مستمر ادامه یابد. از این اصل، اصول فرعی زیر را می‌توان نتیجه گرفت:

۱- توجه با سابقه تعلیم و تربیت افراد از جهت پیش‌نیازها؛

عن أمير المؤمنين (ع): «أُتِجِبُونَ أَنْ يَكْذِبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَآمَسِكُوا عَمَّا يَنْكُرُونَ»^۱

آیا دوست دارید خدا و رسولش را تکذیب کنند؟! برای مردم حدیثی را بگویید که بفهمند و از نقل حدیثی که مورد انکار آنها واقع می‌شود خودداری کنید.

عن الصادق (ع): «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ...»^۲

حدیث ما - اهل بیت - دشوار و دشواریاب است که جز سینه‌های روشن یا دل‌های سلیم یا خلق‌های نیکو آن را بر نمی‌تابند.

۲- توجه به تأثیر تعلیم و تربیت فعلی افراد در مراحل بعدی تعلیم و تربیت آنها؛

روایات درباره تأثیر وراثت، نوع و حلال یا حرام بودن تغذیه، دعا، یادگیری و ادب‌آموزی در کودکی، در مراحل بعدی تعلیم و تربیت فراوان است. برای نمونه، به چند روایت در این باره توجه می‌کنیم:

عن الباقر (ع): «عَلَيْكُمْ بِالْوَضَاءِ مِنَ الطُّورَةِ فَإِنَّ اللَّبْنَ يَعْذِي»^۳

بر شما باد [انتخاب] دایگان پاکیزه و نیکو، زیرا شیر [خصلت‌ها را] منتقل می‌کند.

عن الصادق (ع): «كَسَبَ الْحَرَامَ بَيْنَ فِي الدَّرِيَّةِ»^۴

[اثر] در آمد حرام، در نسل انسان آشکار می‌شود.

عن أمير المؤمنين (ع): «مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصَّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ»^۵

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۷۷، ح ۶۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۳.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۴، ح ۱۳.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۴-۱۲۵، ح ۴.

۵. غرر الحکم، ح ۸۹۳۷.



کسی که در کودکی نیاموزد، در بزرگسالی پیش نمی‌افتد.

۳- تلاش دائمی برای حفظ و ارتقای سطح بینش‌ها، مهارت‌ها و شکوفایی استعدادها در جهت هدف نهایی؛
عن رسول الله (ص): «... وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى يَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ: ... وَلَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طَوْلَ عُمَرَةَ ...»^۱

مؤمن عاقل نیست مگر ده ویژگی داشته باشد، از جمله آنکه از جست‌وجوی دانش در طول زندگی خود ملول و خسته نشود.

۴- نظارت دائمی بر روند مستمر تعلیم و تربیت؛

۵- ارزیابی دائمی از کارها و ارائه بازخورد به برنامه‌ریزان؛

۶- بازنگری در برنامه‌ها با توجه به هدف ثابت و شرایط متغیر.



فهرست منابع

۱. طباطبائی، سیدمحمد حسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، موسسه النشر الاسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۲. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران و قم، انتشارات صدرا، چاپ بیست و ششم، ۱۳۷۴.
۳. الطوسی، محمدبن الحسن، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
۴. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر أخبار الائمة الاطهار(ع)، بیروت، موسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳.
۵. الكلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
۶. الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم و درر الکلم، ترجمه و شرح آقا جمال خوانساری، تحقیق میرجلال الدین محدث ارموی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۰.
۷. الصدوق، محمدبن علی بن بابویه القمی، الخصال، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ ق.



فصل ششم: روشهای تربیت اسلامی

روشهای تربیت فعالیتها و دستور العملهای جزئی هستند که برای دستیابی به اهداف مورد استفاده مربی قرار می گیرند و در یک نگاه به دو رسته روشهای دگر سازی و روشهای خود سازی قابل تقسیم هستند. روشهای دگر سازی را مربی برای تأثیر گذاری بر مربی بکار می گیرد و روشهای خود سازی را برای تأثیر گذاری بر خود و به اصطلاح خود تربیتی بکار می گیرد. در این جا به برخی از مهمترین روشهای تربیت اسلامی در دو بخش روشهای خود سازی و روشهای دگر سازی اشاره می شود:

الف) روشهای خود سازی

۱- مخالفت با نفس و عمل به ضد^۱

مخالفت با نفس عبارت است از عمل نمودن بر خلاف خواسته های نفس. به عبارت دیگر، در هر زمینه ای خواسته و میل نفس را شناسایی کنیم و هر چه بود، بر ضد آن عمل نماییم. مهم ترین و اساسی ترین روشی که در سیره و نظر امام خمینی برای تهذیب نفس و سیر و سلوک ارائه شده، همین شیوه است. امام (ره) در موارد گوناگون از این شیوه بهره برده و آن را بهترین شیوه علاج مفاسد اخلاقی معرفی نموده اند:

بهترین علاجها که علمای اخلاق و اهل سلوک از برای این مفاسد اخلاقی فرموده اند این است که هر یک از این ملکات زشت را که در خود می بینی، در نظر بگیری و برخلاف آن تا چندی مردانه قیام و اقدام کنی.^۲

امام تنها راه غلبه بر نفس را استفاده از همین شیوه دانسته اند:

تنها راه غلبه به نفس اماره و شیطان و راه نجات، برخلاف میل آنها رفتار کردن است. هیچ راهی بهتر برای سرکوبی نفس، از اتصاف به صفت متواضعین و رفتار کردن مطابق رفتار و سیره و طریقه آنها نیست.^۳

۱. این روش و روش بعدی و قسمت دوم از روش شماره ۳ از مقاله «عوامل مؤثر بر تربیت اخلاقی و عرفانی امام خمینی ره که در مجموعه مقالات همایش امام خمینی و اندیشه های اخلاقی - عرفانی، ج ۱۱ اخذ شده است.

۲. شرح چهل حدیث، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۹۶.



ایشان نسبت به معالجهٔ رذایل گوناگون اخلاقی و رهایی از وساوس شیطانی، این شیوه را پیشنهاد می‌کنند؛ که در ذیل به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

معالجهٔ حبّ دنیا

... و چون معلوم شد که حبّ دنیا مبدأ و منشأ تمام مفسد است، بر انسان عاقل علاقه‌مند به سعادت خود، لازم است این درخت را از دل ریشه کن کند. و طریق علاج عملی، آن است که معامله به ضد کند؛ پس گر به مال و منال علاقه دارد، با بسط ید و صدقات واجبه و مستحبه ریشهٔ آن را از دل بکند ... و اگر علاقه به فخر و تقدّم و ریاست و استطالت دارد، اعمال ضد آن را بکند و دماغ نفس اماره را به خاک بمالد تا اصلاح شود.

علاج نفاق

... و آن‌چنان است که انسان مدتی با کمال دقت مواظبت کند از حرکات و سکنت خود و کاملاً مداقه در اعمال خویش کند، و برخلاف خواهش و آرزوی نفس اقدام کند و مجاهده نماید.^۱

علاج غضب

لازم است بر خود حتم کند که با هر قیمتی است و با هر رنجی و زحمتی ممکن است، این آتش سوزان و نایرهٔ فروزان را از قلب خود فرو نشانند و دل خود را از ظلمت و کدورت آن صافی نماید. و این با قدری اقدام و برخلاف نفس و خواهش آن رفتار نمودن و تدبیر نمودن در عواقب امر و نصیحت نمودن نفس، کاری است بس ممکن.^۲

علاج تکبر

... در هر مرتبه از تکبر که هستی، و اهل هر رشتهٔ علمی و عملی و غیر آن که هستی، برخلاف میل نفسانی چندی عمل کند... اگر نفس از تو تمنا کرد که صدر مجلس را اشغال کن و تقدّم بر هم‌قطار خود پیدا کن، تو برخلاف میل آن رفتار کن؛ اگر تأنف می‌کند از مجالست با فقرا و مساکین، تو دماغ او را به خاک مالیده، با فقرا مجالست کن، هم‌غذا شو، هم‌سفر شو، مزاح کن.^۳

علاج وسوسه

۱. آداب الصلاة، ص ۵۰-۵۱.

۲. شرح چهل حدیث، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۳۹.



... عمده در عمل آن است که بی‌اعتنایی کند به وسوسه شیطانی و خیالاتی که به او القا می‌کند... چندین مرتبه که اعتنا به قولش نکردی و به خلاف رأی او رفتار کردی، البته از تو مأیوس می‌شود.^۱

علاج حواس پرتی در نماز (رام کردن قوه خیال)

و طریق عمده رام نمودن آن [قوه خیال] عمل نمودن به خلاف است و آن، چنان است که انسان در وقت نماز، خود را مهیا کند که حفظ خیال در نماز کند و آن را حبس در عمل نماید؛ و به مجرد این که بخواهد از چنگ انسان فرار کند، آن را استرجاع نماید؛ و در هر یک از حرکات و سکنات و اذکار و اعمال نماز، ملتفت حال آن باشد و از حال آن تفتیش نماید و نگذارد سر خود باشد.^۲

۲- شیوه سه مرحله‌ای مشارطه، مراقبه و محاسبه

از جمله شیوه‌های سیر و سلوک و خودسازی، شیوه سه مرحله‌ای فوق است. این شیوه دارای سه مرحله پی‌درپی مرتبط با نفس است که برآیند هر سه، وادار کردن نفس به انجام رفتارهای مثبت و دوری از رفتارهای منفی است.

این شیوه نیز مورد توجه و تأکید امام (ره) بوده و در آثار اخلاقی و عرفانی خود، از آن یاد کرده‌اند:

از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه است. «مشارطه» آن است که در اول روز - مثلاً - با خود شرط کند که امروز برخلاف فرموده خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند، و این مطلب را تصمیم بگیرد... و پس از این مشارطه باید وارد «مراقبه» شوی؛ و آن، چنان است که در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن، و اگر خدای نخواستہ در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این از شیطان و جنود او است که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند؛ به آن‌ها لعنت کن و از شر آن‌ها به خداوند پناه ببر و آن خیال باطل را از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم... سزاوار نیست یک شرط جزئی را وفا نکنم... و به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است و آن، عبارت است از این که حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آورد و با ولی نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی.^۳

۱. همان، ص ۴۰۶.

۲. آداب الصلاة، ص ۴۴.

۳. شرح چهل حدیث، ص ۹.



۳- روش تکرار و تلقین به نفس^۱

تلقین به نفس به این معنا است که از طریق به زبان آوردن قولی معین، تغییری به مقتضای آن در ضمیر پدید آید؛ به عبارت دیگر، تلقین، قولی است اما با قائل شدن اندک توسّعی در آن، می‌توان برای تلقین فعلی نیز جایی در نظر گرفت. مراد از تلقین فعلی آن است که با آشکار ساختن عملی در اعضا و جوارح، سایه و ظنّین آن عمل را به درون بیفکنیم. (البته به یک معنا، قول نیز فعل است و بنابراین، اصولاً تلقین، تلقین فعلی خواهد بود، اما اگر فعل را نه به معنای اعمّ کلمه، بلکه به معنای اخصّ و در مقابل قول در نظر بگیریم، آن‌گاه تلقین قولی و فعلی قابل اطلاق خواهد بود).

در نظام تربیتی اسلام، روش‌هایی توصیه شده که ماهیتاً مشمول عنوان فوق است. توضیح این روش‌ها را تحت عناوین تلقین قولی، تلقین فعلی و تلقین قولی-فعلی بیان می‌کنیم. هر یک از این موارد را نیز از دو جهت سلب و ایجاب می‌توان در نظر گرفت، یعنی تلقین‌های منفی که نباید صورت پذیرد و تلقین‌های مثبت که باید به کار گرفته شود.

تلقین قولی از هر دو حیث سلب و ایجاب در روش‌های تربیتی اسلام، مقام و موقعیتی مهم دارد. چه بسیار حالات باطنی منفی که در پس گفته‌های بی‌مقدار، در دل می‌رویند و چه بسیار از همین گونه حالات که با داس سخن از صفحه دل درویده می‌شوند. در این جا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- امام صادق(ع):

«و لا تُخاصِموا الناسَ لِدينِكُمْ فَإِنَّ المُخاصِمَةَ مُمرِضَةٌ لِلقلب.»^۲

برای دفاع از دینتان، با مردم نزاع و مشاجره لفظی نکنید، زیرا این کار دل را بیمار می‌سازد.

در قرآن پیشنهاد شده است که به جای این گونه نزاع و مشاجره، جدال احسن صورت پذیرد.

- در روایتی مشابه، اشتغال قلب و پدید آمدن حقد و نفاق در پی آن به عنوان میراث مشاجره ذکر شده است:

«إياكُم و الخُصومةَ فَإِنَّها تَشغَلُ القلبَ و تُورِثُ النفاقَ و تُكسِبُ الضغائن.»^۳

۱. این روش و روش بعدی از کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی اثر دکتر خسرو باقری اخذ شده است

۲. کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی ترک دعاء الناس.

۳. همان، باب المرء و ...



- امام صادق(ع):

«أَنْظُرُ أَنْ لَا تُكَلِّمَنَّ بِكَلِمَةٍ بَنِي أَبَدًا وَإِنْ أَعْجَبَتْكَ نَفْسُكَ وَعَشِيرَتُكَ»^۱

بنگر که هرگز حرف زوری از دهانت خارج نشود، اگرچه از قدرت خودت و قدرت خویشاوندانت مطمئن باشی.

اگر زبان بر این ناراستی‌ها نگردد، قلب از اشتغال و آرایش مصون می‌شود و از این روست که فرموده‌اند:

«إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ»^۲

سکوت، دری از درهای حکمت است.

این‌ها مواردی از جنبه سلبی تلقین قولی بود و اکنون به ذکر چند نمونه از جنبه ایجابی می‌پردازیم:

- کسی از یاران امام صادق(ع) به نزد وی آمد و گفت: «گاه در دلم اندیشه‌های کفرآمیز موج می‌زند.» (إِنَّهُ يَقَعُ فِي قَلْبِي أَمْرٌ عَظِيمٌ). امام در پاسخ چاره‌جویی او فرمود: «هرگاه چنین شد به زبان بگو: «لا اله الا الله»^۳

- قهقهه در اسلام، مذموم شمرده شده است، زیرا به هنگام قهقهه، کنترل و تسلط انسان بر خویش به سستی می‌گراید و این ضعف به همراه نشاط بیش از حدی که در پی می‌آید، انسان را آماده تخطی و تجاوز از حدود می‌گرداند. برای زدودن این اثر قلبی، در روایتی چنین توصیه شده است:

«إِذَا قَهَقَهْتَ فَقُلْ حِينَ تَفَرَّغُ اللَّهُمَّ لَا تَمَقُّتَنِي»^۴

اگر صدای خنده‌ات به قهقهه بالا گرفت، بعد از آنکه از این حال خارج شدی بگو، خدایا از من نفرت مکن.

- چنانکه پیش‌تر نیز اشاره شد، ذکر لفظی خدا مورد توصیه و تصریح قرآن است: «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ» با توجه به موقعیت‌های مختلفی که برای انسان پیش می‌آید، چون موفقیت در انجام کاری برجسته، یا لغزش و افتادن به ورطه گناه، ... و با توجه به این که خداوند، نام‌های مختلفی دارد که در هر یک از موقعیت‌های مزبور می‌توان به تناسب، یکی از این نام‌ها را به زبان آورد و توسط آن، حالات باطنی را به کنترل گرفت، دامنه وسیع کاربرد تلقین قولی آشکار می‌شود، چنانکه در موفقیت‌ها می‌توان خداوند را سپاس گفت و او را ستود که او «حمید» است و هر

۱. همان، باب البفی.

۲. همان، باب الصمت.

۳. کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الوسوسة و حدیث النفس.

۴. همان، کتاب العشره، باب الدعابة و الضحك.



فصل ششم: روشهای تربیت اسلامی

حمد و سپاسی، فی الواقع در خور اوست و این دل را از عجب و غرور مصون می‌کند، یا به وقت لغزش می‌توان استغفار گفت که او «غَفَّار» است و این دل را از یأس یا جسارت باز می‌دارد و موارد مشابه دیگر.

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...»^۱

در تلقین فعلی، مقصود آن است که صورت یک فعل مطلوب را به نحو تظاهر بر اعضا و جوارح خویش آشکار سازیم، در حالی که آن فعل و آثار آن در درون ما ریشه نداننده است. در جهت سلب نیز مقصود آن خواهد بود که صورت فعلی نامطلوب را از خود دور کنیم، در حالی که ممکن است آثار آن در درون ما ریشه دوانده باشد. عرصه‌ی این روش نیز بر حسب انواع مختلف حالات و افعال، وسیع و گسترده است. در زیر چند مورد از باب نمونه ذکر می‌کنیم:

- پیش‌تر نمونه‌ی «تباکی» (تظاهر به گریه) را متذکر شدیم.

- همچنین دستور پرهیز از تبختر در راه رفتن را نمونه آوردیم:

«لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا.»

«وَعِبَادُ الرَّحْمَانِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...»^۲

«و بندگان خدا کسانی هستند که بر زمین با تواضع گام می‌زنند.»

اصولاً تواضع به این معناست که انسان در ظاهر، خود را فرودست جلوه دهد و حاصل آن کنترل عجب و غرور است. در همین زمینه، روایات بعدی نیز وارد شده است.

- امام صادق(ع):

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَتَرَبَّيْنَا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ الْعِلْمَ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَلَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ.»^۳

در جست‌وجوی علم باشید و به همراه آن، خود را به حلم و وقار بیارایید و در برابر کسی که به او علم می‌آموزید تواضع کنید و نسبت به کسی که از او علم می‌آموزید تواضع کنید؛ و عالمانی ستم‌پیشه نباشید که در این صورت، این شیوه‌ی باطل شما، سخن حقتان را از بین خواهد برد.

۱. اعراف: ۱۸۰.

۲. فرقان، ۶۳.

۳. الحیاء، ج ۲، ص ۲۷۲.



- امام صادق(ع):

إِنَّ مِنَ التَّوَضُّعِ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ.^۱

«از جلوه‌های تواضع و فروتنی این است که انسان در جایی بنشیند که فروتر از رتبه‌ی اجتماعی او باشد.

هرگاه دو گونه تلقین قولی و فعلی در هم آمیزند، تأثیری مضاعف به بار می‌آورند. در نظام تربیتی اسلام، شیوه‌ها و دستورات فراوانی دیده می‌شود که تلقین قولی - فعلی در حیطه‌ی آن قرار می‌گیرد. نماز، برجسته‌ترین چهره‌ی این به هم آمیختگی است. نمازگزار سخنان معینی بر زبان می‌راند و حرکات معینی انجام می‌دهد که هر یک با حالات باطنی ویژه‌ای تناسب دارد و آنها را در باطن می‌انگیزد. هنگامی که فرد در برابر خدا می‌ایستد و می‌گوید «خدایا تنها تو را بندگی می‌کنم و تنها از تو یاری می‌جویم» طنین تسلیم به خدا (جزء اول این سخن) را که بهای آن حریت از غیر خدا (جزء دوم) است در دل می‌افکند. حتی آهنگ کلام در سخن گفتن با خدا، به نحوی توصیه شده است که این طنین باطنی را هرچه عمیق‌تر منعکس کند:

«وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ...»^۲

«و در دل خود، پروردگارت را از روی تضرع و ترس و آهسته و آرام، یاد کن.»

این آیه اشاره دارد که خدا را در دل یاد آرید و اگر خواستید به سخن، او را بخوانید، با آهنگی خفیف بخوانید. این لحن کلام، با خشیت دل همراه تر است.

همین انعکاس باطنی برای حرکات فرد، به هنگامی که قامتش را فرو می‌شکند و به خاک می‌افتد، نیز موردنظر بوده است. نظیر این آمیزه‌ی قول و فعل در حج، به نوسورانگیزی دیده می‌شود که شرح و بسط آن، نوشته‌ی مستقلی می‌طلبد.

تکرار و تلقین به نفس، یکی از شیوه‌هایی است که مورد توجه و تأکید امام خمینی(ره) بوده است. ایشان در آثار اخلاقی و عرفانی، و نیز در وصایا و سخنرانی‌های خود، بر این شیوه تأکید نموده‌اند. امام(ره) در اهمیت و آثار تلقین و تکرار فرموده‌اند:

یکی از چیزهایی که برای ساختن انسان مفید است تلقین است. انسان خودش هم اگر بخواهد ساخته بشود، باید آن مسائلی که مربوط به ساختن خودش است تلقین کند به خودش، تکرار کند. یک مطلبی که تأثیر در نفس انسان باید بکند، با تلقینات و تکرارها بیش‌تر در نفس انسان نقش پیدا می‌کند.

۱. کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب التواضع.

۲. اعراف، ۲۰۵.



نکته تکرار ادعیه و تکرار نماز در هر روز چندین دفعه و همیشه، این است که انسان با گفتن و شنیدن، خود انسان قرائت می کند و می شوند این آیاتی که سازنده است، مثل سوره مبارکه حمد که یک درس سازنده است، انسان باید اینها را تکرار کند و تلقین کند و نفس را حاضر کند برای شنیدن...

تلقین از اموری است که لازم است. این که من در بعضی از مسائل برای دوستان دائماً یک مطلب را تلقین می کنم و اظهار می کنم، برای این است که مطلب مهم است.

نیز آن حضرت در نامه عرفانی و اخلاقی خود به سید احمد فرموده است:

پسرم! اگر می توانی با تفکر و تلقین، نظر خود را نسبت به همه موجودات، به ویژه انسانها، نظر رحمت و محبت کن... امثال این حقایق [حقایق عرفانی] حاصل نشود مگر با مجاهدت و تفکر و تلقین.

و در نامه دیگری فرموده اند:

کوشش کن کلمه توحید را- که بزرگ ترین کلمه است و والاترین جمله است- از عقلت به قلبت برسانی؛ که حظ عقل همان اعتقاد جازم برهانی است؛ و این حاصل برهان، اگر با مجاهدت و تلقین به قلبت نرسد، فایده و اثرش ناچیز است.

امام (ره) علاوه بر بیان اهمیت و آثار تلقین و تکرار، چگونگی و نیز اوقات مناسب برای آن را نیز بیان کرده اند. ایشان در نحوه تلقین آیات و اذکار توحید و تنزیه فرموده اند:

... پس از آنکه دل را برای ذکر خدا و قرآن شریف مهیا نمود، آیات توحید و اذکار شریفه توحید و تنزیه را با حضور قلب و حال طهارت، تلقین قلب کند؛ به این معنا که قلب را چون طفلی فرض کند که زبان ندارد و می خواهد او را به زبان آورد؛ چنانکه آنجا یک کلمه را تکرار کند و به دهان طفل قلب کند و به دل بخواند تا زبان قلب باز شود. و اگر وقتی چون اواخر شب یا بین الطلوعین، بعد از فریضة صبح، برای این کار اختصاص دهد خیلی بهتر است.

همچنین در کتاب آداب الصلاة، ضمن آنکه از تلقین به «تفهیم» تعبیر کرده اند، در چگونگی آن فرموده اند:

یکی از آداب قلبیه عبادات، خصوصاً عبادات ذکریه، «تفهیم» است؛ و آن، چنان است که انسان قلب خود را در ابتدای امر چون طفلی پندارد که زبان باز نکرده و آن را می خواهد تعلیم دهد؛ پس هر یک از اذکار و اوراد و حقایق و اسرار عبادات را با کمال دقت و سعی به آن تعلیم دهد و در هر مرتبه ای از کمال هست، آن حقیقتی را که ادراک نموده به قلب بفهماند. پس اگر اهل فهم معانی قرآن و اذکار نیست و از اسرار عبادات بی بهره است، همان معنای اجمالی را که قرآن کلام خدا است و اذکار، یادآوری حق است و عبادات، اطاعت و فرمان برداری



پروردگار است، تعلیم قلب کند و به قلب همین معانی اجمالیه را بفهماند. و اگر اهل فهم معانی صوریه قرآن و اذکار است، همان معانی صوریه را از قبیل وعد و وعید و امر و نهی و از علم مبدأ و معاد به آن مقدار که ادراک نموده، به قلب تعلیم دهد. و اگر کشف حقیقتی از حقایق معارف یا سرّی از اسرار عبادات برای او شده، همان را با کمال سعی و کوشش به قلب تعلیم کند و آن را تفهیم نماید. و نتیجه این تفهیم آن است که پس از مدتی مواظبت، زبان قلب گشوده شود و قلب ذاکر و متذکر گردد.

۴- روش تحمیل به نفس

در این روش نیز، باطن انسان به وسیله‌ی ظاهر وی ساخته می‌شود. تفاوت این روش با تلقین به نفس در آن است که در تلقین، لزوماً باطل انسان گریزنده و بی‌رغبت نیست، اما در این روش، چنین فرضی ملحوظ است. تحمیل در جایی مورد می‌یابد که کراهت وجود داشته باشد؛ هنگامی که علی‌رغم گریز و کراهت باطن، اعضا و جوارح به انجام عملی وادار شوند، روش تحمیل به نفس مورد استفاده قرار گرفته است. طبق این روش، باطن رمیده و بی‌رغبت را می‌توان با حرکات اندام به بند کشید و آن را رام و راغب گرداند. (البته این کار، علاوه بر تحمیل، به مدد استمرار و پیوستگی بر عمل موردنظر نیز محتاج است؛ و لذا به کار گرفتن این روش، باید در حالت ترکیب با شیوه‌های مربوط به مداومت و محافظت انجام پذیرد.)

عملی که مورد رضای دل نیست به باری می‌ماند که به دوش کشیدن آن نفس را تنگ می‌کند، اما با تن دادن به این بار، سرانجام شرح صدری رخ می‌کند و ثقل آن از بین می‌رود.

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * ...»^۱

«آیا ما سینه‌ی تو را گشاده نساختم و باری را که سخت بر پشت تو سنگینی می‌کرد، از (دوش) تو برداشتم؟»

از این روست که باید «کراهت» را به جان خرید تا از آن «رغبت» بجوشد و توشه‌ی راه شود «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»^۲

در عین حال، باید توجه داشت که روش تحمیل به نفس، محدود به حدود معینی است. نخستین حد، آن است که این روش در حیطه‌ی «عمل» به کار می‌آید نه در قلمرو «ایمان». برای ایمان آوردن، نمی‌توان از تحمیل طرفی بست، چه این جا جای اکراه نیست «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»^۳. در ایمان آوردن، نمی‌توان بر خویش باری گذاشت،

۱. انشراح، ۱-۳.

۲. همان، ۶-۷.

۳. بقره، ۲۵۶.

بلکه باید بارها را از خویش برداشت؛ از دل خویش و از چشم و گوش خویش^۱، تا هدایت از ضلالت شناخته شود «... قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...»^۲ و از گوش و چشم بگذرد و در دل داخل شود. هنگامی که ایمان در دل «داخل» شد، باید آن را در دل «ثابت»^۳ کرد و در این جا است که باید بر خویش بار گذاشت: بار عمل.

حدّ دیگر آن است که تحمیل نباید چنان باشد که مایه‌ی اعراض دل شود. اگر کسی باری بیش از حدّ بر خود تحمیل کند، خود را در معرض آن می‌نهد که یک‌باره پشت کند و همه چیز را واگذارد. پس هرگاه بیم آن بود که تلخی به کام دل بنشیند و شور و نشاط را از آن ریشه کن کند، باید فروتر آمد و آسان‌تر گرفت و تردیدی نیست که در هر حال، یافتن این حدّ، با رفت و بازگشت و پیش و پس شدن به دست می‌آید.

«لَا تُكْرِهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ»^۴

«طاعت و عبادت را بر خود تحمیل نکنید.»

اما اگر تحمیل با رعایت این حدّ انجام پذیرد، در این صورت نه تنها قابل نهی نیست، بلکه اجتناب‌ناپذیر است؛ چه، کرامت در گروه کراهت است «الْمَكَارِمُ بِالْمَكَارِهِ»^۵

جوهره‌ی روش تحمیل به نفس در بسیاری از احکام، آداب و دستورات اسلامی رسوخ دارد. جهاد و روزه دو نمونه‌ی برجسته از موارد به کارگیری این روش است که در هر دو، تن دادن به ناملایماتی که ابتدائاً مورد کراهت دل هستند، لحاظ شده است. (البته چنان که در بحث از اصول گذشت، جنگ فی حدّ نفسه جنبه‌ی تشریحی ندارد، بلکه برخاسته از امور تکوینی مربوط به انسان است و گریزی از آن نیست، اما خداوند این امور تکوینی را به شکلی معین مورد تشریح قرار داده است.)

در زیر به مواردی از به کارگیری این روش اشاره می‌کنیم:

«... وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»^۶

«با همسران خود در زندگی با انصاف و خوش رفتار باشید و چنانچه دلپسند شما نبودند، پس (بدانید که) شاید شما چیزی را خوش ندارید و حال آن که خدا در آن خیر بسیار برای شما مقرر کرده است.»

۱. «... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...»، اعراف، ۱۷۹.

۲. بقره، ۲۵۶.

۳. «... كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...»: «ایمان را در دل‌های آنان ثبت کرد.»، مجادله، ۲۲.

۴. کافی، باب الاقتصاد فی العبادة.

۵. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹/۱۹؛ نساء، ۱۹.

۶. نساء، ۱۹.



«إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ»^۱

«هرگاه از چیزی یا کاری خوش داشتی، خود را به حضور در موقعیت آن وادار (تا ترس از تو زایل شود)»

- پیش تر، از تحلم سخن گفتیم و آن، چنان که پیداست، از موارد به کارگیری همین روش است، زیرا تحلم آن است که کسی ظواهر حکمی از حلم را به زور به خود ببندد تا حقیقتاً به زیور حلم آراسته شود. در این حدیث نیز به همین مضمون اشارتی هست:

«... و ما مِنْ مُؤْمِنٍ يَشْفِي إِلَّا بِفَضِيحَتِهَا لِأَنْبَشِ كُلِّ مُؤْمِنٍ مُلْجَمٌ»^۲ [امام صادق(ع)]

«... هیچ مؤمنی نیست که بخواهد عقده‌ی دل را بگشاید مگر به بهای فضیحت خود، زیرا هر مؤمنی زبانش در بند است.»

یعنی مؤمن با این که آتش غیظ و انتقام در درونش شعله‌ور می‌شود، اما از این که زبانه‌ی این آتش به زبانش برآید جلوگیری می‌کند و دهانش را به لجام (ملجم) می‌گیرد. این تحمیل سکوت بر خویشتن، علی‌رغم میل شدید باطنی بر انتقام، نوعی تحلم است. (ذکر این نکته لازم است که تحمیل سکوت بر خود با سکوت پیشه کردن متفاوت است، زیرا در دومی الزاماً کراهت از سکوت مطرح نیست. در تلقین به نفس همین سکوت پیشه کردن موردنظر بود.)

موارد فوق از باب نمونه ذکر شد، اما حاصل کلام آن است که طبق روش تحمیل به نفس، باید برای ایجاد تحولات باطنی، اعمال و حرکات ظاهری را علی‌رغم کراهت باطن بر خود تحمیل کرد و بر آن استمرار ورزید. حال بر حسب این که ایجاد چه نوع تحوّل درونی موردنظر باشد، اعمال ویژه‌ی متناظر با آن باید به کار گرفته شود.

در پایان، این نکته را متذکر می‌شویم که اگر چه تحمیل به نفس عمدتاً جنبه‌ی عملی دارد (و ما نیز بیشتر به این جنبه نظر داشته‌ایم) اما برای آن نیز چون تلقین به نفس، می‌توان جنبه‌ی قولی و بنابراین قولی - فعلی قائل شد. چنان که ذیل آیه‌ی «... وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^۳؛ «و با والدین، سخن به کرامت بگو» آمده است که هرگاه والدین تو را مضروب کردند، در برابر آنها بگو که «خدا از شما درگذرد» و نه بیش.^۴ پیداست که غالباً در چنین مواردی، زبان به این گونه قول کریمی نمی‌گردد. اما باید علی‌رغم میل باطنی، آن را بر خود تحمیل کرد.

۱. الحیاء، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب «ما أَخَذَ اللهُ عَلَي الْمُؤْمِنِ».

۳. اسراء، ۲۳.

۴. عن عبی عبدالله «... قال: و قال لَهُمَا كَرِيمًا قال: إِنَّ ضَرْبَاكَ فَعَلَّ لَهُمَا غَفَرَ اللهُ لَكُمَا، فَذَلِكَ مِنْكَ قَوْلُ كَرِيمٍ...» همان، باب البرِّ بالوالدین.

**ب) روشهای دگر سازی:****۱- روش سؤال و جواب^۱**

سؤال و جواب از دیگر روش‌هایی است که معصومان (علیهم السلام) در آموزش احکام و معارف دینی از آن بهره می‌بردند. این روش، خود اقسامی دارد که به بیان آنها می‌پردازیم.

الف) اقسام سؤال و جواب

روش پاسخ به پرسش: در این روش جوینده دانش، هرگونه پرسش و اشکالی را نسبت به موضوعی که با آن سروکار دارد و یا در تخصص اوست، مطرح می‌کند و پاسخ آن را از معصوم (ع) می‌شنود. در این روش، فعالیت اصلی به عهده شاگرد است و هم اوست که باید در رشته و تخصص خود، فعالیت علمی بسیاری انجام دهد، تا پرسش‌های لازم و مناسبی بیاید و با طرح این پرسش‌ها در محضر معصوم (ع) پاسخ لازم را دریافت کند؛ بنابراین، نوع اول از این روش، شاگرد محور است و معصوم (ع) تنها پاسخ پرسشهای دیگران را می‌دهد.

روش طرح سؤال: در این روش، ابتدا از سوی معصوم (ع) پرسشی مطرح می‌شود و پاسخ آن گاهی از سوی شاگرد است و گاهی از سوی معصوم؛ یعنی معصوم (ع) پرسش را مطرح می‌کند و شاگرد، اگر پاسخ آن را می‌داند، پاسخ می‌دهد و اگر پاسخ را نمی‌داند از امام می‌خواهد که خود پاسخ آن را بدهد. در صورت اول نیز پاسخ شاگرد یا صحیح است که در این صورت معصوم (ع) آن را تایید می‌کند و یا ناقص است، که آن را تکمیل می‌نماید، و یا نادرست است که در این صورت نیز معصوم (ع) آن را اصلاح کرده و پاسخ درست را ارائه می‌کند. گفتمنی است که در این قسم گاهی امام سؤالات پی در پی مطرح می‌کند تا شاگرد خود به پاسخ درست برسد، ولی این مورد نادر است.

روش بحث و گفتگو یا سؤال و جواب دو طرفه: در این روش، پرسش‌گاه از سوی معصوم (ع) است و گاهی از سوی شاگرد، ولی پرسش‌ها به صورت پیوسته و در راستای پاسخ‌ها مطرح می‌شود. اگر امام پرسش را طرح کند، تا جایی پرسش‌ها را ادامه می‌دهد که طرف مقابل را به مطلب صحیح و حقی برساند، و یا او را به تناقض گویی بکشانند؛ اما اگر غیر معصوم سؤال را طرح کند، گرچه او نیز قصدش این است که امام را به حق و یا تناقض گویی بکشانند، ولی معصوم (ع) پاسخ را به گونه‌ای ارائه می‌کند که پرسش‌کننده به حق برسد و تسلیم شود؛ البته این روش سؤال و پاسخ را در اصطلاح «مناظره» می‌گویند که بحث آن گذشت.

۱. این روش از کتاب سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام اثر محمد داودی و سید علی حسینی زاده اخذ شده است.

**ب) اهمیت و جایگاه پرسش در سیره**

معصومان(ع) اهمیت و جایگاه این روش را به خوبی می‌شناختند، به طوری که شاید بتوان گفت از نظر آنان، بهترین روش برای آموزش و پرورش علمی، همین روش است. این مطلب را از سیره و گفتار آن بزرگان می‌توان استفاده کرد؛ زیرا آنان در آموزش، حتی اگر پرسشی هم در کار نبود، اغلب محتوای آموزشی را به نوعی با پرسش همراه می‌کردند. دست کم، برای اینکه مطلبی را به دیگری بیاموزند، از او می‌پرسیدند: آیا فلان مطلب را به تو بگویم؟ پس از اینکه از این راه توجه مخاطب را به خود جلب می‌کردند و یا نیاز او را به یادگیری برمی‌انگیختند، و از او پاسخ مثبت می‌شنیدند، مطلب را برای او بیان می‌کردند. امام باقر(ع) به کسانی که در محضر او بودند، فرمود:

ألا انبئکم بشيء اذا فعلوا یبغد السلطان و الشیطان منکم؟ فقال أبو حمزة: بلی؛ أخبرنا به حتی نفعله؛ فقال(ع): علیکم باصدقة فیکروا بها فأنها تسود وجه ابلیس و تکسر شرّة السلطان الظالم عنکم فی یومکم هذا ... (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۳۰۸)؛ آیا شما را به کاری آگاه نسازم که هرگاه انجام دهید، سلطان و شیطان از شما دور شوند؟ ابو حمزه گفت: چرا، بفرماید تا بدان عمل کنیم. امام فرمود: صدقه بدهید و روز خود را با صدقه آغاز کنید که صدقه روی شیطان را سیاه می‌کند و شر سلطان ظالم را در آن روز از شما دور می‌سازد ...

در مواردی نیز حتی عبارتهای مبهم و غیر مأنوسی را به کار می‌بردند تا در ذهن شنونده پرسشی ایجاد کند و با طرح آن پرسش، عملاً درگیر بحث شود.

حذیفه بن منصور می‌گوید: امام صادق(ع) فرمود:

اتقوا الحالقه، فأنها تمیت الرجال. قلت: و ما الحالقه؟ قال: قطیعه الرحم (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۲۱۰)؛ از «حالقه» بپرهیزید؛ زیرا انسان را می‌میراند. پرسیدم: حالقه چیست؟ فرمود: قطع رحم (بریدن رابطه خویشاوندی).

امام در این روایت، به آسانی می‌توانست بفرماید: از قطع رابطه خویشاوندی بپرهیزید، ولی چنین نکرد، بلکه ابتدا این مطلب را با یک کلام غیر مأنوس و یا مبهم، بیان کرد، تا در ذهن شنونده پرسشی ایجاد کند و توجه او را جلب کند؛ سپس با طرح پرسش، مطلب را روشن کرد. این شیوه، افزون بر اینکه آگاهی‌های بیشتری را نیز به شاگرد می‌دهد، در بالا بردن کیفیت یادگیری و ایجاد یادگیری پایدار، تاثیر بیشتری دارد.

امام رضا(ع) نیز روزی فرمود:

خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده نگاه دارد. اباصلت پرسید: چگونه امر شما را زنده نگاه دارد؟ امام فرمود: علوم ما را بیاموزد و به دیگران یاد بدهد؛ زیرا مردم، اگر زیبایی‌ها و نیکی‌های کلام ما را بشنوند، از ما پیروی می‌کنند... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۰)



در مواردی نیز معصومان(ع) تمام مطلب و کنه آن را بیان نمی کنند، بلکه آن را به صورت سربسته و یا در سطح پایین تری بیان می نمایند تا شاگردی که مطلب برایش مبهم و یا خواهان فهم بیشتری است، با مطرح کردن پرسش خوی، از امام توضیح بیشتری را درخواست کند.

عنوان بصری برای کسب علم نزد امام صادق(ع) آمد، به امام فرمود:

فان أردت العلم فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية و اطلب العلم باستعماله و استفهم الله يفهمك. قلت: يا ابا عبد الله، ما حقيقة العبودية؟ قال: ثلاثية أشياء: أن لا يرى العبد فيما حوَّله الله ملكاً لأن العبد لا يكون لهم ملك ... (همان، ج ۱، ص ۲۲۵)؛ پس هرگاه در پی دانش شدی، اول حقیقت بندگی را در خود ایجاد کن و علم را با عمل به آن بخواه و از خدا طلب فهم کن که او به تو خواهد داد. عنوان بصری می گوید: پرسیدم: حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود: حقیقت عبودیت در سه چیز است: اول اینکه بنده هر آنچه را خدا به او داده، ملک خود نداند؛ زیرا بندگان مالک نمی شوند ...

در این روایت اگر پرسش عنوان بصری از حقیقت بندگی نبود، امام آن بحث را مطرح نمی کرد، ولی با پرسش او امام مطالب بسیار سودمندی را بیان فرمود که تاکنون راهگشا و کلید معرفه الله برای کسانی است که می خواهند در راه عرفان و سیر و سلوک، قدم بگذارند.

ابوهارون معکوف نیز می گوید:

شخصی از امام صادق(ع) پرسید: در [نافله] نماز ظهر چند آیه از قرآن باید خواند؟ امام فرمود: هشتاد آیه. سؤال کننده پس از شنیدن این پاسخ از مجلس خارج شد. امام فرمود: ابوهارون! آیا پیرمردی عجیب تر از این دیده ای؟ از من سؤال کرد و جواب دادم، ولی از تفسیر و توضیح آن نپرسید. این کسی است که مردم عراق گمان می کنند او عاقل آنان است. ابوهارون! سوه حمد هفت آیه دارد و توحید سه آیه، مجموعاً ده آیه، و نافله ظهر هشت رکعت است؛ و در مجموع می شود هشتاد آیه (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۱۴).

چنان که از این سیره برمی آید، اینکه امام(ع)، ابتدا پاسخ را به صورت سربسته فرمود، از این روی است که پرسش کننده توضیح، تفسیر و یا دلیل آن را خواستار شود و سپس جواب کامل را بشنود و این به دلیل فوایدی است که بر طرح سؤال مترتب است.

افزون بر سیره معصومان(ع)، از سخنان آنان نیز اهمیت و جایگاه روش و پاسخ، استفاده می شود. امام باقر(ع) فرمود:

هرگاه من برای شما چیزی را بیان کردم، دلیل قرآنی آن را از من بخواهید (همان، ج ۱، ص ۶۰)



امام صادق(ع) نیز فرمود:

انّ هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسأله (همان، ص ۴۰)؛ به راستی بر این علم قفلی است که کلید آن پرسش است.

همچنین محمد بن مسلم روایت می کند که: حمران از امام صادق(ع) سؤالی پرسید. امام فرمود: «إنما يهلك الناس لأنهم با يسئلون (همان جا)؛ مردم هلاک شدند، چون نمی پرسیدند».

افزون بر این معصومان(ع) در سیره آموزشی خود، دیگران را به پرسیدن تشویق می نمودند و یا پرسش های خوب را تحسین و تشویق می کردند.

محمد بن مسلم می گوید:

از امام باقر(ع) درباره کندی حرکت خورشید ظهر، پرسیدم، امام فرمود: محمد! چقدر جتهات کوچک و پرسش ات پیچیده و مشکل است! تو اهلیت و لیاقت شنیدن پرسش را داری ... (نوری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۲۶).

این ستایش امام(ع) گرچه ستایش و تشویق به پرسش خوب است، ولی به صورت ضمنی، اصل پرسش را نیز تشویق می کند. البته پرسش هرچه بهتر و پرمحتواتر باشد بهتر است.

همچنین داود رقی می گوید:

نزد امام صادق(ع) بودم که حبابه و البیّه - که زن نیکوکاری بود- وارد شد و از حلال و حرام پرسش هایی کرد. ما از پرسش های او تعجب کردیم. امام(ع) به ما فرمود: آیا پرسشی بهتر از پرسش های حبابه و البیّه می شناسید؟ ... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۱۲۱)

بنابراین، می توان گفت: روش سؤال و جواب در سیره معصومان(ع)، از نظر آموزشی جایگاه والایی دارد؛ از این رو، آنان در جریان آموزش، همواره سعی می کردند یا شاگردان پرسند و یا خود پرسشی مطرح کنند.

ج) فوائد روش سؤال و جواب

این روش دارای فوائد بسیار آموزشی است که برخی از آنها عبارت است از:

۱. طرح پرسش از سوی استاد و یا ایجاد پرسش در ذهن شاگرد، او را به ندانستن مسئله، متوجه خواهد ساخت، و در نتیجه، انگیزه او برای یادگیری افزایش خواهد یافت. وقتی انگیزه زیاد باشد، توجه به استاد نیز، به هنگام آموزش، افزایش می یابد و دانش آموز سعی می کند همه حواس خود را به یادگیری آموزه ها، متمرکز سازد.



۲. با طرح پرسش، شاگرد، نیز در فرآیند آموزش شرکت می‌کند و نوعی آموزش و یادگیری فعال، تحقق می‌یابد؛ به سخن دیگر، روش سؤال و جواب در راستای تحقق اصل فعالیت و هماهنگی با آن است.

۳. با طرح پرسش، به نیاز شاگردان پی برده و می‌داند که مشکل و نیاز او در چه بخشی است و هر آنچه را که او نمی‌داند و یا آگاهی‌هایش درباره آن کم است، بیان می‌کند.

۴. افزون بر اینها، پرسش اگر پیوسته باشد، خواه پرسشی که استاد طرح می‌کند و یا شاگرد، زوایای بیشتری از موضوع و مسئله آموزشی شکافته می‌شود و آموزشی عمیق‌تر و گسترده‌تر، تحقق خواهد یافت.

۵. همچنین، پرسش، اغلب موجب تقویت قوه تفکر شاگرد می‌شود؛ چرا که برای پاسخ به پرسش، قوه تفکر خود را به کار می‌گیرد. برخی پرسش‌ها نیز موجب تقویت ذهن و دقت دانش آموز می‌شود. گاه معصومان(ع) به قصد تقویت ذهنی اصحاب و یا برای شناخت توان فکری و ذهنی آنان، پرسشی مطرح می‌کردند. ابن عمر می‌گوید: روزی پیامبر(ص) فرمود:

از میان درختان، درختی است که برگ‌های آن نمی‌ریزد و مَثَلِ آن مَثَلِ مسلمان است. آیا می‌دانید آن درخت چیست؟ مردم برای پیدا کردن این درخت ذهن خود را متوجه باعستان کردند، من به نظر رسید که آن درخت نخل است، ولی [چون بچه بودم] خجالت کشیدم که بگویم، اصحاب به پیامبر گفتند: شما بفرمایید، پیامبر فرمود: نخل (شهید ثانی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۹۸).

بنابراین، از بحث‌های گذشته می‌توان نتیجه گرفت که روش سؤال و جواب در سیره معصومان(ع) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است و شاید بتوان گفت که معصومان(ع)، در آموزش‌های خود - به ویژه آموزش‌های رسمی و علمی - از این روش بیشتر استفاده می‌کردند؛ زیرا در آموزش‌های رسمی بیشتر کسانی شرکت می‌کنند که دارای سابقه تحصیل و دانش هستند و قدرت تفکر در موضوع‌های علمی و طرح پرسش و یا پاسخ به پرسش‌ها را دارند، بر خلاف روش‌های آموزش عمومی که افراد شرکت‌کننده در آن، عموم مردم و حتی افراد بی‌سواد هستند و برای آنان باید مطالبی را در سطح فهم آنان و به کمک روش‌های متناسب با آنان، آموزش داد؛ اما معصومان(علیهم‌السلام) حتی در این روش‌ها و در برابر عموم نیز گاه مطالب را به گونه‌ای با پرسش همراه می‌کردند.

پیامبر(ص) روزی خطبه می‌خواند که فرمود:

آیا شما را به بدترینتان خبر ندهم؟ گفتند: بفرمایید. فرمود: کسی که هدیه را رد کند، و بنده خود را نیز بزند، و تنها غذا بخورد. مردم گمان کردند که بدتر از این کسی نیست؛ سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از اینها خبر ندهم؟ گفتند: چرا. فرمود: کسی که امید نیکی از او نباشد و از شرش در امان نباشی. مردم گمان کردند بدتر از اینها هم کسی نیست؛ باز فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: چرا. فرمود: بدزبانی که هرگاه نامی از مؤمنان نزد او برده شود، آنان را لعن کند و هرگاه نام او نزد مؤمنان برده شود، آنان او را لعن کنند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۹۰).

ه) روش سؤال و جواب در سیره

چنان که پیش از این نیز گذشت، از این روش در سیره معصومان(ع) برای آموزش احکام و معارف دینی، بسیار استفاده شده است. در اینجا نمونه هایی از سیره آن بزرگواران را بیان می کنیم.

امیرمؤمنان علی(ع) - که از کودکی به همراه پیامبر(ص) بود و آموزش دیده و دست پرورده آن حضرت است - می فرماید:

هر روز و هر شب نزد پیامبر(ص) می رفتم و او مرا به شایستگی می پذیرفت و همواره همراه او بودم... هرگاه از او پرسشی می کردم، پاسخ می گفت. وقتی من پرسش هایم تمام می شد و ساکت می شدم، او خود شروع می کرد. هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر(ص) نازل نشد، مگر اینکه آن را برایم قرائت و املا می کرد و من به دست خودم می نوشتم و او تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و عام و خاص آیات را برای من بیان می نمود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۶۴).

این شیوه آموزش دادن پیامبر(ص) و شیوه فراگیری امیرمؤمنان(ع) بود. علی(ع) نیز با استفاده از این روش، به اصحاب و یاران خود آموزش می داد. کمیل بن زیاد می گوید:

از امیرمؤمنان(ع) پرسیدم: پایه های اسلام کدام است؟ فرمود: اسلام بر هفت پایه استوار است: اولین آنها عقل است که صبر بر آن بنا شده است... گفتیم: ای امیرمؤمنان، بنده ای گناه می کند و از خدا طلب مغفرت می نماید، حد استغفار چیست؟ فرمود: توبه. گفتیم: همین! فرمود: نه. گفتیم: پس چگونه؟ فرمود: هرگاه بنده ای گناه کند باید با تحریک بگوید «استغفرالله» عرض کردم: «تحریک» چیست؟ فرمود: حرکت لب و زبان در حالی که قصد دارد به دنبال آن آنچه را می گوید در عمل محقق سازد. گفتیم: پیروی حقیقی یعنی چه؟ فرمود: تصدیق قلب و تصمیم بر عدم بازگشت به آن گناه. گفتیم: اگر چنین کنم، آیا از استغفارکنندگان هستم؟ فرمود: نه. پرسیدم: چرا؟ فرمود: زیرا هنوز به توبه اصلی نرسیده ای. پرسیدم: اصل استغفار چیست؟ فرمود: بازگشت به توبه از گناهی که کرده و نسبت به آن استغفار نموده است، اولین درجه عابدان است. ترک گناه و استغفار، اسمی برای شش معناست: اول،



پشیمانی از گذشته؛ دوم، تصمیم بر ترک همیشگی گناه؛ سوم، پرداختن حقوق کسانی که از آنان حقوقی ضایع شده است؛ چهارم، پرداختن حقوق خدا در هر عمل واجب؛ پنجم، آب کردن و از بین بردن گوشتی که از حرام روییده، تا آن اندازه که پوست به استخوان بچسبد و دوباره گوشت جدید از حلال بروید و ششم، چشانیدن رنج اطاعت و بندگی به بدن؛ همان گونه که لذت معصیت را چشیده است (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۹۲).

چنان که در این سیره مشاهده می شود، در قسم اول از روش سؤال و جواب، چنان نیست که همیشه شاگرد پرسشی را طرح کند و امام پاسخ گوید، بلکه در این روش شاگرد اغلب فعال است و هرگونه ابهام، پیچیدگی، اشکال و ایرادی به نظرش می رسد، مطرح می کند، تا یادگیری به صورت کامل و دقیق و عمیق حاصل شود؛ البته خود معصومان(ع) نیز در بسیاری موارد، پاسخ را به صورت مجمل و سر بسته بیان می کردند تا شاگرد سؤال کند و درگیر بحث شود؛ برای مثال، امام صادق(ع) فرمود:

روزی پیامبر(ص) فرمود: ساحر مسلمان کشته می شود، ولی ساحر کفار کشته نمی شود. این مطلب بر حاضران گران آمد. شخصی پرسید: ای رسول خدا، چرا ساحر کفار کشته نمی شود؟ فرمود: چون کفر از سحر بزرگ تر است و سحر و شرک به هم نزدیک اند. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۲۶۰)

در میان معصومان، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) بیشترین زمینه مناسب را برای نشر و گسترش احکام و معارف اسلامی، در اختیار داشتند و به صورت علنی و به اصطلاح، رسمی تدریس می کردند و حوزه درسی تشکیل داده بودند، ولی حتی آنان نیز در شان معمولاً به گونه ای نبوده که بر کرسی تدریس بنشینند و موضوع خاصی را، به صورت سخنرانی، تدریس کنند، بلکه - تا آنجا که نگارنده بدان دست یافته - شیوه اصلی تدریس آنان همین شیوه سؤال و جواب بوده است؛ البته بیشتر از نوع اول و دوم، به ویژه نوع اول، که پرسش بیشتر از سوی شاگرد مطرح می شود و امام پاسخ می دهد. روش تدریس این دو امام بزرگوار، بدین گونه بوده است که معمولاً پس از نماز صبح، رو به جمعیت و بر منبر می نشستند و هر یک از اصحاب و شاگردان پرسش و یا سخنی را که داشت، مطرح می کرد و پاسخ می شنید. شاگردان نیز بر حسب علاقه و یا نوع درگیری که با مسائل، در رشته های گوناگون داشتند، پرسش های خود را مطرح می کردند و پاسخ می شنیدند. حاضران نیز اغلب این پرسش و پاسخ را یادداشت می کردند و یا به ذهن خود می سپردند (عمادزاده، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۹۹).

شهید اول نیز در کتاب الذکری می نویسد: «چهارصد نویسنده، چهارصد کتاب درباره پاسخ هایی که امام صادق(ع) به سؤال داده است، پدید آورده اند» (حیدر، [بی تا]، ج ۱، ص ۶۷)

دیگر ائمه(ع) نیز بیشتر از طریق سؤال و جواب به آموزش اصحاب و شاگردان خود می پرداختند، به گونه ای که بسیاری از اصحاب، کتاب هایی را از پرسش های خود یا دیگران و پاسخ های آن بزرگواران، با عنوان مسائل گردآوری کرده اند. برخی از این کتاب ها عبارت اند از:



مسائل عن ابی الحسن موسی(ع)، تصنیف صفوان بن یحیی؛ مسائل عن ابی الحسن موسی(ع)، تصنیف علی بن یقظین؛ مسائل ابی الحسن الرضا(ع)، تصنیف محمد بن ابی عمیر؛ مسائل عن ابی الحسن الرضا(ع)، تصنیف یاسر خادم؛ روایات و مسائل عن ابی الحسن الثالث [العسکری]، تصنیف ایوب بن نوح بن دراج (فیاض، ۱۹۷۲، ص ۲۳۱).

آنچه بیان شد، نمونه‌هایی از نوع اول از روش سؤال و جواب در سیره معصومان(ع) بود؛ اما در این روش، نوع دیگری نیز مطرح است که در سیره معصومان(ع) از آن استفاده فراوانی شده و آن چنین بود که پرسش از سوی امام طرح می‌شد و شاگردان پاسخ می‌دادند و پاسخ آنان به یکی از این چهار صورت بود: یا پاسخ درست می‌دادند، که امام پاسخ آنان را تأیید می‌کرد، یا پاسخ ناقص بود که امام آن را تکمیل می‌کرد و یا اشتباه و نادرست بود که امام پاسخ را اصلاح می‌کرد، و یا هیچ پاسخی نمی‌دادند و از امام می‌خواستند که خود پاسخ دهد، در این صورت، امام پاسخ را بیان می‌فرمود. در اینجا نمونه‌هایی از هر یک از این اقسام چهارگانه را بیان می‌کنیم:

امام باقر(ع) می‌فرماید: علی بن الحسین(ع) به مردی فرمود: کدام یک از این دو را بیشتر دوست داری: دوستی که هرگاه تو را می‌بیند، کیسه‌ای از دینار به تو بدهد؛ یا دوستی که هرگاه تو را ببیند، بر دامی از دام‌های شیطان آگاهت سازد و راه غلبه بر کید شیطان را به تو نشان دهد؟

وی گفت: دوستی که هرگاه مرا ببیند، راهی به من نشان دهد که شیطان و بلای او را از خود دور کنم. امام فرمود: کدام یک را بیشتر دوست داری: نجات اسیری تهیدست که در دست کافران اسیر است؛ یا اسیری که در دست ناصبی‌ها گرفتار است؟

گفت: ای پسر رسول خدا، از خدا بخواه تا مرا در پاسخ صحیح یاری فرماید.

امام فرمود: خدایا! او را در پاسخ صحیح موفق فرما.

مرد گفت: نجات اسیر مسکینی که در دست ناصبی‌ها اسیر است؛ زیرا اگر این را آزاد کنم، برایش بهشت و نجات از آتش آماده شده است، ولی اگر آن دیگری را آزاد کنم، نهایت اینکه او را از ظلم ظالمی در این دنیا نجات داده‌ام، در حالی که خدا برای این ظلمی که بر او می‌شود، در آخرت هزاران برابر بخشش می‌کند و از ظالم نیز انتقال می‌گیرد؛ چون خدا عادل است، [کنایه از اینکه ناصبی ممکن است مسلمان را منحرف سازد و نجات او از دست ناصبی، نجات از انحراف است، ولی کافر به دلیل قوت استدلال مسلمان و اعتقاد او، نمی‌تواند مسلمان را به کفر بازگرداند].

امام فرمود: خدا تو را موفق ساخت؛ زیرا آنچه را گفתי از آنچه در سینه من است - و حتی یک حرف از آنچه رسول خدا(ص) فرمود، کم ندارد - گرفته‌ای ... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۹)



در این سیره شاگرد توانست به پرسش اما پاسخی صحیح بدهد، امام نیز پاسخ او را تأیید کرد؛ اما اصحاب گاه به پرسش امام پاسخی ناقص می دادند و یا حتی پاسخ نادرست را صحیح می پنداشتند که در این صورت، امام پاسخ ناقص را کامل و پاسخ نادرست را تصحیح می کرد.

سلیمان بن جعفر هذلی می گوید: امام صادق(ع) به من فرمود:

ای سلیمان، «فتی» کیست؟ گفتم: فتی نزد ما همان جوان است. امام فرمود: آیا نمی دانی اصحاب کهف همه پیرمرد بودند، ولی خدا به دلیل ایمانشان، آنان را جوانمرد نامیده است؟ سلیمان! هر کس به خدا ایمان آورد و تقوا پیشه سازد، او جوانمرد است (عیاشی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۲۳).

رسول خدا(ص) نیز روزی از یاران خود پرسید: کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟ یکی گفت: نماز، دیگری گفت: روزه، سومی پاسخ داد: زکات و بالأخره هر کس پاسخی داد. پیامبر(ص) فرمود: هیچ کدام از اینها نیست. محکم ترین دستگیره های ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۲۷)

امام رضا(ع) نیز از پدرش - موسی بن جعفر(ع) - و او نیز از امام صادق(ع)، نقل فرمود:

یکی از کسانی که قرآن را تفسیر می کرد، نزد پدرم، امام باقر(ع) آمد. پدرم فرمود: تو فلانی هستی؟ گفت: بله. فرمود: تو قرآن را تفسیر می کنی؟ گفت: بله. فرمود: این آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَهْرًا وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَآيَامًا ءَامِنِينَ» (سبأ ۱۸) را چگونه تفسیر می کنی؟ گفت: در این مکان بین مکه و مناست. فرمود: آیا این مکان ترسناک است و در آن دزد وجود دارد یا نه؟ گفت: آری. فرمود: پس جایی که خدا آن را امن قرار داده، در آن ترس و دزدی است؟! گفت: پس آن کجاست؟ امام فرمود: مراد از آن ما اهل بیت هستیم. خدا شما را «ناس» نامیده است و ما را «قریه». عرض کرد: فدایت شوم! آیا در قرآن موردی هست که به انسان قریه اطلاق شده باشد؟ فرمود: بله؛ «وَسَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» (یوسف، ۸۲) آیا از در دیوار پرسش می شود، یا از مردم؟ و نیز «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» (اسراء، ۵۸): آیا در و دیوار عذاب می شوند، یا انسان؟ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۲۳۴)

گاهی نیز شاگرد پاسخ را نمی داند که در این صورت، امام خود پاسخ پرسش را بیان می کند. فائده این پرسش آن است که شاگرد را به جهل خود آگاه می سازد و توجه او را به فهم و یادگیری جلب می کند.

محمد بن منصور می گوید:

از امام صادق(ع) در باره آیه «وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف، ۲۸) پرسیدم. امام فرمود: به نظر تو آیا خدا به زنا، شرب خمر و مانند آن،



امر می کند؟ گفتیم: نه. فرمود: پس این «فاحشه» ای که ادعا می کنند خدا آنان را بدان امر کرده است، چیست؟ گفتیم: خدا و ولی خدا دانانترند؟ فرمود: این آیه درباره پیشوایان ستمگر است، که ادعا می کنند خدا آنان را به امامت مردم امر کرده است، و حال آنکه خدا آنان را امر نکرده است. خدا از این مطلب خبر داده و از آن به فاحشه تعبیر کرده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۷۳).

و نیز علی بن شعیب می گوید:

نزد امام رضا(ع) رفتم. امام فرمود: بهترین مردم از نظر معاش کیست؟ عرض کردم: شما از من بیشتر می دانید. فرمود: کسی که دیگری در زندگی او خوش زید؛ سپس فرمود: چه کسی بدترین زندگی را دارد؟ عرض کردم: شما بهتر می دانید. فرمود: کسی که دیگری در زندگی او زندگی نکند... [یعنی تنها باشد و کسی با او زندگی نکند] (حرانی، ۱۳۶۹، ص ۴۷۱).

۲- روش فریضه سازی^۱

این روش از اختصاصات شرایع الهی است که پاره ای از دستورالعمل های اساسی را که به کار بستن آنها جهت تربیت انسان ضروری است، به عنوان «فریضه» قرار داده اند. فریضه یعنی حکمی که انجام آن واجب است و به هیچ وجه تعطیل بردار نیست.

فریضه سازی در تربیت، تضمین کننده ی مداومت و محافظت است، زیرا فریضه امری است که به هر حال باید انجام پذیرد و انجام پذیرفتن آن، بسته به فراهم آوردن شرایطی است که در مورد آن خواسته شده است. این دو جنبه، یعنی «الزامی بودن» حکم و «رعایت شرایط» معینی که برای آن قرار داده شده است، مداومت و محافظت را میسر می سازد. الزامی بودن احکام بدین گونه است که اگر فرد، دستورالعمل معینی را در موعد مقرر آن به انجام نرساند، ضرورت و وجوب آن کاسته نمی شود و بنابراین، در وقت دیگر باید به عمل درآید. نیز، اگر فرد به سبب ناتوانی قادر به انجام کامل آن نشود، به هر نحو و به هر میزان که بتواند باید آن را تحقق بخشد و اگر این هم میسر نباشد، باید تکلیف دیگری را در عوض آن انجام دهد (کفّاره)؛ اما اگر در ادای تکلیف به طور عمد قصور ورزیده باشد، تاوان نیز در پی خواهد داشت (کفّاره ی عمد). این جنبه ی الزامی روش فریضه سازی است که مداومت را فراهم می آورد.

اما جنبه ی رعایت شرایط، بر این معنا ناظر است که فرد در انجام تکلیف موردنظر، باید شرایط و آداب ویژه ای را به کار بندد؛ در غیر این صورت، عمل او «قبول» نخواهد شد. این جنبه مانع از آن است که تکلیف سرسری

۱. از این روش تا پایان از کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی اثر دکتر خسرو باقری اخذ شده است.



گرفته شود و ناقص و معیوب به انجام برسد و بنابراین، تضمین کننده‌ی کیفیت عمل است و محافظت نسبت به عمل را تأمین می‌سازد.

روش فریضه‌سازی بارها در قرآن بیان و در موارد متعددی به کار گرفته شده است.

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا...»^۱

چون فریضه، تأمین کننده‌ی مداومت و محافظت بر عمل است و بدین طریق، نیل به مقصود در گرو آن است؛ لذا چنین توصیه شده است که همت‌ها مصروف حفظ فرایض شود و هرچه مایه‌ی آسیب به آنها باشد، کنار گذاشته شود. هم در ادبار دل و هم در اقبال آن، ممکن است موانعی ظهور کند. گاه دل آدمی به خدا پشت می‌کند، بی‌میل و بی‌رغبت می‌شود و وسوسه‌ی «تسویف» در آن می‌روید. تسویف، دم را غنیمت شمردن و تکلیف را به آینده موکول ساختن است و از این رو دامی برای شکستن مداومت و محافظت به عمل است. فریضه باید از تسویف در امان باشد.

«إِيَّاكُمْ وَتَسْوِيفِ الْعَمَلِ، بِأَدْرَابِهِ إِذَا أَمَكَّنْكُمْ.»^۲

«از موکول ساختن عمل به آینده بر حذر باشید و هرگاه امکان و فرصت یافتید به آن مبادرت ورزید.»

از این رو مکرراً در احادیث گفته شده که فرایض را در همان وقتی که برای آن مقرر شده است به انجام برسانید.

گاه نیز دل به خدا رو می‌کند و شور و التهایی نسبت به عبادت و ارتباط با خدا احساس می‌کند. این شور فی نفسه مطلوب است، اما اگر مایه‌ی قصور در انجام فرایض شود نباید به آن تن داد.

«إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرِيضَةِ فَارْفُضُوهَا.»^۳

«هرگاه اعمال مستحبی به فرایض آسیب زند، آنها را ترک گویند.»

حکمت این دستور آن است که فرد از ثمرات پایداری که مترتب بر فریضه است باز نمایند. اگرچه شور و گداز مزبور بسیار متعالی است، اما با این توصیف به برقی پرتوان در آسمانی ظلمانی می‌ماند که عمری شتابان دارد و چنین پرتوی برای شبروان چاره‌ساز نیست. علی (ع) می‌فرماید:

۱. نور، ۱.

۲. بحار، به نقل از الحیاء، ج ۱، ص ۳۲۱.

۳. تحف العقول، به نقل از الحیاء، ج ۱، ص ۳۰۸.



«وَأَكْسَرَ فِي الْبَرِّ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتِعٌ لِمَنْ يَخُوضُ فِي الظُّلْمَةِ»^۱

البته فریضه‌سازی در شریعت، حدود و موارد معینی دارد؛ اما آنچه از این روش قابل توجه است، جوهری آن یعنی نفس مسأله‌ی فریضه‌سازی و اهمیت آن در ایجاد تغییر و تحوّل در انسان است. بنابراین، با توسعه‌ی این معنا می‌توانیم از فریضه‌سازی در حیطه‌ی اخلاق و تربیت نیز سخن بگوییم. هرگاه دستورالعمل‌های اساسی و مهمّ اخلاقی و تربیتی برای خود یا برای دیگران به عنوان فریضه در نظر گرفته شود، در این صورت فریضه جنبه‌ی اخلاقی و تربیتی خواهد داشت. در این گونه موارد نیز، باید دو خصیصه‌ی «الزامی بودن» و «رعایت شرایط» در نظر گرفته شود تا آثار مداومت و محافظت بر آنها بار شود. نمونه‌هایی از این گونه فریضه‌سازی در منابع اسلامی دیده می‌شود. از جمله می‌توان به احادیثی اشاره کرد که خداوند ضمن آنها می‌فرماید که هرگاه بنده‌ای از بندگانش، نماز شب (نماز مستحبی) را بر خود فریضه می‌کند و آن را هم چون فریضه به جا می‌آورد، پروردگار بر داشتن چنین بنده‌ای مباحثات می‌کند و بابت داشتن چنین بنده‌ای به ملائکه فخر می‌فروشد.

۳- روش اسوه‌سازی

اسوه و اسوه عبارت از حالتی است که انسان به هنگام پیروی از غیر خود پیدا می‌کند و بر حسب این که پیروی از چه کسی باشد، ممکن است اسوه‌ی نیک یا بد برای انسان فراهم آید.^۲ در این روش، مربی می‌کوشد نمونه‌ی رفتار و کردار مطلوب را عملاً در معرض دید مترّبی قرار دهد و بدین گونه، موقعیت اجتماعی او را دگرگون کند تا او به پیروی پردازد و حالت نیکویی، مطابق با آن عمل نمونه، در خویش پدید آورد. این حالت مترّبی، اسوه نام دارد و در گروه پیروی از عمل مزبور است و در این صورت، می‌توان گفت که در این عمل، اسوه‌ی خوبی برای فرد وجود دارد.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...»^۳

«در وجود رسول خدا(ص) برای شما اسوه‌ی نیکویی هست.»

مربی باید حالات مطلوب مترّبی را که عملاً در وجود کسی آشکار شده، به او نشان دهد و البته نخست سزاوار است که در وجود خود مترّبی، اسوه‌ی نیکویی برای مترّبی باشد. اسوه‌سازی در درجه‌ی اول و به طور اساسی در شرایط واقعی اجتماعی موردنظر است، اما حاصل این است که شخصیت‌های تاریخی نیز الگوی عمل به شمار می‌آیند.

۱. کافی، به نقل از الحیاء، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. مفردات: الْأُسْوَةُ وَالْأَسْوَةُ كَالْقُدْوَةِ وَالْقِدْوَةُ، وَهِيَ الْحَالَةُ الَّتِي يَكُونُ الْإِنْسَانُ عَلَيْهَا فِي أَتْبَاعِ غَيْرِهِ إِنْ حَسَنًا.

۳. احزاب، ۲۱.



در قرآن، این روش به کار گرفته شده است. گاه در آیات، مستقیماً به پیروی از کسی تصریح می‌شود، مانند:

«فَدَكَانَتْ لَكُمْ اَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...»^۱

و گاه بدون چنین تصریحی، اسوه‌ها در معرض دید گذاشته می‌شود. قسم اخیر نیز در قرآن فراوان یافت می‌شود و از اهمیت بسزایی در تربیت برخوردار است. در زیر نمونه‌هایی از قسم دوم می‌آید:

«وَايُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْى مَسَّنِي الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲

«و یاد کن حال ایوب را وقتی که دعا کرد که ای پروردگار، بیماری سختی به من رسیده است و تو از همه مهربان‌تری.»

در آیه‌ی فوق نحوه‌ی سخن گفتن ایوب با خدا مطرح شده است. او که از بیماری طولانی و جانکاهی رنج می‌برد، از خدا شفای خویش را مسألت می‌کند؛ اما در مقام سؤال از پروردگار، ادب بلیغی از خویش آشکار می‌سازد و پس از بیان بیماری‌ای که به او رسیده، به گفتن «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» اکتفا می‌کند و تقاضای خود را آمرانه از خدا نمی‌خواهد. این یک اسوه‌ی حسنه است که خداوند آن را در معرض دید و آگاهی همگان قرار می‌دهد.

نمونه‌ی این گونه «ادب سؤال» را در مورد یونس (ع) نیز می‌یابیم. آن حضرت که کار نابجایی کرده بود (شتاب در نفرین امت خویش) به هنگام پشیمانی و استغفار، از فرط حیا حتی درخواست خود را نیز به زبان نیاورد؛ اما پیدا است که درخواستی داشته و لذا ذکر آن در آیه چنین آمده است:

«... سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَتَجَنَّبَاهُ مِنَ الْعَمِّ...»^۳

این خدا که می‌فرماید او را اجابت کردیم، قرینه‌ای است بر آن که یونس (ع) تقاضایی داشت، اما به سبب حیا بر زبان نمی‌آورد.^۴

نمونه‌های زیادی از این گونه ادب انبیا در برابر خدا ذکر شده است که در این جا نمی‌توان به همه‌ی آنها اشاره کرد. این‌ها اسوه‌هایی است که قرآن، انسان را به مشاهدی آنها فرا خوانده است. یکی از موارد به کارگیری این

۱. ممتحنه، ۴.

۲. انبیاء، ۸۳.

۳. انبیاء، ۸۸۷.

۴. المیزان، ذیل آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی انبیاء.



روش رابطه‌ی استاد و شاگردی حضرت موسی(ع) است. براساس روایات نقل شده^۱، موسی(ع) پس از رسیدن به مقام کلیم اللّهی و نزول تورات بر او و عنایات بینات الهی همچون عصا و ید بیضا به او و معجزات الهی در مقابله با فرعون، روزی به حدیث نفس پرداخت و با خود گفت: «گمان ندارم که خدا کسی را عالم‌تر از من خل کرده باشد.» خداوند برای آن که او را از حدیث نفس باز دارد، زمینه‌ی یک برخورد عملی را برای وی پیش آورد تا حضرت، اسوه‌ی حسنه‌ای را در برابر خود ببیند. به موسی(ع) وحی شد که به دیدار خضر(ع) برود. به هنگام دیدار موسی(ع) با خضر(ع)، پرنده‌ای به آنها نزدیک شد و منقارش را در آب فرو کرد، خضر(ع) به موسی(ع) گفت: فهمیدی این پرنده چه می‌گوید: خضر(ع) گفت: می‌گوید که علم تو علم موسی در برابر علم خدا به قدر آبی است که به منقار من درآمد. آنگاه موسی(ع) با خضر(ع) همراه شد و طی چند مرحله، بی‌صبری موسی(ع) از این که بتواند از علم خضر(ع) چیزی فرا بگیرد آشکار گردید و سرانجام طبق عهده‌ی که داشتند پس از سه بار بی‌صبری موسی(ع)، خضر او را ترک گفت (مراجعه شود به سوره‌ی کهف، آیات ۶۰-۸۲).

بدین ترتیب، قرآن روش اسوه‌سازی را به عنوان یک روش اساسی در تربیت به کار بسته است. در پایان لازم است که به یکی از ویژگی‌های اساسی این روش، به نحوی که قرآن به آن توصیه می‌کند، توجه کنیم. این ویژگی عبارت از آن است که فرد در برخورد با کسی که اسوه‌ای در نزد او هست، باید با بصیرت و انتخاب‌گری به مواجهه پردازد. قرآن کسانی را که در پیروی از دیگران با کوردلی به هرچه بیابند اقتدا می‌کند، نکوهش می‌کند و آنان را به بصیرت فرا می‌خواند:

«... إنا وجدنا آباءنا على أمةٍ وإنا على آثارهم مُقتدون * قال أولو جنتكم بأهدى مما وجدتم عليه آباءكم...»^۲

«گفتند: ما پدران خود را بر آیین و عقایدی یافتیم و البته از آنها پیروی خواهیم کرد. رسول ما به آنان گفت: اگر من شما را به آیینی بهتر از دین باطل پدرانان هایت کنم باز هم، آنان را تقلید می‌کنید؟...»
در برابر چنین اسوه‌گزینی نادرست، قرآن به بازبینی و گزینش در مقام اقتدا دعوت می‌کند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبُهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ...»^۳

«آنان (پیامبران) کسانی بودند که خدا آنان را هدایت کرد. تو نیز به هدایت آنان اقتدا کن.»

در این آیه، خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید «به هدایت آنان اقتدا کن» و فرمود «بِهِمْ أَقْتَدِهِ: به آنان اقتدا کن»، زیرا شریعت پیامبر(ص)، شرایع آنان را نسخه کرده و قرآن، فراتر از کتاب‌های آنان است؛ و اگر می‌فرمود «به

۱. المیزان، ج ۱۳، ذیل آیه‌ی ۶۶ سوره‌ی کهف.

۲. زخرف، ۲۳-۲۴.

۳. انعام، ۹۰.



آنان اقتدا کن»، لازم می‌آمد که پیامبر(ص) به تمامی ضوابط شرایع پیشین اقتدا کند.^۱ پس اسوه‌گزینی، هرچند متضمن پیروی از غیر است، اما این پیروی هرگز نباید با بی‌خبری و کوردلی باشد. بصیرت در این روش، پیش‌فرضی اساسی است.

۴- روش تبشیر

تربیت، مستلزم تن دادن به تکالیف است و این امر، فی‌نفسه، زایل‌کننده‌ی رغبت است. این تلخی را باید به طریقی کاست تا قبول تکالیف میسرتر شود. یکی از روش‌هایی که به این کار می‌آید، روش تبشیر است. تبشیر به معنای بشارت دادن به عطایایی است که پس از به دوش گرفتن تکالیف به فرد ارزانی خواهد شد و مظهری از فضل و رحمت است. بشارت در وجود آدمی امید می‌آفریند و با کشش این امید، او را آماده‌ی قبول زحمت می‌گرداند.

هم پیامبران در مقام مربی از این شیوه بسیار بهره گرفته‌اند، چنان که همه‌ی آنان «مبشّر» نامیده شده‌اند و کوشش آنان همواره بر آن بوده است تا امید برخاسته از بشارت را در مخاطبان خود زنده کنند:

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ...»^۲

«و برادر اهل مدین را به سوی آنان فرستادیم. پس به آنان گفت: ای مردم، خدا را عبادت کنید و روز آخرت را امید برید...»

و هم تربیت‌یافتگان با این امید همراه و به آن زنده‌اند:

«أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا ... وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...»^۳

«آیا پس کسی که دل به خدا سپرده و در لحظاتی از شب به سجود و قیام می‌پردازد ... و رحمت خدای خویش را امید می‌برد (چون کسی است که از آن بی‌خبر است)؟!...»

بشارتی که پیامبران از آن بهره جسته‌اند، دامنه‌ای گسترده دارد و تنها در خور انسان‌های برجسته نیست، بلکه نفوس ضعیف (یعنی کسانی که عبادت آنان تجارت نامیده شده) را نیز مخاطب ساخته است. بنابراین انبیا

۱. المیزان، ذیل آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی انعام.

۲. عنکبوت، ۳۶.

۳. زمر، ۹.

مردم را به بهشتی بشارت داده‌اند که در آن هر چه میل داشته باشند و هر چه چشم‌ها را در آن، شیفتگی نگریستن باشد مهیا است: «... وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ...»^۱

این نکته‌ی قابل تأملی است و نباید از آن غفلت کرد. غالباً در جریان تربیت، ایده‌آل‌گرایی و بلندپروازی ما را به خود مشغول می‌دارد؛ اما طبق این بیان، باید بشارت‌ها را چنان گسترده به کار گرفت که هر کسی را در هر مرتبه‌ای دربرگیرد. خداوند برای همه کس از «رضوان» سخن نمی‌گوید؛ برخی را نیز با وعده‌ی خوراکی‌های لذیذ^۲ و پوشیدنی‌های زیبا و خیره‌کننده^۳ و تفریح‌گاه‌های روح‌نواز^۴ و نظیر آن امیدوار می‌کند.

در پایان متذکر می‌شویم که تبشیر و تشویق، علی‌رغم آن که ظاهراً با هم مشتبه می‌شوند، متفاوت‌اند. تبشیر پیش از عمل یا همراه عمل و تشویق پس از عمل ظهور می‌کند. از این رو تبشیر، ناظر به آینده و تشویق متوجه گذشته است. در مقایسه، تشویق، سریع‌التأثیرتر از تبشیر است؛ اما از سوی دیگر، کسی که پذیرش تبشیر را دارد از پختگی ویژه‌ای برخوردار است، زیرا حرکت کردن با تبشیر، مستلزم نوعی کفّ نفس و آینده‌بینی است. لذا هرگاه فرد در سنین پایین باشد، باید دامنه‌ی تبشیر برای او کوتاه‌تر باشد. بهره‌گرفتن از بشارت‌ها و وعده‌های بلند دامنه در مورد کسانی میسر است که دوران کودکی را پشت سر گذاشته و به میزان مطلوبی از کفّ نفس و آینده‌بینی دست یافته باشند.

۵- روش انذار

انذار به معنای آگاهاندن کسی نسبت به امری است که در آینده رخ می‌نماید و مایه‌ی زجر و عذاب او خواهد بود.^۵ انذار نیز روشی مبتنی بر اصل عدل است. چنان که گفته شد، طبق اصل عدل، خداوند آدمیان را به سبب بدکرداری، دچار مجازات و عذاب می‌سازد، اما مقتضای عدل آن است که پیش از وقوع مجازات، آگاهی کافی نسبت به آن ایجاد شود، زیرا کسی حقیقتاً قابل مجازات است که عالماً و عامداً اقدام به تخطی کند. در حالی که فرد با غوطه‌ور شدن در نسیان و فراموشی تخطی ورزد، مستحق مجازات نخواهد بود و لذا مجازات او از عدل به دور است. باید آگاهی و تعمّد فرد در خطاکاری بدان پایه باشد که بدون پشت سر گذاشتن جنگی درونی بر این که «این کنم یا آن کنم» مبادرت به خطا نکند. هرگاه فرد با برخورداری از چنین آگاهی و تعمّدی به خطا تن داد،

۱. زخرف، ۷۱.

۲. «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ»؛ «و میوه‌هایی که دلخواه آنهاست و خوارک پرنده از آن نوع که میل داشته باشند برایشان فراهم است.»؛ واقعه، ۲۱-۲۰.

۳. «... وَبَلْسُونٍ نَّيَابًا حَضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ...»؛ کهف، ۳۱.

۴. «إِنَّ الْأُمَّتَيْنِ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ»؛ «انسان‌های با تقوا در باغ‌ها و چشمه‌سارها مأوی دارند.»؛ حجر: ۴۵.

۵. المفردات، الانذار اخبار فيه تحویف.



فصل ششم: روشهای تربیت اسلامی

مستحقّ مجازات خواهد بود و این مطابق عدل است (البته آن گونه فراموشی کاری، مستحقّ مجازات است، زیرا به هر حال متضمن آگاهی و تعمّد بوده است «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ...»^۱).

آنچه آگاهی مزبور را ایجاد می کند، «انذار» است. اگر با حصول این آگاهی، آدمی مبادرت به خطا کند، عالماً و عامداً چنین کرده است، پس مجازاتش مطابق عدل خواهد بود. از این رو انذار از شیوه های متنی بر اصل عدل است و بدون آن، عدل تحقق نمی یابد. چنین است که خداوند می فرماید عذاب مجازات، پیش از انذار واقع نمی شود، زیرا باید انذار، ذکر را جایگزین نسیان کند تا پس از آن، عذاب، از پیرایه ی ظلم به دور باشد:

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ * ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ»^۲

«و ما اهل هیچ دیاری را تا انذارگرانی برای آنان نفرستادیم، هلاک نکردیم. این پند است و ما هرگز به کسی ستم نکردیم.»

به همین جهت، هنگامی که خطا کاران تحت مجازات قرار می گیرند و فریاد برمی آورند که خدایا رخصت بده تا از این پس به کارهای شایسته رو آوریم، خداوند از کار «عادلانهای» خویش دفاع می کند و می فرماید ما بدان میزان که برای آگاه شدن لازم بود به شما عمر دادیم و شما را با انذارگران روبه رو ساختیم، پس اکنون مجازات خود را درخورید:

«وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»^۳

از این روش در قرآن، بسیار استفاده شده، به نحوی که اساساً قرآن به عنوان «انذارگری برای بشر» معرفی و نام گذاری شده است^۴ و لذا پیامبر (ص) نیز که بازگوکننده ی قرآن به مردم است، «انذارگر» (نذیر) نامیده شده است.^۵

براساس روش انذار، باید مربی با آگاهی مناسبی که از اعمال متربی و آثار مترتب بر آن دارد، او را نسبت به عواقب اعمال نامطلوبش آگاه کند و وی را از آن برحذر دارد.

۱. سجده، ۱۴.

۲. شعراء، ۲۰۸-۲۰۹.

۳. فاطر، ۳۷.

۴. «إِنَّهَا لَأِخْدَى الْكَبِيرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ»؛ مدثر، ۳۵-۳۶.

۵. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ»؛ حج، ۴۹.



مظهر توانایی‌های مختلف قرار گرفته، دامی است که او با لغزیدن در آن، در خود (یعنی در فرودست) می‌ماند و از حرکت اعتلاجو به سوی خدا باز می‌ماند. در فرودست ماندن ذلت می‌آورد و عزت، مستلزم فراتر رفتن است و فراتر رفتن در گرو تقوا و مصون ماندن از لغزش و آن نیز منوط به توجه به خدا است. لذا لازم است که فرد «توانایی» خود را به گونه‌ای ببیند و بفهمد که همواره توجه او را معطوف به خدا سازد. به همین سبب در فرهنگ اسلام، «توانایی»‌های انسان به عنوان «عطیه‌ی خدا» نام‌گذاری شده است. آنچه در ماس است اگر به چشم «توانایی خود» نگریسته شود، نوعی پیامد خواهد داشت و اگر به چشم «عطیه‌ی خدا» دیده شود، نوعی دیگر. در دامن نگاه اوّل «عجب» می‌پرورد و در دامن نگاه دوّم «شکر». در شیوه‌های تربیتی اسلام، ابزار توانایی‌های توصیه شده است، اما با نگاهی از نوع دوم:

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱

«و اما نعمت خدایت را آشکار ساز.»

تحدیث نعمت، هم جنبه‌ی قولی دارد و هم جنبه‌ی فعلی. جنبه‌ی نخست آن است که فرد به زبان بگوید و اقرار کند که توانایی‌های او نعمت و عطیه‌ی الهی است و جنبه‌ی دوّم عبارت است از آشکار ساختن عملی نعمت و به سخن دیگر، پدیدار ساختن عملی توانایی‌ها؛ و این معنایی مرادف شکر نعمت است.^۲ آیه‌ی فوق، دستور تحدیث نعمت داده است، یعنی باید به نعمت بودن توانایی‌های خویش زبان گشود و هم آنها را در عمل آشکار ساخت و اگر چنین نشود، نسبت به نعمت، ناسپاسی و کفران صورت پذیرفته است. از این در برخی از روایات گفته شده است که هرگاه کاری از دست شما ساخته بود، به آن مبادرت کنید و توانایی خویش را در آن آشکار سازید و شرم و خجلت را مانع بروز توانایی‌های خود نکنید. تنها مانع مجاز، مانعی است که موجب مهار بی‌تقوایی شود:

«لَا تَفْعَلْ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ رِيَاءً وَلَا تَدَعُهُ حَيَاءً»^۳

«هیچ کار نیکی را ریاکارانه انجام ندهید و آن را به سبب شرم وانگذارید.»

اما همانطور که استتار و احتکار نعمت‌ها و توانایی‌ها در خویش خلاف شکر و مابین با عزت است، نشناختن حدود توانایی‌های خویش و بیرون زدن از این حدود نیز آفت عزت است. هرگاه فرد به امری که تماماً بیرون از حدود توانایی‌های او است مبادرت کند، خود را به تکلفی افکنده است که حاصل آن خروج از عزت خواهد بود. (آنچه در روش تکلیف در غایت وسع مطرح شده، به سبب این که داخل در حدود توانایی‌ها است، مشمول این

۱. ضحی، ۱۱.

۲. المیزان، ذیل آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی ضحی.

۳. حدیث.

بیان نیست.) این گونه تکلف، زاده‌ی جاه‌طلبی است و بهانی آن وا گذاشتن تقوا یعنی معیار عزت است. از این رو مرتبی همانطور که امکان بروز توانایی‌های مرتبی را فراهم می‌آورد، باید او را نسبت به حدود و ثغور توانایی‌هایش بصیر کند و حرکت وی را در این چهارچوب هدایت کند. رحمت خدا کسی را نصیب می‌شود که قدر خویش را شناسایی کند و از آن درنگدرد (مَنْ جَهَلَ قَدْرَهُ جَهَلَ كُلَّ قَدْرٍ! هر که قدر خویش را نشناسد، قدر هیچ چیز را نخواهد شناخت).

۶- روش تغافل

این روش نیز از فروع اصل عزت است، با این تفاوت که در روش حاضر، توجه، معطوف به ضعف‌های مرتبی است. بروز ضعف‌ها، شکستن عزت را در پی می‌آورد، پس اختفای آنها طریقه‌ای برای حفظ عزت است. برای اختفای ضعف‌ها دو مقام می‌توان در نظر گرفت: یکی پیش از مسلم شدن آنها و دیگری پس از آن. گاه ما به سبب شواهد و قرآینی احتمال می‌دهیم که مرتبی واجد ضعف و تقصیری باشد و گاه این را به یقین می‌دانیم. از این دو مقام، آنچه مورد اصلی تغافل محسوب می‌شود دوّمی است، زیرا تغافل به این معنا است که ما از امری، به واقع، مطلع شویم و تظاهر به غفلت کنیم. مقام نخست در فقه اسلامی تحت عنوان «اصل صحّت» (اصالة الصحّة) مورد توجه قرار گرفته است. در بحث حاضر، این مقام را نیز به سبب آن که به نحوی ملحق به مسأله‌ی تغافل است، مورد توجه قرار می‌دهیم.

اصل صحّت با نظر به این روش بدان معنا است که عمل فرد مسلمان درست و روا است و اگر احتمال نادرستی و ناروایی در آن رود، نباید به این گونه احتمال اعتنا کرد. چه رسد به این که بخواهیم در آن تجسس کنیم. بسا که پی‌جویی این گونه احتمالات منجر به کشف مفسده و لغزشی در دیگران شود، اما با این حال و شاید به همین دلیل، پی‌جویی نهی شده است تا عزت مسلمان حفظ شود. از این رو امام صادق (ع) به یکی از یارانش می‌گوید:

«گوش و چشم‌ت را در مورد برابر خویش تکذیب کن، اگر پنجاه تن گویند که وی چنان گفت و او بگوید که من نگفتم، سخن وی را درست انگار و سخن دیگران را باور مدار.»^۲

براین اساس، هرگاه عملی و رفتاری را شاهد بودیم که تأمل برانگیز بود، باید آن را به نحو مطلوبی توجه کنیم، مگر آن که شواهد به حدّی برسد که راه هرگونه توجه موجهی بسته شود. این مضمون در سخنی از امام علی (ع) نقل شده است:

۱. غررالحکم، به نقل از الحیاء، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. فراند، به نقل از مقالات حقوقی، ج ۱، دکتر ابوالقاسم گرجی، ص ۳۵۲.



«ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَقْلِبُكَ عَنْهُ وَلَا تَنْظُنْ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءَ وَأَنْتَ تَجِدُهَا فِي الْخَيْرِ سَبِيلاً»^۱

کار برادرت را به بهترین وجه تأویل کن تا آنگاه که از او رفتاری آید که باوررت را دگرگون کند و نیز به گفتار برادرت، تا وقتی که تفسیر نیک می‌توانی کرد، گمان بد مبر.

آنگاه که راه‌های توجیه مرّبی سدّ شد و برای او یقین حاصل آمد که مترّبی خطا کرده است، زمان تغافل فرا می‌رسد. در این هنگام، عزّت مترّبی باید با تغافل از خطای او حفظ شود. تغافل، هم در مواردی صادق است که فرد گمان می‌کند خطایش را مخفی داشته و هم در مواردی که خطا از پرده بیرون افتاده، اما فرد آن را با توجیه‌های نادرست فرو می‌پوشد. تغافل ایجاب می‌کند که مرّبی پس از آن که راه‌های توجیه را بر خود بسته دید، به توجیه‌های مترّبی کردن نهد، گرچه به عدم صحّت آنها واقف است. خطرناک‌ترین لحظه در امر تربیت، لحظه‌ای است که مترّبی خود را از فروپوشیدن خطای خویش بی‌نیاز بیند و از برملا کردن آن ابایی نداشته باشد. تغافل، تدبیری برای پیشگیری از وقوع چنین لحظه‌ای است. به کار زدن این شیوه، مانع از آن است که احساس عزّت فرد، بالجمله زایل شود و آنچه فرد را به پرهیز از خطا موفق می‌سازد، همین احساس عزّت است.

مرّبی نباید به این وسوسه تن دهد که قبول توجیه‌ها و عذرتراشی‌های مترّبی، فطانت و زیرکی او را در نزد مترّبی خدشه‌دار خواهد ساخت. پیامبر(ص) آنقدر در پذیرش عذرتراشی‌های منافقانی که به ظاهر مؤمن بودند، پیش رفت که آنان وی را به طعنه، «گوش شنوا» (حاکمی از ساده‌لوحی) خواندند، یعنی این که او هر عذری را به دیده‌ی قبول می‌نگرد. خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید که این گونه گوش شنوا بودن پیامبر(ص)، برای شما بهتر است («...وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلٍّ أَدْنُ خَيْرٍ لَكُمْ...»)^۲

کوشش مرّبی برای آن که از خود چهره‌ای زیرک و هوشیار و فریب‌ناپذیر جلوه دهد، کوشش بی‌فرجامی است. این زیرکی، بیش از آن که سازنده باشد گریزاننده است. حلّ و فصل مسائل فی‌مابین آدمیان، همچنان که محتاج زیرکی است، در گروه تغافل نیز هست:

«صَلَاحُ حَالِ التَّعَايُشِ وَ التَّعَاشِرِ مِلُّءٌ مِ كَيْالٍ ثُلَاثَةٌ فِطْنَةٌ وَ ثُلَاثَةٌ تَغَاوُلٌ»^۳

«صلاح زندگی جمعی و روابط متقابل، چون محتوای پیمان‌های است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن تغافل است.»

۱. همان.

۲. توبه، ۶۱.

۳. به نقل از اخلاق، محمد تقی فلسفی، ص ۳۵۹.



فصل ششم: روشهای تربیت اسلامی

تغافل، علاوه بر آن که نشانه‌ی بلاهت و سادگی مربی نیست، مایه‌ی بزرگواری او نیز هست. پس این شیوه، به عنوان شیوه‌ای فرع بر اصل عزت، نه تنها متربی بلکه مربی را نیز در شرایطی عزت‌خیز قرار می‌دهد:

«عَظِّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدِّينِيِّ مِنَ الْأُمُورِ»^۱

«قدر و منزلت خویش را از طریق تغافل نسبت به امور پیش پاافتاده بزرگ دارید.»



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. امام خمینی، آداب الصلوه، مؤسسه نشر و تنظیم امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲. امام خمینی، شرح چهل حدیث، مؤسسه نشر و تنظیم امام خمینی، ۱۳۷۹.
۳. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه نشر و تنظیم امام خمینی، ۱۳۷۷.
۴. امام خمینی، وعده دیدار(نامه های امام خمینی به سید احمد خمینی)، مؤسسه نشر و تنظیم امام خمینی، ۱۳۷۶.
۵. شیخ کلینی رازی، محمد؛ کافی؛ انتشارات اسلامی، تهران.
۶. تمیمی، عبدالواحد بن محمد؛ غررالحکم؛ انتشارات دانشگاه تهران.
۷. الحکیمی، علی، محمد، محمدرضا، الحیاء؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۹۹ ق.
۸. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ مؤسسه الوقاء، بیروت، لبنان.
۹. الحرائی، حسن؛ تحف العقول؛ انتشارات علمی اسلامی، تهران.
۱۰. الاصفهانی، الراغب؛ المفردات؛ المكتبة المرتضویه.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین؛ تفسیر المیزان؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان.
۱۲. گرجی، ابوالقاسم؛ مقالات حقوقی؛ هیئت نشر معارف اسلامی، تهران.
۱۳. فلسفی، محمد تقی؛ اخلاق؛ هیئت نشر معارف اسلامی، تهران.